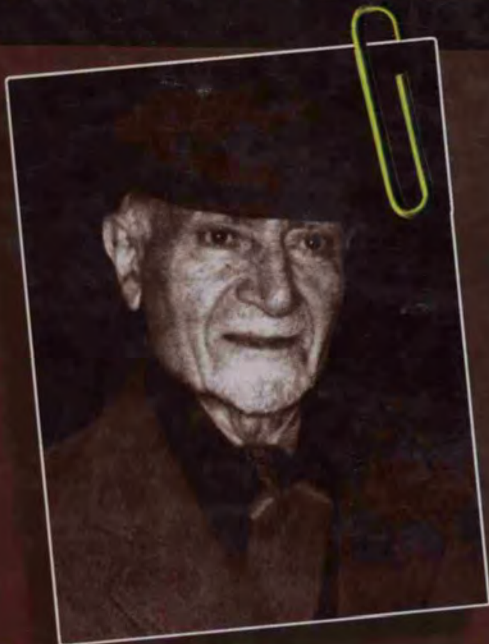


چاپ دو



نقش روشنفکران در تاریخ معاصر ایران

مهندس مهدی بازرگان

بسم الله الرحمن الرحیم

نقش روشنفکران
در
تاریخ معاصر ایران

جلد سوم

مهندس مهدی بازرگان

موسسه فرهنگی هنری قدر ولایت

عنوان و نام پدیدآور	: نقش روشنفکران در تاریخ معاصر ایران/ مولف موسسه فرهنگی قدر ولایت.
مشخصات نشر	: تهران: قدر ولایت، ۱۳۸۷ -
مشخصات ظاهری	: ج.: مصور، جدول، عکس، نمودار.
شابک	: دوره: 978-964-495-074-2 : ۶۰۰۰۰ ریال: ج.۱:978-964-495-059-9 : ج.۲:978-964-495-061-2
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
یادداشت	: ج.۲ (چاپ اول: ۱۳۸۸) (فیپا).
یادداشت	: کتابنامه.
یادداشت	: نمایه.
مندرجات	: ج. ۱. میرزاملکم‌خان، میرزافتحعلی‌آخوندزاده، میرزاحسین‌خان سپهسالار، میرزاعبدالرحیم طالبوف، میرزایوسف‌خان مستشارالدوله، میرزاآقاخان کرمانی، محمدعلی فروغی، سیدحسن تقی‌زاده_ ج.۲. مهندس مهدی بازرگان
موضوع	: روشنفکران -- ایران
شناسه افزوده	: موسسه فرهنگی قدرولایت
رده بندی کنگره	: HMV۲۸/ن۷ ۱۳۸۷
رده بندی دیویی	: ۳۰۵/۵۵۲۰۹۵۵
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۵۴۰۹۵۴



نقش روشنفکران در تاریخ معاصر ایران
جلد سوم

گردآوری و تنظیم : موسسه فرهنگی هنری قدر ولایت	
ناشر: موسسه فرهنگی هنری قدر ولایت	
نوبت چاپ: دوم ۱۳۹۰	
شمارگان: ۳۰۰۰ جلد	
حروفچینی: ظریفیان	
لیتوگرافی: نیما	
چاپخانه: آفرنگ	
صحافی: صداقت	
قیمت شمیز: ۴۵۰۰ تومان	قیمت گالینگور: ۵۵۰۰ تومان
شابک:۲-۰۶۱-۴۹۵-۹۶۴-۹۷۸	ISBN: 978-964-495-061-2
شابک دوره:۲-۰۷۴-۴۹۵-۹۶۴-۹۷۸	ISBN: 978-964-495-074-2
تلفن : ۶۶۴۶۹۹۵۸ - ۶۶۴۱۱۱۵۱	www.ghadr110.ir

فهرست مطالب

فصل اوّل
زندگینامهٔ مهندس مهدی بازرگان

فصل دوم
شخصیّت مهندس مهدی بازرگان و عوامل تأثیرگذار در شکل‌گیری آن

فصل سوم
اندیشهٔ دینی بازرگان و جلوه‌های آن

فصل چهارم
عملکرد بازرگان پیش از پیروزی انقلاب اسلامی

فصل پنجم
عملکرد بازرگان پس از پیروزی انقلاب اسلامی

فصل ششم
عملکرد بازرگان بعد از سقوط دولت موقت

پیشگفتار

پرداختن به مقولهٔ «تهاجم فرهنگی» به باورها و فرهنگ سایر کشورها ـ عمدتاً شرقی و بویژه کشورهای اسلامی ـ از سوی سیستم سیاسی و فکری لیبرالیسم ـ که امریکا و کشورهای اروپایی مظهر آن به‌شمار می‌روند ـ بسیار مهم و در عین حال پیچیده و حساس است. اهمیت مسأله از آن‌جا ناشی می‌شود که فتح فرهنگ کشورها، تمامی عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و نظامی آنها را در اختیار «مهاجم» قرار می‌دهد، بدون آنکه علیه او اعتراضی برانگیخته شود. پیچیدگی آن هم به خاطر به کارگیری وسیع امکانات علمی متعدد و مختلف و فناوری پیشرفته، و نیروها و منابع فراوان در تهاجم است. حساسیت «تهاجم فرهنگی» نیز به سبب تئوری‌پردازیها و رفتارهایی است که «باورها و عاداتِ» عمومی را تغییر داده و خواستهای خود را به جای آنها در عمق فکر و دل مردم می‌نشاند؛ به گونه‌ای که امر بر همگان مشتبه شده و امکان تشخیص «باورها و عادات» خودی از بیگانه، سخت و گاه غیرممکن می‌شود. غالباً این جابه‌جایی به‌طور ظریف و در مدت طولانی انجام می‌گیرد.

ما در این پیشگفتار، سعی می‌کنیم تابلویی گویا ولی کوتاه از گُستره «تهاجم فرهنگی» ترسیم نموده و نقش و جایگاه «روشنفکران دینی و غیردینی» را در آن به نمایش بگذاریم؛ اگرچه معتقدیم، این تابلو بایستی در یک مقولهٔ جداگانه بررسی شده و جزء به جزء آن مورد توجه قرار گیرد.

اوّلین نقطه در این تابلو، این سؤال است که چرا و از چه زمانی غرب به «تهاجم فرهنگی» روی آورد و آن را در دستور کار خود قرار داد؟ پاسخ مستند و در عین حال ساده به این سؤال نشان می‌دهد که غرب، با سیستم سیاسی و فکری لیبرالیسم، و پیشرفت سریع و درخشان علمی، به این نتیجه رسید که فتوحات نظامی، دارای هزینه‌هایی سنگین اقتصادی، سیاسی و اجتماعی بوده و تحمیل آن به لیبرالیسم غربی، آن را از پیشرفت باز داشته و توجیه فکری و روانی

طرفداران خود را دچار مشکل می‌سازد. بنابراین باید به‌گونه‌ای برنامه‌ریزی شودکه بدون تهاجم نظامی، تفکر غربی بر جهان حاکم شود و منافع جهانی را به سوی آنان سرازیر نماید. اگر در مقطعی هم نیاز به تهاجم نظامی احساس شود به‌گونه‌ای بایستی زمینه‌سازی گرددکه افکار عمومی، آن را به عنوان یک دارو یا راه نجات و جزیی از حقوق بشر و دفاع از پیشرفت بشریّت، تلقّی نمایند! این شیوهٔ جدید از تهاجم، عمدتاً از قرن نوزدهم آغاز شد و در قرن بیستم در پاره‌ای ازکشورها، بنا به موقعیتهای مختلف جغرافیایی و فرهنگی، انجام گرفت.

دومین نقطه در تابلوی «تهاجم فرهنگی» این مسأله است که غربِ لاییک، برای پیشبرد هجوم به فرهنگ جوامع مورد نظر، ازکجا باید آغاز می‌کرد؟ به‌طور طبیعی، غرب برای آغاز تهاجم، نیاز به اطلاعات داشت؛ چنانچه در تهاجم نظامی نیز عنصر اصلی برای طرح‌ریزی عملیاتی، اطلاعات دقیق و همه‌جانبه است.

الف: اطلاعات در چه زمینه‌هایی مورد نیاز بود؟

۱ـ روحیات اقوام مختلف کشور

۲ـ باورهای اعتقادی و دینی و میزان عمق ایمان دینی

۳ـ عوامل و انگیزه‌های مؤثر در خیزش و مقاومت مردم

۴ـ نقاط آسیب‌پذیر فکری و عادات عامّه

۵ـ نظام سیاسی و ساخت قدرتی حاکم

۶ـ فرهنگ ملّی و علائق و آداب و رسوم مردم

ب: از چه راههایی به این اطلاعات دسترسی پیدا می‌کردند؟

۱ـ سفرا و کارداران و نمایندگان اعزامی رسمی

۲ـ مستشرقین و جهانگردان

۳ـ تجار و بازرگانان

۴ـ جاسوسان که بیشتر در میان قبایل و اقوام با لباس مبدّل، مدتها زندگی می‌کردند.

۵ـ عناصر مجذوب و مرعوب خودی و داخلی

۶ـ مستشاران نظامی و سیاسی و مالی

۷ـ هیأتهای تبلیغی و تبشیری مسیحیان

سومین نقطه که مرحلهٔ اصلی «تهاجم فرهنگی» است، طرح‌ریزی و اجرای عملیات تهاجم است. در طرح‌ریزی چند مسأله حائز اهمیت است. اوّلین نکتهٔ حائز اهمیت در طرح‌ریزی،

تعیین اهداف تهاجم است. اهداف را همچون عملیات نظامی در هدفهای ابتدایی، میانی و نهایی دسته‌بندی نمودند.

اهداف ابتدایی: معمولاً در اهداف ابتدایی، نقاطی که تصرّف و نگهداری آنها موجب تسهیل در هجوم بعدی می‌شود، مورد توجه قرار می‌گیرند. نفوذ و گرفتن سرپُل برای بسط نیرو در سرزمین مقابل و زدن ضربهٔ نهایی از اهداف ابتدایی است. در تهاجم فرهنگی، یافتن عناصر سست از لحاظ اعتقادی و فکری و مرعوب از نظر شخصیتی و روانی، در بخشهای مختلف، و ارتباط دادن آنان با عوامل اطلاعاتی و تحت تأثیر قرار دادن آنان، از اهداف مهم ابتدایی است. عناصری که بدین ترتیب نقش ستون پنجم دشمن را در داخل به عهده می‌گیرند، در موفقیت دشمن بسیار کارساز هستند.

برای تربیت این عناصر وابسته، چه شیوه‌هایی به‌کار می‌رود؟

۱ـ حمایت از آنان در موقعیتهای مختلف و قرار دادن آنان در مشاغل حساس به‌ویژه در پُستهای امور خارجه و معارف و عدلیه و تشویق و اهداء جوایز مختلف در جشنواره‌ها.

۲ـ پذیرش آنان در کشورهای خود تحت عناوین سفیر، مأمورین امور خارجه، میهمان، دانشجو، پناهنده، تحت‌الحمایه، گردشگر و ...

۳ـ ایجاد مدارس ابتدایی و عالی برای جذب و تربیت نخبگان وابسته و تحمیلی.

۴ـ جذب آنان در سازمانهای وابسته مانند فراماسونری و سازمانهای به ظاهر انسان‌دوستانه مانند حقوق بشر.

عناصری که به این ترتیب جذب و تربیت می‌شوند بایستی وارد عمل شده و شعاع تهاجم را گسترش دهند. و اهداف میانی را به اشغال درآورند و سپس برای دست یافتن به هدف نهایی، بسیج شوند.

اهداف میانی: به دست آوردن پُستهای حساس سیاسی، نظامی و اقتصادی در نظام حاکم توسط عناصر تربیت شده است. این امر حتی باکودتا هم ممکن است انجام شود، مانند کودتای اسفند ۱۲۹۹ رضاخان و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ محمدرضا که اوّلی با دخالت مستقیم انگلستان و دومی با دخالت مستقیم آمریکا و انگلستان انجام شدند.

تغییر نظام سیاسی حاکم و به وجود آوردن فضای مناسب برای عناصر تربیت شده، حد نهایی این مرحله است. نمونه آن را در استقرار نظام مشروطه در ایران مشاهده کردیم. عناصر تربیت شده چون میرزا ملکم‌خان، محمدعلی فروغی، میرزا حسینخان سپهسالار، دولت‌آبادی،

تقی‌زاده، مصدق و دیگران در برگرداندن نظام حاکم و تبدیل آن به مشروطهٔ غربی تلاش زیادی به خرج دادند و درواقع زمینه را برای هدف نهایی و فتح کامل کشور توسط مهاجمین فراهم نمودند.

هدف نهایی، تسلّط کامل بر ساختار سیاسی، نظامی و اقتصادی کشورِ هدف با تغییر فرهنگ مردم و ساخت فرهنگ جدید، مشتمل بر باورها و خواستها و عادات و رسوم جدید، تعیین شده است. در این مرحله، مردم می‌بایستی آن‌گونه فکر و زندگی کنند که غربیها می‌خواهند. مردم بایستی باورهای غرب را بپذیرند و از تاریخ و هویت و دیانت خود تهی شده و همچون قالبی و ظرفی شوند که محتوا و مظروف آن را غرب تعیین می‌کند.

حال در تابلوی «تهاجم فرهنگی» می‌نگریم تا ببینیم، غرب برای رسیدن به اهداف میانی و نهایی، توسط عناصر تربیت شدهٔ خود، اوّلاً، از چه ابزار و امکاناتی سود جست؟ ثانیاً، چه نقاط حسّاسی را بیشتر آماج حملهٔ خود قرار داد؟

ابزارها و امکانات غرب در تهاجم فرهنگی

۱ـ رسانه‌های جمعی چون رادیو، تلویزیون، سینما، تئاتر، کتاب، مطبوعات و روزنامه‌ها.

درواقع تئوریزه کردن تهاجم فرهنگی غرب و نفوذ آن در افکار عمومی و در مقابل، تحقیر شخصیت و فرهنگ و باورهای خودی و دینی در دستورکار این رسانه‌ها قرار گرفته و افراد شیفتهٔ غرب در رأس این ابزارها و امکانات راه یافته و مسیر را برای اشغالگران هموار می‌نمایند.

۲ـ حکّام وابسته و سیاستمداران زبون و درباریان عشرت‌طلب و منفعت‌خواه.

این گروه به واسطهٔ ضعف و زبونی و شهوترانی و خودخواهی و جدایی از مردم، در برابر فشارها و تهدیدها و تطمیع دولتهای غربی و سفارتخانه‌ها و سفرای آنان، نقش اجرایی کردن برنامه‌ها را به عهده دارند. یکی با امضای فرمان مشروطه غربی و دیگری با کودتای نظامی و هر دو تحت فشار و خواست و دخالت مستقیم دولتهای غربی به‌ویژه انگلیس عمل نمودند و بدین‌گونه بود که نظام و سازمان سیاسی کشور، وابسته به غرب و مروّج غرب‌زدگی شد.

۳ـ روشنفکران دانشگاهی و قشر تحصیل‌کرده.

اینان تحت تأثیر تربیت معلمان و اساتید و متون غرب‌زده، راهی جدا از مردم و باورهای آنان درپیش گرفته و غالباً در خدمت نظام سیاسی، فرهنگی و مالی رژیم وابسته قرار می‌گیرند. تحصیل‌کردگان در مدارس تأسیس شده توسط دولتهای غربی یا روشنفکران در داخل و

بورسیه‌ها و عزیمت‌کنندگان به غرب برای تحصیل، اشاعه‌دهندگان سنّتها و آداب و عادات غربیها در رفتارهای اجتماعی بودند که عملاً آنچه در رسانه‌های جمعی تبلیغ می‌شد، به نمایش می‌گذاشتند. در بُعد قانونگذاری و اجراییات هم، سازماندهی و شیوه‌های اداری و مدیریتی غرب را حاکم ساختند.

نقاط حسّاسی که آماج حمله قرار گرفت

۱ـ حوزه‌های علمیه و روحانیت

حوزه‌های علمیه و روحانیت به عنوان حافظانِ دین و اعتقادات اسلامی، بیش از هر نقطهٔ دیگر مورد هجوم قرار گرفت. هجومها در محورهای تهمت و هتک حریم دین، ایجاد شک و شبهه در باورهای دینی، کهنه و قدیمی و غیرعلمی معرفی کردن اعتقادات و احکام اسلامی، ناکارآمد جلوه دادن آن برای اداره زندگی، غیرعقلایی نشان دادن مبانی اسلامی، تحقیر شخصیت علماء و روحانیون، جدایی دین از سیاست، حبس و تبعید و شهادت علماء مبارز، ایجاد تشکیلات موازی با نهادهای روحانیت، حصر اقتصادی روحانیت و حوزه‌های علمیه و ... صورت گرفت. ابعاد این هجوم بسیار گسترده و وحشیانه و با شیوه‌های مختلف انجام شد. ترویج باستان‌گرایی برای کمرنگ کردن علائق اسلامی از شیوه‌های تهاجم به دین و ارزشهای آن به‌شمار می‌رود.[۱]

۲ـ مدارس و دانشگاهها

مدارس کشور از ابتدایی تا دانشگاهها به عنوان محلهای تربیت نسل جوان مورد توجّه جدّی مهاجمان بود. جالب است که در کشور، ابتدا مدارس عالی و دانشگاهی چون دارالفنون[۲] و مدرسه علوم سیاسی به وجود آمد و تقریباً ۵۰ سال بعد، مدارس ابتدایی به سبک جدید و غربی دایر گردید. مدارس جدید و دانشگاهها، هم از لحاظ برنامهٔ درسی و هم شیوه و روش تدریس و تربیت و هم از جهت مدرسین و معلمان و اساتید، کاملاً سبک و سیاق مدارس غربی را داشت و فرآورده و محصول آن، بیگانه از فرهنگ خودی و متناسب با خواست غرب بود. اغلب اساتید

۱- برای مطالعه ابعاد این تهاجم به کتاب «تهاجم به روحانیت و حوزه‌های علمیّه» از انتشارات این مؤسسه مراجعه شود.

۲- دارالفنون ابتدا به صورت دانشکده بلکه دانشگاه پلی‌تکنیک بود و در سال ۱۲۶۸ آغاز به کار کرد و سپس در سیر نزولی خود در حد یک دبیرستان درآمد.

غرب‌زده بودند و ماحصل کار آنان به درد فرهنگ غرب می‌خورد تا مردم کشور.[۱]

۳ـ تاریخ و اسطوره‌های مقاومت و استقلال کشور

مهاجمین فرهنگی برای تهی کردن مردم کشورهای مورد تهاجم و به‌ویژه نسل جوان آنها، تاریخ و مفاخر و اسطوره‌های آن کشورها را مورد تحریف و دستبرد قرار داده و تاریخ آنان را به گونه‌ای نوشته و منعکس می‌کردند که گویا نسلی بی‌ریشه و بی‌هویت هستند که هیچ گذشته مورد اعتماد و اتکاء و درخشانی نداشته‌اند! در این جا نقش باصطلاح مستشرقین برجسته‌تر می‌شود. آنان با همکاری قلم به مزدهای مرعوب داخلی، تاریخ را آن‌گونه که منافع غرب ایجاب می‌کرد نوشتند! تهاجم به تاریخ ملتهای تحت سلطه، از جمله نقاط استراتژیک در طراحی «تهاجم فرهنگی» است که اثر آن سالهای طولانی باقی می‌ماند. بیگانگی از سمبلهای مقاومت و ایثار و استقلال ملّت و کشور در نسل جوان از هدفهای این تهاجم است.

۴ـ زبان و ادبیات

زبان و ادبیات کشورهایی که بایستی تحت سلطه قرار گیرند، از جمله نقاط مهمی است که در طراحی غرب، می‌بایستی بدان دست یافت. در بسیاری از این کشورها، زبان نوشتاری مردم تغییر یافت! و بدین وسیله ارتباط نسلهای بعد با تمدن و فرهنگ و نسلهای قبلی قطع می‌شد! به تبع تهاجم به زبان، ادبیات نیز از تعرّض مصون نمی‌ماند و مورد هجوم قرار می‌گرفت. شعرا، نویسندگان و گویندگان، اقشاری بودند که در این تهاجم خودآگاه و ناخودآگاه، حلقهٔ محاصرهٔ دشمن را بر ملّت خود تنگ‌تر می‌کردند و با داستانسرایی و اشعار و محاورهٔ با فرهنگ و زبانِ دشمن، غرب‌زدگی را که کلید فتح دروازهٔ خودی است، ترویج نموده و لاقیدی و دین‌گریزی و پوچی را در میان نسلِ جوان خود تبلیغ می‌نمودند.

۵ـ تمامیت ارضی و وحدت کلمه

تمامیت ارضی و وحدت نیز از جمله آماجی بودند که از «تهاجم فرهنگی» در امان

۱- برای مطالعه ابعاد این تهاجم به کتاب «تأملی در شکل‌گیری آموزش و پرورش و آموزش عالی» از انتشارات این مؤسسه مراجعه شود.

نماندند. ترویج تفکّر ناسیونالیسم «ملّی‌گرایی» وحدت عمومی جهان اسلام را به تفرقه و خصومتهای ملّی تبدیل کرد و در هر کشوری، قومیتها از یکدیگر جدا و به نوعی رقابت منفی و زیانبار مشغول شدند. جهانِ اسلام، پاره پاره و هر گوشهٔ آن به داشته‌های خود سرگرم و از دیگران غافل یا حتی دشمن با یکدیگر شدند. قوم عرب، قوم ترک، قوم ایرانی و ... بهانه‌هایی شدند برای غفلت از سرنوشت مشترک، آن هم در شرایطی که غرب رو به سوی وحدت داشت. دامن زدن به اختلافات مسلکی، ایجاد حزبهای دینی ساختگی، بزرگ کردن نقاط اختلاف و کوچک کردن نقاط مشترک، تحریک عصبیتهای جاهلی، از جمله نقشه‌هایی بودند که کشورهای جهان سوم و به‌ویژه اسلامی را به خود مشغول کرده و از حرکتهای سازنده و جهشهای علمی و عملی و ایستادگی در برابر زیاده‌طلبیهای غرب بازمی‌داشت.

خوب، در این تابلویی که به اختصار ترسیم شد، نیروی زبده و کارساز و پیشقراول دشمن، روشنفکران و اقشار تحصیل‌کرده در غرب یا مدارس و دانشگاههای غرب‌زدهٔ داخل بودند که هم در تغییر ساختار سیاسی حاکم بر جامعه و هم در تغییر فرهنگ عمومی مردم و هم در تهاجم به نقاط استراتژیک و حساس ملّت، نقش ممتاز و برجسته داشتند. روشنفکران ـ هم در وجه ملّی و هم ملّی، مذهبی خود ـ سرپُل نفوذ دشمن در کشور و ملّت خود بودند و هستند. آنان با باورهای تغییریافته خود، برپادارندگان سلطهٔ ابرقدرتها هستند. غربِ مسلّط بر تکنولوژی، برای گسترش فرهنگ خود و خلع سلاح کشورهای تحت سلطه، از راه این قشر وارد شد و سالهای سال بر منابع و منافع ملّتهای مورد نظر تسلّط یافت و با چپاول آنها بر تموّل و قدرت خود افزود. اینک معنای عمیق جملهٔ بنیانگذار جمهوری اسلامی را بهتر درک می‌کنیم که فرمودند:

ما از شرّ رضاخان و محمدرضا پهلوی خلاص شدیم لکن از شرّ تربیت‌یافتگان غرب و شرق به این زودیها نجات نخواهیم یافت. اینان برپادارندگان سلطهٔ ابرقدرتها هستند و سرسپردگانی می‌باشند که با هیچ منطقی خلع سلاح نمی‌شوند و هم اکنون با تمام ورشکستگیها دست از توطئه علیه جمهوری اسلامی و شکستن این سدّ عظیم الهی برنمی‌دارند.[۱]

علّت روی آوردن این مؤسسه به تشریح نقش و عملکرد روشنفکران در تاریخ معاصر ایران، اهمیت این مسأله است. تداوم نقش روشنفکران ملّی و ملّی مذهبی در تخریب باورها و

۱- صحیفهٔ نور، جلد ۹، صفحهٔ ۱۸۶.

خواسته‌ها و ساختار مورد علاقه مردم که در مدت بیست‌ودو سال همیشه بر آن پای فشرده‌اند، بر حساسیت مسأله و اهمیت آن افزوده است. این قشر ورشکسته که هیچ هُنری جز ادعا ندارند و تاریخ از دلّالی و خیانت و هرزگی و وابستگی آنان، قصّه‌های غم‌انگیز و نفرت‌آوری در خود ثبت کرده است، با حمایت آمریکا و غرب، همچنان دست‌اندرکار خنجر زدن از پشت به ملّت هستند. لذا باید نقش آنان روشن شود، توطئه آنها برملا گردد و به‌ویژه جوانان نسبت به تحریکات آنان در محیطهای دانش‌آموزی و دانشجویی، حساسیت و دقّت لازم را داشته باشند. بیداری و هوشیاری و عبرت‌آموزی از تاریخ، رمز رستن از دامهایی است که گسترده‌اند و عمل به هشدارها و رهنمودها و تدابیر رهبر حکیم و فهیم و عادل، راه مستقیم هدایت و نجات از دام روشنفکران ظلمت‌گستر است.

امروز زمانی است که ملّتها چراغ راه روشنفکرانشان شوند و آنان را از خودباختگی و زبونی در مقابل شرق و غرب نجات دهند که امروز روز حرکت ملّتهاست و آنان هادی هدایت‌کنندگان تاکنون‌اند.(۱)

مؤسسهٔ فرهنگی قدرت ولایت

۱- صحیفهٔ امام، جلد ۱۳، صفحهٔ ۲۱۲.

فصل اوّل

زندگینامهٔ مهندس مهدی بازرگان

مهدی بازرگان در سال ۱۲۸۶ شمسی در تهران به دنیا آمد. پدرش حاج‌عباسقلی تبریزی معروف به «آقا تبریزی» (۱۲۴۷ تا ۱۳۳۳ ش) فرزند حاج‌کاظم بود. حاج‌عباسقلی به «تجارتی» و «اسلامبولچی» نیز شهرت داشت و از آن‌جاکه در تهران از تاجران سرشناس بود، به «بازرگان» شهرت پیداکرد و این نام فامیل در خانوادهٔ او رسمیت یافت و ماندگار شد.

مادرش، خانم صدیقه دختر حاج رئیس‌الذّاکرین حاج سیدحسین طباطبایی است. مهدی بازرگان پنجمین پسر و هشتمین فرزند این خانواده است. مهدی بازرگان چهار برادر و چهار خواهر داشت.

پدرش در سنّ ۱۸ سالگی به تهران آمده و مقیم شده بود. او با یکی از تجّار آذربایجانی مقیم تهران به نام حاج میرزا عباسعلی (که بعداً فامیل عطایی را اختیار نمود) شریک شد. این دو علاوه بر عملیات بنکداری و معاملات داخل، به واردات و صادرات و معاملات با خارج، یعنی اروپا نیز می‌پرداختند. حاج‌عباسقلی بازرگان بیشتر در تهران می‌ماند و شریک او حاج‌عباسعلی به خارج می‌رفت. در اسلامبول نیز تجارتخانه و دفتری دایر کردند.

مهدی بازرگان به مدارس جدید گذاشته شد. اوّلین مدرسه، نامش «مدرسهٔ ثروت» بود. مؤسس این مدرسه، آقا شیخ ابراهیم زنجانی از علمای مشروطه ـ فراماسونر و محاکمه‌کنندهٔ آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری ـ بود.

مؤسس مدرسه ثروت آشیخ ابراهیم زنجانی از علمای مشروطه‌خواه ظاهراً موجّه مبارز و متجدّد و وکیل دوره اوّل تا چهارم مجلس بود.[1]

چند ماه بعد، وقتی محل مدرسه از بازار عباس‌آباد و مرکز شهر به خیابانهای شمال شهر آن

۱- خاطرات بازرگان، صفحهٔ ۵۵.

زمان، یعنی خیابان سعدی نرسیده به چهارراه مخبرالدوله تغییر یافت، مهدی و برادرش ابوالقاسم به مدرسهٔ سلطانی که در خیابان ارامنه، سر پل امیربهادر قرار داشت، گذاشته شدند. مدیر مدرسهٔ سیدمحمد سلطان العلماء، نمایندهٔ دورهٔ پنجم مجلس از شیراز بود که با پدرش همکاری سیاسی اجتماعی داشت. مهدی بازرگان تا پایان تحصیلات ششم ابتدایی را در این مدرسه خواند و سپس در امتحانات آخر سال که در دارالفنون برگزار می‌شد، شرکت نموده و قبول می‌شود. این زمان مصادف با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ شمسی بود. مهدی بازرگان دورهٔ متوسطه شامل کلاسهای هفتم، هشتم و نهم را هم در مدرسهٔ سلطانی پشت سر گذاشت. سپس به «دارالمعلمین مرکزی» رفته و دورهٔ دبیرستان را در آن‌جا به پایان رساند. رئیس این دبیرستان، میرزا ابوالحسن‌خان فروغی (برادر میرزا محمدعلی خان فروغی ذکاءالملک[۱]) بود. ابوالحسن‌خان تفسیر قرآن را به سبک علمی می‌گفت که در بازرگان تأثیر زیادی گذاشت.

تفسیر قرآن اوّلین بار بود که در برنامهٔ مدارس جدید وارد می‌شد و سبک ابتکاری بر مبنای علمی و تدبّری داشت، برای من کاملاً آموزنده و در تشکیل فکری و اعتقادی‌ام بسیار مؤثر بود.[۲]

از همکلاسیهای او در مدرسهٔ دارالمعلمین که باهم صمیمی و با بعضی همسفر اروپا شدند، می‌توان از محسن‌خان فروغی، پسر ذکاءالملک (همدورهٔ در اروپا)، شیخ محمود خلیلی معروف به مهدی خلیلی، محمدخان قریب پزشک، محسن هنربخش (معروف به محسن گهروک)، سیدحسن ریاضی، سید عبدالله‌خان ریاضی و احمدخان رضوی (همسفر فرنگ) نام برد. از اساتید او که تأثیر زیادی بر شخصیتش داشتند، علاوه بر ابوالحسن‌خان فروغی، از سرتیپ عبدالرزاق‌خان یا مهندس بغایری، عیسی‌خان صدیق اعلم (دکتر عیسی صدیق)، میرزا محمودخان شیمی و میرزا عبدالعظیم‌خان گرکانی (قریب) می‌توان نام برد.

میرزا عبدالعظیم‌خان، هم متدیّن معتقد و متعهد بود و هم وطن‌پرست ایران‌دوست. ضمن آن که نه مقدس‌مآب خرافی‌مسلک بود و نه ایران‌دوستی که ملّی بودن را در تعصّبهای نژادی و شاه‌پرستی یا ضدیت با تمدن و تجدّد ارزشهای غربی بداند.[۳]

۱- زندگینامه، تفکّرات و عملکرد ذکاءالملک را در جلد دوم، مجموعه روشنفکران وابسته مطالعه فرمایید.

۲- خاطرات، صفحهٔ ۶۳

۳- همان، صفحهٔ ۶۹

بازرگان پس از اخذ دیپلم متوسطه، در امتحان اعـزام بـه خـارج شـرکت مـی‌کند و قـبول می‌شود.

یکی از اقدامات با سر و صدا و مؤثر آن زمان، اعزام محصّل به اروپا از طریق مسابقه میان فارغ‌التحصیلان متوسطه بود. وزارت عـامّه ده نـفر بـرای راه‌آهـن و ذوب‌آهن می‌فرستاد و وزارت معارف صد نفر برای انواع رشته‌های تربیتی و علمی و فنی و طبی و حقوق. بنده در هر دو مسابقه با رتبهٔ پنجم قبول شده بودم، ولی وزارت معارف را انتخاب کردم.(۱)

بنابراین در سال ۱۹۲۹ میلادی برابر با سال ۱۳۰۷ شمسی همراه باگروه ۱۱۰ نفره محصلین به سرپرستی آقای مرآت به اروپا عزیمت می‌کند و در فرانسه به تحصیل می‌پردازد. بازرگان در مورد انگیزه و استدلال خود برای تحصیل در اروپا می‌گوید:

فرهنگ و شیوهٔ زندگی تقلید از فرنگی بود، یعنی راهی جز این نبود. نمی‌شد با بودن واگن و اتومبیل روی الاغ‌سواری سماجت کرد و باز هم «عمّ جزء» خواند. باید علوم جدید را فرا می‌گرفتیم؛ روی آوردن به دانش جدید، یعنی ردّ بسیاری از عقاید و افکار رایج، ...

به پدرم گفتم در این شرایط به فرنگ می‌روم. اگر بی‌دین شدم، مثل آن است که در این جا هستم و اگر دیدم این حرفها درست نیست، در آن‌جا متدیّن خواهم ماند. پدر این استدلال را پذیرفت.(۲)

پذیرش پدر ناشی از روحیهٔ تجدّدخواهی بود که معمولاً در خانواده‌های متموّل و مرتبط با دربار و طبقات بالای جامعه وجود داشت.

این موافقت پدرم ناشی از روحیه تجدّدخواهی و درک درست او از دین او بود.(۳)

پیش از عزیمت به اروپا، آنان را به‌طور دسته‌جمعی نزد رضاشاه در کاخ سعدآباد بردند و با شاه دیدار کردند. شاه در این دیدار مطالبی می‌گوید که بازرگان این جملهٔ او را به یاد داشته و بازگو می‌کند:

۱- مدافعات، صفحهٔ ۳۹ و خاطرات، صفحهٔ ۱۴۴.

۲- خاطرات، صفحهٔ ۱۴۷.

۳- همان.

یقیناً تعجب می‌کنید ما شما را به کشوری می‌فرستیم که رژیم آن با ما فرق دارد، آزادی و جمهوری است، ولی وطن‌پرست هستند. شما وطن‌پرستی و علوم و فنون به ایران سوغات خواهید آورد.[۱]

کاروان محصلین در بندر انزلی سوار کشتی می‌شوند و سپس از بادکوبه، سفر زمینی می‌شود. بازرگان در طول سفر و اقامت در فرانسه، مجذوب مناظر و وقایعی می‌شود که می‌بیند.

تمام این مناظر و وقایع برای ماکه در ایران پا از جادهٔ خاکی بیرون نگذاشته بودیم و برای اوّلین بار کراوات زدن را در تالار وزارت معارف یادمان داده بودند، بسیار جالب و عجیب و گیج‌کننده بود. عیناً مثل کودک ده، پانزده ماهه که به همه چیز حمله می‌کند و می‌خواهد آن را به دست بگیرد و وارنداز کند، با ولع فوق‌العاده‌ای به همه طرف نگاه می‌کردیم. می‌خواستیم تمام آثار تمدن و مزایا و داراییهای آنها را ببلعیم و به کشورمان ببریم.[۲]

مدت تحصیل بازرگان در فرانسه هفت سال طول می‌کشد. ابتدا دو سال در شهر نانْت در لیسه درس می‌خواند. لیسه، مدرسهٔ مختلطی بود به صورت روزانه،که محصلین شب نیز در آن جا اقامت داشتند و نیازهای آنان تأمین می‌شد. اواسط سال دوم در منزل یک خانم فرانسوی پانسیون می‌شود و سپس در منزل یک کارمند انستیتوپاستور فرانسه ساکن می‌گردد. بعد از طی دورهٔ دو سالهٔ لیسه، به مدرسهٔ سانترال ـ که در پاریس واقع بود ـ می‌رود و سه سال نیز در آن جا به تحصیل ادامه می‌دهد.

بازرگان پس از اتمام تحصیل و اخذ مدرک مهندسی، یک سال در کارخانجات مختلف به کارآموزی می‌پردازد و سپس یک سال آخر اقامت خود را در فرانسه در مدرسهٔ نساجی می‌گذراند. از همدوره‌ایهای بازرگان در فرانسه، می‌توان از سیدمحسن کلانتری، سیدعبدالله ریاضی، تقی فاطمی، غفاری، صفی آصفیا، عمید و محمد قریب، دکتر وکیلی، مهندس حسیبی و معتمدی نام برد که پس از بازگشت به ایران، با اغلب آنان دوستی و همکاری فکری، اجتماعی و سیاسی داشت. بازرگان طی مدت اقامت خود در فرانسه، سه بار جهت دیدن اقوام خود به ایران آمد که در یکی از این سفرها، با دکتر یدالله سحابی آشنا گشت که به همکاری صمیمانه بین آن دو

۱- مدافعات، صفحهٔ ۳۹.

۲- همان، صفحهٔ ۴۲.

منتهی شد. در یکی از این سفرها هم، با ایرج اسکندری از مؤسسان حزب تودهٔ ایران و از اعضای گروه ۵۳نفری دکتر تقی ارانی همسفر بود. سفر دیگر او با محمدخان قریب و محمودخان سیاسی (برادرزادهٔ دکتر علی‌اکبر سیاسی) و عبدالحسین خلیلی انجام گرفت.

بازرگان در فرانسه روزنامه‌های مختلف را مطالعه می‌کرد و در جلسات سخنرانی انتخاباتی و نیز جلسات کانونها و انجمنها شرکت می‌کرد و با انجمنهای کاتولیک فرانسه همکاری داشت.

سعید برزین، با استناد به خاطرات شفاهی خود بازرگان می‌نویسد:

در فرانسه مشترک روزنامه اومانیته، ارگان حزب کمونیست فرانسه، لاپاپولار، ارگان حزب سوسیالیست؛ فراکسیون فرانسه، ارگان سلطنت‌طلبان، بود. در اجتماعات انتخاباتی هم شرکت می‌کرد. به سخنرانی کاندیداها علاقه‌مند بود. به جمهوریخواهان توجه بیشتر داشت. مانند جوانان جمهوریخواه لباس می‌پوشید!

او در ارتباط با جنبش احیای فکر مذهبی در دورهٔ ۱۹۲۶ تا ۱۹۳۰ در فرانسه، قرار گرفت. در این دوره کلیسای کاتولیک به سبب وحشت از کمونیستها و جمهوریخواهان، دست به ایجاد سازمانها و سندیکاهای کاتولیک در سطوح مختلف اجتماعی زد. بازرگان که جلوه‌هایی از این احیای مجدّد را دیده بود، گمان می‌کرد که «مردم در اروپا دین دارند».[۱] او با «انجمن کاتولیک فرانسه» همکاری کرد و این همکاری در تحلیل او از تمدن غربی و ارتباط و آمیزهٔ پیشرفت مادّی با دیانت و آموزه‌های پیامبران مؤثر بود.

در مدتی که در فرانسه اقامت داشت، در جلسات شرق‌شناسی دانشمند فرانسوی «لویی ماسینیون»[۲] حاضر شد.

در سال ۱۳۱۳، با اخذ دیپلم مهندسی (معادل دکتریٰ) در ماشینهای حرارتی (ترمودینامیک) و گرفتن دکتریٰ در نساجی، همراه با دکتر سحابی به تهران بازگشت و برای گذراندن دورهٔ خدمت نظام وظیفهٔ یکساله به ارتش رفت.

پس از پایان خدمت نظام وظیفه، برای تدریس در رشتهٔ ماشینهای حرارتی به دانشکدهٔ فنی دانشگاه جدیدالتأسیس تهران دعوت شد. علی‌اصغر حکمت، وزیر کشور رضاخان، دعوت‌کننده

۱- مدافعات بازرگان، صفحهٔ ۷۳.

۲- لویی ماسینیون (۱۸۸۳ تا ۱۹۶۲ م) اسلام‌شناس کاتولیک مذهب فرانسوی است. او با محمدعلی فروغی تماس داشت. مسلمانان نوگرا به او علاقه‌مند بودند. دکتر علی شریعتی نیز به شدّت تحت تأثیر او قرار داشت.

و رئیس دانشکده فنی در آن زمان دکتر حسابی بود (۱۳۱۴).

در سال ۱۳۱۵ ش به اتفاق شش نفر از همدوره‌ایهای از فرنگ برگشته، شرکت «اما» (اتحاد مهندسین ایران) را با سرمایهٔ هفت هزار تومان تأسیس کردند که پس از شهریور ۱۳۲۰ تعطیل شد. بازرگان در سال ۱۳۱۸ در سن ۳۲ سالگی با دختر میرزاحسین طباطبایی به نام ملکه که شانزده ساله بود، ازدواج نمود. پدر ملکه، فرزند سید محمدباقر طباطبایی، برادر آیت‌الله سیدمحمد طباطبایی مجتهد مشروطه‌خواه و مادر او دختر آیت‌الله شیخ مرتضی آشتیانی فرزند آیت‌الله محمدحسن آشتیانی (معروف به میرزای آشتیانی) از روحانیون مبارز در جریان تحریم تنباکو است. بازرگان با تأیید ابوالحسن فروغی در سال ۱۳۱۹ در امور ساختمانی بانک ملّی ایران مشغول به کار شد، در حالی که همچنان دانشیار دانشکدهٔ فنی بود. در این سالها، بازرگان شروع به نگارش و ایراد سخنرانی کرد و یکی از این سخنرانیها در «کانون پرورش افکار»[1] دربارهٔ نساجی انجام شد.

بعد از واقعهٔ شهریور ۱۳۲۰ ـ که دوران آشفتگی و اشغال ایران به وسیلهٔ متفقین و اجبار رضاخان به استعفا و سلطنت محمدرضا به وساطت محمدعلی فروغی و پذیرش شروط انگلستان بود ـ بازرگان به فعالیتهای اجتماعی و سیاسی بیشتر روی آورد. فعالیت مذهبی و اجتماعی بازرگان از سال ۱۳۱۹ با پیوستن به «کانون اسلام» آغاز شده بود. در آن‌جا با آیت‌الله سیدمحمود طالقانی که در آن زمان ۳۰ ساله بود، پیوند خورد و همفکری و همکاری او با آیت‌الله طالقانی و دکتر یدالله سحابی که استاد زیست‌شناسی دانشگاه تهران بود، در چند دهه ادامه یافت. «کانون اسلام» پس از انتقال پایگاه فعالیتهای آیت‌الله طالقانی به مسجد هدایت، عملاً برچیده شد. مقالهٔ «مذهب در اروپا» را در این زمان نوشته است که در نشریهٔ «دانش‌آموز» ارگان کانون اسلام چاپ شد. مقالهٔ «مطهرات در اسلام» را نیز در سال ۱۳۲۱ نوشت که در همان نشریه منتشر شد. بازرگان با «انجمن اسلامی دانشجویان» که در سال ۱۳۲۱ در دانشکده پزشکی تشکیل گردید، همکاری و سخنرانیهایی در آن‌جا ایراد کرد که بعداً به صورت کتاب منتشر شد. مهمترین آنها کتاب «راه طی شده» است که به طور مشروح به آن خواهیم پرداخت. «کار در اسلام» هم مجموعهٔ دیگری از سخنرانیهای وی در این انجمن است. از جمله جمعیتهای دیگری که بعد از

۱- «کانون پرورش افکار» سازمانی بود که رضاخان تأسیس کرد و اهداف روشنفکرانه داشت. به کتاب تهاجم به روحانیت و حوزه‌های علمیه در تاریخ معاصر، از همین انتشارات، مراجعه شود.

شهریور ۲۰ تشکیل شد و بازرگان در تأسیس و ارائهٔ آن به طور فعال شرکت داشت، «کانون مهندسین ایران» است که در سال ۱۳۲۱ اعلام موجودیت نمود و بازرگان برای چند دوره عضو شورای مرکزی و دو دوره مسؤول شورای مرکزی کانون شد.

علت گرایش به تشکیل جمعیتها، انجمنها و کانونها توسط مهندس بازرگان، تأثیرپذیری او از جنبش کاتولیکها در اروپا و فرانسه در سالهای تحصیل اوست.

در همین سالها سیاست نظرش را جلب کرد. فعالیت آزاد دستجات و احزاب سیاسی، در سالهای حساس قبل از جنگ دوم جهانی در پاریس زمینه را آماده کرد. خودش هم مایه داشت. می‌گفت «سرم درد می‌کرد برای این‌جور چیزها».[۱]

به همین دلیل تشکیل و شرکت در انجمنها و جمعیتهای مختلف را یکی از آرزوها و ارمغان اروپا می‌داند:

با تأسیس کانون مهندسین یکی از آرزوها و مواد برنامهٔ ارمغان اروپا که در مغز بسیاری از همدوره‌های ما وجود داشت، جامهٔ عمل پوشید.[۲]

این انجمنها و جمعیتها، همگی جنبه‌های ملّی داشتند که از دین در کنار آن استفاده می‌شد؛ با این توضیح که دین را با اصلاحات مورد نظر خود قبول داشتند و آنچه را رایج بود، دین خرافی می‌دانستند!

انجمن اسلامی دانشجویان، اندیشهٔ اصلاح‌طلبی مذهبی داشت. خواهان نوعی اصلاحات مذهبی بود.[۳]

تأسیس کانون مهندسین ایران، اوّلین تشکیلات اجتماعی غیرسیاسی تخصص‌یافتگان برگشته از اروپا با افکار و اهداف ملّی.[۴]

در هر حال، در سال ۱۳۲۳ کانون مهندسین به دو جناح ملّی و چپ تقسیم شد. اعضای جناح ملّی یا راست، حزب ایران را بنیان گذاشتند و اعضای جناح چپ آن به حزب توده پیوستند. بازرگان عضو رسمی حزب ایران نبود، امّا در گردهماییهای آن شرکت و سخنرانی می‌کرد که یکی از این سخنرانیها «ضریب تبادل مادّیات و معنویات» است که به معنویات از دریچهٔ مادّی

۱- زندگینامهٔ سیاسی بازرگان، صفحهٔ ۲۵.

۲- مدافعات، صفحهٔ ۱۰۲.

۳- زندگینامهٔ سیاسی بازرگان، صفحهٔ ۵۵.

۴- شورای انقلاب و دولت موقت، صفحهٔ ۶

نگریسته است. این سخنرانیها در روزنامهٔ اطلاعات چاپ می‌شد. حزب ایران به وسیلهٔ گروهی از اعضای کانون مهندسین و ملّیون سیاسی از جمله مهندس کاظم حسیبی (همدورهٔ خارج بازرگان) بنیان نهاده شد. بازرگان از طریق همین حزب به مقامات عالی‌رتبه رسید.

از طریق حزب بود که چند سال بعد به مقامات عالی‌رتبه رسید. از جمله رئیس هیأت‌مدیره موقت شرکت ملّی نفت و مأمور خلع ید از شرکت سابق نفت شد.[۱]

حزب ایران در دو کابینه شرکت کرد. ابتدا در سال ۱۳۲۵ در کابینهٔ ائتلافی حزب دمکرات قوام با حزب توده و سپس در دولت جبهه ملّی دکتر مصدق شرکت نمود.

در سال ۱۳۲۴ بازرگان به ریاست دانشکدهٔ فنی دانشگاه تهران منصوب شد که تا سال ۱۳۲۹ طول کشید. در همین مدّت در «مدرسهٔ قورخانه» (آموزشگاه فنی)، در «هنرسرای عالی»، در «مدرسهٔ فلاحت کرج» که بعداً دانشکده کشاورزی شد، در «دانشسرای مقدماتی تعلیمات دینی» که توسط یدالله سحابی تأسیس شده بود، تدریس می‌کرد.

در اردیبهشت سال ۱۳۳۰ که جبههٔ ملّی به رهبری دکتر مصدق با تلاشهای بی‌دریغ آیت‌الله کاشانی و حمایتهای «فدائیان اسلام» به قدرت رسید، حزب ایران و عناصر آن پستهای مهمی را به دست آوردند. کریم سنجابی، پُست وزارت فرهنگ را به دست آورد. مهدی بازرگان از طریق سنجابی به منصب معاونت وزارت فرهنگ رسید. این هر دو در فرانسه درس خوانده بودند و سنجابی مسائل مذهبی و سیاسی را از هم تفکیک می‌کرد.

پس از تشکیل هیأت خلع ید از سوی دکتر مصدق، ریاست این هیأت، دکتر حسیبی، پس از مخالفت مصدق با اختیارات ویژهٔ او در هیأت، استعفا نمود و در خرداد ۱۳۳۰ این مسؤولیت به مهندس بازرگان پیشنهاد شد که بازرگان با آن منش و شخصیت محافظه کار و روحیهٔ ملایم، بعد از استخاره آن را پذیرفت! مهندس بازرگان به مهندس حسیبی که این پیشنهاد را به او نمود، می‌گوید:

عجب آدمهایی هستید! می‌خواهید به جنگ پلنگها، چندتا موش بفرستید؟ آخر ماها کجا می‌توانیم از پس آنها برآییم؟ این حرفها را از نظر اداری و فنی می‌گفتم و به امور سیاسی آن کار نداشتم...

گفتم حالا تو که اهل استخاره هستی و راجع به کارهای مهم استخاره می‌کنی، بعد از

۱- زندگینامهٔ سیاسی، بازرگان، صفحهٔ ۵۹.

افطار با هم به مسجد هدایت برویم و از آقای طالقانی بخواه که در این مورد استخاره کند... آیه مربوط به جنگ بدر بود، اما خیلی خوب و مناسب آمد. از مسجد هدایت به منزل دکتر مصدق رفتیم.[۱]

مصدق در این دیدار توصیه‌هایی در مورد رفتار با انگلیسیها در مناطق نفتی به بازرگان می‌کند و از پذیرفتن مسؤولیت توسط او اظهار خشنودی می‌نماید.

در مدّت ۹ ماهی که در جنوب در این پُست قرار داشت، یک اتفاق مهم افتاد. خروج انگلیسیها از حوزه‌های نفتی برای خوابیدن صنایع نفت ایران. پس از آن مهندس بازرگان به ریاست هیأت‌مدیره موقت شرکت نفت انتخاب شد.

مهندس بازرگان در فروردین ۱۳۳۱ به دنبال اختلاف نظر شدیدی که بین او و حسین مکّی، عضو دیگر هیأت خلع ید، پیش آمد، از سمت خود استعفا داد و به تهران بازگشت و به تدریس در دانشگاه پرداخت.

پس از چندی، مدیریت سازمان لوله‌کشی آب تهران به او واگذار شد. کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ او را به مشکل انداخت و سرانجام به استعفای وی منجر گردید و به کار تدریس در دانشکدهٔ فنی بازگشت.

مهندس بازرگان، پس از تشکیل جبهه ملّی، در این سازمان سیاسی به فعالیت پرداخت. امّا در این جبهه جزء شخصیتهای درجهٔ دوم بود و از رهبران کم‌پایه محسوب می‌شد. با دستگیری اعضای برجستهٔ جبههٔ ملّی، ابتکار عمل به دست صفوف پایین‌تر نهضت افتاد. «عباس رادنیا» یکی از فعالان جبههٔ ملّی و از بازاریان تهران، فکر تشکیل نهضت مقاومت ملّی را پیش کشید و مهندس بازرگان دبیر شورای مرکزی و مسؤولیت سازماندهی امور را به عهده گرفت. نهضت مقاومت مورد تأیید مصدق بود و کماکان با او ارتباط داشته و او را به عنوان رهبر نهضت می‌شناخت. هستهٔ اوّلیه نهضت مقاومت بنا به گفتهٔ مهندس بازرگان عبارت بودند از: رحیم عطایی، عباس رادنیا، ناصر صدرالحفاظی و آیت‌الله حاج سیدرضا زنجانی، و مهندس بازرگان نیز با دکتر سحابی به این جمعیت پیوستند.

در انتخابات دورهٔ هجدهم مجلس شورای ملّی، نهضت مقاومت به این نتیجه رسید که در انتخابات شرکت کند و کاندیداهایی را در سراسر کشور معرفی کند. مهندس بازرگان عضو

۱- مدافعات، صفحهٔ ۱۲۶.

کمیته‌ای بود که برای شناسایی و معرفی کاندیداها تشکیل شده بود. نهضت مقاومت برای تهران ۱۲ کاندیدا معرفی کرد و مهندس بازرگان نیز کاندیدای مجلس سنا از تهران بود. فروردین ۱۳۳۳ انتخابات انجام شد و هیچ یک از این کاندیداها رأی نیاوردند و اوّلین حضور آن در صحنهٔ سیاسی با ناکامی مواجه شد.

پس از این تلاش ناموفق، سازمانهای مختلفی در درون نهضت مقاومت پدید آمدند:

کمیتهٔ مرکزی، هیأت اجرائیه، کمیسیونهای چهارگانه (تشکیلات تهران - تشکیلات شهرستانها - مالی - تبلیغات) کمیته‌های هفت‌گانه تهران: کارگری به تعداد کارخانه‌های شاخه، دهقانی، «دانشکده به تعداد دانشگاههای شاخه، مدارس، ادارات، محلات، محلات با ده شاخه و بازار با ده شاخه.(۱)

مهندس بازرگان در عین عضویت در کمیتهٔ مرکزی و شورای رهبر، از مسؤولان دانشگاه و شاخهٔ تبلیغات نیز بود. اعضای کمیتهٔ دانشجویی که بازرگان با آن ارتباط و همکاری داشت، عبارت بودند از:

ابراهیم یزدی، عباس شیبانی، عزت‌الله سحابی، هاشم صباغیان، مصطفی چمران، علی شریعتی، امیر انتظام، نخشب، حنیف‌نژاد، برادران مفیدی، محمدمهدی جعفری، بنی‌صدر، ناصر صادق، محمد بسته‌نگار که رحیم عطایی، معلم و رهبر همه اینها بود.(۲)

بازرگان در سازماندهی تشکیلات نهضت در شهرستانها نیز فعال بود و در جلسات افتتاحیه سخنرانی می‌کرد. با تصویب قرارداد کنسرسیوم نفت که از سوی دکتر علی امینی، وزیر دارایی وقت به مجلس رفته بود، در مهرماه ۱۳۳۳ در مجلس، نهضت مقاومت اطلاعیهٔ اعتراضی نسبت به این قرارداد انتشار داد. انگیزهٔ نهضت از انتشار این اطلاعیه را مهندس بازرگان چنین عنوان می‌کند:

دکتر معظّمی می‌گفت اقلاً برای حفظ آبروی خودتان هم که شده، باید این کار انجام شود تا مردم دنیا و بازماندگان به ما نگویند که شما چه ملّت بی‌وجدان و بی‌غیرتی بودید! تا چندی پیش مصدق را روی سرشان گذاشته بودند و یک دفعه

۱- اسناد نهضت مقاومت ملّی، جلد ۵، صفحات ۱۲-۲۲.

۲- ایران فردا، شمارهٔ ۴، صفحهٔ ۵۵.

آمدند و او را از بین بردند و به زندان انداختند، بدون آن که از کسی صدایی دربیاید و حفظ و حمایتی از او بکنند!(۱)

مهندس بازرگان بعد از امضای اطلاعیهٔ فوق، از دانشگاه اخراج شد.

اطلاعیه که به صورت نامهٔ سرگشاده بود، هیچ شباهتی به اعلامیه‌های تند و اهانت‌آمیز گروههای مخفی و برانداز نداشت و امضاءکنندگان آن نیز همگی شناخته شده بودند.(۲)

یازده استاد اخراج شدهٔ شرکتی به نام «یاد» (اختصار یازده است و دانشگاه) را تشکیل دادند و پس از هفت ماه، زمانی که دکتر اقبال رئیس دانشگاه شد، آنان مجدّداً به‌کار دعوت شده و به دانشگاه بازگشتند.

در فروردین ۱۳۳۴ دستگیر شد و پس از پنج ماه زندان و چند بار بازجویی، بدون محاکمه در اواخر شهریور ۱۳۳۴ آزاد شد و به‌کار خود در دانشگاه بازگشت. محصول پنج ماه زندان که با سحابی گذرانده شد، این فکر در بازرگان بود که «**لازم‌تر و واجب‌تر از همه چیز، بعد از عشق و پرستش، تربیت دموکراسی و امکان مجتمع شدن و همکاری است**».(۳) و لذا پس از آزادی، اقدام به تشکیل «جمعیت متاع» نمود که مخفف مکتب تربیتی اجتماعی عملی است (م.ت.ا.ع). «متاع» که بعداً «مکتب» نامیده شد و به طور رسمی اعلام نگردید، دارای «اصول دهگانه» و «اساسنامه» بود. مؤسسان آن اعلام نشدند، امّا بازرگان، یدالله سحابی، عزت‌الله سحابی، ابراهیم یزدی، غلامرضا سعیدی، احمد آرام، حاج طرخانی، مصطفی کتیرایی و چند نفر دیگر از جملهٔ آنها بودند. «متاع» درواقع تجمع افراد و جناح متدین نهضت مقاومت ملی در تهران بود که فعالیتهای فرهنگی و تربیتی را در اولویت اوّل کار خود قرار دادند.

«متاع» چهار دستاورد داشت:

۱ـ خرید زمینهای بایر وسیعی برای اجرای یک طرح کشاورزی که به جایی نرسید.

۲ـ تأسیس دانشسرای تعلیمات دینی دو کلاسه با امتیاز دکتر سحابی.

۳ـ تأسیس دبیرستان کمال نارمک.

۱- همان.

۲- در تکاپوی آزادی، جلد ۱، صفحهٔ ۲۲۳.

۳- مدافعات، صفحهٔ ۱۶۴.

۴ـ تأسیس شرکت انتشار.[۱]

به‌گفتهٔ دکتر کاظم یزدی، تأسیس شرکت کارخانهٔ ایرفو که کارش تولید صنعتی بود هم از اقدامات «متاع» بود و در آن برخی آیات مانند سید کاظم شریعتمداری و سید هادی میلانی شرکت داشتند. تشکیل گروه فرهنگی «اخلاق» از دیگر اقدامات «متاع» بود که مدرسهٔ کمال وابستهٔ به آن است و به‌گفته آقای شاه‌حسینی، دکتر مصدق به وسیلهٔ دکتر سحابی به این مدرسه کمک مالی می‌کرد.[۲]

انجمن اسلامی مهندسین در سال ۱۳۳۶ و انجمن اسلامی پزشکان در سال ۱۳۳۷ از طرف «متاع» تأسیس شد. شرکت سهامی انتشار در سال ۱۳۳۸ تأسیس گردید و نوشتارها و سخنرانیهای اعضا، در این شرکت به چاپ می‌رسید و توزیع می‌شد. این شرکت هیأت بررسی داشت که عبارت بودند از مهندس بازرگان، آیت‌الله مطهری، احمد آرام، دکتر معین و احمد راد، و از جمله کتابهایی که در همان ابتدا توسط این شرکت به چاپ رسید، داستان راستان آیت‌الله مطهری بود. این شرکت در سال ۱۳۵۳ توسط ساواک تعطیل شد و پس از پیروزی انقلاب اسلامی مجدّداً فعالیت خود را آغاز کرد. در اسناد ساواک آمده است:

شرکت انتشار از طرف عده‌ای از افراد نهضت آزادی و طرفداران آنها تأسیس گردیده و منبع درآمدی برای افراد این جمعیت و پایگاه تبلیغاتی جمعیت مزبور می‌باشد که کراراً مبادرت به چاپ و تألیفات سران جامعه فوق نموده است.[۳]

انجمن اسلامی بانوان در سال ۱۳۳۸ تشکیل شد و تا سال ۱۳۴۲ فعّال بود و سپس تعطیل شد.

انجمن اسلامی معلّمان نیز در سال ۱۳۳۸ به وجود آمد. مؤسسهٔ اسلامی نارمک که مسجد جامع نارمک را ساخت، در سال ۱۳۴۷ تشکیل گردید که محل گویندگان و سخنرانان نواندیش از جمله بازرگان و شریعتی بود.

انتشار جزوه «نفت» به مناسبت امضای قرارداد نفت با شرکت ایتالیایی «آجیپ» توسط نهضت مقاومت ملّی در سال ۱۳۳۶، موجب دستگیری و بازداشت مجدّد بازرگان و برخی سران نهضت شد که حدود هشت ماه در زندان به سر برد و سپس آزاد شد. در مشهد نیز کانون نشر حقایق اسلامی، با نهضت در ارتباط بود و محمدتقی شریعتی، علی شریعتی، حاجی عابدزاده،

۱- زوایای تاریک، جلال‌الدین فارسی، صفحهٔ ۲۱.

۲- در تکاپوی آزادی، جلد ۱، صفحهٔ ۲۳۳.

۳- زوایای تاریک، صفحهٔ ۱۹۵.

طاهر احمدزاده و آسایش از جمله سران آن بودند که دستگیر شدند.

با اعلام انتخابات آزاد که با مصلحت‌اندیشیهای امریکا در سال ۱۳۳۹ انجام گرفت، جبهۀ ملّی دوم تشکیل شد تا در انتخابات به طور گسترده شرکت کنند. حزب ایران، حزب ملّت ایران (پان ایرانیسم) به رهبری داریوش فروهر، حزب مردم ایران به رهبری حسین راضی و جامعۀ سوسیالیستهای نهضت ملّی ایران به رهبری خلیل ملکی، در جبهۀ دوم عضویت داشتند. دولت به این جبهه اجازۀ شرکت در انتخابات را نداد.[۱] بازرگان از پیشنهاددهندگان و اعضای اصلی این جبهه بود و کار جبهۀ مبارزه از راههای قانونی برای دموکراسی بود و اوّلین اقدام آن تنظیم یک نامه به وزیر کشور دولت اقبال برای اخذ اجازۀ برای معرفی کاندیداهای جبهه بود.[۲]

در انتخابات مجلس بیستم، همچنان جبهۀ ملّی دوم از صحنه برکنار ماند و تنها اللهیار صالح که به صورت منفرد از کاشان شرکت کرده بود، رأی آورد. در این دوره بنا بود که مهندس بازرگان از تبریز کاندیدا شود. در بهار سال ۱۳۴۰، در تداوم جریان تشکیل احزاب، گروهها، جمعیتها، کانونها و انجمنها توسط ملی‌گرایان، «نهضت آزادی ایران» به وسیلۀ مهندس بازرگان و همفکران او تأسیس شد. تأسیس جمعیت مذکور در پی اختلاف نظرهایی بود که در درون جبهۀ ملّی دوم به اوج خود رسید. برخی این اختلاف نظر را به عنوان اسلام‌گرایی عناصر نهضت آزادی می‌دانند. مهندس بازرگان خود این اختلاف نظرها را از ناحیۀ نوع مبارزه با رژیم شاه بیان می‌کند.

اساس اختلاف ما با آقایان بر سر شاه بود. ما می‌گفتیم قانون اساسی، حقوق و اختیارات شاه را مشخص کرده، حقوق ملّت هم معلوم و مشخص است. شاه می‌خواهد حقوق ملّت را پایمال کند و در همه امور مملکت مداخله نماید. ما شاه را مسؤول نابسامانی و بدبختیها می‌دانستیم و می‌گفتیم باید طبق قانون اساسی سلطنت کند، ولی شاه این‌طور نمی‌خواست... آقایان (جبهۀ ملّیها) می‌گفتند: مبارزه با شاه بی‌نتیجه است، نباید با شاه که مورد پشتیبانی خارجیهاست، طرف بشویم و به او بتازیم... می‌گفتند مبارزه باید مسالمت‌آمیز در چارچوب قوانین مملکت باشد، باید با تبلیغات مداوم مردم را بیدار کنیم و افکار عمومی جهانیان را متوجه وضع ایران نماییم. تنها فشار قدرتهای غربی، یعنی آمریکا و انگلیس، شاه را وادار به

۱- تاریخ بیست‌وپنج سالۀ ایران، جلد ۱، صفحۀ ۱۲۹.

۲- مدافعات، صفحۀ ۱۹۷.

عقب‌نشینی می‌کند.[۱]

دکتر ابراهیم یزدی وجه دیگری را برای این اختلافات عنوان می‌کند و آن این است که:

حزب ایرانیها از جمله بختیار در جلسات نهضت مقاومت ملّی می‌گفتند مصدق گاندی ایران بود. او که رفت، باید دور نهرو، یعنی صالح جمع شویم. شاه و حامیان خارجی او روی مصدق حساس هستند و اصرار بر بودن نام مصدق، دور از منطق مبارزهٔ سیاسی است.[۲]

با این گفتار، می‌توان نتیجه گرفت که اعضای نهضت آزادی ایران برخلاف حزب ایرانیها، معتقد به زنده نگه داشتن یاد و پیمودن راه مصدق بوده‌اند. جبههٔ ملّی دوم در کنگرهٔ خود که از چهارم تا یازدهم دی‌ماه در تهران در منزل حاج‌حسن قاسمیه تشکیل شد، با سخنرانی و مخالفت شدید دکتر غلامحسین صدیقی نسبت به عضویت نهضت آزادی در این جبهه، مواجه گردید و لذا نهضت آزادی به عضویت در جبهه پذیرفته نشد، ولی بازرگان، سحابی و آیت‌الله طالقانی به خاطر وضعیت شخصی خود در جبهه ملّی، عضویتشان ادامه یافت. بازرگان در نطق اختتامیه نهضت آزادی، آن را در راستای جبههٔ ملّی دانست:

نهضت آزادی ایران به هیچ‌وجه نمی‌خواهد در صدد ایجاد دکانی در مقابل جبهه ملّی ایران [باشد] و در عرض آن نیست. بلکه در طول آن و در حکم یکی از عناصر تشکیل‌دهنده و تکمیل‌دهنده آن است.[۳]

و در اظهارات دیگری می‌گوید:

بیشتر آقایان سران جبههٔ ملّی مردان باتقویٰ، وطن‌دوست و درستکار بودند. خلاصه راه، و نقطه نظرهایمان یکی بود، ولی نحوه اجرای برنامه‌هایمان فرق داشت. باصطلاح اختلافاتمان جنبهٔ تاکتیکی داشت.[۴]

قصد تشکیل نهضت طی نامه‌ای به اطلاع دکتر مصدق که در احمدآباد تحت نظر بود، رسید و از او کسب نظر شد و پس از دریافت پاسخ مثبت او، نهضت آزادی رسماً اعلام موجودیت کرد که به این مسأله در جای خود اشاره خواهیم نمود. در نطق افتتاحیه، مهندس بازرگان، شعارهای

۱- تاریخ بیست‌وپنج سالهٔ ایران، جلد ۱ ، صفحات ۲۱۲ و ۲۱۳.

۲- در تکاپوی آزادی، جلد ۱، صفحهٔ ۲۵۶.

۳- اسناد نهضت آزادی ایران، جلد ۱ ، صفحات ۱۶ و ۱۷.

۴- تاریخ بیست‌وپنج ساله، جلد ۱، صفحهٔ ۲۱۳.

کلّی و اصولی نهضت را اعلام نمود:

۱ـ مسلمانیم به این معناکه بـه اصـول عـدالت و مسـاوات و صـمیمیت و سـایر وظـایف اجتماعی و انسانی ... معتقدیم.

۲ـ ایرانی هستیم.

۳ـ تابع قانون اساسی ایران هستیم و از آن به طور جامع طرفداری می‌کنیم.

۴ـ مصدقی هستیم و از «تز» و «راه» مصدق پیروی می‌کنیم.(۱)

حسن نزیه نیز در جلسهٔ افتتاحیه سخنانی ایراد کرد. عضویت نزیه در این نهضت با توجه به افکار و عملکردش، اعتراضاتی را درپی داشت.

با شروع اصلاحات امریکایی توسط امینی و سپس دولت علم، در نیمهٔ دوم سال ۱۳۴۱ و تشکیل «انجمنهای ایالتی و ولایتی» و سپس «انقلاب سفید شاه» با اصول شش‌گانه، حوزه‌های علمیه و روحانیت به رهبری حضرت امام خمینی ﷺ به پا خاستند و نهضت دینی به رهبری امام شروع شد، نهضتی که تا سرنگونی کامل رژیم شاه ادامه یافت. درکنار این تحوّلات، موضع سیاسی نهضت آزادی تا حدودی رادیکال‌تر شد و از جبههٔ ملّی فاصله گرفت. حضور آیت‌الله طالقانی در نهضت در رادیکال شدن موضع آن تأثیر زیادی داشت. برخی از محققان این حرکت نهضت آزادی را در راستای ایجاد جریان موازی با روحانیت و رهبری آن می‌دانندکه دربارهٔ آن بعداً سخن خواهیم گفت. در جریان اعلام انقلاب شاه و اصول شش‌گانهٔ آن، جبهه ملّی و حزب توده از آن حمایت کردند، لیکن نهضت آزادی همراه با روحانیت آن را محکوم نمود. تفاوت محکومیت نهضت آزادی با حرکت امام و حوزه‌های علمیه در قبولی شاه و قانون اساسی توسط نهضت بودکه بسیار مهم و قابل توجه است. در بهمن ۱۳۴۱، عناصر اصلی نهضت آزادی و جبههٔ ملّی و جمعی از روحانیان و بازاریان دستگیر و به زندان افتادند.

نوروز سال ۱۳۴۲ با اعلامیهٔ حضرت امام ﷺ که «ما امسال عید نداریم» رژیم بـه طـور گسترده‌ای در منابر افشا شد. روز دوم فروردین ۱۳۴۲که مصادف با روز شهادت امام صادق علیه‌السلام بود، مجلسی در مدرسهٔ فیضیهٔ قم برگزار شدکه کماندوهای رژیم با حملهٔ به آن، جمع زیادی از روحانیون و مردم را به خاک و خون کشیدند. حضرت امام خمینی ﷺ در ۱۳ خرداد ۱۳۴۲ دستگیر می‌شوند و روز ۱۵ خرداد قیام عمومی مردم به وقوع می‌پیوندد که منجر به کشته شدن

۱- اسناد نهضت آزادی ایران، جلد ۱، صفحات ۵-۱۸.

جمع زیادی از مردم می‌شود. در زندان بین اعضای جبهه ملّی و نهضت آزادی در صدور اعلامیه و محکومیت کشتار ۱۵ خرداد اختلاف نظر پیش می‌آید. اختلاف نظر به مشاجره کشیده و سرانجام مقدمات انحلال و فروپاشی جبههٔ ملّی دوم فراهم گردید. جبهه ملّی دوم با صدور اعلامیه‌ای کشتارها را محکوم کرد، ولی هیچ اشاره‌ای به حضور علما و رنگ مذهبی جنبش و ماهیّت دینی آن نکرد! نهضت آزادی هم با انتشار اعلامیه‌ای کشتارها را محکوم و از علما و بویژه حضرت امام حمایت نمود. این اعلامیه با این شعار خاتمه می‌یافت که: درود بر روان شهدای خونین کفن ملّت ایران سلام بر مصدق عزیز، رهبر نهضت ملی ایران.(۱)

رهبران جبههٔ ملّی بدون محاکمه در ۱۸ شهریور ۱۳۴۲ از زندان آزاد شدند، امّا اعضای نهضت آزادی در زندان ماندند. شاه تصمیم گرفت تا سران نهضت آزادی را محاکمه کند. از تاریخ ۳۰مهر ۱۳۴۲ محاکمه شروع شد و پس از سی‌ویک جلسه در ۱۶ دی ۱۳۴۲، با محکومیت آنان کار خود را پایان داد. دادگاه تجدیدنظر نیز در ۱۴اسفند ۱۳۴۲ تشکیل و پس از ۱۵ جلسه در ۱۶ تیر ۱۳۴۳ محکومیت در دادگاه بدوی را تأیید نمود.(۲) بازرگان و آیت‌الله طالقانی به ۱۰ سال زندان، دکتر سحابی و مهندس سحابی به ۴ سال و دکتر شیبانی به ۶ سال حبس محکوم شدند. هم رژیم و هم نهضت آزادی می‌خواستند از شرایط دادگاه و محاکمه به نفع خود استفاده کنند. بازرگان و آیت‌الله طالقانی پس از تحمل ۵ سال زندان از محکومیت ده سالهٔ خود، در آبان سال ۱۳۴۶ آزاد شدند و دلیل آن طبق نوشتهٔ روزنامه‌ها و اظهارنظر رسمی، عفو دولتی بود که به طور معمول، گاهی انجام می‌شد.

پس از آن، عمدهٔ فعالیتهای بازرگان و نهضت آزادی در ابعاد فکری و فرهنگی خلاصه می‌شد. نشر کتابهای متعدد و بعضاً با نامهای مستعار، از جمله این فعالیتهاست. تشکیل جبههٔ ملّی سوم به توصیهٔ مصدق، کار به جایی نبرد. تصویب لایحهٔ «کاپیتولاسیون»، موج تازه‌ای از مخالفت اساسی امام خمینی ﷺ و حوزه‌های علمیه را درپی داشت که به دستگیری و تبعید حضرت امام ﷺ به ترکیه و سپس عراق منتهی گردید. رژیم شاه پنجهٔ مستبدانه و خونین خود را بر تمامی تار و پود جامعه گستراند و خفقان را به اوج خود رساند و درکنار آن، مظاهری از روشنفکری و تمدن غربی را که فساد و فقر و اختلاف طبقاتی و فرنگی مآبی و غرب‌زدگی،

۱- اسناد نهضت آزادی ایران، جلد ۱، در تکاپوی آزادی، جلد ۱، صفحهٔ ۲۷۵.

۲- اسناد نهضت آزادی ایران، جلد ۳ ، صفحات ۱۰ و ۱۱.

شاخصهای آن بودند، در جامعه رواج داد و بسیاری از عناصر ملی و روشنفکر جذب رژیم شده، به مناصب و ثروت و عیش به دست آمده دلخوش داشتند.

در سال ۱۳۴۴ به وسیلهٔ سه تن از جوانان عضو نهضت آزادی ایران، یعنی مهندس محمد حنیف‌نژاد، سعید محسن و مهندس سیداصغر بدیع‌زادگان، سازمان مجاهدین خلق ایران (منافقین) تأسیس شد. هدف این سازمان، مبارزهٔ مسلحانه با رژیم شاه عنوان شد. تا سال ۱۳۵۰ دست به اقدام عملی نزدند و بیشتر در پی کادرسازی و آموزش بودند. از این سال دست به عملیات چریکی زدند که پس از چندی تشکیلات آنها لو رفت و رهبران اصلی آن، از جمله سه بنیانگذارش، دستگیر و پس از محاکمه در سال ۱۳۵۱، نُه تن از آنان به اعدام محکوم شدند. از میان دستگیرشدگان، تنها مسعود رجوی مورد عفو ملوکانه قرار گرفت و اعدام نشد!

کتاب «راه انبیا راه طی شده» در سازمان تدریس می‌شد و به گفتهٔ لطف‌الله میثمی ـ از اعضای نخستین سازمان که در سال ۱۳۵۶ در زندان از آن جدا شد ـ راه طی شده بیش از بیست بار به صورت جمعی و زیر نظر حنیف‌نژاد در سازمان خوانده شد و مورد بحث و تحلیل و نقد و بررسی قرار گرفت. جزوهٔ «جهان سه عنصری» سازمان، شرح و بسط کتاب «ذرّهٔ بی‌انتها»ی مهندس بازرگان است.

در سال ۱۳۵۴، گروهی از اعضای مجاهدین تغییر ایدئولوژی دادند و رسماً خود را مارکسیست خواندند و گسست کامل خود را از اسلام آشکار ساختند. گروه انشعابی با انتشار کتابی تحت عنوان «بیانیهٔ تغییر مواضع سازمان مجاهدین خلق ایران»، موارد تغییر ایدئولوژی را برشمردند. تراب حقّ‌شناس، یکی از همان مسلمانان مارکسیست شده، می‌گوید:

اما گسست ما از اندیشهٔ دینی بازرگان طی سالهای ۵۲ تا ۵۴ رخ داد. این اندیشهٔ دینی که به اسلام از دریچه علم و بویژه فیزیک و ترمودینامیک می‌نگریست (بازرگان)، ما به آن از دریچهٔ مسائل اجتماعی (و به قول خودمان انقلابی) و روزنه‌هایی از دیالکتیک و مارکسیسم نیز می‌نگریستیم و دورنمای شگفت‌انگیزی مانند «جامعه بی‌طبقه توحیدی» به چشم‌مان می‌آمد... پس از گسست سیاسی از بازرگان در نیمه دهه ۴۰، گسست فلسفی از او در نیمه دهه ۵۰، به نظرمان ضروری گشته بود.[1]

۱- در تکاپوی آزادی، جلد ۱، صفحهٔ ۴۰۵.

بحق گفته شده است که مجاهدین خلق فرزندان مهندس بازرگان و نهضت آزادی، و محصول نوع نگرش آنان به اسلام هستند.

بازرگان با حسینیهٔ ارشاد و دکتر شریعتی نیز ارتباط داشت، ولی به دلیل حساسیتها، رفت‌وآمدی به حسینیه نداشت. در مشهد در سال ۱۳۴۹، طاهر احمدزاده، یکی از مجاهدین خراسان و از مؤسسان کانون نشر حقایق اسلامی مشهد، طرح تدوین و تنظیم «جهان‌بینی اسلام» را داد و مهندس بازرگان از جملهٔ کسانی بود که روی این طرح کار کرد و متنی را مشتمل بر یک مقدمه و ۱۲ بینش تنظیم نمود.

در این دوره که فعالیتها بیشتر سمت و سوی فرهنگی و تربیتی داشت، آیت‌الله مرتضی مطهری ابتدا در حسینیهٔ ارشاد و سپس در سایر مجامع و دانشکده‌ها به تبیین ایدئولوژی اسلام و جنبه‌های مختلف اعتقادی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آن از دیدگاه یک فقیه و محقق و عالمِ دینی پرداخت و در روشن شدن فضای فکری جامعه و آشنایی نسل جوان با نگاه اسلام ناب محمّدی صلی‌الله‌علیه‌وآله تأثیر بسزایی برجا می‌گذارد و این همه در حالی صورت گرفت که رژیم از پیرایه‌هایی که به اسلام ناب توسط روشنفکرانِ باصطلاح دینی بسته شده بود، چندان هم ناخرسند نشان نمی‌داد. فرصتهایی که برای نشر اندیشه و آثار دکتر شریعتی، مهندس بازرگان، یدالله سحابی وکسانی مانند آنها پیش آمد، چندان دور از چشم ساواک و بدون رضایت آنها نبود. در سال ۱۳۵۶، با درج سرمقالهٔ روزنامهٔ اطلاعات ۱۷ دی و اهانت به رهبر نهضت دینی، آیت‌الله العظمی روح‌الله خمینی قدس‌سره، زمینهٔ درگیری طلاب قم با پلیس فراهم شد و انقلاب اسلامی روزهای خون و اوج خود را پیدا کرد. تظاهرات میلیونی و منظم در تهران و مراسم چهلم در استانها و شهرها، تمام طبقات مردم را درگیر انقلابی بزرگ با ماهیت دینی و به رهبری حضرت امام قدس‌سره نمود. نظام به رغم حمایتهای بی‌دریغ کشورهای جهان، بویژه آمریکا و همکاری عناصر ملّی‌گرا، در مقابل مردم و انگیزه و احساس دینی و ایمانی آنان عقب نشست.

در سال ۱۳۵۵ در انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا، حزب دمکرات با شعار «رعایت حقوق بشر در جهان» پیروز شد و جیمی کارتر به ریاست‌جمهوری رسید. در راستای همین شعار، مهندس بازرگان به همراهی چند تن از همفکران خود مانند کریم سنجابی، کاظم حسیبی، حبیب‌الله پیمان، علی‌اصغر حاج سیدجوادی، اسلام کاظمیه، هاشم صباغیان، احمد صدر حاج‌سید جوادی، دکتر ملکی و دکتر ناصر میناچی، «جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر» را به وجود آوردند:

اندیشهٔ تأسیس جمعیت دفاع از آزادی و حقوق بشر، به دنبال پایمال شدن حقوق و آزادیها از طرف رژیم پهلوی از یک طرف و اعلام سیاست حقوق بشر کارتر، در اوایل سال ۱۳۵۶ در ایران مطرح شد.(۱)

فعالیت رسمی این جمعیت از تاریخ ۱۶ آذر ۱۳۵۶ آغاز شد. این جمعیت نیز مانند اغلب تشکلهایی که بازرگان و همفکران او تشکیل می‌دادند، آمیزه‌ای از افراد با انگیزه‌های مختلف بود و هیچ‌یک از اندیشهٔ خالص اسلام را هدف و مرام خود قرار نمی‌دادند.

گام جسورانه مبتکرانه‌ای که در آغاز سال ۱۳۵۶ از ناحیهٔ جمعی از ملّیون و مسلمانان مبارز و بعضی از روحانیون با پذیرفتن افرادی از روشنفکران آزاد و سوسیالیستها، برداشته شد... تأسیس «جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر» بود.(۲)

بعد از بسته شدن حسینیهٔ ارشاد، مسجد قبا به پایگاه عناصر روشنفکری و ملّی‌گرا برای اعتراض به رژیم شاه تبدیل شد و مهندس بازرگان در این مسجد سخنرانیها داشت.

در تاریخ ۱۱ آبان ۱۳۵۶ اطلاعیهٔ نسبتاً مفصّلی تحت عنوان «بیانیهٔ درخواستهای همگانی» انتشار یافت که مهندس بازرگان از جملهٔ امضاکنندگان آن بود. در هیچ‌یک از خواستهای دهگانه در این بیانیه، به خواست اصلی مردم ایران و تأکیدهای حضرت امام ﷺ بر این خواسته، یعنی سرنگونی رژیم سلطنتی و استقرار حکومت اسلامی اشاره نشده است! درواقع مطالبات و تفکّرات خود را به نام «خواستهای مردم» منتشر نمودند؛ شگردی که اغلب احزاب و گروهها از آن استفاده می‌کنند.

در ۱۷ دی ۱۳۵۶ مقاله‌ای با عنوان «ایران و استعمار سرخ و سیاه» به قلم «احمد رشیدی مطلق» ـ که بعدها نام حقیقی وی افشا و معلوم شد که داریوش همایون، وزیر اطلاعات و جهانگردی، به دستور شخص شاه، آن مقاله را نوشته است ـ در روزنامهٔ اطلاعات چاپ شد و به دلیل اهانت آشکاری که به ساحت مقدس حضرت امام خمینی ﷺ به عنوان مرجع عالی جهان اسلام و رهبر انقلاب اسلامی صورت گرفت، ابتدا طلاب و روحانیون قم در ۱۹ دی و سپس مردم تبریز در چهلم شهدای قم ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ و بعد شهرها و مراکز استانها، سلسلهٔ «اربعین»های به

۱- اسناد نهضت آزادی ایران، جلد ۹، دفتر دوم، صفحهٔ ۳.

۲- انقلاب ایران در دو حرکت، صفحهٔ ۲۵.

هم پیوسته را به وجود آوردند.

بازرگان در مصاحبهٔ اوّل اردیبهشت ۱۳۵۷ با خبرنگار تلویزیون بلژیک مسائلی را مطرح می‌کندکه چیزی جز خواستهای تحمیلی بر حرکت اسلامی مردم نمی‌تواند باشد:

ـ همه می‌دانند که مخالفین کنونی مرکب‌اند از ملّیون و آزادیخواهان و مذهبیون مسلمان... خواستهای جنبش عبارتند از:

الف ـ چیزی که همه خواستار آن هستند، آزادیهای دمکراتیک ابتدایی است از قبیل آزادی بیان، آزادی مطبوعات و اجتماعات و البته با تمرین لازم!

ب ـ احترام و اجرای کامل و صادقانه قوانین اساسی کشور![1]

در اردیبهشت همین سال، بازرگان تلاش می‌کند تا یک جبهه ملّی ـ اسلامی پدید آورد و بدین وسیله عناصر ملی‌گرا با دیدگاه کاملاً متفاوت را در دل عناصر اسلامی نفوذ دهد. هدفی که امروز از سوی جمعیت نهضت آزادی به دبیر کلّی دکتر ابراهیم یزدی دنبال می‌شود!

موقع آن رسیده است که همکاری گروههای مبارز ملّی و اسلامی تحقّق تشکیلاتی و رسمیت پیدا کند. یک جبههٔ ملّی ـ اسلامی مشابه با نهضت مقاومت ملی، از گروهها و شخصیتهای محدود و وفادار به مبارزه و آلوده نشده به دستگاه و دربار، در اردیبهشت ماه ۱۳۵۷ تشکیل گردید.[2]

روحانیت مبارز با درک این ترفند از اعزام نماینده و شرکت در این جبهه خودداری کرد و لذا به طور جدّی تشکیل نشد و پا نگرفت.

در مرداد ماه ۱۳۵۷ مهندس بازرگان بنا به تصمیم نهضت آزادی، نامه‌ای خطاب به حضرت امام ﷺ می‌نویسد و توسط یکی از تجّار به نجف می‌فرستد. این نامه در جای خود مورد بحث قرار خواهد گرفت، لکن این نامه حاوی نکاتی است که به صورت خلاصه آورده می‌شود:

ـ قانون اساسی نفی نشود!

ـ لبهٔ تیز حمله علیه استبداد باشد، نه استعمار! (یعنی آمریکا و غرب که صراحتاً نام برده شده‌اند.)

ـ با فعالیتهای انتخاباتی بهتر می‌توان به هدف رسید. لذا انتخابات آزاد مورد درخواست

۱ـ اسناد نهضت آزادی، جلد ۹، دفتر اوّل، صفحات ۲۲۶-۲۲۹. در تکاپوی آزادی، جلد ۲، صفحهٔ ۴۲.

۲ـ انقلاب ایران در دو حرکت، صفحهٔ ۳۰.

باشد!

ـ هدف سرنگونی شاه باشد، امّا گام به گام! (و چهار مرحله را پیشنهاد می‌کند.)

ـ اطلاعات شما از داخل کم و بعضاً ناصحیح است! هیأت سه یا چهار نفری مورد اعتماد در تهران را معرفی کنید تا مورد شور شما و رساندن اطلاعات به شما قرار گیرند!

ـ حکومت اسلامی که شما عنوان کردید، تعریف شده و شناخته شده نیست!

ـ خارج کردن و کنار زدن گروههای ملّی غیرمذهبی! به مصلحت نیست![۱]

در شهریور ۵۷، نهضت آزادی به دبیر کلّی بازرگان اطلاعیه‌ای تحت عنوان «شاه باید برود» صادر کرد که در آن به مسألهٔ ترک ایران توسط شاه و سپس حرکت تدریجی و گام به گام و سنگر به سنگر به سوی مواضع حقّه مطلوب! اشاره شده است.[۲]

صبح روز ۱۷ شهریور، در هنگامهٔ قیام مردم و کشتار وحشیانهٔ آن توسط رژیم، مهندس بازرگان به همراه تعدادی از روحانیون دستگیر شد. برخی اعضای نهضت آزادی در قم به منزل آیت‌الله شریعتمداری[۳] رفته و متحصّن می‌شوند. امّا بازرگان پس از یک هفته از زندان آزاد می‌گردد.

در تاریخ ۱۷ مهر ۱۳۵۷ نهضت آزادی اطلاعیه‌ای تحت عنوان «در کجا هستیم؟» صادر کرد که در آن مجدّداً به تاکتیک سنگر به سنگر، تشکّل، تحمّل و توکّل، تأکید شده و آن را نشان لیاقت ملّت برای ادارهٔ کشور خود، نزد بیگانگان دانسته است![۴]

بر اثر فشار و محدودیت دولت عراق به تلاشهای حضرت امام ﷺ برای هدایت انقلاب اسلامی در نجف و عدم پذیرش کویت از امام ـ که در پی توافق رژیم شاه و فشار آمریکا به آن کشورها انجام گرفت ـ حضرت امام ﷺ به فرانسه عزیمت و در «نوفل‌لوشاتو» در حومهٔ پاریس اقامت گزیدند. یکی از کسانی که از ایران به دیدار امام رفت، مهندس بازرگان بود که دیدارش در تاریخ ۲۹ مهر ۱۳۵۷ صورت گرفت. وی تا ۱۲ آبان در پاریس و لندن ماند و هدف اصلی را اطلاع

۱- شورای انقلاب و دولت موقت، صفحات ۲۲-۲۵. در تکاپوی آزادی، جلد ۲، صفحات ۴۶-۴۸.

۲- انقلاب ایران در دو حرکت، صفحهٔ ۳۲. پیشین، صفحات ۵۱ و ۵۲.

۳- شریعتمداری به داشتن مواضع متمایل به رژیم مشهور بود و پس از انقلاب در توطئه ترور امام توسط قطب‌زاده شرکت داشت که پس از ناکامی، به گناه خود اعتراف و توبه نمود (در تلویزیون) و مورد عفو امام قرار گرفت.

۴- اسناد نهضت آزادی ایران، جلد ۱۱، صفحات ۲۳-۲۹.

از افکار و نظریات امام! و پیشنهاد نظم درکار و تعیین هیأت نمایندگی امام در تهران! برای صدور دستورها و دریافت اطلاعات! عنوان نموده است.(۱)

مشروح صحبتهای این دیدار در جای دیگر مورد بحث قرار خواهد گرفت. لیکن پاسخ حضرت امام ﷺ به بعضی پیشنهادها و نظریات بازرگان که همراه با دکتر یزدی به دیدار معظمٌله رفته بودند، منفی بود.

ـ در مورد تعیین هیأت نمایندگی، تأییدی از طرف ایشان صورت نگرفت.

ـ در مورد استفاده از انتخابات مجلس و راههای قانونی مثل مجلس مؤسسان برای سرنگونی شاه، مخالفت نمودند.

ـ کارشکنیهای دولتهای بزرگ مانند آمریکا را با بی‌اعتنایی، بی‌اثر دانستند.

امام در این دیدار خط‌مشی خود را چنین ترسیم نمودند که بعد از خروج شاه از ایران، به ایران بازخواهند گشت و آن‌گاه مردم، دولت و نمایندگان مجلس را انتخاب خواهند کرد. حضرت امام ﷺ، همچنین در این دیدار، سیاست گام به گام را نفی کردند:

در این نهضت هم بعضی قدم قدم می‌گفتند برویم، که حالا قدم اوّلش را ـ اگر ـ من به آن آقایی که آمد پاریس و این مطلب را گفت، گفتم در قدم اوّل، پایتان را، همه را می‌شکنند.(۲)

صحبتهای بازرگان در این دیدار متضمن اهانتهایی به امام ﷺ است که درضمن بررسی این دیدار، به آن اشاره خواهیم داشت. بازرگان بنا به خواست امام ﷺ بر معرفی افراد مورد وثوق و درستکار و مسلمان، صورتی را با همکاری دکتر یزدی تهیه و دو روز بعد از ملاقات، به امام می‌دهند. چهار نفر از نهضت آزادی، چهار نفر از جبههٔ ملی و ملّیون مبارز، دو نفر از بازار، دو نفر از نیروهای مسلّح و پنج نفر از روحانیون در این فهرست دیده می‌شوند.(۳)

در آذرماه ۱۳۵۷، نام بازرگان به همراه دکتر سحابی و سایر افراد، از سوی آیت‌الله استاد مرتضی مطهری به عنوان «شورای انقلاب اسلامی» به حضرت امام خمینی ﷺ داده می‌شود که پس از تصویب معظمٌله به عضویت شورا درمی‌آیند.(۴)

۱- شورای انقلاب و دولت موقت، صفحهٔ ۲۱.

۲- صحیفهٔ نور، جلد ۵، صفحهٔ ۱۵۲.

۳- شورای انقلاب و دولت موقت، صفحات ۲۱-۲۳، در تکاپوی آزادی، جلد ۲، صفحات ۶۳ و ۶۴

۴- روزنامهٔ اطلاعات، ۳۱ تیر ۱۳۵۹.

مهندس بازرگان در تاریخ ۸ دی ۱۳۵۷ از سوی حضرت امام خمینی ﷺ مأموریت راه‌اندازی شرکت نفت و حمایت و سامان دادن به اعتصاب کارکنان نفت در صدور آن به خارج را پیدا کرد. وی یک هیأت پنج نفره مرکب از آقایان هاشمی رفسنجانی، مهندس کتیرایی و دو نفر به انتخاب و مشورت این دو نفر و خود بازرگان را برای این کار تعیین نمودند[1] دو نفر انتخابی، دکتر کاظم یزدی و دکتر مهدی ممکن بودند.[2]

در تابستان سال ۱۳۵۶، انشعابی در نهضت آزادی به وجود آمد و بعضی از اعضای فعّال آن با همکاری چند تن از روشنفکران، گروهی را با عنوان «جنبش مسلمانان ایران» تشکیل دادند که نشریه‌ای با همین نام منتشر می‌نمود. از اعضای اوّلیه آن می‌توان از عبدالعلی بازرگان، محمد توسّلی، فریدون سحابی، هاشم صباغیان، مهدی جعفری، حبیب‌الله پیمان، مهندس میرحسین موسوی نام برد.[3]

در دی و بهمن ۱۳۵۷ ملاقاتهایی بین بازرگان و بعضی اعضای شورای انقلاب با سفرای کشورهای خارجی از جمله امریکا در تهران انجام گرفت تا نسبت به خروج شاه از ایران و عدم کشتار مردم توسط ارتش اطمینان یابند. درکنار این ملاقاتها، دیدارهایی را نهضت آزادی خارج ازکشور درکشورهای غربی و امریکا داشت و بنا به اسناد منتشر شده، دیدارهایی هم بنا به خواست و پیشنهاد سفیر امریکا در تهران از مهندس بازرگان و سایر اعضای نهضت آزادی، انجام شده است که به‌طور مشروح در فصول آینده به آن اشاره خواهیم داشت.

با تلاشهایی که شاه بنا به توصیهٔ مشاوران امریکایی در زمینهٔ نزدیکی و استفاده از مهره‌های جبههٔ ملّی به عمل آورد، بالأخره شاپور بختیار حاضر به پذیرش پُست نخست‌وزیری شاه شد. وی با اقدام به آزادی زندانیان سیاسی، انحلال ساواک و محاکمهٔ سران رژیم شاه، آمادگی خود را برای دیدار با شورای انقلاب و امام اعلام کرد. وی در تماسهایی با شخصیتهای سیاسی، از جمله مهندس بازرگان، کوشید تا نظر آنان را نسبت به حکومت خود جلب کند. مهندس بازرگان بنا به روال سیاسی خود، تلاش می‌کرد تا بختیار را به‌طور مسالمت‌آمیز در مقابل امر رهبر انقلاب، حضرت امام خمینی ﷺ که حکومت او را غیرقانونی اعلام و خواستار استعفای وی شده بودند، وادار به قبول نماید. بختیار نیز متقابلاً تلاش می‌کرد بازرگان را به پذیرش در حکومت

۱- صحیفهٔ نور، جلد ۴ ، صفحات ۱۱۱ و ۱۱۲.
۲- شورای انقلاب و دولت موقت، صفحهٔ ۲۰.
۳- اسناد نهضت آزادی ایران، جلد ۹ ، دفتر اوّل، صفحهٔ ۳.

خود قانع سازد و چند وزارتخانه را در اختیار شورای انقلاب قرار دهد! و بازرگان سعی می‌کرد بختیار را به پذیرش دولت انقلاب درعوضِ مسؤولیت چند وزارتخانه وادارد که تلاش هر دو با قاطعیت امام ﷺ ناکام ماند. مهندس کاظم جفرودی در مورد این ملاقات بازرگان و بختیار می‌گوید:

روز سه‌شنبه ۳ بهمن ماه ۱۳۵۷ جلسه در منزل آقای دکتر شفیعی تشکیل شد. موضوعی که مطرح بود، این بود که مهندس بازرگان وارد دولت آقای دکتر بختیار شوند و هرچند وزارتخانه که می‌خواهند در اختیار ایشون گذاشته شود که ایشون بگذارند در اختیار همکارانِ اون ایام خودشان. آقای مهندس بازرگان زیر بار نمی‌رفتند، گفتند من با آیت‌الله خمینی مشترکاً کار می‌کنم. بنابراین نمی‌توانم با دولت شما باشم، ولی به شما پیشنهاد می‌کنم، یعنی به آقای بختیار که ایشون [امام خمینی] یک دولتی تشکیل میدن که آقای بختیار هرچند وزارتخانه که می‌خواهد، قبول کند. نه آقای دکتر بختیار زیر بار رفتند و نه آقای مهندس بازرگان.(۱)

در جلسهٔ شورای امنیت کشور در ۷ بهمن ۱۳۵۷، تصمیم گرفته می‌شود که بختیار با سفر به پاریس، با امام از در آشتی درآید و اعلامیه‌ای هم به این مناسبت تهیه شد و به شورای انقلاب داده شد. مهندس بازرگان شخصاً با این کار و این اعلامیه موافق بود. این اعلامیه در رادیو و تلویزیون نیز خوانده شد و در مطبوعات انعکاس یافت. حضرت امام خمینی ﷺ در تاریخ ۸ بهمن ۱۳۵۷ با صدور اعلامیه‌ای خطاب به علمای ایران، صریحاً اعلام فرمودند:

آنچه ذکر شده است که شاپور بختیار را در سمت نخست‌وزیری، من می‌پذیرم، دروغ است، بلکه تا استعفا نداده است، او را نمی‌پذیرم. چون او را قانونی نمی‌دانم. حضرات آقایان به ملّت ابلاغ فرمایید که توطئه‌ای در دست اجراست و از این امور جاریه گول نخورید. من با بختیار تفاهمی نکرده‌ام و آنچه سابق گفته است که گفتگو بین من و او بوده، دروغ محض است.(۲)

انتشار این اعلامیه، موضوع سفر بختیار را به طور کلّی منتفی نمود. جریان انقلاب اسلامی نیز نشان داد که این کار، یک فرصت و امکان عالی برای پیروزی بدون خونریزی نبود، بلکه

۱- تحریر تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی ایران، صفحهٔ ۱۲.

۲- صحیفه نور، جلد ۴، صفحهٔ ۲۶۹.

یک نقشه و توطئه حساب شده بود تا فرصت تجدید سازمان و روحیه را برای ارتش و سران آن فراهم آورد و روحیهٔ انقلابی و عطش مردم را فروکش نموده و سران انقلاب را در یک جدال سیاسی و بازی تبلیغاتی گرفتار سازد. بختیار در کتاب خاطراتش به مشورت با بازرگان در خصوص این دیدار تصریح می‌کند:

فکر کردم که اگر هیچ قدمی به سوی خمینی برندارم، تاریخ مرا محکوم می‌کند که: چرا کوشش نکرد، شخصاً او را ببیند؟ چرا دو به دو، با او به صحبت ننشست؟ در این باره با بازرگان مشورت کردم.(۱)

بختیار در این قسمت نوشتهٔ خود بر این‌که قصد استعفا نداشته است نیز تصریح می‌نماید. بختیار و سران ارتش، در مقابل اصرار امام به بازگشت، مقاومت می‌کنند. با بستن فرودگاه و اعلام خطرناک بودن سفر برای امام ﷺ، مدتی این سفر را به تعویق می‌اندازند، لیکن با تحصن علما در مسجد دانشگاه و راهپیماییهای مردم در خیابانها، ناگزیر به پذیرش سفر امام ﷺ به تهران شدند و حضرت امام ﷺ در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ به تهران قدم گذاشتند و یکسره به بهشت‌زهرا، میعادگاه شهدا، رفتند و در سخنرانی تاریخی خود، دولت بختیار را غیرقانونی خوانده و اعلام کردند که به زودی دولت انقلاب اسلامی را تعیین خواهند نمود. حضرت امام ﷺ در مدرسه «علوی» اقامت گزیدند و بحث انتخاب بازرگان، بنا بر ادعای ملّیون، برای نخست‌وزیری دولت موقت، ابتدا از سوی شهید آیت‌الله مطهری مطرح شده بود.(۲) حضرت امام ﷺ، دربارهٔ چگونگی این انتخاب و نتایج آن می‌فرمایند:

من امروز بعد از ده سال از پیروزی انقلاب اسلامی همچون گذشته اعتراف می‌کنم که بعضی تصمیمات اوّل انقلاب در سپردن پُستها و امور مهمهٔ کشور به گروهی که عقیدهٔ خالص و واقعی به اسلام ناب محمّدی نداشته‌اند، اشتباهی بوده است که تلخی آثار آن براحتی از میان نمی‌رود. گرچه در آن موقع هم من شخصاً مایل به روی کار آمدن آنان نبودم، ولی با صلاحدید و تأیید دوستان قبول نمودم.(۳)

بنا به گفتهٔ مهندس بازرگان، وی پس از اخذ یک شب مهلت برای فکر کردن، در جلسهٔ

۱- نقل از تاریخ سیاسی بیست‌وپنج ساله ایران، جلد ۲، صفحهٔ ۳۵.

۲- زندگینامهٔ سیاسی بازرگان، صفحهٔ ۲۶۷، در تکاپوی آزادی، جلد ۲، صفحهٔ ۱۵۹.

۳- صحیفهٔ نور، جلد ۲۱، صفحات ۹۵ و ۹۶.

بعدی، تأکید می‌کند که «معتقد به دموکراسی و اهل همکاری و مشورت و اعتقاد به دیگران هستم و خیلی مقید به نظم بوده و از تندی و تعجیل احتراز می‌کنم و علاقه به مطالعه و عمل تدریجی می‌باشم.»[۱] آقای هاشمی رفسنجانی، چنین شرایطی و وضع تفکر و سلیقهٔ اجرایی خاصی را از سوی بازرگان در آن جلسه به خاطر نمی‌آورند و درواقع آن را نفی می‌کنند.[۲] در هر حال اگر این جریان صحّت داشته باشد، گوشه‌ای از تفکر بازرگان را به نمایش می‌گذارد. حضرت امام ﷺ در این جلسه که صبح یکشنبه ۱۵ بهمن ۱۳۵۷ تشکیل شده بود، به عدم وابستگی نخست‌وزیر و وزرا به احزاب تأکید می‌کنند و در برابر این مسأله که بازرگان از نهضت آزادی است می‌فرمایند: خوب، استعفا بدهند. و قرار می‌شود کسانی که حزبی هستند، از مسؤولیت اشتغال، فعالیت و مشارکت در حزب خود، خودداری نمایند.[۳] در حکم حضرت امام ﷺ به مهندس بازرگان به عنوان نخست‌وزیر دولت موقت که در تاریخ ۱۶ بهمن ۱۳۵۷ در حضور ۴۰۰ خبرنگار و عکاس داخلی و خارجی در ساعت ۵ و ۱۷ دقیقه بعدازظهر در دبیرستان علوی تهران برگزار و پس از بیانات حضرت امام ﷺ، قرائت گردید همین نکته قید شده است.

جنابعالی را بدون درنظر گرفتن روابط حزبی و بستگی به گروهی خاص، مأمور تشکیل دولت موقت می‌نمایم.[۴]

دولت موقت در این حکم امام، مأمور ادارهٔ مملکت تا تشکیل نهادهای قانونی و اجرای رفراندم تغییر نظام سیاسی کشور به جمهوری اسلامی، تشکیل مجلس مؤسسان قانون اساسی و انتخابات مجلس می‌گردد. حضرت امام ﷺ در بیانات خویش، در معرفی بازرگان به عنوان نخست‌وزیر، ملّت را به تبعیت و اعلام بیعت در راهپیماییها فراخواندند.

بازرگان در سخنرانی خود در ۱۹ بهمن ۱۳۵۷ در دانشگاه تهران، ضمن ارائه برنامهٔ دولت موقت در اجرای حُکم امام، جمهوری اسلامی را مترادف «جمهوری دمکراتیک» می‌آورد!

اگر اسلام و دموکراسی را مترادف و پهلوی هم قرار دهیم، به همین معناست. بیان دیگری است از کلام خدا و خلق، یا خالق و خلق، خواستهٔ خدا خواستهٔ خلق است و خواستهٔ خلق با تقوا، خواستهٔ خداست. بنابراین، حکومت جمهوری اسلامی

۱- شورای انقلاب و دولت موقت، صفحهٔ ۳۶.

۲- دوران مبارزه، هاشمی رفسنجانی، جلد ۱، صفحهٔ ۳۳۵.

۳- شورای انقلاب و دولت موقت، صفحهٔ ۳۸.

۴- صحیفهٔ نور، جلد ۵، صفحهٔ ۲۷.

ما «جمهوری دموکراتیک» است و جمهوری دمکراتیک واقعی و حقیقی نیز، اسلامی است.(۱)

این عنوان درواقع پیشنهاد بازرگان و نهضت آزادی و جبههٔ ملی برای حکومت جایگزین رژیم پهلوی است که از همین آغاز به زبان بازرگان جاری می‌شود و خواهیم دیدکه امام نسبت به آن چه موضعی اتخاذ می‌نمایند.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، بازرگان به همراه امیر انتظام و صباغیان و دکتر یزدی به عمارت نخست‌وزیری می‌روند و بازرگان، صباغیان را به عنوان معاون نخست‌وزیر در امور انتقال، دکتر یزدی را به سمت معاون در امور انقلاب و امیر انتظام را به مسؤولیت امور اداری و روابط عمومی منصوب می‌کندکه هر سه نفر از اعضای اصلی نهضت آزادی بودند.

بازرگان بعد از مشاوره که بیشتر با اعضای نهضت آزادی و جبههٔ ملّی انجام می‌شد، اسامی چند تن از وزرای پیشنهادی را به شورای انقلاب می‌دهد که یک تن از آنان، دکتر علی‌اصغر حاج سیدجوادی به خاطر مطالبی که علیه روحانیّت در کتابهای خود نوشته بود، رد شده و باقی افراد تصویب می‌شوند. اسامی این عده عبارت‌اند از:

۱ـ دکتر یدالله سحابی، وزیر مشاور در طرحهای انقلاب

۲ـ دکتر کریم سنجابی، وزیر خارجه

۳ـ احمد صدر حاج سیدجوادی، وزیر کشور

۴ـ داریوش فروهر، وزیر کار

۵ـ مهندس عباس تاج، وزیر نیرو

۶ـ دکتر کاظم سامی، وزیر بهداری

۷ـ مهندس مصطفی کتیرایی، وزیر مسکن و شهرسازی(۲)

حضرت امام خمینی ﷺ در برابر این اسامی، رو به اعضای روحانی شورای انقلاب کرده و می‌فرمایند:

من همه را نمی‌شناسم، اگر از نظر شرعی شهادت به آشنایی و اعتماد و

۱- روزنامهٔ کیهان، ۲۰ بهمن ۱۳۵۷.

۲- شورای انقلاب و دولت موقت، صفحات ۴۰-۴۲ و ۴۷-۵۰.

صلاحیت آنها می‌دهید و پیش خدا خود را مسؤول می‌دانید، من منصوب می‌نمایم.[1]

که با تأیید آقایان، احکام آنان صادر می‌شود. در مدت یک ماه بعد، بتدریج سایر وزرا نیز در شورا بحث و به شرح زیر اعلام می‌شود:

۱ـ مهندس یوسف طاهری (قزوینی)، وزیر راه

۲ـ دکتر محمدحسن اسلامی، وزیر پست و تلگراف

۳ـ دکتر محمود احمدزاده، وزیر صنایع

۴ـ علی اردلان، وزیر دارایی

۵ـ تیمسار احمد مدنی، وزیر دفاع

۶ـ دکتر علی شریعتمداری، وزیر فرهنگ و آموزش عالی

۷ـ دکتر اسدالله مبشری، وزیر دادگستری

۸ـ دکتر رضا صدر، وزیر بازرگانی

۹ـ دکتر علی شکوهی، وزیر آموزش و پرورش

۱۰ـ ناصر میناچی، وزیر تبلیغات و جهانگردی (فرهنگ و ارشاد فعلی)

۱۱ـ مهندس علی‌اکبر معین‌فر، وزیر مشاور و سرپرست سازمان برنامه و بودجه

۱۲ـ دکتر علی‌محمد ایزدی، وزیر کشاورزی[2]

بتدریج و در طول ۹ ماه عمر حکومت دولت موقت، جابه‌جاییهایی در وزارتخانه‌ها صورت گرفت که بیشتر تحت فشار اعضای اصولگرای شورای انقلاب و انتظارات انقلابی حضرت امام خمینی ﷺ انجام می‌شد و تا حدودی کابینه از حالت حزبی و روشنفکری و ملّی درآمده و رنگ انقلابی به خود گرفت. دکتر مصطفی چمران به جای تیمسار ریاحی که جایگزین مدنی شده بود، مهندس عزت‌الله سحابی به جای معین‌فر، دکتر حسن حبیبی به جای شریعتمداری، محمدعلی رجایی به جای شکوهی و دکتر علی اسپهبدی به جای داریوش فروهر منصوب شدند.

رفراندم تغییر نظام حکومتی، اوّلین وظیفهٔ دولت موقت بود. بازرگان به تبعیت از افکار لیبرالی و جمعیت نهضت آزادی و جبههٔ ملّی، «جمهوری دمکراتیک اسلامی» را عنوان نمود و

۱- همان.

۲- همان.

خواست تا این سؤال در همه‌پرسی در برابر مردم قرار داده شود که «جمهوری دمکراتیک اسلامی آری، یا نه».[۱] حضرت امام خمینی ﷺ، که تمامی تجربه‌های از دوران رضاخان تا پیروزی انقلاب اسلامی را از نزدیک مشاهده و لمس کرده بودند، با انتقاد به مطرح‌کنندگان «جمهوری»، «جمهوری دمکراتیک» و «جمهوری دمکراتیک اسلامی»، اعلام کردند:

لازم است تذکر دهم آنچه این‌جانب به آن رأی می‌دهم «جمهوری اسلامی» است و آنچه ملّت شریف ایران در سرتاسر کشور با فریاد از آن پشتیبانی نموده است، همین «جمهوری اسلامی» بوده است، نه یک کلمه زیاد و نه یک کلمه کم. من از ملّت شریف انتظار دارم که به «جمهوری اسلامی» رأی دهند که تنها این مسیر انقلاب اسلامی است.[۲]

به هر حال، در تاریخ ۱۱ فروردین ۱۳۵۸، رفراندم در سراسر کشور انجام شد. از ۲۲ میلیون نفر جمعیت بالای ۱۶ سال واجد شرایط، ۲۰ میلیون و ۲۸۸ هزار نفر در رفراندم شرکت کردند و از این جمع، ۹۸/۲ درصد به نظام «جمهوری اسلامی» رأی آری دادند و بدین ترتیب در ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ استقرار «نظام جمهوری اسلامی» رسماً اعلام گردید.

مأموریت بعدی دولت موقت عبارت بود از تشکیل مجلس مؤسسان و تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی. در این زمینه، حضرت امام ﷺ به دلیل اشکالاتی که مجلس مؤسسان داشت، به‌ویژه طول زمان که انقلاب و کشور را در چالشهای مختلفی درگیر و بدون پشتوانهٔ قانونی قرار می‌داد، مجلس خبرگان را جایگزین آن ساختند و بنا شد متن تهیه شده و پیش‌نویس قانون اساسی در این مجلس مورد بررسی و تصویب قرار گیرد و پس از تأیید رهبری نظام، به آرای عمومی مردم گذارده شود.

در تاریخ ۹ تیرماه ۱۳۵۸، متن «لایحهٔ قانون انتخابات مجلس خبرگان» انتشار یافت. در روز جمعه ۲۹ تیرماه همان سال، انتخابات مجلس برگزار و توسط مردم ۷۳ تن به عضویت این مجلس انتخاب شدند و در ۲۸ مرداد مجلس خبرگان افتتاح شد.

متن پیش‌نویس تهیه شده که زیر نظر دکتر سحابی انجام گرفته و در ۲۴ خرداد ۱۳۵۸ در مطبوعات انتشار یافته بود، توسط مراجع و کارشناسان و مردم نظراتی دربارهٔ آن داده شده بود،

۱- روزنامهٔ کیهان، ۳۰ بهمن ۱۳۵۷.

۲- صحیفهٔ نور، جلد ۵، صفحهٔ ۱۲۲.

لکن نواقص اساسی آن از جمله بحث ولایت فقیه سبب شد تا در مجلس خبرگان وقت زیادی صرف اصلاح آن بشود؛ به طوری که ۶۷ جلسه و بیش از چهار هزار پیشنهاد قانونی در مجلس خبرگان انجام گرفت، تا متن نهایی قانون اساسی آماده شود. سه ماه نیز وقت برای تصویب آن، صرف گردید.

مسألهٔ مهم در این فاصله، توطئه انحلال مجلس بررسی قانون اساسی است که توسط اعضای ملّی‌گرای دولت موقت ریخته شده بود. بهانهٔ «انحلال مجلس» مهلتی بود که در مصوّبه شورای انقلاب برای بررسی و تصویب به مجلس داده شده بود. یک ماه برای این کار فرصت داده شده بود که با توجه به بحث ولایت فقیه کفایت نکرد. با دخالت بعضی از افراد شورای انقلاب و بویژه حضرت آیت‌الله خامنه‌ای ـ که بعداً به ماجرای آن اشاره خواهد شد ـ این طرح، به اطلاع امام ﷺ می‌رسد و با مخالفت علنی و صریح حضرت امام ﷺ و تمدید مهلت بررسی پیش‌نویس، توطئه خنثی می‌شود. بازرگان پس از استعفا و کنار رفتن از ریاست دولت موقت می‌گوید:

به مجلس خبرگان وصیت می‌کنم که در بعضی مواد، تغییراتی بدهند تا حکومت انحصاری نباشد.[1]

این جمله ناظر بر اصول مربوط به ولایت فقیه است. قانون اساسی بالأخره در ۱۱ آذرماه ۱۳۵۸ با آرای ۲۲ میلیون رأی مثبت مردم به تصویب رسید.

ارتباطات عناصر دولت موقت در مدت ۹ ماه حکومت آن با عناصری از سفارت امریکا و رد و بدل کردن اطلاعات خاص مورد نیاز امریکا و جریانهای ملّی‌گرا، مسألهٔ مهمی است که به چالش اصلی بین انقلابیون اصولگرا و عناصر محافظه‌کار دولت موقت تبدیل شد و در جای دیگر به آن خواهیم پرداخت.

ماجرای کردستان و تحرّکات اشرار کُرد با حمایت و دخالت امریکا و عناصری از ارتش شاه، به یک واقعه و بحران برای انقلاب بدل شد؛ به گونه‌ای که شهرهای آن سامان یکی پس از دیگری در تصرّف احزاب معاند ـ که از طرف منافقین و سلطنت‌طلبها و عوامل امریکا حمایت و تقویت می‌شدند ـ قرار گرفت. حمله به پاوه، اوج شورش اشرار در کردستان بود. حضرت امام ﷺ با نهیب به دولت موقت و دستور به نیروهای مسلّح و مردم، توجه عموم را به آن دیار جلب نموده

۱- روزنامهٔ اطلاعات، ۱۷ آبان ۱۳۵۸.

و جلو اشرار گرفته شد.[۱] در این فاصله، دولت موقت با تشکیل و اعزام «هیأت حسن نیت» تلاش می‌کرد تا مسأله را کدخدامنشانه حل و فصل کند. طرحهایی در این هیأت بررسی شد و اقداماتی انجام گرفت که به زیان انقلاب در آن سامان تمام شد و روزهای دشواری را برای نیروهای انقلاب در کردستان به وجود آورد که در جای خود به عملکرد دولت موقت در این واقعه خواهیم پرداخت. در آشوب خلق ترکمن، خلق بلوچ، خلق عرب و خلق مسلمان، همواره این نیروهای انقلاب، اعم از پاسداران و مردم بودند که سینه سپر کردند و شورشها را سرکوب و امنیت را به کشور بازگرداندند.

در تاریخ ۹ آبان ۱۳۵۸ مهندس بازرگان در رأس یک هیأت برای شرکت در جشن بیست‌وپنجمین سالگرد پیروزی انقلاب الجزایر به آن کشور سفر کرد. در این سفر، مهندس بازرگان با برژینسکی، مشاور ریاست‌جمهوری وقت امریکا ـ کارتر ـ دیدار و در امور امنیت ملّی با وی مذاکره می‌کند! طبق اظهارات بازرگان در گفتگو با خبرگزاری پاریس، دو روز قبل از عزیمت وی به این سفر، سفارت امریکا به وی اطلاع داده بود که برژینسکی مایل است هنگام اقامت او در الجزایر، با وی دیدار و مذاکراتی در امور امنیتی داشته باشد.[۲] اگر دقّت کنیم که سفر بازرگان به الجزایر و دیدار با برژینسکی، یک هفته بعد از پذیرش شاه توسط امریکا و ورود وی به آن کشور، صورت گرفته است، تا حدود زیادی به اهداف این دیدار از سوی امریکا پی می‌بریم. مسألهٔ «شاه» در این دیدار به گواهی برژینسکی مطرح شده است.[۳]

پس از بازگشت بازرگان و هیأت همراه او از الجزایر و دعوت امام ﷺ از مردم برای اعتراض به امریکا در پذیرش شاه، در تاریخ ۱۳ آبان ۱۳۵۸، گروهی از دانشجویان پیرو خط امام، «سفارت امریکا یا لانهٔ جاسوسی» را به اشغال خود درآورده و تمامی اعضای آن را به گروگان گرفتند. بازرگان در تاریخ ۱۴ آبان ۱۳۵۸، استعفای خود را از نخست‌وزیری و دولت را از تصدّی امور کشور، به حضرت امام ﷺ تقدیم کرد. حضرت امام ﷺ با پذیرش این استعفا، شورای انقلاب را مأمور نمود تا ادارهٔ امور کشور را به عهده گیرد و سه مأموریت مانده از حُکم نخست‌وزیری

۱- صحیفهٔ نور، پیامهای امام(ره) به قوای انتظامی، به مردم کردستان، به ملّت ایران، جلد ۹، صفحات ۲۵۳، ۲۶۱ و ۲۸۴.

۲- مسایل و مشکلات اوّلین سال انقلاب، صفحهٔ ۶۵

۳- توطئه در ایران، ترجمه محمود مشرقی، صفحهٔ ۱۷۲.

بازرگان را انجام دهد.[۱]

شورای انقلاب نیز «دولت موقت شورای انقلاب» را بدون پُست نخست‌وزیری با تغییراتی در کابینهٔ قبلی، به وجود آورد. بازرگان به دستور امام ﷺ همچنان در عضویت شورای انقلاب باقی ماند.

در آذرماه ۱۳۵۸، مسألهٔ انتخابات اوّلین دورهٔ ریاست‌جمهوری مطرح شد و وزارت کشور اعلام کرد که در ۲۵ بهمن آن سال انتخابات انجام خواهد شد. کاندیداتوری بازرگان ابتدا به طور جدّی مطرح شد و از جانب خود وی نیز مورد تأیید قرار گرفت، لیکن به دلیل اختلاف در نهضت آزادی و حمایت جمعی از آنان از دکتر حسن حبیبی و نیز امکان حملات مخالفان در سطح وسیع علیه مواضع غیرانقلابی بازرگان، در ۹ دی ماه انصراف بازرگان از کاندیداتوری اعلام گردید و بنی‌صدر با آرای مردم به ریاست‌جمهوری رسید. انتخابات مجلس شورای اسلامی که در ۲۴ اسفند ۱۳۵۸ برگزار شد، شاهد حضور نهضت آزادی ایران بود که باگروهی از تشکّلهای همفکر و بعضی شخصیتها، ائتلافی را پدید آوردند با نام «همنام» که از حروف نخستین کلمات هیأت ـ معرف ـ نامزدهای ـ انتخابات ـ مجلس، گرفته شده بود. در این ائتلاف نهضت آزادی، انجمن اسلامی مهندسین و افرادی چون محمدتقی شریعتی و آیت‌الله حاج سید ابوالفضل زنجانی شرکت داشتند. از میان کاندیداهای نهضت آزادی، پنج تن از اعضای اصلی و قدیمی نهضت، یعنی مهندس بازرگان، دکتر یدالله سحابی، مهندس صباغیان، دکتر ابراهیم یزدی و دکتر مصطفی چمران از تهران و احمد صدر حاج سیدجوادی از قزوین، وارد مجلس شورای اسلامی شدند و فراکسیون اقلیت نهضت آزادی را تشکیل دادند.

نهضت آزادی اقدام به انتشار روزنامهٔ «میزان» کرد که پس از چندی به خاطر مواضع ضدانقلابی آن، توقیف گردید.

همکاری و هماهنگی بنی‌صدر و دفتر هماهنگی رئیس‌جمهوری با سازمان مجاهدین خلق (منافقین) در حمله به نهادهای انقلاب و مقابلهٔ جدّی با خط امام، بحران سختی را برای انقلاب ـ آن هم در زمانی که جنگ تحمیلی شروع شده بود ـ پیش آورد. بازرگان و نهضت آزادی در این حرکت، موضع حمایت از جریان برانداز را داشتند. این جریان با اعلام رأی عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر توسط مجلس شورای اسلامی و تأیید و عزل وی توسط حضرت امام ﷺ خاتمه یافت.

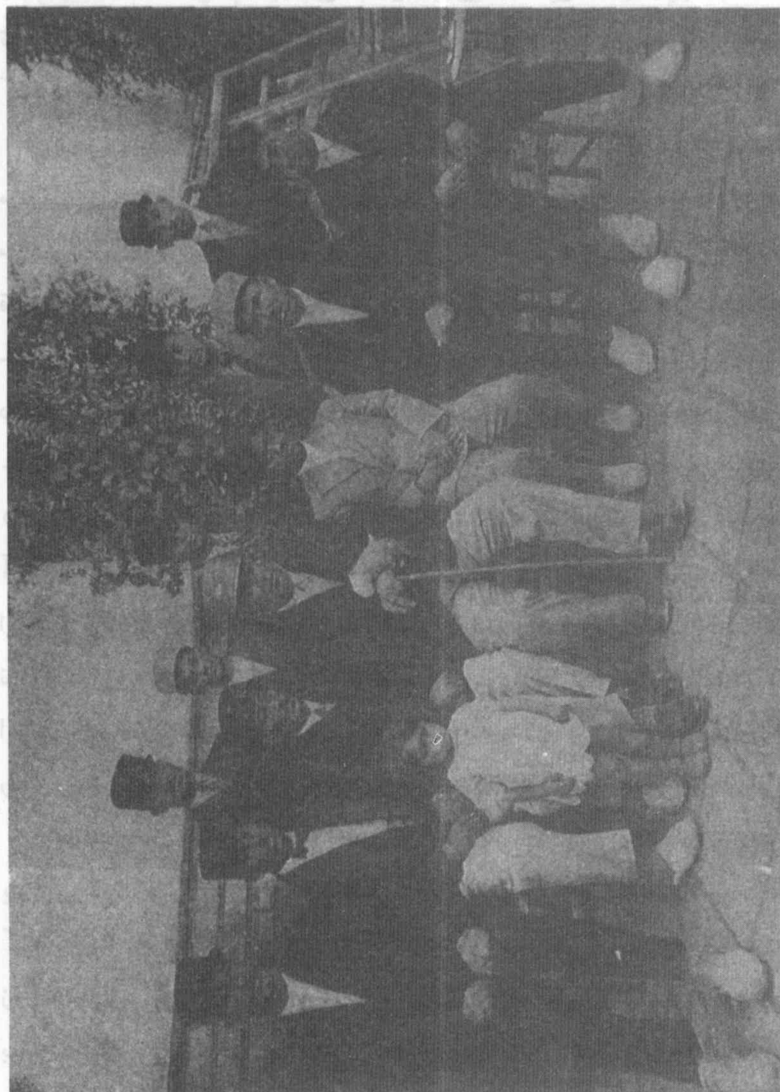
۱- صحیفهٔ نور، جلد ۱۰، صفحهٔ ۱۴۷.

اعلام راهپیمایی جبهۀ ملّی علیه لایحۀ قصاص، با حمایت ضمنی نهضت آزادی همراه شد و حضرت امام ﷺ قبل از راهپیمایی، ضمن بیاناتی جبهه ملّی را محکوم بـه ارتـداد نـموده و بـه تصریح از نهضت آزادی و بازرگان خواستند تا برائت خود را از این حرکت ضداسـلامی اعـلام کنند که چنین نشد.

موضع بازرگان و نـهضت آزادی در طـول هشت سـال دفـاع مـقدّس، هـمراه تـخریب و مخالفت با استمرار جنگ تا سرکوب کامل متجاوز بود که در جای خود به آن خواهیم پرداخت. مهندس بازرگان در سال ۱۳۶۴ خود را نامزد ریاست‌جمهوری در چهارمین دورۀ آن نـمود کـه قاطعانه از سوی شورای نگهبان ردّ صلاحیت شد. از آن پس بازرگان در هـیچ‌یک از نـهادهای حکومتی عضویت پیدا نکرد و بلکه در حد یک مخالف و به عنوان «اپوزیسیون» ظاهر شد. وی در سال ۱۳۶۴ با همفکری دوستان خود در نهضت آزادی و جبهۀ ملّی، «جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیّت ملّت» را تشکیل داد که هدف آن ظاهر شدن در نقش یک گـروه مـنتقد و باصطلاح «اپوزیسیون قانونی» بود.[1] در شهریور ۱۳۶۴ بنا به دعوت بیست‌وسومین کنگرۀ خاورشناسان آلمان، به همراه محمد توسّلی به اروپا سفر کرد. پروفسور فلاطوری از میزبانان اصلی بازرگان در این سفر بود. سازمان مجاهدین خلق (منافقین) کوشید تا بازرگان را به ماندن در خارج و مبارزه با نظام جمهوری اسلامی در اروپا تشویق کند، ولی بازرگان نپذیرفت و در نامه‌ای که خـطاب بـه ایرانیان مقیم اروپا صادر کرد از مبارزۀ آنان علیه به اصطلاح حاکمیت ایران تجلیل کرد، ولی آنها را به دوستی با یکدیگر و آمدن به ایران و فریاد علیه مسؤولان در داخل فراخواند!

مهندس بازرگان در تاریخ ۱۷ آذر ۱۳۷۳ به دلیل حملۀ قلبی به بیمارستان دی تهران انتقال یافت و پس از بهبودی نسبی، بنا به تشخیص پزشکان برای عمل جراحی قلب به خارج مسافرت کرد. در ۳۰ دی ۱۳۷۳ همراه با همسر، داماد (دکتر حسین بنی‌اسدی) و نوۀ دختری در فرودگاه زوریخ سوئیس فرود آمدند. در سالن مسافران فرودگاه، نـقش زمـین شـده و پس از انـتقال بـه بیمارستان، در سن ۸۷ سالگی، درگذشت. جنازۀ وی به ایران انتقال داده شد و در سوم بهمن ۱۳۷۳ در آرامگاه خانوادگی بیات در قم به خاک سپرده شد.

۱- در تکاپوی آزادی، جلد ۲، صفحۀ ۳۳۹.



در جمع برادران و اقوام (آخرین نفر ایستاده سمت چپ) ردیف جلو از راست به چپ: ابراهیم آقا و اسمعیل آقا (برادران) - ابوالقاسم نادر (شوهر خواهر) - حسن آقا (عمو) - محمود فرید (دائی) - احمد آقا و ابوالقاسم (برادران) - دختر بچه (فریده = برادرزاده) ردیف عقب از راست به چپ: آقا مصطفی (برادر) - مظفر و رحیم (خواهرزاده‌ها) - مهدی بازرگان

فصل دوم

شخصیّت مهندس مهدی بازرگان و عوامل تأثیرگذار در شکل‌گیری آن

در بررسی فراز و نشیبهای زندگی بازرگان در مقاطع مختلف، با عوامل متعدّدی مواجه می‌شویم، که هریک به نوعی و با میزان متفاوت، در شکل‌گیری شخصیّت فکری و سیاسی و باورهای دینی او تأثیرگذار بوده‌اند. توجّه دقیق به هریک از این عوامل و جایگاه آن در شاکلهٔ وجودی بازرگان، راهگشای مباحث و بررسیهای عملکردی او خواهد بود و بخوبی روشن خواهد ساخت که ریشهٔ عملکرد و حرکت سیاسی دینی بازرگان در صحنه‌های سیاسی و مسؤولیتی چه بوده است.

الف ـ خانواده

از بحثهای مربوط به روان‌شناسی و شناخت انسان و تربیت او ـ که شکل‌گیری شخصیّت هر انسانی را متأثر از دوران کودکی و سنین پایین می‌داند ـ می‌گذریم و به این مسأله توجّه می‌کنیم که محیط خانوادگی بازرگان چگونه محیطی است و چه تأثیرهایی در باورهای وی گذاشته است.

۱ـ رفاه خانوادگی

خانهٔ ما در ناحیه ۴ تهران در آخر بازارچهٔ معیّر، ابتدای «گذر قلی» و نرسیده به «پاچنار» قرار داشت ... مشتمل بر یک حیاط بیرونی باغ‌مانند نسبتاً بزرگ می‌شد با یک حیاط اندرونی، سه طرف اطاق بزرگ، دو محوطهٔ کوچک به نامهای نارنجستان و حیاط مطبخ، به مساحت کلّ شاید ۲۰۰۰ متر مربع. ...

این نوع منزل و تشکیلات با نوکر و کلفتهایی در حدود شش، هفت نفر،

اختصاص به رجال دست پایین یا مالکین و تجّاری داشت که باصطلاح دستشان به دهنشان می‌رسید، آیند و روند داشتند و صاحب ایل و تبار بودند. از حد متوسط مردم پایتخت و محلات مرکز و پایین شهر، بالاتر بود.(۱)

مهندس بازرگان در ضمن خاطرات خود، به تفصیل دربارهٔ فعالیتهای اقتصادی پدرش سخن می‌گوید.

مرحوم پدرم بدواً در تبریز مشغول به کار و کسب شد. بعداً در سن ۱۸ سالگی همراه پدر و مادر و برادر و خواهرها به تهران آمد و بعد به سفر حج رفت. پس از چندی با یکی از تجّار آذربایجان مقیم تهران به نام حاجی میرزا عباسعلی (که بعداً فامیل عطایی اختیار کرد) شریک یا شریک‌المال شدند. علاوه بر عملیات بُنکداری و معاملات داخلی، به واردات و صادرات و معاملات با خارج (یعنی اروپا) پرداختند ... فعالیت بازرگانی دو شریک همشهری، صادر کردن فرش و خشکبار و امثال آن از تهران و وارد کردن قماش و فاستونی و احیاناً چینی‌آلات و کالای خرازی از اسلامبول بود.

در تهران غیر از حجره، سه دالان ملک، مغازه‌ای هم در راسته بازار دائر می‌نمایند که پرفروش و درآمددار بوده است.(۲)

پدر بازرگان، علاوه بر معاملات داخلی و خارجی، دارای ملک و زمین و مزرعه و باغهای متعدّد بوده است.

غیر از این رشته، پدرم به فعالیتهای دیگر نیز (به صورت شریک‌الملکی با حاجی میرزا عباسعلی) می‌پرداخت؛ از آن جمله، خرید دهات و کار کشاورزی طبق معمول آن زمان، که تجّار عمده و رجال دولتی و کسانی که دستشان به دهانشان می‌رسید، یک ملک، مزرعه، باغ یا باغچه داشتند که نان و ارزاق سالیانه‌شان را تأمین می‌کرد و گاهی میوه‌جات تابستانی مانند ... را که خدا برایشان می‌فرستاد. ضمناً در بهار و در ماههای داغ تابستان برایشان گردشگاه و ییلاق محسوب می‌شد. علاوه بر خرید و بهره‌برداری از ده و باغچه، صاحب قطعات بزرگی از زمینهای بائر

۱- شصت سال خدمت و مقاومت، جلد ۱، صفحهٔ ۳۳.

۲- همان، صفحات ۱۱ و ۱۲.

ذرعی صد دینار و یک‌شاهی اطراف تهران، که دلالها گردنشان می‌گذاشتند، شده بود ...[۱]

فعالیتهای تجاری و خرید املاک، محدودهٔ کار درآمدزایی خانواده نبود، بلکه پدر بازرگان، علاوه بر فعالیتهای فوق، در شرکتهای مختلف، بویژه در مخابرات، سهام قابل توجهی داشت و به تبع این سهام، مسؤولیتهایی را نیز به عهده گرفت.

علاوه بر چند پارچه ده در ورامین و شهریار و اراضی دیگر در شمال تهران، پدرم با شریکش تعداد شاید ۶۰ سهم از سهام شرکت تلفن ایران را خریده بودند. پدرم در شرکت تلفن، رئیس هیأت‌مدیره بود. شرکت تلفن یکی از اوّلین شرکتهای ملّی (یعنی خصوصی) بود که یکی از بازرگانان معروف زرتشتی و عده‌ای از تجّار تهران به نام حاجی محمدابراهیم سکّو ـ حاجی میرزا اسماعیل تهرانچی ـ حاجی ربیع تبریزی و پدرم و شریکش تشکیل داده و امتیاز تلفن ایران را به اتفاق محاسب‌الممالک (شیبانی) از معیّرالممالک (واردکننده تلفن به ایران) خریده بودند. در امتیازنامه تلفن قید شده بود که صاحبان امتیاز تا ۱۳۰۵ (که بعداً ده سال تمدید شد) مجاز به توسعه شبکه تلفن در ایران هستند.[۲]

شرکت مذکور به واسطهٔ وسعت فعالیت، تصمیم گرفت برقراری و بهره‌برداری تلفن شهرهای بزرگ را به صورت اجاره به اشخاص و غالباً سهامداران شرکت، واگذار نماید. پدر بازرگان تلفن همدان و محال ثلاث (ملایر، تویسرکان و نهاوند) را اجاره می‌کند و برادر بازرگان به نام اسماعیل، ادارهٔ آن را به عهده می‌گیرد. در زمان سلطنت رضاخان، پدر بازرگان تلفن استان مازندران را برای ۱۹ سال اجاره می‌کند.

پدر بازرگان، دو شرکت دیگر نیز دایر کرده بود، یکی کارخانهٔ صابون‌پزی در حومه غربی تهران بود که کارخانهٔ آن را از بلژیک وارد کرده و برای اوّلین بار انواع صابونهای عطری کاغذپیچ شده و صابونهای لباسشویی را تولید می‌کرد. دیگری اجاره و ادارهٔ قصابخانه تهران برای توزیع بهداشتی و منظم گوشت تهران بود که در نازی‌آباد قرار داشت.[۳]

۱- همان، صفحهٔ ۱۲.

۲- همان.

۳- همان، صفحات ۱۳ و ۱۴.

در هر حال، اگرچه آن طور که بازرگان در خاطراتش می‌گوید، به واسطهٔ تعدّی رضاخان به املاک شمال کشور ـ که شامل مؤسسهٔ تلفن مازندران نیز شد ـ و جنگ بین‌الملل اوّل که موجب خساراتی حدود ۶۰۰۰۰ تومان (آن روز) به کالاهای بین راه آنان گردید، موجب کاسته شدن از رفاه و درآمد آنها شد، لیکن این حجم از کار تجاری و تولیدی آن هم در دوران کودکی بازرگان، یک زندگی مرفّه و کاملاً متمایز از مردم را برای بازرگان فراهم آورده بود. طبع چنین رفاهی با رفت‌وآمدهای اشرافی و بزرگان آن زمان، دست خوردن باورهای دینی خانواده بود، به طوری که پدر بنا به اعتراف بازرگان، دارای افکار متجدّدانه می‌گردد، آن گونه که با عزیمت مهدی به خارج کشور برای تحصیل موافقت می‌کند! رُشد و پرورش مهدی در چنین آسایش و امکاناتی، و فراهم آمدن شرایط درس خواندن در بهترین مدارس آن روز، شخصیّت او را ملایم، محافظه کار، تجدّدخواه، متدیّن از نوع اشرافی آن و علاقه‌مند به ترقّی اجتماعی ساخت. شناخت آقا تبریزی (پدر بازرگان) در یافتن وضعیت محیط خانوادگی و تأثیر آن در مهدی ضروری است.

آقا تبریزی، مردی باهوش و زیرک بود. تاجری خودساخته و ثروتمند که قبل از مهاجرت به تهران، مکه رفته، حاجی بود. مدتی ریاست «هیأت تجارت» و «اطاق تجارت» تهران را به عهده داشت تا رضاشاه هر دو را برچید. میزان ثروتش را نمی‌دانیم، امّا رفت‌وآمدهایش نشان می‌دهد سری در سرها داشت. هم او بود که نام فامیل بازرگان را برگزید.(۱)

۲ـ تجدّد خانواده

در زمینهٔ تجدّد پدر بازرگان، همین بس که او به رژیم کودتایی رضاخان از بابت تجدّدگرایی آن، نزدیک شد و از آن استقبال کرد.

جلسات بحث فلسفی، که آقا تبریزی در منزل برگزار می‌کرد، به دستور شهربانی منحل گردید. علی‌رغم این فشارها، به نظر می‌رسد وجه تجدّدطلبی آقا تبریزی و حمایتش از دستگاه بر جنبهٔ مذهبی و بازاریش غلبه کرد و او از تحوّل دوران رضاشاهی استقبال نمود. باید گفت به همان اندازه که آقا تبریزی به طبقات جدید پیشرو و حاکم دوران پهلوی اوّل تعلّق نداشت، به همان اندازه هم از قشر

۱- زندگینامهٔ سیاسی بازرگان، دکتر سعید برزین، صفحهٔ ۱۳.

سنّتی ماقبل پهلوی دور بود.[۱]

پدر، در منزل کتاب خارجی نگهداری می‌کرد، در خانه جلسهٔ بحث میان علمای دین و مخالفان آنها برگزار می‌نمود، با فرنگ رفتن فرزندش مهدی موافقت نمود، به هر دو شاه علاقه‌مند بود و ... اینها همه از مظاهر قشرهای اشرافی و متجدّد آن روزها محسوب می‌شد.

در مسائل اجتماعی و سیاسی هم، پدر بازرگان دست داشت. در دوران انقلاب مشروطه، در زمرهٔ مشروطه‌خواهان درآمد. یک بار هم، از طرف آذربایجانیهای مقیم تهران، کاندیدای مجلس شورای ملّی شد، امّا رأی کافی نیاورد. تماسهایی با سران سیاسی آن روزها از جمله سیدحسن مدرّس و احمدشاه و مصدق داشت.

دوران کودکی، برای بازرگان، دورهٔ آشنایی با مذهب به صورت شبه سنّتی بود که پدرش در این خصوص نقش برجسته‌ای ایفا کرد. این نقش در دوران تحصیل اوّلیه در ایران تقویت شد و با مفاهیم علمی مدرسه‌ای آن روز درهم آمیخت و شخصیتی را به وجود آورد که تا پایان زندگی، به دین از دریچهٔ علم می‌نگریست، و در کلّیه فعالیتهای او، این آموزهٔ کودکی نمودار است.

ب ـ تحصیلات مقدّماتی در تهران

تأسیس مدارس جدید به سبک اروپا، تغییر محتوای درسی و تنوع آن، از عوامل ورود فرهنگ غربی به ایران بود. در جریان مشروطیّت، در کنار توسعهٔ مطبوعات، مدارس جدید دایر شدند و برخی از تأسیس‌کنندگان این‌گونه مدارس، خارجی یا از اقلیتهای مذهبی بودند. بررسی روند و اهداف این مدارس در ایران، موضوع مهمّی است که باید در جای دیگری بدان پرداخت. لیکن تأثیر این‌گونه مدارس در نشر افکار متجدّدانه و غربگرایانه مورد تصدیق محققان و مورّخان است.

بعد از خانواده، تأثیر عمدهٔ فکری بازرگان از مدرسه بود. نسبت به شرایط وقت، تحصیلات بازرگان استثنایی بود، چراکه به مکتب سنّتی نرفت و در یکی از مدارس جدیدالتأسیس سبک اروپا به درس نشست. نخست در دبستان سلطانی و

۱- همان، صفحهٔ ۱۵.

سپس در مدرسه دارالمعلّمین تهران.[۱]

مؤسس مدرسهٔ سلطانی، شیخ ابراهیم زنجانی[۲] از علمای مشروطه‌خواه، متجدّد مآب و محاکمه‌کنندهٔ آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری است که حکم اعدام این مجتهد بزرگ را صادر کرده است. شیخ زنجانی عضویتش در فراماسونری قطعی است. وجود چنین فردی در ریاست مدرسهٔ سلطانی، فضایی از تجدّد و غرب‌گرایی را به وجود آورده و معلمان مدرسه در همان سمت و سویی که زنجانی حرکت می‌کرد، انتخاب می‌شدند و تدریس می‌کردند. بازرگان در خاطرات خود از برخی از آنان با تجدّدخواهی و داشتن افکار سوسیالیستی یاد می‌کند.[۳]

بیشترین تأثیرپذیری را بازرگان در مدرسه دارالمعلّمین و از استادی به نام ابوالحسن‌خان فروغی گرفته است. در مدرسهٔ سلطانی، کلاس نهم را می‌خواند و چون مدرسه، بالاتر از این کلاس را نداشت، به مدرسهٔ دارالمعلّمین می‌رود. رئیس دبیرستان، میرزا ابوالحسن‌خان فروغی بود. او برادر میرزا محمدعلی خان فروغی، ذکاءالملک است که در به سلطنت رساندن رضاخان و محمدرضا نقش اساسی داشت[۴] و عضویت وی و قسم‌نامه‌اش در فراموشخانهٔ ملکم‌خان ـ که از شعبات فراماسونری است ـ قطعی است. بازرگان در توصیف نقش استاد و اثرپذیری خویش از وی می‌گوید:

میرزا ابوالحسن‌خان فروغی، استاد ادبیات، تاریخ و فلسفه که در مدیریت دارالمعلمین مرکزی، پایه‌گذار تفسیر قرآن و نویسندهٔ مبتکر به سبک علمی و جدید در مدارس بود و من بهرهٔ فراوان از شاگردی او بردم.[۵]

۱- همان.

۲- شیخ ابراهیم زنجانی، فرزند شیخ هادی خمسه‌ای، در زنجان متولّد شد. در سال ۱۳۲۴ ق. نمایندهٔ زنجان در دورهٔ اوّل مجلس شورای ملّی شد. دورهٔ دوم از تبریز و دوره‌های سوم و چهارم مجدّداً نمایندگی مردم زنجان را به عهده داشت. در مجلس دورهٔ اوّل، رئیس شعبهٔ فرقهٔ دمکرات مجلس بود. در سال ۱۳۲۸ ق دادستان دادگاه باصطلاح انقلابی مشروطه بود که شیخ فضل‌الله را در آن محاکمه و به اعدام محکوم نمود. در سال ۱۳۲۹ ق. در پی اولتیماتوم معروف روسیه، رأی به پذیرش آن داد. در سال ۱۳۲۹ ق. رئیس مدرسه ثروت شد. عضویت وی در فراماسونری محرز و اسناد آن در «فراموشخانه و فراماسونری در ایران» اسماعیل رایین، آمده است.

۳- شصت سال خدمت و مقاومت، جلد ۱، صفحهٔ ۶۰.

۴- برای مطالعه زندگینامه، افکار و اقدامات وی به جلد دوم نقش روشنفکران وابسته در تاریخ تهاجم فرهنگی غرب از انتشارات این مؤسسه رجوع شود.

۵- مجلهٔ کیان، شمارهٔ ۱۱، صفحهٔ ۳.

دربارهٔ نوع تفسیری که ابوالحسن‌خان ارائه می‌داد، می‌گوید:

در کلاس چهارم متوسطه، برای اوّلین بار با تفسیر قرآن آشنا شدم که ابتکار مرحوم میرزا ابوالحسن‌خان فروغی بود. چیزی که تازگی داشت و جلب نظر می‌کرد، این بود که مرحوم فروغی، علاوه بر ترجمه و تفسیر سادهٔ قرآن، به تفهیم آیات و اثبات یا ارائه حقیقت و حقّانیت آنها، بر مبنای نظریات علمی و تاریخی و اجتماعی، می‌پرداخت.(۱)

این سبک از تفسیر قرآن که نظر بازرگان را جلب کرده است، روش خود او قرار می‌گیرد و در تمام مدّت عمر خود، در نوشته‌ها و در برداشتهایش از اسلام، اثر خود را نمایان می‌سازد و یکی از علل بزرگ غیرخالص بودن اعتقاد دینی(۲) در بازرگان و نقطهٔ اختلاف نظر ذهنی و عملی او با روحانیّت انقلابی و اصیل، بوده است. در مورد منش و روش و اثرات این استاد گفته‌اند:

رئیس مدرسهٔ دارالمعلّمین، ابوالحسن‌خان فروغی نقش تعیین‌کننده‌ای در طرح زدن به اندیشهٔ بازرگان جوان ایفا نمود. فروغی مردی بود فیلسوف‌منش و مورّخ، در عین حال اهل دین و ایمان. هم درس «اکتشافات جغرافیایی» و «فلسفه» می‌داد و هم «تفسیر قرآن» می‌کرد. در یک کلاسش از مکاتب و مسایل جامعه سخن می‌گفت و در کلاس دیگر دانش‌آموزان را متوجه قرآن می‌کرد. بر سر تخته می‌نوشت «لایغیّر ما بقومٍ حتی یغیّروا ما بانفسهم»(۳) (خدا قومی را تغییر نمی‌دهد تا آنچه را در ضمیرشان هست، تغییر دهند). آیه‌ای که بعدها از شعارهای سیاسی بازرگان شد. فروغی گردش طبیعت را به زبان قرآن تفسیر می‌کرد. مثلاً در تأیید آیهٔ نور از تئوریهای اپتیک Optic بهره می‌گرفت. می‌گفت برخلاف اعتقاد رایج مسلمانان که مکتب شناخت طبیعت را دهری مسلک می‌دانند، باید خدا را در طبیعت جستجو کرد. هم از طریق فروغی بود که بازرگان با هیئت‌شناس و منجّم کاتولیک فرانسوی، فلاماریون آشنا شد و کتاب «خدا در طبیعت» او را خواند و تحت تأثیر افکار او قرار گرفت.(۴)

۱- همان، شمارهٔ ۱۱، صفحهٔ ۷.

۲- این بیان حضرت امام خمینی (قدس سره) است که در جای خود نقل خواهد شد.

۳- سورهٔ رعد: آیهٔ ۱۱.

۴- زندگینامهٔ سیاسی بازرگان، صفحات ۱۵ و ۱۶ ـ کتاب هیئت فلاماریون را طالبوف تبریزی که یکی از

در کتاب «راه طی شده» که زیرساخت سازمان باصطلاح مجاهدین خلق را تشکیل می‌دهد، بازرگان از آموزه‌های ابوالحسن‌خان فروغی استفاده کرده است و با همان روش تفسیری و نگرش به قرآن، راه انسانها را، راه انبیا دانسته و نهایت هر دو راه را یکی می‌داند![۱]

میرزا ابوالحسن‌خان و شیخ ابراهیم زنجانی، هر دو عضو لژ فراماسونری بیداری ایران[۲] و حکیم‌الملک و اشراق و معتمد و علی مشیری بودند.[۳]

ملاحظه می‌کنیم که بازرگان از ابتدا با این تفکّر روبه‌رو و بزرگ می‌شود که اسلام را از دریچهٔ علم و تفکّر غربی مشاهده کند و یکسره برداشتهای سنّتی از دین و روحانیّت را که مفسّر سنّتی دین است، جزء خرافات دانسته و از آن جدا و خود را از آنها بی‌نیاز بداند! اگر تماسی هم بازرگان با روحانیون در دوران رُشد و بلوغ خود داشته است، روحانیونی بودند که به تجدّد گراییده و در مدارس جدید آن روز به تعلیم اشتغال یافته بودند.

با توجه به این زمینه، می‌توان در ساختار فکری بازرگان تا قبل از اعزام به فرانسه، دو عنصر را تشخیص داد: نوعی مذهب شبه سنّتی که با مفاهیم جدید علمی مدرسه‌ای درهم آمیخته بود. خانواده، بخصوص پدر در شکل دادن به اوّلی نقش داشت و مدرسه، به خصوص فروغی، در هر دوی آنها.[۴]

و بازرگان، درسی را که از این اساتید فراماسون فراگرفته بود، تا آخر عمر، چه خوب پس داد و تا پایان به این تفکّر پایبند ماند!

بازرگان، مدعی علمی کردن مذهب بود و معتقد بود که هریک از مفاهیم و معانی دینی که در چارچوب بینش علمی (و به تبع آن روش‌شناسی تجربی) نگنجد، جزو خرافات محسوب می‌گردد و رسالت علم این است که «اشتباهات و خرافاتی را که به دین چسبیده است، پاک کند».[۵][۶]

⇦ چهره‌های روشنفکری و از کسانی است که تلاش کرده تا اسلام را با تفکّر و اندیشهٔ غربی آشتی دهد و ممزوج نماید، از روسی به فارسی ترجمه کرده است.

۱- به عنوان نمونه، در ذیل صفحهٔ ۱۴۲ کتاب فوق‌الذّکر، به استفاده از درس آقای میرزا ابوالحسن‌خان فروغی تأکید و اشاره می‌کند.

۲- فصلنامهٔ تاریخ معاصر ایران، سال ۱ ، شمارهٔ ۲ ، صفحهٔ ۲۱.

۳- فراموشخانه و فراماسونری در ایران، اسماعیل رایین، جلد ۲، صفحات ۷۵ و ۷۶.

۴- زندگینامهٔ سیاسی بازرگان، صفحهٔ ۱۹.

۵- راه طی شده، مهدی بازرگان، صفحهٔ ۷۱.

۶- تأملاتی دربارهٔ جریان روشنفکری در ایران، شهریار زرشناس، صفحهٔ ۱۸۳.

سایر معلمان بازرگان در دارالمعلّمین نیز هریک تأثیر خود را روی او برجای گذاشتند. از آن جمله میرزا عبدالعظیم‌خان گرکانی (قریب)[۱] معلم زبان و ادبیات فارسی بود که به قول بازرگان:

هم متدین معتقد و متعهّد بود، و هم وطن‌پرست ایران‌دوست ... نه مقدس مآب خرافی مسلک ... و نه ایران‌دوستی که ملّی بودن را در تعصّبهای نژادی و شاه‌پرستی یا ضدّیت با تمدن و تجدّد ارزشهای غربی بداند.[۲]

مهندس بغایری یا سرتیپ عبدالرزّاق‌خان،[۳] استاد دیگر بازرگان بود که از او درس انسانیت و ایمان و نقشه‌برداری گرفته است.[۴] او شوهرخواهر فروغی‌ها (محمدعلی و ابوالحسن) بود و از رجال و اعیان حساب می‌شد. میرزا اسماعیل‌خان مرآت (معلم فیزیک و معرفةالنفس و اوّلین سرپرست محصلین اعزامی زمان رضاشاه به اروپا)، میرزا عیسی‌خان صدیق اعلم[۵] (دکتر عیسی صدیق) که بعداً وزیر فرهنگ و سناتور شد، از دیگر اساتید

۱- عبدالعظیم قریب در گرکان اراک در سال ۱۲۵۴ ش. متولد شد. در مدرسهٔ علمیّه که تنها آموزشگاه به سبک جدید بود، داوطلبانه تدریس کرد. سپس در مدرسهٔ نظام به تدریس اشتغال یافت. در مدرسهٔ علوم سیاسی و بعد دارالفنون و سپس دارالمعلّمین مرکزی نیز به امر تدریس پرداخت. وی از سال ۱۳۰۶ ش تا ۱۳۱۱ معلم محمدرضا پهلوی بود و در سال ۱۳۲۶ از دست شاه، نشان درجهٔ دوم همایون گرفت. در سال ۱۳۴۴ هم درگذشت.

۲- شصت سال خدمت و مقاومت، جلد ۱، صفحهٔ ۶۹

۳- پدرانش اهل شمن‌آباد سبزوار و از خوانین طایفهٔ بُغایری خراسان بودند. متولد ۱۲۸۶ و سال وفات او را ۱۳۳۲ نوشته‌اند. مدرسهٔ خرد تهران را در سال ۱۳۱۶ تأسیس کرد که تا سال ۱۳۲۸ دایر بود. در سال ۱۳۱۷ که مدرسهٔ علوم سیاسی تأسیس شد، در آن‌جا به تدریس پرداخت ـ مدرسهٔ علوم سیاسی، برای تربیت نخبگان به سبک و روش فرهنگ غربی و ایجاد وابستگی فکری و روحی در دانش آموختگان به وجود آمد ـ به خاطر ساخت و اهدای کرهٔ جغرافیایی به ناصرالدین شاه، منصب سرتیپی و حکم تدریس در مدرسهٔ نظام را دریافت نمود، به همین دلیل به او سرتیپ می‌گفتند. همسر او، دختر میرزا محمدحسین فروغی (ذکاءالملک) بود.

۴- همان، صفحهٔ ۷۴.

۵- دکتر عیسی صدیق اعلم (۱۲۷۳-۱۳۵۷)، در مدرسهٔ ادب، کمالیه و دارالفنون به تحصیل پرداخت. جزء اوّلین دورهٔ اعزام محصل به فرانسه بود. در انگلستان دستیار پروفسور ادوارد براون ـ مستشرق و عامل اطلاعاتی انگلیس برای جذب روشنفکران و حمایت مالی و فکری از آنان (رجوع شود به ضمیمهٔ ششم، ص ۱۰۱ از جلد چهارم این مجموعه به نام محمدعلی فروغی) ـ بود. با دانشمندان و فلاسفهٔ غربی از

⇦

بازرگان در دورهٔ دبیرستان بودند که از آنها و تأثیرشان بخوبی یاد می‌کند.

من این شانس را در زندگی داشتم که تحصیلاتم در دورانی انجام گردید که بسیاری از دروس و برنامه‌ها برای اوّلین بار در ایران تدریس می‌شد و با معلّمین و اساتیدی شاگردی و آشنایی پیدا کردم که از پایه گذاران علوم و فرهنگ جدید و ... بودند.(۱)

ج ـ تحصیلات در فرانسه

انگیزهٔ بازرگان در ادامهٔ تحصیل در خارج از کشور، نشان‌دهندهٔ روحیات او و دیدگاهش نسبت به آموزه‌های دینی و فرهنگی مآبی است که در کشور رواج می‌یافت.

فرهنگ و شیوهٔ زندگی تقلید از فرنگی بود، یعنی راهی جز این نبود ... باید علوم جدید را فرا می‌گرفتیم؛ روی آوردن به دانش جدید، یعنی ردّ بسیاری از عقاید و افکار رایج ... از سوی دیگر خرافات وارد دین شده بود و به طرق مختلف مورد حمله قرار می‌گرفت. درنتیجه درس خوانده‌ها و اداراتی‌ها، یا دست از دیانت برداشته بودند، یا «تقیّه» می‌کردند.(۲)

⇦ جمله برتراندراسل معاشرت داشت. به کمک آنان بود که مقالاتی در روزنامه‌های اومانیته (ارگان حزب سوسیالیست فرانسه) و تایمز لندن نوشت. در سال ۱۲۹۷ به تهران بازگشت. مدتی مدیر داخلی روزنامهٔ مرد آزاد به صاحب امتیازی علی‌اکبر داور ـ وزیر دادگستری رضاخان که عاقبت خودکشی کرد ـ بود. مدتی نیز در حزب رادیکال که توسط داور پایه‌گذاری شده بود، سمت قائم‌مقام را داشت. براساس حکم تیمورتاش (وزیر دربار رضاشاه که به دستور او در زندان کشته شد) مأمور طرح و تأسیس دانشگاه تهران گردید. در سال ۱۳۱۹ ادارهٔ کل انتشارات و تبلیغات و رادیو را به دستور رضاخان تأسیس نمود و رئیس آن شد. در کابینه‌های محمدعلی فروغی، سهیلی، سهام‌السلطان بیات، قوام‌السلطنه و شریف امامی وزیر فرهنگ بود. در سال ۱۳۲۸ نمایندهٔ مجلس مؤسسان شد (برای تغییر قانون اساسی و افزایش اختیارات محمدرضاشاه که با مخالفت شدید آیت‌الله کاشانی و تبعید وی مواجه شد) پنج دوره سناتور انتخابی تهران بود.

تلاش اصلی دکتر عیسی صدیق در پایه‌گذاری دانشگاه تهران براساس روش و فرهنگ غربی و تغییر نظام تعلیم و تربیت کشور به روش آموزش و پرورش کشورهای امریکا و انگلیس و به طور کلّی غرب بوده است. نامبرده عضو روتاری شمال تهران و از اعضای لژهای فراماسونری تهران، سازمان حکومت متحده جهانی است (مرکز اسناد انقلاب اسلامی؛ فراماسونرها، روتارین‌ها و لاینزهای ایران).

۱- همان، صفحهٔ ۶۸.

۲- همان، صفحهٔ ۱۴۷.

آنچه باید مورد توجّه قرار گیرد، این است که خطر فرنگی مآبی یا دست از دین برداشتن، دامنگیر خانواده‌های مرفه و اشرافی و سرشناس می‌شد که فرزندانشان اوّلاً در مدارس جدید تحصیل کرده و با افکار غربی آشنا می‌شدند، و ثانیاً تحت تأثیر و تربیت اساتیدی قرار داشتند که خود مرعوب و مجذوب فرهنگ و تمدن و اندیشه غربی بودند. بازرگان هم از همین ناحیه احساس می‌کرد که در معرض آسیب قرار دارد:

به پدرم گفتم در این شرایط به فرنگ می‌روم. اگر بی‌دین شدم مثل آن است که در این‌جا هستم و اگر دیدم این حرفها درست نیست، در آن‌جا متدیّن خواهم ماند. پدر این استدلال را پذیرفت. این موافقت پدرم ناشی از روحیهٔ تجدّدخواهی و درک درست او از دین او بود.[1]

به نادرستی این استدلال کاری نداریم. آنچه مدّ نظر است، انگیزه او از عزیمت به اروپا برای تحصیل است. بازرگان در فرانسه، در مقطعی به تحصیل ادامه می‌دهد که موجی از بازگشت به دین از منظر کاتولیکها وجود داشت و دلیل آن نیازی بود که رؤسا و سیاستمداران کاتولیک برای مقاومت در برابر جمهوریخواهان و سوسیالیستها احساس می‌کردند.

اوضاع فرانسه در آن سالها، برای کاتولیکها سردرگمی و آشفتگی به همراه داشت. اندیشهٔ مذهبی به طور کلّی افول کرده بود. امّا برای مدت کوتاهی ـ در آخرین سالهای جمهوری سوم ـ احیا شد. جلوه این احیاء مذهبی در جوّ روشنفکری و اخلاقی روز و در اوضاع اجتماعی و اقتصادی نمایان است ... در سطح اجتماعی کاتولیکها از رشد جمهوریخواهی و سوسیالیسم وحشت داشتند، به همین دلیل در پی تحکیم جناحهای محافظه‌کار و حتی ارتجاعی بودند ... به لحاظ روش و برنامه، در مسایل مشخص سیاسی کمتر دخالت می‌کردند و بیشتر به کارهای اجتماعی، بخصوص خیریه و صنعتی می‌پرداختند ... احیای فکر مذهبی در دوره ۱۹۲۶-۳۶ میلادی در فرانسه موجب شد سازمانها و سندیکاهای کاتولیک در سطوح مختلف اجتماعی پا بگیرند و از جمله درگیر مسایل روستاییان و معلمان و کارگران شوند. انجمن کاتولیک دانشجویان در سال ۱۹۳۲ میلادی تشکیل شد، یعنی حدود زمانی که بازرگان در زندگی دانشگاهی جا افتاده و به راه و رسم

۱- شصت سال خدمت و مقاومت، جلد ۱، صفحات ۱۴۷ و ۱۴۸.

فرانسویها خو گرفته بود.[۱]

همکاری بازرگان با «انجمن کاتولیک فرانسه» و ملاحظهٔ آمد و شد همکلاسیهایش به کلیسا و برخی برخوردهای شخصی مؤدبانه و با اعتماد فرانسویان با وی، او را به این باور رساند که:

به طور کلّی مشاهدات عینی و تجربیات عملی من، خلاف آنچه راکه در ایران تصوّر و تبلیغ می‌شد، نشان داد. پس از بازگشت از فرانسه و باز شدن افق مطبوعات، در سال ۱۳۲۰ مقاله و کتاب «مذهب در اروپا» را نوشتم و شرح دادم، نه‌تنها تصوّر ما دربارهٔ اروپاییها، که بدون دین و مذهب و خداپرستی هستند، درست نیست، برعکس، بسیاری از آنها به معتقدات دینی خود پای‌بند می‌باشند.[۲]

بنابراین بازرگان، تحت تأثیر پوسته و ظاهر رابطهٔ دینی مردم باکلیساها قرار می‌گیرد و ماهیّت تحوّلات را نمی‌بیند و از سوی دیگر، آنچه از دین در غرب مشاهده می‌کند، با آموزه‌های او در دورهٔ دبیرستان و از اساتیدی چون فروغی، تطبیق می‌کند. دینی که توسط علم دستخوش تغییرات بنیادی شده، الوهیت خود را از دست داده و از صحنه‌های سیاسی و اجتماعی کنار زده شده و به جنبه‌های شخصی انسان با خدا محدود گردیده است! لذا، بازرگان بنا به تصریح خود، ایمان خود را حفظ می‌کند، امّا ایمانی که تحت تأثیر جاذبه‌های علمی و اندیشه‌های غرب قرار داشته و خلوص و ناب بودن خود را از دست داده است.

در فصل اوّل، یادآور شدیم که مهندس بازرگان به اتّفاق آیت‌الله مطهری، طی اعلامیه‌ای به وجود اشتباهات در اندیشه‌های دکتر شریعتی اشاره می‌کنند. در بخشی از این اعلامیه علّت این اشتباهات «تحصیلات عالیه و فرهنگ غربی» او و عدم فرصت و مجال برای مطالعهٔ کافی در معارف اسلامی را ذکر می‌کنند. همین ایراد به مهندس بازرگان نیز وارد است. او مدّت هفت سال در فرانسه تحصیل می‌کند و بشدّت تحت تأثیر فرهنگ آنان در بخشهای دینی، اجتماعی، علمی و فنی قرار می‌گیرد و لذا همان اشتباهات را مرتکب می‌گردد. همکاری باکلیسای کاتولیک و شرکت در جلسات بحث و سخنرانی «لویی ماسینیون» ـ کشیش کاتولیکی که از شرق‌شناسی و شناخت اسلام سخن می‌گفت ـ او را از لحاظ دینی، به نوعی تفکّر اسلام منهای

۱- زندگینامه سیاسی بازرگان، صفحات ۲۱ و ۲۲.

۲- شصت سال خدمت و مقاومت، جلد ۱، صفحهٔ ۱۴۸.

روحانیت رسانده بود که در بحث مربوط به عملکرد وی توضیح خواهیم داد.

بازرگان در این سفر تحت تأثیر پیشرفتهای غرب هم قرار می‌گیرد، به طوری که خود را چون کودکی پانزده ماهه می‌یابد که به همهٔ آنچه می‌دید، ولع نشان می‌داد:

تمام این مناظر و وقایع [اروپا] برای ما که در ایران پا از جاده خاکی بیرون نگذاشته بودیم و اوّلین بار کراوات زدن را در تالار وزارت معارف یادمان داده بودند، بسیار جالب و عجیب و گیج‌کننده بود. عیناً مثل کودک پانزده ماهه که به هر چیز حمله می‌کند و می‌خواهد آن را به دست بگیرد و وارنداز کند، با ولع فوق‌العاده به همه طرف نگاه می‌کردیم. می‌خواستیم تمام آثار تمدن و مزایا و داراییهای آنها را ببلعیم.(۱)

در زمینهٔ فعالیتهای سیاسی نیز بازرگان با احزاب و جمعیتهایی که در صحنهٔ سیاسی فرانسه به رقابت می‌پرداختند، آشنا می‌شود و نظرش به سوی فعالیتهای سیاسی حزبی جلب می‌گردد.

در همین سالها، سیاست نظرش را جلب کرد. فعالیت آزاد دستجات و احزاب سیاسی، در سالهای حسّاس قبل از جنگ دوم جهانی در پاریس زمینه را آماده کرد. خودش هم مایه داشت. می‌گفت: «سرم درد می‌کرد برای این جور چیزها.»(۲) به علاوه چون قبل از ورود به فرانسه، فکر مشخص سیاسی نداشت، گرفتار تعصّب سیاسی نبود. زمینه‌اش بکر بود. به استقبال اندیشه‌های جدید رفت. شاید به همین خاطر رقبای سرسخت کاتولیکها، یعنی جمهوریخواهان، بیش از هرکس بر او اثر گذاشتند.(۳)

اعتقاد به احزاب و دستجات سیاسی و رقابتهای انتخاباتی، ره‌آورد بازرگان در بُعد سیاسی از سفر به اروپا برای تحصیل بود و همین طور در صحنهٔ فعالیتهای اجتماعی و دینی، از روش و ایدهٔ کاتولیکها در تشکیل انجمنهای کاتولیک دانشجویی تأثیر پذیرفت و پس از بازگشت به ایران، به اجرای آن پرداخت.

تأثیر فعالیت کاتولیکها در دانشگاهها و شهرها به حدّی بود که بی‌راهه نرفته‌ایم اگر بگوییم بازرگان سالها بعد در الهام از این جریان، اقدام به تأسیس و

۱- مدافعات مهدی بازرگان، صفحهٔ ۴۲.

۲- بازرگان، مصاحبهٔ تهران ۱۳۶۸.

۳- زندگینامهٔ سیاسی بازرگان، صفحهٔ ۲۵.

حمایت از انجمنهای اسلامی کرد.[۱]

بازرگان خود به این تأثیرپذیری در تأسیس کانونها و انجمنها اذعان می‌کند:

کانون مهندسین ایران در سال ۱۳۲۱ که بنده در ایجاد آن سهیم بودم، همچنین انجمن اسلامی دانشجویان و نیز کانون اسلام، ارمغان تحصیل در اروپا ... بود.[۲]

اگرچه بازرگان مدعی است که پس از بازگشت به ایران اعتقادش به اسلام، آن هم اسلام زنده، نه اسلام خرافی و انحرافی! بیشتر شده بود،[۳] لیکن از یک سو، تأثیر افکار و فعالیتهای کاتولیکهای فرانسه، و از سوی دیگر جریان جامعهٔ تازه متجدّد ایران و اثرات آن در خانوادهٔ سرشناس و مرفّه بازرگان، یک ترکیب و ساختار فکری جدیدی در بازرگان به وجود آورده بود که نمی‌توانست به اسلام از نگاه یک دین سیاسی و خالص که در تمام صحنه‌های اجتماع و مدیریت جامعه کارآمد و موفق است، بنگرد و خصوصاً نسبت به روحانیت و حوزه‌های علمیّه که متولّی تفسیر اسلام و دریافت تکالیف از فقه بودند، جانبدارانه و ارادتمندانه نگاه کند. ادعای بازرگان هم، چندین دهه پس از وقایع آن زمان و بازگشت وی از فرانسه، نوشته شده است و لذا می‌تواند اغراق‌آمیز و اصلاح شده و متناسب با شرایط زمانی نزدیک، بیان شده باشد.[۴]

انکار نمی‌توان کرد که فرهنگ مذهبی اروپا بر بازرگان تأثیر عمیق گذاشت. فرهنگی که سرمنشأ آن در انجمنهای کاتولیک بود و در ادبیات شرق‌شناسان مذهبی [از جمله لویی ماسینیون]. تمدن اروپایی اندیشهٔ جوان محصّل را متحوّل کرد. افقهای جدید را جلو رویش گشود. با این حال، دانشجوی جوان تسلیم بلاواسطهٔ فرهنگ جدید نشد. دو سنّت را به ترتیبی درهم آمیخت. اندیشه‌های جدید را در شکل و شمایل قدیمی درآورد. چارچوبی متداول به آنها داد. امید داشت تجربه‌اش را از جامعهٔ سنّتی ایرانی با تجربه‌اش از جامعه مترقّی اروپایی، به شکلی هم‌سو کند و به معنایی آشتی دهد.[۵]

این راهی بود که قبل از بازرگان، میرزا ملکم‌خان، محمدعلی فروغی، میرزاحسین‌خان

۱- همان، صفحهٔ ۲۲.

۲- شصت سال خدمت و مقاومت، جلد ۱، صفحهٔ ۲۴۳.

۳- مدافعات، صفحهٔ ۶۴

۴- زندگینامهٔ سیاسی بازرگان، صفحهٔ ۲۴.

۵- همان، صفحهٔ ۲۵.

سپهسالار و تقی‌زاده و ... طی کرده بودند؛ بعضی با تندروی و جنبه‌های دینی کمرنگ‌تر مثل میرزا ملکم‌خان، و برخی با رنگ و لعاب دینی بیشتر مثل فروغی و تقی‌زاده، و اینک بازرگان با دستمایه‌ای از تعلیمات فروغی (ابوالحسن) و کاتولیکهای فرانسه، همان راه را انتخاب می‌کرد و ره‌آورد و سوغات هفت سال اقامت خود در فرانسه را در تمام دوران تلاش اجتماعی و سیاسی خود آشکار ساخت و مدّ نظر قرار داد.

بازرگان در سال ۱۳۱۳ به ایران بازگشت. فرهنگ و راه و رسم جامعه مدرن فرانسه تأثیر عمیقی بر او گذاشته بود. هم افکارش را درباره مذهب سنّتی ایرانیان تغییر داده بود و هم او را با اندیشه‌های جدید اجتماعی و سیاسی آشنا کرده بود. اما این تغییرات به ویرانی کامل اندیشه‌های قبلی نینجامید. ساختار فکرش ترکیبی از عناصر قدیم و جدید شد. همیشه با احترام و لذت از دوران تحصیل یاد کرد. علاقه‌اش به زبان فرانسه زنده ماند.(۱)

بازرگان در مدت اقامت در پاریس، به شدّت تحت تأثیر بخش کوچکی از جامعهٔ غرب قرار می‌گیرد. او در خاطرات خود از بلیط‌فروش، قصّاب، دوچرخه‌ساز، دکتر و ... فرانسوی یاد می‌کند که در برخورد با او و همدوره‌ایهایش، امانت و صداقت را مراعات کرده‌اند و این امر را به سلامت جامعه آنان تعمیم داده و قضاوتش نسبت به جامعهٔ غرب توأم با احترام و شیفتگی می‌شود!

حقیقت این است که در ملّتهای مورد مطالعهٔ ما، صداقت، امانت و رسوم انسانیّت جزو سرشت و ساختارشان بود و حالت غریزی دارد؛ اینها نشانه‌های سلامتی یک ملّت یا جامعه است و چون سالم و استوار بوده‌اند، نیرومند و فزاینده شده، رشد و ترقی کرده‌اند. در ایران ما چنین نیستیم، غیرعادی هستیم و بیماریم.(۲)

طبیعی است که بازرگان نوجوان که هیچ برخوردی با جامعهٔ خود در ایران نداشته است، در برخورد با محبّت و رفاقت فرانسویها، رنگ ببازد و چنین ملّت خود را از صداقت و امانت و رسوم انسانیت عاری بداند، و آنها را بستاید. بازرگان یا نخواسته و یا نتوانسته است وحشیگری، استعمار، خیانت و جنایت همین فرانسویها، انگلیسیها و آلمانیها را در کشورهای جهان سوم و

۱- همان، صفحهٔ ۲۸.

۲- شصت سال خدمت و مقاومت، جلد ۱، صفحهٔ ۱۹۰.

اسلامی ملاحظه و مشاهده کند. او قبل از عزیمت به فرانسه، شاهد کودتای رضاخان با پشتیبانی انگلیسیها و جنایاتی که در این راه انجام شده، بود؛ ولی گویا قرار است در برابر پیشرفتهای غرب، همهٔ حقایق انکار شود و درخشندگیها و فضایل ملّت بزرگ ایران، انکار و برخی صفات فردی انسانی در غربیها، درشت‌نمایی و به رخ کشیده شود.

این موضوع و نظایر آن، برای ما ایرانیها، شگفت‌آور که هیچ، گیج‌کننده بود! و چقدر رفتار و اخلاق این آقای بلیط‌فروش که مرا اصلاً نمی‌شناخت، با کارمندان ادارات دولتی ما فرق داشت. راستی و درستی در رگ و گوشت آنها جا داشت. تازه فرانسویها را در مقایسه با آلمانیها و انگلیسیهای قبل از جنگ، می‌گفتند حقه‌باز و متقلّب هستند.(۱)

از همین‌جاست که عنصر اعتقاد به غرب و تمایل به کشورهای اروپایی در اندیشه و باور بازرگان جای می‌گیرد و در تمام طول عمر و حضورش در صحنه‌های اجتماعی و سیاسی، این علاقه و شیفتگی را ملاحظه می‌کنیم که بروز و ظهور می‌یابد، و هرگز نمی‌تواند به آنان به چشم کسانی که عامل بدبختی و عقب‌ماندگی و غارت ثروتهای ملّت ایران شده‌اند، نگاه کند. توهین او به ملّت ایران در زمینه‌های اخلاقی و رفتاری، نمادی از دروغین بودن ادعای ملّی‌گرایی در امثال بازرگان است.

د ـ شرایط اجتماعی و سیاسی ایران

یکی از عواملی که در شکل‌گیری شخصیت بازرگان تأثیر بسزایی داشت، شرایط اجتماعی و سیاسی ایران در دورهٔ تولّد تا سفر او به اروپا برای تحصیل است. البته این شرایط پس از بازگشت او به ایران و دورهٔ اشغال ایران توسط متفقین و فرار رضاخان، و دوازده سال دورهٔ استقرار و استحکام قدرت محمدرضا نیز در شخصیّت وی مؤثر بوده است، لیکن همواره دوران کودکی تا جوانی در شاکلهٔ وجودی انسان بیشترین تأثیر را دارد و لذا بیشتر به این دوره می‌پردازیم.

بازرگان در زمان جنگ بین مشروطه‌طلبان و استبداد قاجار متولّد شد و دوران کودکی و تحصیلات مقدماتی او، در فضای اوّلیهٔ شکل‌گیری مشروطه و سپس کودتای رضاخان و

۱- همان، صفحهٔ ۱۹۱.

سرنگونی دولت قاجار گذشت. این شرایط از حساس‌ترین مقاطع تاریخی این ملّت است که وجوه بارز و تأثیرگذار آن را می‌توان در چند محور ارائه کرد.

۱ـ حضور عناصر روشنفکری بیمار و مرعوب پیشرفتها و فرهنگ غرب که تجدّد، عقل‌گرایی مادّی و کم کردن حضور دین در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی از فرایندهای ظهور این قشر در مشروطیت است.(۱)

روشنفکران که جملگی در زمره درس‌خواندگان به‌شمار می‌رفتند، نماینده تعقّل سیاسی غربی بودند، خواهان تغییر اصول سیاست، و مروّج نظام پارلمانی. تکیه‌گاه فکری این گروه، در درجهٔ اوّل اندیشه‌های انقلاب بزرگ فرانسه بود. حتی در اوایل نهضت می‌شنویم که: جوانان پرشور «هرکدام رساله‌ای از انقلاب فرانسه در بغل دارند، و می‌خواهند رل ربسپیر و دانتن را بازی کنند. گرم کلمات آتشین‌اند» شگفت نیست که در اوان مشروطیت هم دو کتاب درباره انقلاب فرانسه ترجمه شده باشد.(۲)

۲ـ حضور و دخالت قدرتهای سلطه‌گر در جریان نهضت و تحمیل خواستها و نظرات خود، این حضور را در جریان دخالت سفارت درخواستهای پناهندگان و تسهیل و دخالت در پناهنده شدن افراد شاخص، در خارج ساختن مشروطه‌طلبان و حمایت از آنها در کشورهای خود، و بالأخره در خط دادن و تغییر نظرات روشنفکران و اقناع آنها در نیاز کشور به یک حکومت استبدادی! و متمرکز و قدرتمند و یافتن فردی مانند رضاخان و طراحی و حمایت از کودتای او با کمک روشنفکر روزنامه‌نگاری چون سید ضیاءالدین طباطبایی، می‌توان مشاهده نمود.

با به قدرت رسیدن اوّلین پادشاه پهلوی، اغلب اندیشمندان و کارگزاران سیاسی بر این باور بودند که برای برقراری حکومت قانونی و ترقّی اجتماعی، ضرورتی ندارد که دستگاه دولت ضرورتاً ضداستبدادی و نمایندهٔ اقشار ملّت باشد، بلکه ضروری است که یک دستگاه سازمان‌یافته، متمرکز و نیرومند کشوری برقرار شود تا اوضاع را مهار کند. به خاطر وجود همین اندیشه بود که متفکّرین و

۱- برای آگاهی از این بیماریها می‌توان به کتابهای «غرب‌زدگی» و «خدمت و خیانت روشنفکران» از جلال آل‌احمد، کتاب «روشنفکری و روشنفکران در ایران از دیدگاه امام خمینی قدس‌سره» از انتشارات این مؤسسه رجوع کرد.

۲- فکر دمکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران، فریدون آدمیّت، صفحهٔ ۳.

کارگزاران سیاسی جوان (که خود از پرچم‌داران برنامه اصلاح‌طلب و تند اوایل دههٔ ۱۳۰۰ محسوب می‌شدند) از قدرت گرفتن و سپس سلطنت رضاخان حمایت کردند. اندیشه‌ای که طرفدار شکل دادن به دستگاه دولت مشروط به قانون بود، مبدّل شد به اندیشه‌ای که طرفدار شکل دادن به دستگاه نیرومند دولتی بود.[۱]

این تحوّل در اندیشه، بی‌گمان و طبق اسناد فراوان از جمله کودتای ۱۲۹۹، براساس سیاستهای انگلیس و عوامل پنهان و آشکار این کشور، حاصل شد. زمانی که وجود رضاخان فایده‌ای برای آن کشور نداشت، او را از کشور اخراج و با وساطت روشنفکری چون محمدعلی فروغی، فرزند او محمدرضا را بر تخت سلطنت نشاندند!

۳ـ دو عامل فوق، موجب رُشد اندیشهٔ ناسیونالیسم ـ که به ملّی‌گرایی تعبیر و تفسیر شد ـ گردید. «وطن‌پرستی» عنصر حاکم بر اندیشهٔ سیاسی متجدّدین شد. نهادهای سنّتی، باورهای دینی و بویژه حضور روحانیون در صحنه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، مورد تعرّض و تخریب این تفکّر قرار گرفت و عنصر «وطن» و «ایران» مقدّم بر اسلام گردید. «باستان‌گرایی» در برابر «تاریخ اسلام» قرار گرفت. درواقع تجدّدطلبان در اصطلاح «ملّی» همان معنای اصطلاح غربی «ناسیونالیسم» را ارادهٔ ملّی کردند که به مفهوم احیای هویّت ماقبل اسلامی ایران است.

اندیشهٔ وطن‌پرستی به آن آرمان نظر داشت که امپراتوریهای هخامنشی و ساسانی را الگو قرار می‌داد، تأکید بر تاریخ قبل از اسلام داشت و می‌خواست نهاد تازه‌پا، رو به رشد و سراسری دولت را در برابر نهادهای سنّتی، بخصوص مذهبی، تقویت کند.[۲]

انتشار کتابهای «ایران قدیم»، «ایران باستان» در سه جلد توسط مشیرالدوله پیرنیا، ترجمهٔ کتاب کریستینس دانمارکی موسوم به «ایران در زمان ساسانیان» به وسیلهٔ رشید یاسمی، چاپ آثار ادبی بویژه «شاهنامهٔ فردوسی»، آثار شاعران تند و تیز ناسیونالیستی مثل محمدرضا عشقی، ابوالقاسم عارف، فرّخی یزدی و ابوالقاسم لاهوتی، به موج «وطن‌پرستی» و «ملّی‌گرایی» دامن می‌زد و بهترین تجلّی آن در دورهٔ مصدق (۱۳۳۰) مشهود شد.

۴ـ فرایند طبیعی سه وضعیت و عامل فوق، ترویج عنصر غیرمذهبی و اغلب ضددینی در

۱- زندگینامهٔ سیاسی مهندس بازرگان، صفحهٔ ۳۱.

۲- همان، صفحهٔ ۳۳.

جامعهٔ ایران بود. رضاخان پس از تسلّط بر ایران و اطمینان از همراهی و همکاری روشنفکران، تهاجم به نهادهای دینی را آغاز کرد. روحانیت را سرکوب و منزوی نمود. عزاداریها را تحت کنترل درآورده و درنهایت ممنوع ساخت. حجاب راکه نماد تدیّن در بانوان بود، با شدّت عمل و خشونت، از سر زنان ایران برداشت. دست روحانیون را از حوزهٔ قضاوت و دادگستری و آموزش و پرورش کوتاه کرد.

عنصر غیرمذهبی در جریان فکری تجدّدطلبان، درواقع اوج جدیدی بود از جریان غیرمذهبی شدن جامعه ایران. جریانی که از قرن پیشین آغاز شد... جریان اصلی را نویسندگان و اصلاح‌طلبان اجتماعی و سیاسی هدایت می‌کردند. باور داشتند که اسلام برج و باروی جامعه سنّتی است و ریشهٔ عقب‌ماندگی کشور و سد راه ترقّی ... به لحاظ سیاسی، اقدامات رضاشاه علیه مذهب و متعاقباً تقویت روند گیتیانه (غیرمذهبی) را باید در چارچوب تلاشهای وی برای کاهش نفوذ سیاسی روحانیون، به عنوان رقبای دولت و مخالفین دولت مطلقهٔ سلطنتی دانست.[1]

تأثیر شرایط اجتماعی و سیاسی فوق را در بازرگان جوان بخوبی مشاهده می‌کنیم. تجدّد و گرایش او به فرهنگ غرب ـ که توسط پدر و استادش ابوالحسن فروغی تقویت می‌شد ـ نموداری ازگرایش روشنفکران و خانواده‌های متموّل و سرشناس قاجار به آداب و رسوم غربی است و از بازرگان فردی «علاقه‌مند به تجدّد و اصلاح‌طلب» ساخت.

بازرگان سالها بعد، در مورد جریانهای اجتماعی آن دوران، که خود نیز بخشی از آن بود، نوشت:

همدوره‌های ما و مخصوصاً فرنگ‌برگشته‌ها، [از آن] طبقه بودند [که] با توجه و قبول این که سیاست خارجی در ایران دخالت داشته و دارد و با عدم رضایتی که اصولاً ... از دولت ... حس می‌کردند، معذلک بدبین و بیکاره نبودند. علاقه و اعتقاد به حرکت اصلاحی و تغییرات اجتماعی و اقدامات فرهنگی و عمران، یعنی تحقق آمال تجدّد و تحوّل، عده زیادی را امیدوار به نجات و مشغول خدمت کرد [از جمله خود بازرگان]. هدف و خواسته‌های مشترک این دسته و اصولاً آن طبقه این که بذر آن در دورهٔ قاجار پاشیده شده، در مشروطیت نوبر

۱- همان، صفحهٔ ۳۶.

داده، به استقبال پهلوی رفته، به او میدان داده و بالاخره طرفدار و خدمتگزار دوران معاصر [رضاشاه] شده بود، یک چیز بود: تجدّد ایران.[۱]

همین روند است که بازرگان را در جملهٔ ستایشگران رضاخان و عامل خدمتگزار و طرفدار وی قرار داده است. بازرگان رضاخان را نیروی اصلی اصلاح و ترقّی ایران می‌دانست و به رغم گذشت سی سال از بازگشتش به ایران و ملاحظهٔ وقایع و حقایق رژیم رضاخانی، می‌نویسد:

در عرض ۲۰ سال، یک حملهٔ همه‌جانبه‌ای در جبهه اصلاحات و اقدامات، به فرماندهی و ابتکار شاه سابق [رضاخان ـ در هنگام مدافعات خود در دوره محمدرضا اینها را نوشته است] به عمل آمده و نتایج و موفقیتهای بزرگی نصیب شده بود: ارتش نوین و نیرومند، راه‌آهن سرتاسری (شاهکار هنر و صنعت)، کارخانجات نساجی و قند و برق شاهی و دولتی، تسلیحات، دانشگاه، فرهنگ، وزارت کشاورزی، دادگستری پرطول و عرض با کاخ مجلل و تشکیلات مفصّل، دارایی با شعب و فعالیتهای اقتصادی متنوّع. در زمینه آداب و رسوم نیز، بدون این که کاری به بد و خوب آن داشته باشیم، تحوّلهای عظیمی در لباس و حجاب و غیره شده بود.[۲]

در زمینهٔ اعزام محصل به خارج از کشور ـ که خود هم از جملهٔ آنان بود ـ از سیاست رضاخان تمجید می‌کند:

همان‌طور که اعزام محصل به اروپا، از اقدامات مفید و سرنوشت‌ساز رضاشاه، در دوران تجدّد و نوسازی او بود، این کار نیز در مقایسه با سایر کارهای مملکت، حتی بعد از رضاشاه و نیز دوران گذشته از صفویه تا قاجاریه، به صورت نسبتاً منظم و سیستماتیک انجام گرفت.[۳]

رضاشاه به این نکته برخورد کرده بود که اداره و اصلاحات مملکت و استقلال و ترقّی مملکت، بدون افراد باسواد و متخصص، که با شیوه‌ها و مدیریت اروپایی آشنا باشند، امکان‌پذیر نیست. بدون وجود چنین افرادی، باید تا ابد محتاج و مطیع آنها باشیم. البته او که خود را مالک و صاحب اختیار ایران می‌دانست، مانند

۱- مدافعات، صفحهٔ ۹۱.

۲- همان، صفحهٔ ۹۸.

۳- شصت سال خدمت و مقاومت، جلد ۱، صفحهٔ ۱۶۱.

هر ارباب و مالک عاقل [!]، خواهان آبادی و قدرت و ثروت مملکت بود. با این هدف اعزام محصل انجام می‌گرفت.[۱]

اگرچه بازرگان، به برخی اقدامات عصر تجدّد، در هجوم به علائق و امور دینی انتقاد داشت و از آن مکدّر بود؛ امّا انتقاد او به کلیّت حرکت و باطن اقدامات متجدّدین و رضاخان نبود، بلکه به نظر او «سرکوب دین» درست نبود. چراکه دین از منظر وی، می‌توانست با تجدّد غرب همراه باشد! و این مسأله، از نوع آموزه و تفکّر او از دین ناشی می‌شد که از پدر و اساتید و دورهٔ تحصیل در غرب فراگرفته بود. بازرگان خود به تأثیر این شرایط، اذعان می‌کند:

ما در دوران آزادیخواهی و مشروطیت‌طلبی، یا مبارزه با استبداد به دنیا آمده‌ایم، در این فکر زندگی می‌کنیم و آخر سر امیدواریم در حالی که آزادی و قانون اساسی واقعاً در مملکت حکمفرما شده باشد، بمیریم.[۲]

در جای دیگر با اشاره به شرایط اجتماعی و سیاسی که مشاهده کرده است، خود را معرّف افکار نسل روشنفکر ایران اخیر می‌داند:

این جانب تصادفاً دارای چنین موقعیتی بوده‌ام که با مواریث و ریشه‌های یک خاندان قدیمی تاجرپیشه خالص ایرانی آذربایجان در انقلاب و اعلام مشروطیت به دنیا آمده‌ام. سنین صباوت و کودکی و بلوغ خود را پا به پای سلطنت سه پادشاه از قاجاریه[۳] **طی نموده‌ام. سپس ناظر کودتای سوم حوت ۱۲۹۹ [رضاخان] و تغییرات و تحوّلات شگرف مملکت بوده و تحصیلات به سبک جدید را تا آن‌جا که در ایران امکان داشته است، به پایان رسانده، با اوّلین کاروان منظم محصلین اعزامی ایران به خارج از کشور اعزام گشته، در مراجعت به وطن در عداد پایه‌گذاران صنعت و تعلیمات دانشگاهی عصر حاضر مملکت بوده، دو پادشاه از سلسلهٔ پهلوی را دیده‌ام. همراه و همدوش نسل اخیر ایرانی، که مسلماً نقش مؤثری در این پیچ عظیم سیر تاریخی کشورمان دارد و در حال تخلیه و تحویل به نسل دیگر است، می‌باشم. تا حدودی مطلع و معرّف افکار نسل روشنفکر ایران اخیر هستم.**[۴]

۱- ایران فردا، شمارهٔ ۴، صفحهٔ ۵۷.

۲- مدافعات، صفحات ۲ و ۳.

۳- روشن است که دو پادشاه صحیح است؛ زیرا بازرگان در سلطنت محمدعلی شاه متولد شد و پس از او نیز احمدشاه به سلطنت رسید که با خلع او، سلسلهٔ قاجاریه منقرض شد.

۴- مدافعات، صفحات ۳۷ و ۳۸.

جالب است که در همین دوره، مبارزه و شهادت آیت‌الله سیدحسن مدرس و میرزا کوچک‌خان جنگلی و شیخ محمد خیابانی را در ایران شاهد هستیم، در حالی که خیل روشنفکران غرب‌گرا، در قالب هیأت مشورتی رضاخان، او را در رسیدن به قدرت کامل و سلطنت موروثی و استبدادی یاری می‌نمودند و بازرگان در چنین شرایطی، ستایشگر رضاخان شده، او را «اربابی عاقل»، «اصلاح‌طلب» و «خواهان استقلال و ترقّی» می‌نامد! و حتی تحت تأثیر شخصیّت او در دیدار قبل از سفر تحصیلی به فرانسه قرار گرفت.(۱)

شخصیّت بازرگان در برآیند چهار عامل مؤثر فوق، یعنی خانواده ـ مخصوصاً پدر ـ اساتید ـ مخصوصاً ابوالحسن‌خان فروغی ـ و تحصیل در فرانسه و شرایط اجتماعی ـ سیاسی حاکم بر جامعهٔ ایران در تحوّلات مشروطه و کودتای رضاخان، ترکیب و تلفیقی از دو جنبه ملّی و مذهبی شد که جنبهٔ ملّی در او قوی‌تر و مقدّم بر صبغهٔ دینی و مذهبی بود و این مسأله همواره در موضعگیریهای او در طول دوران حیاتش مشاهده می‌شود، و از جمله اختلافات وی با حرکت انقلاب اسلامی و رهبری حضرت امام ﷺ و روحانیّت بود که در جای خود به آن خواهیم پرداخت.

نطفهٔ فکر اجتماعی بازرگان در خانواده سنّتی مذهبی بازاری بسته شد و سپس در مدرسهٔ جدیدالتأسیس باصطلاح اروپایی، شکل جهان‌بینی علمی به خود گرفت. در فرانسه فکر مذهبی‌اش در برابر موجودیت خارجی، هویتی ملّی گرفت و تقویت شد. همان جا بود که با فکر و عمل سیاسی آشنا شد. در بازگشت به ایران، تجدّدطلبی را وجه غالب قرار داد، اما نسبت به نقد تلخ متجدّدین از مذهب و همچنین تفسیر رایج از تجدّدطلبی معترض بود. اندیشه تجدّد در ایران را در سر می‌پروراند.(۲)

و بالأخره بازرگان، به تأثیرپذیری خود از تحوّلات اروپا و افکار ناسیونالیسم و لیبرالیسم آن اعتراف می‌کند و می‌گوید:

تحت تأثیر افکار دوره‌های رنسانس و تجدّد و ناسیونالیسم و لیبرالیسم اروپا بود.(۳)

۱- همان، صفحهٔ ۳۹.

۲- زندگینامه سیاسی بازرگان، صفحهٔ ۴۳.

۳- بازرگان، ۱۳۵۰ شمارهٔ، صفحهٔ ۱۶۵ ـ نقل از دانشنامهٔ جهان اسلام، حرف ب، جلد ۱، صفحهٔ ۴۴۸.

هـ ـ دوستان و همکاران

بازرگان در خاطرات خود از چند تن از دوستان خود یاد می‌کند که در مدرسهٔ دارالمعلّمین باهم همکلاس بودند و پیوند مستحکمی بین آنان برقرار شد. از جملهٔ آنان می توان به محسن‌خان فروغی فرزند محمدعلی فروغی «ذکاءالملک» اشاره کرد که بعدها با او در تحصیل خارج کشور همدوره می‌شود. شیخ محمود خلیلی که بعدها به مهدی خلیلی معروف شد و محمدخان قریب فرزند حاجی‌میرزا علی‌اصغر گرکانی، از دیگر دوستان بازرگان بودند. مخصوصاً از محمدخان قریب با عنوان «یار و همکار همچون برادر سراسر زندگی» یاد می‌نماید.(۱)

از همدوره‌ایهای بازرگان در اعزام به اروپا برای تحصیل نیز می‌توان از سیدمحسن کلانتری، سیدعبدالله ریاضی، تقی فاطمی، غفاری، صفی آصفیا، دکتر سحابی، دکتر سنجابی، مهندس حسیبی و دکتر وکیلی نام برد.(۲)

با بررسی هریک از این دوستان و همکاران، از لحاظ فکری و سیاسی و اعتقادی، تأثیر مجموع آنها را در شخصیّت بازرگان می‌توان به دست آورد. لیکن آنچه می‌تواند برآیند این افراد باشد، وضعیت و شرایط محافل روشنفکری دانشگاهی آن زمان است که همچون شرایط اجتماعی و سیاسی، بازتاب خود را بر شخصیت و افکار بازرگان برجای گذاشته است. پایه‌گذاری دانشگاه به شکل نوین و باگسترهٔ کم و بیش قابل توجّه در زمان رضاخان انجام گرفت، و قبل از آن مدارس عالی معدودی چون مدرسهٔ علوم سیاسی وجود داشت که طبق اسناد انکارناپذیر، اساتیدی چون محمدعلی فروغی، بنای این مدرسه را بر القای نیاز وابستگی به کشورهای غربی، بویژه در آن مقطع به انگلستان، گذاشتند.(۳) رضاخان فردی بی‌سواد و قلدر بود که تنها سودای رسیدن به آوازه و ظواهر پیشرفتهای مادّی غرب را داشت، و به برنامه‌های القایی و تحمیلی بیگانگان ـ با واسطه یا بی‌واسطه ـ توجّه زیادی داشت. رضاخان، دانشگاه را بر پایهٔ این دیدگاه پی ریخت که ایران را به تجدّدی همسان با ترکیه! برساند. لذا وابستگی فکری، حداقل ره‌آورد تحصیل در چنین مراکزی بود و می‌دانیم که وابستگی روحی و فکری، بدترین نوع وابستگی است که متأسفانه قشرهای تحصیل کردهٔ دانشگاهی ایران در پیش از انقلاب به آن گرفتار شده بودند و استعمار به دلیل اهمیت این قشر در ادارهٔ کشور، دانشگاهها و مراکز آموزشی را، بیش از

۱- شصت سال خدمت و مقاومت، جلد ۱، صفحات ۶۶-۶۸

۲- همان.

۳- رجوع شود به جلد دوم این مجموعه «محمدعلی فروغی»، ضمیمهٔ چهارم، صفحهٔ ۹۳.

سایر جاها و اقشار زیر نظر داشت.

همه می‌دانیم که سرنوشت یک کشور و یک ملّت و یک نظام، بعد از توده‌های مردم، در دست طبقهٔ تحصیلکرده است و هدف بزرگ استعمار نو، به دست گرفتن مراکز این قشر است. کشور ما در دهه‌های اخیر، هرچه صدمه دیده و رنج کشیده است از دست خائنین این قشر بوده است. وابستگی به شرق و غرب توسط غرب‌زدگان و شرق‌زدگان باصطلاح روشنفکران که از دانشگاهها برخاسته‌اند، ولی چارچوب فکریشان در مدارس ابتدایی و متوسطه درست شده است، به فرهنگ، دین و کشورمان صدمه‌های بی‌شمار زده است. چرا که این افراد برای تکمیل وابستگی به شرق و غرب و اخیراً آمریکا، هر کاری توانستند به نفع آنان انجام دهند، دادند و چون درس خوانده بودند، با کوله‌بار غرب‌زدگی و شرق‌زدگی، چون دزدانی که با چراغ آیند، برای اربابان و کعبه‌های آمالشان گزیده‌ترین کالاها را انتخاب کردند.(۱)

ادارهٔ تحقیقات سیاسی مدیریت جاسوسی در دفتر مرکز اطلاعات جاسوسی باصطلاح سفارت امریکا در ایران، توسط ارنست، آر.اونی، دربارهٔ «نخبگان و تقسیم قدرت در ایران» تحقیقاتی به عمل آورده و نتیجه را به واشنگتن گزارش نموده، در بخشی از این گزارش آمده است:

بعضی از محققین دانشگاهی معتقدند که ظهور یک طبقهٔ بالقوه نخبهٔ جدید را مشاهده می‌کنند. یکی از آنها آن را طبقهٔ روشنفکر صاحب فن ... دیوان سالار ... نامیده است. خصوصیات این طبقه در ذیل می‌آید. ... سیستم ارزش و ارزشهای قدیمی [آداب و سنن اسلامی] را به دور انداخته است و درنتیجه به اسلام به عنوان راهنمای زندگی نمی‌نگرند. اعضای آن به گذشته‌ای که جزو آن نبوده‌اند [تاریخ و فرهنگ خود] علاقه‌ای ندارند ... این طبقه همه نوع صاحب فن را دربر می‌گیرد. دکترها، وکلا، معلمان، مهندسان، دیوانسالارهایی که تحصیلات جدید و مهارتهای خاص دارند ... مرکز سر برآوردن روشنفکران صاحب فن دیوانسالار، دانشگاهها است... رؤسای دانشگاهها و نخبگان سیستم آموزش، بیش از آن که مدیر باشند،

۱- صحیفهٔ نور، دورهٔ جدید، جلد ۹، صفحهٔ ۵۶۶.

سیاستمدارند.[۱]

در دوران رضاخان و محمدرضا، شالودهٔ این وابستگی ریخته شد و همواره رؤسای دانشگاهها از بین فراماسونرها و وابسته‌ترین افراد کشور به سیاستها و فرهنگ و آداب و رسوم غرب انتخاب می‌شدند.

همکاران بازرگان و دوستان دوران تحصیلات و اشتغال وی در دانشگاه، غالباً با چنین زیرساختی شناخته می‌شوند. دکتر یدالله سحابی، استاد زیست‌شناسی دانشگاه تهران، پیوندی عمیق و طولانی با بازرگان پیداکرد و همکاری و همفکری آنان برای چند دهه ادامه داشت. یدالله سحابی متولد ۱۲۸۵ (یک سال بزرگتر از بازرگان)، در مدرسهٔ دارالفنون، مدرسهٔ تربیت معلّم تهران و سپس در دانشگاه پاریس تحصیل کرده بود. او به همراه بازرگان در انجمنها و کانونهای اسلامی عضویت داشت و عضو فعّال جبههٔ ملّی و نهضت آزادی بود. پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، عضو کابینهٔ بازرگان و سپس نمایندهٔ مجلس شورای اسلامی شد.

دکتر کریم سنجابی هم مانند بازرگان در فرانسه درس خوانده بود و به مذهب گرایش داشت، امّا قائل به تفکیک حوزه‌های دین از سیاست بود. در اردیبهشت ۱۳۳۰، وقتی جبههٔ ملّی به قدرت رسید، سنجابی که یکی از رهبران حزبی بود، پُست وزارت فرهنگ را به‌دست آورد و بلافاصله بازرگان را به عنوان معاون وزارتخانه برگزید!

اوّلین پیوند بازرگان با دانشگاه در سال ۱۳۱۴ بود که علی‌اصغر حکمت، وزیر فرهنگ رضاخان برای تکمیل کادر اساتید دانشکده فنی، به از فرنگ برگشته‌ها توجه پیداکرد و بازرگان جزو کسانی بود که فراخوانده شد.

در دانشگاه جدیدالتأسیس تهران، بیش از هرچیز نیاز به معلّم و استاد داشت، و فرنگ برگشته‌ها در درجه اوّل مورد توجه بودند. علی‌اصغر حکمت وزیر فرهنگ ما را دعوت به خدمت در دانشگاه تهران کرد... کسانی که در آن سال (۱۳۱۴) به دانشکدهٔ فنی دانشگاه تهران معرفی شدند و نامشان به خاطرم مانده، عبارت بودند از: مهندس عبدالله ریاضی، مهندس ابوالحسن بهنیا، مهندس عبدالحسین خلیلی، دکتر تقی فاطمی، مهندس افشار، مهندس محسن فروغی ...[۲]

۱- اسناد لانهٔ جاسوسی، جلد ۷، صفحات ۴۴ و ۴۵.

۲- شصت سال خدمت و مقاومت، جلد ۱، صفحات ۲۳۳ و ۲۳۴.

دانشکدهٔ فنی در سال ۱۳۱۳ تأسیس شده بود و آلمانیها در راه‌اندازی آن نقش عمده‌ای داشتند. در هر حال، دانشگاه با نیتی که رضاخان داشت و سیاستی که از سوی انگلیس پی‌گیری می‌شد، در صدر نهادهای تجدّدخواه قرار داشت و برنامه‌های «مدرنیسم» را به عنوان «اصلاحات» در ایران دنبال می‌کرد. بازرگان در چنین فضایی با همکاران از فرنگ برگشته و اصلاح‌طلب همراه شد و شخصیت فکری و روحی وی که به آن اشاره داشتیم، بیش از پیش قوام یافت. بازرگان، به این جوّ اذعان می‌کند:

قبل از شهریور ۱۳۲۰ فکر حاکم و روحیهٔ طبقات تحصیلکرده و مؤثر، بر محور اصلاحات بود. طبقهٔ فرنگ‌رفته خود را کم و بیش عاملی در این برنامه و اقدامات تجدّدخواهانه و مکتب «مدرنیسم» می‌دانست. طی بیست سال تمام یک حرکت همه‌جانبه‌ای در زمینهٔ رفرم و اصلاحات، به فرماندهی و ابتکار رضاشاه به عمل آمده بود و ظاهراً نتایج و موفقیتهای چشم‌گیری به دست آمده بود.(۱)

با انجمنها و کانونهای اسلامی و دانشجویی که در دههٔ ۱۳۲۰-۱۳۳۰ تأسیس شده بود، بر همین مبنا ارتباط داشت. با آنان رفت و آمد می‌کرد، در جلساتشان شرکت می‌نمود و برای آنان سخنرانی می‌کرد. این انجمنها و کانونها، اندیشهٔ اصلاح‌طلبی مذهبی! داشتند و بسیاری از اعضای آنها، بعدها به سازمانهای سیاسی تحت رهبری بازرگان پیوستند.

انجمن اسلامی دانشجویان اندیشهٔ اصلاح‌طلبی مذهبی داشت، خواهان نوعی اصلاحات مذهبی بود. نشریهٔ گنج شایگان را منتشر می‌کرد.(۲)

در این سالها، بازرگان تحت تأثیر اندیشه‌هایی که درنتیجهٔ عوامل یاد شده در او شکل می‌گرفت، به نوشتن کتابهایی چون مذهب در اروپا، مطهرات در اسلام، پراگماتیسم در اسلام، کار در اسلام، راه طی شده و دل و دماغ پرداخت که متن غالب آنها، تبیین اسلام از دریچه علوم طبیعی چون شیمی، فیزیک و ریاضی است.

بازرگان از سال ۱۳۱۳ که از فرانسه به ایران بازگشت، تا پیروزی انقلاب اسلامی، جز در موارد معدود و برخی شخصیتهای استثنایی، به روحانیت و حوزه‌های علمیه و مراجع بزرگ فقهی روی نیاورد و نزدیک نشد. همچون پدر، ارتباط ضعیفی با برخی علما داشت.

۱- همان، جلد ۱، صفحهٔ ۲۴۱.

۲- زندگینامهٔ سیاسی بازرگانی، صفحهٔ ۵۵.

در دهۀ ۱۳۲۰ بازرگان جوان‌تر از آن بود که میان علمای سرشناس مورد قبول باشد. امّا پدرش با تنی چند از علماء، از جمله آیت‌الله بروجردی تماسهایی داشت. خود بازرگان با برخی از معمّمین کم پایه از جمله ... در ارتباط بود.[1]

حتی در سالهای ۱۳۲۰-۱۳۳۲ که آیت‌الله کاشانی، حرکت انقلابی و مبارزۀ خود را سامان داد، بازرگان به وی نزدیک نشد؛ بلکه در جبهۀ ملّی و در کنار مصدق جای گرفت. نسبت به حرکت فدائیان اسلام نیز حساسیت لازم را نشان نداد.

به این ترتیب، بازرگان در محیط علمی و تجدّدگرایانه و اصلاح‌طلبانۀ روشنفکری، دست به برداشتهای شخصی و خودساخته از اسلام زد و با این باورها، خوگرفت و در تمام طول عمر با این شناخت غیرفقهی و غیرتخصّصی در مقابل علما و حوزه‌های علمیه و انقلاب اسلامی موضعگیری کرد.

با توجه به عوامل فوق، شخصیّت فکری و اعتقادی بازرگان را می‌توان در چند محور بیان نمود:

- پذیرش تجدّدگرایی و اصلاح‌طلبی در حوزه‌های اجتماعی و دینی و اِعمال آرای خود به نام دین.
- نزدیکی، رفاقت، همکاری و همفکری با عناصر دانشگاهی حول محور فوق.
- پذیرش اندیشۀ «ناسیونالیسم» و شکل‌گیری «اسلام برای ایران» در باور او.
- انطباق اسلام با علوم روز، و خرافی دانستن هرآنچه که مغایر با اندیشه و تلقی او از علوم می‌شد.
- بی‌توجّهی و گریز نسبت به فقه و فقها و حوزه‌های علمیّه از جنبه‌های تخصّصی.

شخصیّت سیاسی، اجتماعی بازرگان را نیز می‌توان در محورهای زیر، ترسیم کرد:

- باور نظام شاهنشاهی با این توضیح که شاه طبق نظام مشروطه، به طور مشروط سلطنت کند و نه حکومت.
- باور احزاب، جمعیتها، انجمنها و کانونها به عنوان نمایندگان نظام سیاسی جامعه.
- باور دموکراسی غربی و نظام پارلمانی براساس مشی حضور محتاطانه و گام به گام در مبارزات دمکراتیک انتخاباتی.

۱- همان، صفحۀ ۵۶.

اگر افکار بازرگان را در دورهٔ تحصیل در فرانسه و کار در ایران مقایسه کنیم، می‌بینیم که در دورهٔ دوم [کار در ایران]، عنصر تجدّد بتدریج حاکم می‌شود. درواقع، بازرگان اندیشهٔ حاکم بر دوران را ـ هرچند مشروط و با انتقادهایی ـ می‌پذیرد.[۱]

۱- زندگینامهٔ سیاسی بازرگان، صفحهٔ ۴۱.

فصل سوم

اندیشهٔ دینی بازرگان و جلوه‌های آن

مهندس بازرگان مقالات و کتابهای متعدّدی در مورد دین اسلام دارد که مهمترین آنها به ترتیب نشر، عبارت‌اند از:

۱ـ مذهب در اروپا

۲ـ مطهرات در اسلام

۳ـ پراگماتیسم در اسلام

۴ـ کار در اسلام

۵ـ راه طی شده[۱]

۶ـ عشق و پرستش یا ترمودینامیک انسان

۷ـ درس دینداری

۸ـ باد و باران در قرآن

۹ـ سیر تحول قرآن

۱۰ـ بعثت و ایدئولوژی

۱۱ـ آفات توحید

۱۲ـ بازیابی ارزشها

۱۳ـ آخرت و خدا هدف بعثت انبیا

از میان کتابها و مقالات ذکر شده، دو کتاب به طور اصولی نمایانگر تفکّر دینی و اسلامی بازرگان است ـ که از سوی نهضت آزادی و مجاهدین خلق هم مورد تأکید و بهره‌برداری قرار گرفته است ـ این دو کتاب عبارت‌اند از «راه طی شده» و «بعثت و ایدئولوژی»، که به این دو

۱- در سال ۱۳۲۵ نوشته شده و در دههٔ ۱۳۳۰ مورد بازنگری قرار گرفته و به آن اضافه شده است.

بیشتر خواهیم پرداخت.

کتاب «آخرت و خدا هدف بعثت انبیا» نیز از آن جهت که آخرین نوشتار بازرگان و تغییر عمدهٔ مواضع وی را نشان می‌دهد، مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

پیش از بررسی دیدگاههای بازرگان در این دو کتاب و به دست آوردن اندیشهٔ وی از دین و اسلام، ضروری است یک نگاه کلّی به آثار وی داشته و وجه غالب آنها را دریابیم.

«راه طی شده»

کتاب راه طی شده، در سالهای ۱۳۲۰-۱۳۳۰ تکمیل شده است. بخشهای ابتدایی آن در دههٔ ۱۳۲۰ نوشته شده، سپس به صورت مقاله‌ای در سال ۱۳۲۵ منتشر شده است و در سال ۱۳۳۰ به آن اضافه شده و به صورت فعلی درآمده است.(۱) این کتاب دارای سه فصل یا سه مرحله از راه طی شده است. مرحلهٔ اوّل: توحید، مرحلهٔ دوم: عبادت و مرحلهٔ سوم: قیامت و در انتها راه بشر که تاکنون طی نموده و نیز سرانجام آن مورد بررسی بازرگان قرار گرفته است. در این کتاب بازرگان به «سیر تکامل دین» می‌پردازد و در کنار آن سیر تکامل اندیشهٔ بشر را ذکر می‌کند و بالأخره نتیجه می‌گیرد که «بشر در سیری که از آغاز تاریخ خود در مسیر منتهی به علوم امروزی طی کرده همان راهی را پیموده است که راه انبیا بوده، و روز به روز به مقصد انبیا نزدیک می‌شود».(۲) راه طی شده، ترجمهٔ فارسی کلمهٔ عربی «سنّت» است. خلاصهٔ بحث بازرگان دربارهٔ «تکامل دین» و «سیر» آن، این است که دین یا خداپرستی، در یک سیر تاریخی در دو جنبه، تکامل پیدا کرده است. یک جنبهٔ آن سنّت و حقایق الهی است که به پیامبران وحی می‌شود و جنبهٔ دیگر آن، کشف حقایق به وسیلهٔ انسان است که با استفاده از عقل و در واکنش به طبیعت پیرامون او به دست می‌آید. وی نتیجه می‌گیرد که:

حقیقت ادیان که در زمان انبیاء مهجور بود، با انسان امروزی بسیار مأنوس است. بشر از روز اوّل در راهی جز راه انبیاء پیش نرفته است و اتفاقاً دستهٔ افراطی دوم (کسانی که به نام تمدن و روشنفکری با ادیان مبارزه می‌نمایند) که پیشرو آنها مادّیون علمی می‌باشند، در جاده‌ای افتاده‌اند که سرمنزل آن خدا و آخرت و دین

۱- زندگینامه سیاسی بازرگان، صفحهٔ ۶۳.

۲- راه طی شده، صفحات ۲ و ۳.

است. شاید آنها به درک حقیقت مبداء و معاد نزدیکتر باشند تا بسیاری از مقدّسین خرافی مسلک!

و بالأخره ادعا می‌کند که:

بشر در سیر تکاملی خود، راهی جز راه انبیاء را نپیموده است و روز به روز به مقصد آنها نزدیک می‌شود.(۱)

ملاحظه می‌کنیم که بازرگان برای علم و عقل، همان اثر وحی را مترتّب می‌داند و بین آنها تنها تفاوتی که قائل است، سرعت در پیمودن مسیر است.

فاصله به قدری زیاد است و انبیا آن‌قدر جلوتر از مردم و بزرگترین نوابغ رفته‌اند که بشریت سالهای سال باید رنج ببینند و پیش برود تا رشد کافی برای درک صحیح معانی و اجرای درست مقاصد آنها احراز نماید.(۲)

در این کتاب، نکات قابل تأمّل و مایهٔ انحرافی وجود دارد که با آن که بازرگان تلاش نمود در سالهای آخر عمر خود (۱۳۷۱ به بعد) نسبت به آنها تجدیدنظر کند، لیکن موفق به آن نشد و همچنان ناخالصی فراوانی در آن به چشم می‌خورد.

یکی از این نکات قابل توجّه، تأثیرپذیری بازرگان در سیر تکاملی ترسیم شده، از نظریهٔ تکاملی چارلز داروین و کتاب «اصل انواع و انتخاب طبیعی» او است.

فکر تکامل ـ یا حداقل بخش قابل توجهی از آن ـ قاعدتاً در الهام از نظریهٔ تکامل چارلز داروین، بخصوص کتاب اصل انواع و انتخاب طبیعی آمده است. تأثیر این اثر تا به جایی است که بازرگان مشخصاً به این نکته اشاره دارد. می‌نویسد: «به این ترتیب [در سیر تکامل دین] اوّلین نخبه‌گیری (به اصطلاح علمای طبیعی Selection) در مزرعه بشریت به عمل آمده است.(۳)

بازرگان نخبه‌گیری را در تفسیر آیاتی به دست می‌آورد که در آنها، پس از نپذیرفتن دعوت انبیای الهی، خداوند کافران (نسل پست‌تر) را با ارسال عذاب از روی زمین برداشته است! و متدیّنینی که نسل برترند، باقی مانده و سپس بخشی مجدداً راه انحراف درپیش گرفته و

۱- همان.

۲- همان.

۳- زندگینامهٔ سیاسی بازرگان، صفحهٔ ۱۳۶ ـ قسمت نقل شده از کتاب راه طی شده، صفحهٔ ۲۲ است که اصطلاح لاتین هم در متن اصلی آمده است.

دوباره بحث نخبه‌گیری مطرح شده است!

جالب است که بازرگان در سیر و تغییر و تحوّل تاریخی (تکامل دین) به دو معیار مشخص اشاره می‌کند: عقل‌گرایی و جمع‌گرایی و آن را در مقابل فلسفه به‌کار می‌گیرد. تأکید بازرگان بر این دو معیار، متّخذ از نظریات اگوست‌کنت فرانسوی است.

تحقیقات ما نشان می‌دهد که تأکید بازرگان بر عقل‌گرایی و جمع‌گرایی، شباهت قابل توجهی به نظرات بنیانگذار جامعه‌شناسی و فلسفهٔ پوزیتیویسم، یعنی اگوست کونت [کنت] (مرگ ۱۸۵۷ میلادی) دارد. کامت این نظریه را مطرح کرد که تحول تاریخی اندیشه در سه مرحله انجام گرفته است. الهی، متافیزیکی و پوزیتیویستی. کامت همچنین نظریه‌ای پیرامون رابطه میان سلسله مراتب رشد علوم دقیق طبیعی با شکل و سازمان جامعه مطرح کرد که الهامش از سن‌سیمون، بنیانگذار مکتب سوسیالیسم و مصلح فرانسوی (مرگ ۱۸۲۵ میلادی) گرفته بود. عقاید بازرگان در این مورد (یعنی رابطه تکامل عقل بشری و سازمان جامعه در هر مرحلهٔ تاریخی) شباهت قابل توجهی به نظریات کامت دارد. متأسفانه نتوانستیم مشخص کنیم بازرگان احتمالاً از چه طریقی و پس از مطالعهٔ چه آثار مشخصی، تحت تأثیر این نظریه قرار گرفت.(۱)

تکاملی که بازرگان از آن سخن می‌گوید و دکتر یدالله سحابی در کتاب «خلقت انسان» آن را مورد تأیید قرار می‌دهد، به طور دقیق برگرفته از نظریات داروین است. چنین مسأله‌ای در غرب نیز به وجود آمد و پس از طرح نظریهٔ تکامل، اصحاب کلیسا در صدد برآمدند تا تعلیمات دینی خود را منطبق با آن نشان دهند. در ایران نیز این موضوع منشأ بحثها گردید و بازرگان از جمله کسانی بود که تلاش کرد آیات قرآن را با همان روش خاصّ علمی خود، دال و مؤیّد نظریهٔ تکامل نشان دهد.

واضح است که ترکیب این نظریه‌ها و معانی آن مختص بازرگان است و مسأله تکامل به نحوی که او مطرح می‌کند ... در خود قرآن نیامده است. به عبارت دیگر، مسأله جدید است. در تاریخ تحول اندیشهٔ اجتماعی غرب هم شباهتهای فراوانی با

۱- زندگینامهٔ سیاسی بازرگان، صفحهٔ ۱۳۷.

این کار دیده می‌شود. مذهبیون غربی هم تلاش فراوانی برای سازگاری فکری مذهبی با فکر تکامل تاریخی (بخصوص مسأله انتخاب طبیعی و اصلح) کرده‌اند. این تلاش مشخصاً پس از آن‌که چارلز داروین کتاب «اصل انواع و انتخاب طبیعی» را در سال ۱۸۵۹ میلادی نوشت، آغاز شد.[۱]

در هر حال، آنچه مشخص است تقلید بازرگان از داروین و اگوست کنت و انطباق این نظریات با قرآن و استنباط و برداشتهای وی از این انطباق است که قطعاً ناسازگاریهایی را با اصل دین خدا و معارف آن دارد.

نکتهٔ قابل ملاحظه دیگر در این کتاب، مخالفت بازرگان با فلسفهٔ اسلامی است. مراحلی که بازرگان در این کتاب برای تطوّر و تحوّل اندیشهٔ بشر ذکر می‌کند، شبیه مراحل سه گانه‌ای است که اگوست‌کنت، فیلسوف فرانسوی و مبدع فلسفهٔ تحصیلی یا تحقّقی (پوزیتیویسم Positivism) تعلیم داده است، با این تفاوت که بازرگان برخلاف اگوست‌کنت، موحّد و متدیّن به دین الهی است. در بیان همین مراحل است که او، درست همانند اگوست‌کنت، بی‌اعتمادی و بی‌اعتقادی خود را نسبت به فلسفه ابراز می‌کند و آن را محصول دوران ناپختگی بشر می‌داند. او پیروی از فلسفهٔ یونان را برای اثبات اصول دین و کنار گذاردن طبیعت و محسوسات و صحبت کردن از واجب‌الوجود و حادث و قدیم و ذات و عرض را مایهٔ عقب‌ماندگی مسلمانان می‌شمارد، و حتیٰ معتقد است که علمای اسلام، مفهوم روح را از یونانیها اخذ کرده‌اند و این مفهوم بدان‌گونه که در فلسفهٔ اسلامی مطرح است، اصالت اسلامی ندارد، و می‌گوید «عقاید مادّیون، که انکار روح را می‌نمایند، به هیچ‌وجه مخرّب ایمان به رستاخیز یا قیامت نمی‌تواند باشد.»[۲]

ناآشنایی بازرگان با زبان عربی، او را در برداشت از ساده‌ترین عبارات، درمانده کرده بود و با وجود این، آیات قرآن را هم تفسیر می‌نمود، و واضح است که نتیجه چه خواهد شد:

اثر دیگر مهندس بازرگان، کتاب «راه طی شده» است. او با بدبینی تمام نسبت به علوم عقلی، فلسفه را گمراه‌کننده دانسته و برای ادعای خود به این حدیث:

۱- همان.

۲- دانشنامهٔ جهان اسلام، حرف ب، جلد ۱، صفحهٔ ۴۴۸ ـ مطالب بازرگان در کتاب راه طی شده، صفحات ۸۰ و ۱۶۱ درج شده است.

«الحکمة ضالة المؤمن» استشهاد کرده است. در حالی که معنای حدیث این است که «حکمت، گمشدهٔ مؤمن است»»، ولی ایشان به دلیل ناآشنایی به زبان عربی و فرق نگذاردن بین افعال ثلاثی مجرد و مزید، «ضال» را به «مضل» معنا کرده و نتیجهٔ دلخواه را به دست آورده است.[۱]

استاد مرتضی مطهری ـ که بازرگان مدّت مدیدی در فعالیتهای علمی، فرهنگی، تبلیغی و سیاسی درکنار وی قرار داشت ـ مدّعای بازرگان درکتاب راه طی شده را در مقدمهٔ خود بر جلد پنجم «اصول فلسفه و روش رئالیسم» استاد علّامه مرحوم آیت‌الله سید محمّدحسین طباطبایی، مورد نقد مختصر قرار داده و ضمن رد ادعای او و تعیین حد و مرز علم و رسالت فلسفه در تبیین مسائل بعد از توقف علم، نتیجه می‌گیرد که:

حقیقت این است: راهی که مؤلف دانشمند راه طی شده با کمال صفا و خلوص نیّت طی کرده است، آن چنان بیراهه است که مجالی برای استدلال از راه «نظام غائی» که دانشمندان به اقتباس از قرآن مجید آن را راه «اتقان صنع» اصطلاح کرده‌اند، نمی‌گذارد.[۲]

استاد مطهری، به دلیل این‌گونه بیراهه رفتن ـ حداقل در این بحث مورد نظر ـ عدم تصوّر صحیح از معانی می‌داند و به ادعای بازرگان در زمینهٔ خداشناسی و طرح سؤال و پاسخی که می‌کند، اشاره کرده و از نوع برداشت بازرگان و استدلال وی، اظهار شگفتی و تعجّب می‌نماید.

عجبا! آیا معنی شناختن خدا که این همه بدان تأکید شده است، این است که چنین تصوّری مبهم و نارسا دربارهٔ خدا داشته باشیم؟! آیا معنی این که ما خدا را نمی‌توانیم کماهو بشناسیم و به کنه ذات و صفات او احاطه پیدا کنیم، این است که در قدم اوّل لنگ بمانیم، تا آن جا که از پاسخ به ساده‌ترین و اوّلین پرسشها دربارهٔ خدا ناتوان بمانیم، و آنگاه عذر ناتوانی خود را به گردن اسلام بگذاریم و بگوییم: اسلام اساساً تفکر و اندیشهٔ دربارهٔ این‌گونه مسائل را تحریم کرده است![۳]

نویسندهٔ کتاب «زندگینامهٔ سیاسی مهندس مهدی بازرگان» معتقد است که بازرگان به این علّت به تبیین نظریهٔ تکامل در متن دین پرداخته است که از یک‌سو نسبت به متجدّدین که به دین

۱- حدیث پیمانه «پژوهشی در انقلاب اسلامی»، حمید پارسانیا، صفحهٔ ۳۲۵.

۲- اصول فلسفه و روش رئالیسم، مقدمهٔ جلد ۵، صفحهٔ ۳۱.

۳- همان، صفحهٔ ۳۲.

می‌تاختند، واکنش نشان داده و دین را موافق علم و تمدن بشری بنمایاند و از سوی دیگر سنّت‌گرایان مذهبی را مورد انتقاد قرار داده و آنان را به سوی دستاوردهای علمی و فکری تمدّن جدید اروپا جلب و جذب نماید.[۱]

به نظر ما بخشی از حقیقت در گفتار فوق وجود دارد. علی‌القاعده نمی‌توان عکس‌العمل بازرگان نسبت به شرایط اجتماعی ـ سیاسی را نادیده گرفت، لیکن صحبت بر سر این مسأله است که آیا توجّه به شرایط اجتماعی و سیاسی، می‌تواند محمل و انگیزهٔ کافی برای دستکاری اعتقادات و تأویل و تفسیر آیات قرآن برای رسیدن به نظریه‌ای مطابق با تئوریهای غرب باشد؟ قطعاً چنین نیست. به نظر ما برآیند مؤلفه‌هایی که در کلّیت نظام فکری بازرگان وجود داشت ـ یعنی نادیده گرفتن منابع غنی فقهی، دوری از حوزه‌های علمیّه و روحانیت و باور نظریه‌ها و اندیشه های غرب‌گرایانه ـ التقاط و ناخالصی در اعتقاد و رفتار دینی است. قبل از بازرگان، روشنفکرانی چون میرزا ملکم‌خان تلاش گسترده‌ای برای سازگاری مبانی و اندیشه‌های اجتماعی و سیاسی تمدن جدید غرب با اسلام به عمل آوردند، لیکن از آن جاکه اطلاعات کمی از اسلام داشتند، در استناد به قرآن و روایات، چندان توفیقی به دست نیاوردند، و از لحاظ شخصیتی نیز مورد اقبال و تأیید علما و مردم قرار نگرفتند.

بازرگان به دلیل استناد گسترده به آیات قرآن و برداشتهای شخصی از اعتقادات اسلامی و شخصیّت نسبتاً مقبولی که از لحاظ تدیّن و تحصیلات به دست آورده بود، در این راه استادانه قدم برداشت و بر مبنای باور خود و شکل‌گیری اندیشهٔ دینی‌اش، مخلصانه در راه التقاط اسلام با اندیشه‌های غربی، به ایراد سخن و نوشتار پرداخت! و به قول استاد مطهری با خلوص نیت، بیراهه رفته است!

بازرگان در ایّامی به ایراد سخنرانی «راه طی شده» و مقاله نوشتن و کتاب نمودن آن پرداخت که روشنفکرانی چون کسروی و شریعت سنگلجی به اسلام و مفاخر شیعی تحت عنوان «خرافات» می‌تاختند، در اندیشه‌های اسلامی دخل و تصرفهای تجدّدطلبانه می‌کردند، شریعت سنگلجی، تا آن جا به مبارزه با عقاید دینی و روحانیت و شعائر مذهبی چون توسّل، شفاعت، ظهور امام زمان(عج) و ... ادامه داد تا این که حضرت امام خمینی ﷺ، درس خود را در حوزه‌های علمیّه تعطیل نموده و با تدوین کتاب افشاگرانهٔ «کشف‌الاسرار» به دفاع از باورهای دینی

۱- زندگینامهٔ سیاسی مهندس مهدی بازرگان، صفحهٔ ۱۳۹.

پرداختند. کسروی، کتاب شریف «مفاتیح‌الجنان» را به عنوان خرافات سوزاند و داعیه‌دار دین جدیدی شد که آن را «آیین پاک» نام نهاد. در چنین زمانی، بازرگان ـ به قول استاد مطهری ـ درمانده از درک کُنه و واقعیت دین، هرآنچه را که لباس علم و تجربه بر قامتش راست نمی‌آمد، خرافات می‌نامید و به گونه‌ای دیگر، با جریان غرب‌زدهٔ روشنفکری اومانیستیِ تحت حمایت رضاخان، همسویی می‌نمود. دورهٔ ۱۳۲۰-۱۳۳۲، دورهٔ عجیبی است. با سقوط رضاخان و آزادی نسبی به وجود آمده، گروه‌ها و احزاب و شخصیّتهای متعدّدی پا به عرصه گذاشته و هر کدام با وابستگیهای فکری و جناحی خود، به تاراج شخصیّت فرهنگی و دینی و هویّت او پرداختند. در چنین زمانی، این‌گونه نوشته‌ها و کتابی چون «راه طی شده»، نمی‌توانست دفاع از اسلام به حساب آید؛ بلکه خود، آتش پُرحجمی را به روی مدافعان دین ـ که سنّت‌گرایان نامیده می‌شدند ـ تدارک می‌دید.

بازرگان در چنین دورانی، در کتاب «مذهب در اروپا» حرکات اروپائیان را با اعمال عبادی مسلمانان مقایسه کرده، بازار تاخت و تاز به دین را گرم می‌کند:

حمام رفتن صبحگاه آنان که گاهی قبل از آفتاب انجام می‌شود، بمنزلهٔ وضو و غسل، خواندن سرمقاله روزنامه را بمنزلهٔ نماز خواندن، خواندن مقالات و اطلاعات دیگر این روزنامه‌ها را در حکم تعقیبات نماز، روزنامه نیم‌روز را خواندن و به اخبار گوش دادن، این مترادف است با صلاة الوسطی. کتاب بعد از ناهار را در حکم تعقیبات نماز ظهر، خوابیدن‌شان را در همان هشت ساعت خوابیدنی که مؤمنان هم می‌خوابند و مستحب هم هست. به قمارخانه و میخانه و رقاصخانه رفتنشان، البتّه اینها خیلی کم است. اینها قابل اغماض است [!]، غیرقابل ملاحظه است. ورزش و تئاتر و موزه رفتن شبانه آنها در حکم امور مستحبی است.

در کتاب راه طی شده در همین زمینه‌ها، می‌نویسد:

تمدن غرب، راه طی شدهٔ انبیاء را بدون نیازمندی به دین آنان پیموده است و غربیها به فضل کوششهای طاقت‌فرسا و به مدد علوم و دانشهای نو، به‌طور تصادفی، به همان راه سعادتی که انبیاء نشان داده‌اند، رفتند و به همان توفیق هم دست یافتند. وحی انبیاء به ترتیب از خداپرستی، بندگی، تقوا، تزکیه، تعلیم، اخلاق، احسان، نفقه، معاش و حفظ نفس تشکیل شده است، ولی راه بشر [که به مدد علم به آن رسیده است] از وظایف بهداشتی که مترادف با حفظ نفس است که در تعلیمات

انبیاء می‌بینیم، وظایف شغلی و اداری که مترادف با نفقه و معاش در دین است، آغاز شده و از مراحل آداب معاشرت مترادف با اخلاق و احسان در دین پیامبران، تعلیم و تربیت مترادف با تزکیه و تعلیم، وظایف مدنی و اجتماعی مترادف با بندگی و تقواگذشته و سرانجام به مسلک نوع‌دوستی که مترادف با خداپرستی است، منتهی می‌شود.

ملاحظه می‌کنیم که قضیه، آن طورهاکه برخی تصوّر می‌کنند ساده نیست. بازرگان در انطباق احکام، اعتقادات و اخلاقیات اسلام تا بدین جا پیش می‌رود. خوب، اگر اعمال و رفتار غربیها همان است که اسلام می‌گوید و می‌خواهد، چه نیازی به دین است؟ اگر ما بدون دین می‌توانیم به دستاوردهای آن برسیم، چه احتیاجی به آن داریم که خود را در چارچوب آن محدود و موظف سازیم؟ حقیقت غرب و اندیشه و راه آن، در حمام و مطالعه و استراحت و خواب و خوراک و نظم و روابط اجتماعی و بهداشت و آموزش و امثال آن نیست که اصولاً بخواهیم مترادف آن را بیابیم. واقعیت اندیشهٔ غرب در خوی استکباری، تجاوزگری، چپاولگری و تحمیل فرهنگ و آداب و رسوم و خواسته‌های مادّی و منحط خود بر دنیای بشری، نمایان است.

اروپاییان به کجا رسیده‌اند؟ آیا اروپای امروزی که مشتی بیخود آرزوی آن را می‌برند، آن باید جزو ملل متحد به‌شمار آورد؟ اروپایی که جز خون‌خوارگی، آدم‌کشی، کشورسوزی مرامی ندارد و جز زندگی ننگین سرتاسر آشوب و هوسرانی خانمان‌سوز، منظوری در پیش او نیست. اروپایی که میلیونها هم‌نوع خود را در زیر تانکها و آتش توپخانه‌ها به دیار نیستی فرستاد و می‌فرستد. اروپا به کجا رسیده است که از او ستایش می‌کنید؟ آنچه در اروپاست، سرتاسر بی‌دادگری‌ها و آدم دری‌هاست. آنچه در اروپاست، دیکتاتوریها و خودسریهاست. اروپا به کجا رسیده است تا ما قانون او را با قانون خود تطبیق کنیم؟ زندگی امروز اروپا از بدترین زندگیهاست که با هیچ قانونی نمی‌توان آن را وفق داد، لکن شما بیچاره‌ها، بیچاره‌های ضعیف‌العقل، یکسره خود را در مقابل آنها باخته‌اید، به‌طوری که قانون خود را نیز فراموش کرده‌اید و آنچه اروپایی می‌کند، خوب، و میزان تمدن را همان می‌دانید و این از بزرگترین خطاهای شماست.[۱]

۱- کشف‌الاسرار، صفحات ۲۷۲ و ۲۷۳.

بوسنی و هرزه گوین، کوزوو، فلسطین، لبنان و نمونه‌هایی از ملّتهای اروپا و ملّتهای مسلمان هستند که زیر چکمهٔ متمدّنین اروپایی و امریکایی به خاک و خون کشیده شدند. گذشتهٔ ملّت ایران خود فهرست بلندی از جنایتها و تجاوزات غرب، یعنی انگلیس و امریکا و سایر کشورها را در مراتب بعدی، در حافظهٔ تاریخی خود نگه داشته است. آیا غرب، با این تاریخ و این وضعیت و این حالات اخلاقی و مراتب بالای فساد و تزلزل بنیان خانوادگی، همان راه انبیا را رفته است؟ یا با ادامهٔ این راه، به همان مقصد انبیا یعنی توحید خواهند رسید؟ بازرگان در مورد عزاداریها می‌گوید:

عزاداری از سرگرمیها و عبادتهای برجستهٔ مردم ایران به‌شمار می‌رفت که محتملاً شروع یا شدّت آن از دورهٔ صفویه به یادگار مانده است ... یک شخصیّت هندی که از تهران دیدن می‌کرد، به عموی کوچک من مرحوم حسن آقاکه مدتی را در اسلامبول تجارت داشت، گفته بود: «شهر شما، شهر گریه است! دائماً در حال عزاداری هستید، پس چه وقت کار می‌کنید؟»(۱)

در مورد روحانیت و مبارزات آنان در تحریم تنباکو و در مشروطه با جسارت می‌نویسد:

انگیزهٔ مخالفت میرزای شیرازی با انحصار تنباکو برای این نبود که به اقتصادمان لطمه وارد می‌سازد و استقلال سیاسی کشور را از بین می‌برد، فقط برای این بود که پای فرنگی به ایران باز نشود، «فرنگی مآبی» باب نشود. فرنگی مآبی یعنی بی‌دینی، و سرانجام بسته شدن «دکّان» و از بین رفتن همهٔ شؤون و مقامات و امتیازات و ریاست مآبی و غیره ...(۲)

حفظ ظاهر شعائر اسلامی؛ بسته شدن مشروب‌فروشیها، قمارخانه‌ها، تدریس تعلیمات دینی در مدارس و غیره، این یک پردهٔ حرفهایشان بود. پردهٔ دوم، اطاعت از آنها و توصیه‌هایشان و پردهٔ آخر، حداکثر بهره‌برداری خودشان و فرزندانشان، مثل سیدمحمّد طباطبایی که بعد از مشروطیت، خانواده‌اش در همهٔ شؤون مملکت بودند.

سیدابوالقاسم کاشانی هم همین‌طور؛ بدین ترتیب، هم می‌خواستند قدرتشان

۱- شصت سال خدمت و مقاومت، جلد ۱، صفحات ۱۲۶ و ۱۲۷.

۲- همان، صفحهٔ ۱۴۰.

محفوظ بماند و هم از مزایای «مربوطه» بهره‌برداری کنند، مخصوصاً در عدلیه و فرهنگ.(۱)

و با این نگرش است که عمل رضاخان در برخورد با روحانیت را می‌ستاید:

رضاشاه در زمان وزارت علی‌اکبر داور آنها را از این دو پایگاه [عدلیه و فرهنگ] بیرون راند، عدلیه را غیر روحانی کرد، مدارس هم از زمان وثوق‌الدوله دولتی شدند.(۲)

آیا بازرگان با این شیوهٔ برخورد با دین و احکام الهی و تاریخ مبارزات علما و روحانیت، همان راه راکه ملکم‌خان و آخوندزاده و تقی‌زاده و ... می‌پیمودند، نمی‌رفت؟

بازرگان سالها بعد از تألیف این کتاب، در مصاحبه‌ای، همچنان بر این باور غلط پای فشرده و مدعی می‌شود که جهان کفر هم به بخش عمده‌ای از تصمیمات انبیا رسیده‌اند!

نمی‌خواهم بگویم الاّ ولله این است و جز این نیست که هرچه خوبی و برکت و خیر و عدالت هست، در اسلام هست و آنچه در آن‌جا (جوامع کفر) هست، بدبختی و غلط است و اصلاً کتاب «راه طی شده» [ی] من بیان این حقیقت [از دیدگاه بازرگان] است و تزش این است که بشر به پای خودش و با اُفت و خیز و با تجربیات و مشاهدات و زحمات و تلاشهایش، آخر به همان جایی می‌رسد که انبیا گفتند ... نهایت راه طی شدهٔ بشر، راه انبیا و خداوند است و حالا هم یک مقدار زیادش را طی کرده و به آن هم رسیده، امّا نه صد درصد. بنابراین ممکن است در یک جامعهٔ غیراسلامی و غیرمسلمان هم تزهای عدالت اقتصادی و اجتماعی هم وجود داشته باشد و به آن رسیده باشند، حتی مثلاً مارکسیسم. امّا اختلاف بین این دو تا، عمده سر این است که در هدفها فرق دارند. یک جامعهٔ اسلامی واقعی، هدفش خداست ... و حال آن‌که یک جامعهٔ مادّی ولو این‌که به چیزهای خوبی هم رسیده باشد، حداکثر این است که هدفش آبادی دنیاست.(۳)

اگر هدف اسلام و کفر، باهم فرق کند، چطور این دو راه وصول به دو هدف متفاوت، یکی تلقّی می‌شوند؟ اگر ظواهر و تبلیغات جوامع غربی از حرکتهای اقتصادی و اجتماعی آنان، القای

۱- همان.
۲- همان.
۳- روزنامهٔ کیهان، ۸ مرداد ۱۳۵۹.

عدالت یا ارزش دیگری را بنماید، آیا واقع و باطن فرهنگ و حرکت آن جوامع چنین است تا بتوان ادعا کرد که آنان به دستاوردهای انبیا رسیده‌اند؟!

رسیدن جوامع غربی به برخی دستاوردهای علمی و تجربی، که طبیعت علم، کشف پدیده‌ها و روابط آنها با یکدیگر است، دلیل بر انسانیت، اخلاق، کمال و رشد آنان نیست؛ چنانچه اندیشمندان منصف غرب، نگرانیهای خود را از ساختار اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و خانوادگی جوامع خود ابراز می‌نمایند. اگر مادّیات با معنویات مهار نشود و صبغهٔ الهی پیدا نکند، امکان ندارد سعادت را به انسان هدیه کند، هرچند برخی پیشرفتها و ترقّیات ظاهری، چشم کوتاه‌بین برخی انسانها را خیره کند. قرآن مجید، با قید یک سوگند و یک تأکید قطعی، این مسأله را گوشزد می‌کند که تنها ایمان و عمل صالح و دعوت به حقّ و صبر است که انسان را از خسران و زیان نجات می‌دهد. راه انبیا این است ولاغیر، و قطعاً بشر بدون ایمان و تبعیت از هدایت انبیا در این راه سیر نخواهد کرد و به هدف انبیا نیز نخواهد رسید و روز به روز هم از آن دور خواهد شد.

بسم الله الرّحمن الرّحیم: والعصر، اِنّ الاِنسانَ لَفي خُسْر، اِلّا الّذینَ آمَنوُا وَ عَمِلُوا الصّالِحَات وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَواصَوْا بِالصَّبْر.

اگر بشر با پای خود و با کوشش بیشتر به نتیجهٔ انبیا خواهد رسید، پس این حدیث بر چه زمانی و کدام جامعه صدق می‌کند که امام زمان «عج» زمانی ظهور می‌کنند که زمین را فساد و تباهی و ظلم و بی‌عدالتی فراگرفته باشد و آن‌گاه امام، زمین را از قسط و عدل و پاکی پُر می‌نمایند؟

«بعثت و ایدئولوژی»

بازرگان در مراسم عید مبعث سال ۱۳۴۵، در محل انجمن اسلامی مهندسین، بحثی را تحت عنوان «بعثت و ایدئولوژی» مطرح می‌کند که بعدها ویرایش و تکمیل می‌شود. این کتاب نمایانگر و معرف اندیشهٔ دینی بازرگان در سالهای ۱۳۴۲-۱۳۵۶ است. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، در چالشهایی که جریان ملّی‌گرایی و شاخهٔ متدیّن آن، یعنی نهضت آزادی و در رأسش مهندس بازرگان با انقلاب اسلامی و رهبری حضرت امام خمینی ﷺ داشت، بازرگان به نوشتن جزوهٔ «آخرت و خدا هدف بعثت انبیا» پرداخت و در مجلهٔ کیان، بحث دین و دنیا را مطرح نمود که نمایانگر سیر اندیشهٔ دینی او بعد از پیروزی انقلاب اسلامی تا لحظه‌های واپسین حیات اوست. بررسی نکات مهمّ این کتابها، شخصیّت دینی بازرگان و علل چالش او با راه امام خمینی ﷺ را بخوبی نمایان می‌سازد. کتابهای «راه طی شده» و «تکامل» انحراف اصولی

بازرگان از اسلام ناب و شدّت تأثیر آموزه‌های غرب در وی را نشان داد، و به تعبیر دیگر، این دو کتاب، دهانهٔ زاویهٔ انحراف را بیشتر نمایان ساخت، بویژه آن‌که بعد از استقرار حکومت اسلامی و حاکمیّت فقیه عادل جامع‌الشرایط، انحرافهای فکری و عقیدتی و ناخالصیهای آن، بیشتر زمینهٔ بروز یافت. کتاب بعثت و ایدئولوژی یک مقدمه و سه بخش دارد.

بخش اوّل کتاب تحت عنوان «سیر تحولی تاریخ ایدئولوژی» است. بازرگان در تنظیم و تحریر این بخش، تحت تأثیر یک کتاب دانشگاهی امریکایی به نام «تاریخ نظریات سیاسی» به قلم جرج ساباین است که در آن ۱۵ فلسفهٔ سیاسی، از جمله حکمت سیاسی یونان، روم، دوران قرون وسطا، دولتهای استبدادی قرون ۱۷ و ۱۸ و مکاتب هگل، مارکس، سوسیالیسم، کمونیسم و فاشیسم معرفی شده است.

اعتراف بازرگان به تأثیرپذیری از این کتاب امریکایی جالب است و جالب‌تر آن که با خواندن این کتاب و قلّت وقت، ایدئولوژی اسلامی را به زعم خود ترسیم می‌کند!

موقعی که مأموریت این سخنرانی به بنده داده شد، شخصاً تخصّص و تبحّری در ایدئولوژیها و مکتبهای سیاسی و فلسفی اجتماعی نداشتم (حالا هم ندارم)، ولی خوشبختانه کتابی به دستم افتاد که جبران نقص فوق را نموده، می‌تواند تا حدودی جوابگوی مسأله باشد. البتّه کمال مطلوب و حقّ مطلب این بود که گوینده رأساً صاحب صلاحیت و سابقهٔ ممتد در این امر باشد و بیش از یک کتاب و دو کتاب مورد استفاده و استناد قرار گیرد. امّا با توجّه به قلّت وقت و دست بستگی، ناچاریم اکتفا به مأخذ و مدرک واحدی بنماییم، خصوصاً که نویسندهٔ کتاب فوق، اهل تتبّع و تسلّط در این موضوع بوده و هدفش با منظور ما، که مطالعهٔ کلّی تاریخی و تحقیق بی‌طرفانه در پیدایش و در تشریح مکاتب سیاسی یا ایدئولوژیهای مختلف است، تطبیق می‌نماید و نسخه جامع و معتبری می‌باشد.

مؤلف محقق آقای جرج ساباین (G.Sabine) امریکایی است و عنوان کتاب که به وسیلهٔ آقای بهاءالدین پازارگادی به فارسی ترجمه شده است «تاریخ نظریات سیاسی» می‌باشد.[1]

در همان ابتدای بحث، تحت تأثیر کتاب مذکور و به واسطهٔ بی‌اطلاعی از تلاش و کارکرد

۱- بعثت و ایدئولوژی، صفحات ۸ و ۹.

فلاسفه و حکمای اسلامی، بی‌اطلاعی و عقب‌ماندگی خود را به پای آنان نوشته و حکمای اسلامی را تحقیر می‌نماید.

اوّلین احساس و تأسفم درضمن قرائت کتاب، این بود که وقتی فلاسفهٔ غرب را با حکماء و فضلای خودمان مقایسه می‌کنیم، چه اختلاف عمیقی دیده می‌شود![۱]

بازرگان با اطلاعات اندک و قلّت وقت و تحت تأثیر کتاب سابایِن، ایدئولوژیها و سیر تحوّل آنها را همان‌گونه بررسی و ارزیابی و ارائه می‌کند که سابایِن در کتاب خود ارائه نموده است! در حالی که قطعاً اندیشمند امریکایی مسائل را از دیدگاه خود بررسی نموده است و این دیدگاه با قرائنی که در دست است، نمی‌تواند تمامی حقایق را در خود داشته و از برداشتهای یک‌سویه و حساب شده مبرّیٰ باشد. در بخش دوم کتاب که تحت عنوان «عصاره‌گیری و مقایسه» آمده است، بازرگان از یک‌سو به «مردودها» و از دیگر سو به «مقبولات» در ایدئولوژی و اندیشهٔ سیاسی اشاره می‌کند. بنا به‌گفتهٔ وی، اصل الهی زمامداری، اصالت و آزادی مطلق فرد، تبعیت دولت از نهادهای مذهبی، اصالت مطلق عقل و اصالت سودجویی، از جمله مردودهایی هستند که دور ریخته شده‌اند و ضرورت حکومت مقتدر، حکومت عامه (دموکراسی)، ایدئولوژی، واقع‌بینی و اصالت سود، از جمله آن چیزهایی هستند که مقبولیت عمومی یافته‌اند.

اصل الهی زمامداری، اشاره به جنبهٔ الوهیتی است که پادشاهان برای خود قائل بودند، لیکن در اسلام، جنبهٔ الهی زمامدار چه به طور مستقیم در معصومین و چه غیرمستقیم در فقهای واجد شرایط، اصلی غیرقابل انکار است. بازرگان به واسطهٔ همین باور غلط بود که در دوران استقرار حکومت جمهوری اسلامی، نتوانست اندیشه‌ها و راه امام را برتابد و نهایتاً در مقابل آن به عنوان منتقد و مخالف قد عَلَم کرد.

در تبعیت دولت از نهادهای مذهبی نیز این ایراد وارد است که در غرب به واسطهٔ تحریفاتی که در تعلیمات مسیحیت ایجاد شده بود، دولتها کوشیدند تا خود را از قید نهادهای دینی رها سازند و درنتیجه سکولاریسم به مفهوم جدایی دین از سیاست به وجود آمد. لیکن در ایدئولوژی اسلامی، دولت به معنای سیاست ادارهٔ جامعه، اساساً مفهوم مستقلی از دین و نهادهای

۱- همان، صفحهٔ ۹.

برآمده از آن ندارد. آنچه شهید آیت‌الله مدرس فرمود که: «سیاست ما عین دیانت ماست و دیانت ما عین سیاست ما» نشأت گرفته از همین دیدگاه اصولی است.

در بخش سوم کتاب، بازرگان «ایدئولوژی اسلامی» را مطرح می‌کند. در این بخش، بازرگان بر چند عنصر اساسی تکیه می‌کند و فکر ایدئولوژیک خود را حول این عناصر ارائه می‌نماید. اوّلین عنصر و اصل در ایدئولوژی اسلامی بازرگان، اصل قانون طبیعی است.[۱]

بازرگان موضوع قانون طبیعی را در کتاب «تاریخ نظریات سیاسی» ساباین می‌خواند و سپس آن را سنگ اوّل زیربنای ساختار ایدئولوژیکی خود قرار می‌دهد و در کتاب بعثت و ایدئولوژی می‌آورد.[۲]

معنای این اصل در نگاه بازرگان، آن است که نظم و قانون توسط «ناظم» در طبیعت حاکم شده و قبول آن معنای دقیق اسلام، یعنی «تسلیم» به قوانین است! بازرگان در تعریف خود می‌نویسد:

این همان فرضیهٔ اوّلیه است که در قرن ۱۷ به وسیلهٔ اروپاییها مورد نظر قرار گرفت و کلّیه ایدئولوژیها به نحوی از انحاء بر محور آن می‌گردند و متّکی هستند. به عبارت دیگر، همه متفکّرین مدعی هستند که مکتبشان مبتنی بر قوانین طبیعی حاکم بر جهان و انسان است.[۳]

ساباین درکتاب خود به موضوع قانون طبیعی، بیش از هر موضوع دیگری تأکید کرده است. در سیر تاریخی اندیشهٔ سیاسی در غرب، موضوع قانون طبیعی (و متعاقب آن حقوق طبیعی) بر مبنای عدالت اجتماعی آمده است. درواقع قانون طبیعی مجموعه‌ای از مقررات است که افراد را براساس طبیعت ذاتی گرد هم می‌آورد و نه قراردادهای اجتماعی، و وجه تمایز مشخصی که در طبیعت ذاتی انسان مشخص می‌شود، عقل و منطق اوست.[۴]

بازرگان نتیجه می‌گیرد که: خدا طبیعت را نظم داده است، قوانین مذهبی عین قوانین طبیعی هستند و این‌جاست که معنای دقیق اسلام (به مفهوم تسلیم) روشن می‌شود. تسلیم اسلام همان تسلیم به قوانین طبیعت است و پذیرش قوانین طبیعی عین پرستش خداست و قبول قانون الهی

۱- بعثت و ایدئولوژی، صفحات ۹۵-۱۰۶.

۲- زندگینامه سیاسی بازرگان، صفحهٔ ۲۱۵.

۳- بعثت و ایدئولوژی صفحهٔ ۹۶.

۴- زندگینامهٔ سیاسی بازرگان، صفحهٔ ۲۱۸.

عین واقعیت‌گرایی است. بازرگان در این زمینه به آیات متعدّد قرآن ـ براساس برداشتهای خود ـ استناد می‌کند. نکتهٔ انحرافی در این بحث، این‌جاست که پذیرش قوانین طبیعی عین پرستش خدا عنوان می‌شود. این مسأله وقتی در راستای ثمرهٔ کتاب راه طی شده ـ یعنی بشر با عقل و علم درنهایت همان راهی را می‌رود که انبیا رفته‌اند و به همان نتیجه‌ای می‌رسد که آنان رسیده‌اند ـ نگریسته می‌شود، معنای خاصّی می‌یابد. درواقع مادّیون و طبیعی مسلکها، که قانون طبیعی را پذیرفته‌اند، خداپرست و خداشناس هستند! تسلیم در اسلام هم، تسلیم شدن در برابر قانون طبیعی است! بنابراین، خیلی بعید و سخت به نظر نمی‌رسد که کسانی تحت تأثیر این آموزه‌ها، به مسلکهای مادّی مثل مارکسیسم بگرایند و از اسلام جدا شوند. تأکید اسلام بر قانون طبیعت و نظام هستی، مسأله‌ای است و تسلیم شدن به قوانین طبیعت و در حکم خداپرستی دانستن، مسأله‌ای دیگر، که منشأ مفاسد بسیاری است که آثار آن را در غرب در بُعد نگرش و ایدئولوژی، شاهد هستیم.

دومین عنصر و اصل در ایدئولوژی بازرگان، آزادی است.[1] در این قسمت، بازرگان تلاش می‌کند تا آزادی را همطراز دمکراسی و آن را لازمهٔ پذیرش قانون طبیعی جلوه دهد. مخاطبان بازرگان در این قسمت بحث، بیشتر دین‌داران و روحانیون هستند. محقّقان این قسمت از بحث بازرگان را پاسخ وی به مرحوم آیت‌الله علّامه طباطبایی می‌دانند که به دنبال اختلاف نظر این دو در باب «حکومت اسلامی» به وجود آمده بود.

علّامه طباطبایی در کتاب اسلام شیعه که در نیمهٔ دوم دههٔ ۴۰ نوشته شده است، انتخاب خلیفهٔ مسلمین از طریق آرای عمومی را قابل قبول ندانسته و علّت آن را احتمال حکومت عوام و نقض دین ذکر کرده است. وی حکومت اسلامی را مسؤول اجرای احکام الهی و برقرارکنندهٔ آزادیهای فردی و اجتماعی در حدود مشخص و مجری عدالت اجتماعی می‌داند و تصحیحات آن را به شور در حدود احکام شرع و مصلحت وقت و زمان، محدود می‌سازد. این عقاید به طور سنّتی در حوزه‌های علمیّه و میان علمای بزرگ شیعه وجود داشته و دارد و مبنای حکومت جمهوری اسلامی نیز بر همین ساختار نهاده شده است. بازرگان در کتاب بعثت و ایدئولوژی، اسلام و دموکراسی را همخوان می‌داند.[2] و سعی می‌کند با خدشه‌دار کردن در حکومت خبرگان

۱- بعثت و ایدئولوژی، صفحات ۱۰۷-۱۶۳.
۲- صفحات ۱۳۲-۱۴۲.

دینی، حکومت و مسؤولیت مردم را برتر از آن جلوه دهد. بازرگان براساس روش برداشت شخصی خود از قرآن، با ذکر آیاتی تلاش می‌کند تا دموکراسی و آزادی را عین اسلام بنمایاند، به آیات خلقت و آیات امر به معروف و نهی از منکر استناد جسته و آنها را تفسیر به رأی می‌کند. سیرهٔ پیامبر ﷺ و امام علی علیه‌السلام را مورد نظر یک‌سویه قرار داده و از آن برداشت تسلیم شدن در برابر اکثریت را می‌نماید.[۱]

بازرگان دولت را «ولایت یعنی سرپرستی و تولیت در اموال و امور» می‌داند که مردم به صورت امانت در اختیار حاکم گذاشته‌اند، و حاکم حقّ تعیین سرنوشت و وظایف و اعطا و سلب حقوق افراد و یا قوانین اصلی را ندارد. این تفسیر تقریباً همان نگرش غرب به دولت و حکومت است که در دموکراسی غربی تجلّی دارد. این نگرش با آنچه حضرت امام قدس‌سره در باب «حکومت اسلامی» نگاشته و در نظام جمهوری محقق شد، بسیار متفاوت است و یکی از عمدهٔ عوامل ناسازگاری بازرگان با انقلاب اسلامی، همین اختلاف بینشی است که در عملکرد دولت موقت و انقلاب اسلامی به آن اشاره خواهیم داشت.

مقایسهٔ تفسیر بازرگان از مسأله ولایت با تفسیری که بعدها آیت‌الله خمینی(ره) از این مسأله کرد، قابل توجّه است. آیت‌الله خمینی(ره) با استفاده از همین اصل ولایت، نظر ولایت فقیه یا حقّ فقیه را در حکومت مطلقه ارائه نمودند. در کتاب حکومت اسلامی (۱۳۵۰)[۲] این نظر را پیشنهاد می‌کنند که تفاوت حکومت اسلامی با حکومت دموکراسی یا حکومت مشروطه این است که در حکومت اسلامی نیازی به قانونگذاری نیست، چراکه تمام قوانین اساسی به وسیله پیامبر و معصومین مشخص شده‌اند. مسؤولیت هر نوع مجلس (چه مشورتی و چه انتخابی) تعیین و تشخیص قانون نخواهد بود، بلکه تبیین روش اجرای قوانین الهی است.[۳]

عناصر دیگری چون اقتصاد اسلامی، اختیارات حکومت اسلامی، اطاعت از رهبری جامعه اسلامی، جنگ و صلح و جهاد در ساختمان ایدئولوژی بازرگان به‌کار رفته‌اند که تفصیل و بحث

۱- همان، صفحات ۱۴۷-۱۵۳.

۲- حضرت امام(ره) از ۱ تا ۲۰ بهمن ۱۳۴۸ در نجف اشرف ولایت فقیه یا حکومت اسلامی را تدریس نموده‌اند (ولایت فقیه، مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)، صفحهٔ ۵).

۳- زندگینامهٔ سیاسی بازرگان، صفحهٔ ۲۲۹.

در آنها به طول می‌انجامد و ما را از بحث اصلی بازمی‌دارد.

«آخرت و خدا هدف بعثت انبیاء»

بازرگان در سالهای آخر حیات خود، کتاب آخرت و خدا هدف بعثت انبیاء را نگاشت و مصاحبه‌ای باکیان داشت که درخور توجّه و درواقع باورهای دینی بازرگان در واپسین روزهای حیات است. بازرگان روشنفکر مسلمانی است که در سیر تحوّلات فکری خود به «انکار سیاست در دین» رسید.[۱] او در توجیه این تحوّل فکری خود می‌نویسد:

هزار سال ریاست بلامنازع دینی پاپها و حاکمیّت قهار کلیسای کاتولیک بر پادشاهان و اشراف و مردم اروپای قرون وسطی، یادگاری جز جهل و تاریکی، رکود و عقب‌ماندگی و اختناق افکار یا انگیزیسیون وحشتناک به‌جا نگذاشت. ضمن آن که سرخوردگی و فرار از دین و خدا و بازگشت به فرهنگ یونانی به‌وجود آورد که همراه با تجدّد ضدمذهبی بود.[۲]

درباره آثار سوء همراه بودن اسلام با سیاست می‌نویسد:

وقتی مردم مؤمن و مخصوصاً جوانان پرشور و امید، مواجه با ناتوانی و عجز ادیان گردند و ببینند که متصدّیان و مدافعان ناچار می‌شوند که به اصلاح و التقاط یا عجز و اعتراف بپردازند، نسبت به اعتقادات خود سرد و بدبین می‌گردند.[۳]

درواقع بازرگان در همان چاهی سقوط می‌کند که روشنفکرانِ قبل از او سقوط کردند. یعنی نه او اسلام ناب و واقعی را شناخت تاکارآمدی آن را بداند، نه به حکومت ولیّ‌فقیه عادل و جامع‌الشرایط دل سپرد تا قوّت و استحکام و مقبولیت آن را منصفانه پذیرا شود، نه درست نگریست تا سستی بنیان اخلاق، عقاید، خانواده و تمدن غربی را مشاهده کند که با پشت کردن به دین هرگز به سعادت و رستگاری نرسید، و نه‌تنها نتوانست با عقل و علم «راه انبیاء» را طی کند و به آن مقصود برسد که نسبت به جهل و خرافه و تاریکی قرون وسطیٰ، در خونریزی و قساوت و اختناق روانی تبلیغی و فریب افکار عمومی و سلطه گری، هزاران مرحله پست‌تر و زشت‌تر عمل نموده و همهٔ اینها را با ابزار فراوان علم و تکنیک و نظریه‌پردازیهای متفکّران، انجام می‌دهد.

۱- کتاب نقد، سال اوّل، شماره ۲ و ۳، صفحهٔ ۲۲۷.

۲- جزوه آخرت و خدا هدف بعثت انبیاء، صفحهٔ ۳۷.

۳- همان، صفحهٔ ۳۶.

بازرگان در واپسین روزهای حیات خود معتقد می‌شود:

شأن خداوند خالق، آن است که تعلیمات و هدایتش در حوزه‌ای باشد که انسان ذاتاً و فطرتاً از درک آن عاجز است و بجز از طریق وحی و هدایت الهی راهی به سوی آن ندارد، و راه و رسم و حل مسائل فردی و اجتماعی و به عبارت دیگر سیاست، در دسترس دانش است. یعنی انسان می‌تواند بدون دین، زندگی خود را سیاست کند، لذا دین نباید از آن سخن بگوید و اگر هم گفته باشد استطرات و طفیلی است و امر آن به دست انسان و دانش اوست.(۱)

بازرگان، در مواجه با انبوهی از سنّت نبوی و ائمه اطهار درباره دین او و روابط اجتماعی همچون برخی از علماء اهل سنّت مانند محمّد سلیمان‌الاسقر در کتاب افعال‌الرسول، مجبور به حذف آنها می‌شود. در مؤلّفه‌های مؤثّر در اندیشهٔ دینی بازرگان اشاره خواهیم کرد که او، به منابع فقهی و احادیث غنی توجّهی نمی‌نماید و تنها قرآن را با روش خاصّ برداشت خود، ملاک قرار می‌دهد. محمّدسلیمان الاسقر می‌نویسد:

افعال دنیوی رسول اکرم ﷺ به هفت دسته تقسیم می‌شود: طبابت، زراعت، صناعت، تجارت، مکاسب دیگر، تدابیر و ادارهٔ جامعه. لزوم متابعت و تأسّی در آنچه از آن حضرت در این زمینه‌ها به ما رسیده، متوقف است بر این که اعتقادات حضرت در این امور مطابق واقع باشد و به عبارت دیگر حضرت در این امور نیز معصوم باشد.(۲)

بازرگان در این زمینه، می‌نویسد:

حضرت رسول و امامان و بزرگان دین مانند هر انسان و بندگان مؤمن و برجستگان امت، علاوه بر وظایف رسالت و امامت، معلم و مصلح و موظّف به خدمت و اعمال صالح بودند و می‌بایستی به مصداق (و لکم فی رسول الله اسوةٌ حسنه) الگو و نمونه باشند. بنابراین در کنار وظایف نبوّت و سوق دادن به خدا و آخرت، هرجا که عهده‌دار کاری برای زندگی شخصی یا عمومی شده‌اند به اصلاح و آموزش مردم و به دعوت به خیر یا امر به معروف و نهی از منکر نیز پرداخته، به عنوان انسان

۱- همان، صفحهٔ ۱۱.

۲- افعال الرسول و دلالتها علی الاحکام الشرعیّه، مؤسسهٔ الرساله، جلد ۱، صفحهٔ ۲۳۹.

مسلمان و خداپرست با ایمان مبادرت به خدمت و تربیت همنوعان می‌کرده‌اند. تعلیماتی که این نظرها داده‌اند در عین ارزنده و ممتاز بودن جزء دین و شریعت حساب نمی‌شود و مشمول «ان هو الّا وحیٌ یُوحیٰ» نمی‌گردد.(۱)

این همان گفتار سلیمان‌الاسقر است. بازرگان نیز رسول خدا و ائمه را در تمامی اعمال و افعال و گفتار، معصوم نمی‌داند! نگاهی به نظرات بازرگان، پیش از گرفتار آمدن در چنبرهٔ تحوّل فکری که اساس آن تناقض باورها و رفتارها و گفتار وی با حکومت اسلامی و رهبری حضرت امام خمینی ﷺ بوده، نظرات دیگری در این زمینه‌ها داشت. به یک مورد از آن‌که در نقد اومانیسم نوشته است نگاه می‌کنیم:

آنهایی که از خدا مهجور و محروم شده بودند، به قول خدا و به خلیفهٔ خدا (انسان) رو آوردند، غافل از این‌که انسان مختار و گرفتار خود شده و بیش از آنچه بندهٔ خدا و تصویری از او باشد پیروی از شیطان و از نفس امارة بالسوء می‌نماید. در فطرت انسان اگر، همان‌طور که در روانشناسی و جامعه‌شناسی محقّق شده است، کششهای طبیعی خدادادی برای زیبایی و کنجکاوی و نیکوکاری وجود داشته، خالق هنر و علم و انسانیّت و نوعدوستی شده‌ایم، شیطنت و طاغوتیت، موجب فساد و خونریزی هم در سرشتمان جاسازی گشته است.(۲)

حال چه واقعه‌ای رُخ داده است که این انسان می‌تواند و بایستی امور دنیای خود را بدون نیاز به وحی و انبیاء سر و سامان دهد و حوزهٔ دین تنها به آخرت و خدا محدود گردد؟

بازرگان پیش از تحوّل فکری خود، در جزوهٔ «مرز بین دین و سیاست» در پاسخ کسانی که سیاست را مانند طبابت امری تخصّصی دانسته که باید به اهلش واگذار شود می‌نویسد:

این دسته، دانسته یا ندانسته اشتباه می‌نمایند، قیاس مع‌الفارق می‌کنند. میان طبابت و سیاست خیلی فرق است. عمل طبیب هرقدر ضروری و اساسی باشد، یک عمل جزیی موقت برای دورانهای کوتاهی از زندگی فرد است و چندان وسیلهٔ سوءاستفادهٔ شدید نیست ... از طرف دیگر نظارت و کنترل آن آسان است و سلب آزادی از شخص نمی‌شود، در حالی که سیاستمدار و شخص حاکم، مقدّرات و

۱- آخرت و خدا هدف و بعثت انبیاء، صفحهٔ ۲۹.

۲- بازیابی ارزشها، جلد ۳، صفحهٔ ۱۵۲.

سرنوشت یک ملّت را در دست می‌گیرد. مردم را در جهت مطلوب خود به کار و حرکت وامی‌دارد. غفلت در این امر عواقب زیان‌بخش عمومی و کلّی دارد ...(۱)

به هر حال، بازرگان تحت تأثیر نفسانیاتی که در قبال انقلاب اسلامی پیدا کرد و زاویهٔ انحراف از اصول و مبانی اسلامی که روز به روز بزرگتر می‌شد و نیز تأثیرپذیری از دکتر سروش، هدف رسالت پیامبران را در دو چیز خلاصه کرده است:

۱ـ انقلاب عظیم و فراگیر علیه خودمحوری انسانها برای سوق دادن آنها به سوی آفریدگار جانها.

۲ـ اعلام دنیای آینده جاودان بی‌نهایت بزرگتر از دنیای فعلی.(۲)

از میان این دو هدف نیز، هدف نهایی را نیل به حیات اخروی دانسته است.

برای مقایسه و یافتن تأثیر بازرگان در این زمینه، به یک گفتار از سروش نگاه می‌کنیم:

خداوند اوّلاً و بالذّات دین را برای کارهای این جهانی و سامان دادن به معیشت درمانده، ما در این جهان فرو نفرستاده است. تعلیمات دینی علی‌الاصول برای حیات اخروی جهت‌گیری شده‌اند؛ یعنی برای تنظیم معیشت و سعادت اخروی هستند.(۳)

نفی رسالت دین برای دنیای بشر، معنا و مفهوم دقیقش نفی حکومت دینی و ناکارآمد جلوه دادن آن است! همان هدفی که استکبار و صهیونیسم جهانی و تمامی رسانه‌های وابسته به آنان به دنبال آن هستند!

پیش از پرداختن به پاسخ به این نظریهٔ واپسین روزهای حیات بازرگان، لازم است به لوازم اعتقاد به چنین نظریاتی اشاره شود. بازرگان به طور طبیعی برای رسیدن به این نظریه و به‌اصطلاح اثبات آن، مجبور به پیش‌فرضها و دستکاری مبانی و اصول دینی و تحریف یا نادیده گرفتن بسیاری از آیات قرآن می‌شود! و بدون دشواری و سختی به آن دست می‌زند، زیرا از ابتدای پرداختن به اسلام، به این شیوه و روش خو گرفته بود!

۱- مرز بین دین و سیاست، نقل و تکمیل سخنرانی مهدی بازرگان در دومین کنگرهٔ انجمنهای اسلامی ایران.

۲- مجلهٔ کیان، شمارهٔ ۲۸، صفحهٔ ۴۸.

۳- همان.

۱ـ تحریف و تأویل آیات به غیر از معنای صحیح آن

قرآن مجید هدف از بعثت انبیا را در آیات متعددی بیان نموده است از جمله می‌فرماید:

لقد ارسلنا رسلنا بالبیّنات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم النّاس بالقسط و انزلنا الحدید فیه بأسٌ شدید و منافع للنّاس و لیعلم الله من ینصره و رسله بالغیب انّ الله قویٌّ عزیزٌ.[۱]

به تحقیق و قطعاً پیامبرانمان را فرستادیم و آنان را با دلایل روشن و کتاب و میزان (شناسایی حقّ و قوانین عادلانه) و آهن که در آن قوّت شدید و منافعی برای مردم است، مجهز نمودیم تا مردم قیام به عدالت کنند، تا خداوند بداند چه کسی او و رسولانش را یاری می‌کند، بی آن که او را ببینند. خداوند قوی و شکست‌ناپذیر است.

این آیهٔ شریفه هدف از بعثت انبیا را با این تجهیزات و امکانات، اجرای قسط و عدل معرفی می‌کند و آهن به معنای سلاح و تجهیزات دفاعی و جنگی است که گاه برای اجرای عدالت مورد نیاز انبیا و مصلحان و انسانهاست. در روایتی است که امیر مؤمنان علی علیه‌السلام در تفسیر این آیه فرمود: یعنی السّلاح و غیر ذلک: «منظور اسلحه و غیر آن است.»[۲] درواقع ادیان الهی و انبیای عظام، هم منطق دارند و از این طریق خودجوشی مردم را برمی‌انگیزانند که اقامهٔ قسط و عدل کنند، و هم تازیانه و سلاح دارند تا در برابر گردنکشان و اشرار به دفاع از دین که راه اقامهٔ عدالت است، بایستند و آنان را خاضع سازند.

بازرگان این آیه را به گونه‌ای تفسیر و معنا می‌کند که انبیا هیچ مسؤولیتی در برابر اجرای قسط و عدالت ندارند، الّا برانگیختن مردم!

معنی و منظور آیه، آن‌طور که بعضیها تصوّر و تبلیغ کرده‌اند، این نیست که مردم و دیگران را برای مبارزه با ظلم، استبداد و استکبار، یا بسط عدالت و دیانت در دنیا بسیج نمایند، بلکه خود مردم در اخلاق و رفتارشان عامل به عدالت و قسط باشند.[۳]

بازرگان تصوّر می‌کند که بدون اصلاح جامعه، یعنی اصلاح نهادها و ساختارهای آن، می‌توان عدالت را تحقّق بخشید! بازرگان روشن نمی‌کند که اگر خود مردم در اخلاق و رفتارشان عامل به عدالت و قسط نباشند، یا جمعی از آنان به عدالت گردن ننهند، چه باید کرد؟ این تصوّر که

۱- سوره حدید: آیه ۲۵.

۲- تفسیر نمونه، جلد ۲۳، صفحهٔ ۳۷۳.

۳- مجلهٔ کیان، شمارهٔ ۲۸، صفحهٔ ۴۸.

تک تک افراد باید اصلاح شوند تا جامعه اصلاح شود، گمان باطل و محالی است که نه تحقّق یافته و نه در آینده محقّق خواهد شد، و قطعاً استفاده از ابزارهای بازدارنده یا ممانعت‌کننده و برجای نشاننده طغیانگران الزامی است.

بازرگان بر همین شیوهٔ تفکر ـ که نشأت از فرهنگ غرب گرفته است ـ بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، قائل به اجرای احکام اسلامی مانند حدود و قصاص نبود و اصرار می‌ورزید که ابتدا باید همهٔ افراد را پاک و مهذّب ساخت، آن‌گاه اگر کسی تخطّی کرد، او را مجازات نمود! حضرت امام خمینی ﷺ به این نظریهٔ غرب‌گرایانه اشاره نموده و پاسخ می‌فرمایند:

ما نمی‌توانیم تحمّل کنیم این مطلبی را که آقایان می‌خواهند با آن مغزهایی که در اروپا تربیت شده است، درست بکنند ... یکی از اینها آمده بود گریه می‌کرد که چرا بعضی از اینها را می‌کشند، نه این آخریها را، آنهایی که آقای خلخالی مثلاً می‌کشتند [سران طراز اوّل و جنایتکار رژیم پهلوی را] اینها باز توجّه ندارند که اسلام در عین حالی که تربیت است، یک مکتب تربیت است، لکن آن روزی که فهمید قابل تربیت نیست، ۷۰۰ نفرشان را در یک جا / در / یهود بنی‌قریظه را در حضور رسول‌الله می‌کشند، گردن می‌زنند به امر رسول‌الله. اینها حرفهای غربی را می‌زنند که ما باید اصلاح کنیم، اوّل همه را اصلاح کنید، بعد حد بزنید. این عجیب است که اوّل ما باید این مملکت را همه را هدایت کنیم که همه تربیت بشوند، بعد حد بزنیم. اگر یک کسی حالا شرب خمر کرد، حالا حدش نزنیم، حالا اوّل چیزش بکنیم تا مغزش اصلاح بشود. اینها یک حرفهای غلطی است، باید حدود جاری بشود.[۱]

تاریخ بیانات نشان می‌دهد که بازرگان در زمان دولت موقت از اجرای احکام الهی و اصلاح امور سر باز می‌زده است. در حالی که این نوع تفکّر در خود غرب هم که مروّج آن است، اجرا نمی‌شود؛ یعنی با تعدّی‌کنندگان از قوانین (هرکه باشد) برخورد می‌کنند.

۲ـ تحریف سیرهٔ انبیا و ائمه ﷺ

بازرگان، در برابر نمونه‌های فراوان حکومت انبیا و ائمه ﷺ مجبور به گزافه گویی و تحریف حقایق می‌شود. در مورد حکومت انبیا می‌گوید:

۱- صحیفهٔ نور، دورهٔ جدید، جلد ۷، صفحهٔ ۴۰۵.

به قرآن نگاه می‌کنیم، می‌بینیم احراز حکومت یا سلطنت از طرف حضرت خاتم‌الانبیاء و بعضی از پیامبران یهود، عمومیت به همه پیامبران نداشته و با توجّه به تعداد کثیر انبیای غیرحاکم، یک امر استثنایی محسوب می‌شود و اصولاً نبوّت و حکومت دو امر یا دو شغل کاملاً مجزا و متفاوت، با دو منشأ یا دو مبنای مختلف غیرقابل تلفیق در یکدیگر بوده و در آن مراجعه و مصالحه و مشورت با مردم را شدیداً منع و بلکه ملامت می‌نماید.[۱]

اگر فرض بازرگان را بپذیریم و دلایل مربوط به حوزهٔ مأموریت انبیا و فراهم بودن شرایط اجرای حکومت را نادیده بگیریم، این سؤالها مطرح می‌شود که:

ـ اگر حکومت و نبوّت دو امر جداگانه و تلفیق‌ناپذیر و جزء مأموریت انبیاء نبوده است، چرا بعضی انبیاء (به تصریح بازرگان) حکومت تشکیل داده‌اند؟ آیا تخلّف از امر خدا کرده‌اند؟

ـ اگر حکومت دینی، امری ضروری نبود، چرا آن پیامبران بر مردم حکومت کردند؟ آیا آنان عمل لغو و بیهوده انجام داده‌اند؟

حکومت عین نبوّت نیست، بلکه یکی از مناصب انبیا، حکومت بوده است که هرگاه زمینه‌های آن فراهم شده، به آن پرداخته‌اند و این استدلال که چون پیامبر شدن با رأی و مشورت مردم نیست و حکومت به رأی و مشورت مردم است، این دو باهم قابل جمع نیست؛ یک مغالطه و کم‌اطلاعی از منطق اسلام و روش الهی است. اگر قابل جمع نبودند، چطور در برخی از انبیا این دو باهم جمع شدند، از جمله در نبیّ مکرّم اسلام، و به زیباترین و کارآمدترین وجه هم درکنار هم قرارگرفتند؟ اگر فرض بازرگان استحکامی داشت، نباید نقض آن ملاحظه می‌شد. حضرت سلیمان، حضرت یوسف، حضرت داود، بعضی از انبیای از آل ابراهیم، حضرت موسی، حضرت عیسی و پیامبر اکرم، از نمونه‌های بارز و تصریح شده در قرآن هستند که حکومت تشکیل دادند و فرض بازرگان، نقض شده است.

در قرآن کریم آیات، اهداف واحکامی داریم که بدون حکومت، قابل اجرا نیستند، آیا این آیات و احکام، نعوذ بالله، عبث و بیهوده نازل شده‌اند؟ بازرگان می‌نویسد:

آنچه در هیچ یک از سرفصل یا سرسوره‌ها و جاهای دیگر دیده نمی‌شود، این

۱- کیان، شمارهٔ ۲۸، صفحهٔ ۶

است که گفته شده باشد، آن را فرستادیم تا به شما درس حکومت و اقتصاد و مدیریت یا صلاح امور زندگی دنیا و اجتماع را بدهد. ولی به‌طور کلّی گفته شده است که شما در روابط فیمابین، عدالت و اتفاق و خدمت و اصلاح را بیشتر کنید و تا عمل صالح انجام ندهید، ایمان به خدا شما را راهی بهشت نخواهد کرد.(۱)

بازرگان ـ همچون سایر آثار خود ـ در این‌جا نیز دچار تناقض‌گویی می‌شود و می‌پذیرد که برای پدید آمدن «انسان دینی» ضرورت دارد تا «جامعهٔ دینی» برپا شود.

ضرورت یا لااقل تأثیر مثبت محیط توحیدی مساعد برای نشو و نمای افراد آزاده مستقل و مؤمنان با کرامت، مورد قبول است. همچنین ایجاد «جامعه دینی» جهت پدید آمدن «انسان دینی».(۲)

بازرگان، با اقرار به این ضرورت، گمان می‌کند که «جامعه دینی» بدون تشکیل حکومت امکان‌پذیر است، می‌نویسد:

ولی آیا تأمین چنین محیط و جامعه‌هایی باید حتماً از طریق تصرّف قدرت و به هر قیمت از طرف مؤمنان صورت گیرد، و به دست متولّیان دینی باشد؟(۳)

در نگاه بازرگان، رسالت انبیا در حد نصیحت و اندرز دادن خلاصه می‌شود. در این برداشت «انسان دینی» در «جامعهٔ دینی» پدید می‌آید، ولی برای ایجاد این جامعه، نیاز به قدرت و حکومت نیست! بلکه نصیحت می‌تواند «جامعهٔ دینی» را پدید آورد! آیا این امر تناقض، گزافه‌گویی و محال‌نویسی نیست و بطلان چنین فرضها و نظریاتی با تجربیات انسانی و علوم اجتماعی و عقلی، ثابت نشده است؟

بازرگان در استناد به سیرهٔ ائمه، آن‌چنان دچار تضاد، سردرگمی، ساده‌انگاری و بی توجّهی می‌شود که دهها و صدها آیه و روایت قطعی و صحیح را نادیده گرفته و روال وقایع تاریخی را هم مخدوش می‌کند! به نمونه‌هایی از استنادهای او به سیرهٔ ائمه توجّه می‌کنیم تا نتیجهٔ ناخالصی در دین را بیشتر دریابیم. در مورد غصب خلافت بعد از رحلت نبیّ اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و حوادث ناگوار آن می‌گوید:

اوّلین مصیبتی که مسلمانان بعد از رحلت پیامبر، با آن رو به رو و جدای از

۱- کیان، شمارهٔ ۲۸، صفحهٔ ۵۲.

۲- همان، صفحهٔ ۵۷.

۳- همان.

یکدیگر شدند، بر سر جانشینی سیاسی پیامبر یا حکومت بر امت بود که بزودی طرفین دعویٰ، برای مشروعیت دادن به قدرتشان و به کرسی نشاندن نظرشان، دین و خدا را وارد ماجرا کردند.[۱]

عجب برداشت رسوایی؛ حتّیٰ مسیحیانی که به تحقیق و سخن پیرامون تاریخ اسلام پرداخته‌اند، محاجّه و درگیری امام علی علیه‌السلام با غاصبان را دعوا بر سر قدرت و به کرسی نشاندن نظر خود ندانسته‌اند. و راستی اگر چنین بود، صبر امام علی علیه‌السلام برای حفظ اسلام و وحدت امّت برای چه بود؟ آیا امام علی علیه‌السلام برای به دست آوردن قدرت و حکومت، دین و خدا را وارد ماجرا کرد؟ یا آیات و خطبهٔ غدیر بود که ولایت بر جامعه را تکلیف امام علی علیه‌السلام قرار داد؟ آیا امام علی علیه‌السلام هم برای دنیا دنبال دین است و تنها تفاوتش با بقیه، در لیاقت بیشتر اوست؟

مهندس بازرگان اصولاً اسلام‌شناس نبود. بنده، حرفها و مواضع بسیار غلط و خطرناکی از مهندس بازرگان سراغ دارم که همهٔ اشتباهات مرحوم دکتر شریعتی به اندازهٔ یکی از آنها نیست. آقای بازرگان در یک کتابی به نام «بعثت و ایدئولوژی» می‌گوید که: این که می‌گویند پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در غدیر خم، حضرت علی علیه‌السلام را به جانشینی خود معین کردند، این درست نیست! چون که اگر چنین حکمی از طرف خدا به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ابلاغ می‌شد، مسلمانها به آن زودی آن را فراموش نمی‌کردند و بلافاصله بعد از رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به سراغ شورای خلافت و ... نمی‌رفتند!

خوب این موضع آقای بازرگان آنقدر بازتاب منفی و بد داشت و علماء و بزرگان دینی در منابر به آن اعتراض کردند که خود نهضت آزادی بعداً مجبور شد این کتاب را جمع کند و الان این کتاب را در بازار نمی‌توانید پیدا کنید. درواقع آقای بازرگان زیر بار حرف هیچ کس حتی متخصّص و اسلام‌شناس نمی‌رفت، که این یکی از نقاط ضعف عمده ایشان بود.[۲]

بازرگان در نقل و برداشت از سیرهٔ ائمه می‌گوید:

امام هشتم علی‌رغم اصرار مأمون زیر بار خلافت نمی‌رود. در صورتی که اگر امامت او ملازمهٔ قطعی الهی با حکومت می‌داشت، آن را می‌پذیرفت.[۳]

۱- آخرت و خدا، هدف بعثت انبیا، صفحات ۴۱ و ۴۲.

۲- گفتگو با هفته‌نامهٔ یالثارات، جلال‌الدین فارسی، شمارهٔ ۱۳۶.

۳- همان.

درواقع بازرگان می‌خواهد بگوید که امام هشتم هم قائل به تفکیک دین از سیاست و سکولاریست بودند وگرنه خلافت را می‌پذیرفتند! اگر بازرگان کمترین اطلاعی از تاریخ و خباثت مأمون در پیشنهادش به حضرت و سیاستی که امام رضا علیه‌السلام برای رسوایی و افشای نیّت پلید مأمون دنبال نمود، می‌داشت، هرگز چنین نظر سخیفی نمی‌داد. کافی بود در روایات و تاریخ مستند مربوط به حادثهٔ ولایتعهدی امام رضا علیه‌السلام تأمّلی صورت می‌گرفت تا بر او روشن شود که آیا براستی مأمون حاضر به تسلیم حاکمیّت بود؟ و آیا امام علیه‌السلام با نپذیرفتن آن، دست از مبارزات و افشاگریها حتّیٰ در داخل کاخ مأمون برداشت؟

بازرگان در نقل حادثهٔ دیگری برای استناد به جدایی دین از سیاست و ملازم نبودن دین با دنیای مردم، به حادثهٔ عاشورا اشاره می‌کند و ادعا می‌کند:

حسین‌بن علی علیه‌السلام، امامی است که نهضت و شهادت او را غالباً و بویژه در نیم قرن اخیر، به منظور سرنگون کردن یزید و تأسیس حکومت و عدالت اسلامی در جامعه آن روز مسلمانان برای الگو شدن آیندگان می‌دانند. در حالی که اوّلین حرف و حرکت امام حسین علیه‌السلام امتناع از بیعت با یزیدِ نامزد شده از طرف پدرش بود.(۱)

اوّلاً تنها استناد به یک بیان از امام حسین، و بی‌اعتنایی به انبوهی از سخنان و اشارات آن حضرت در رابطه با قیامشان و علل حرکت خود، بسیار ناپخته و غرض‌آلود است. ثانیاً، به فرض تکیه بر همین یک بیان، علّت امتناع حضرت از بیعت چه بود؟ آن هم به قیمت عاشورا و وقایع سخت و مصیبت‌بار آن روز؟ غیر از آن است که اهمیت حکومت و صلاحیت حاکم، از ریختن خون امام حسین علیه‌السلام و یارانش دریافته شود؟ فداکاری امام حسین علیه‌السلام و یارانش اسلام را زنده و بیمه کرد، و اسلام و ارزشها و حکومت اسلامی آن چنان اهمیتی دارد که برای حفظ آن، عزیزی چون حسین علیه‌السلام و یارانش، خود را فدای آن می‌کنند.

بازرگان در یک استناد رسواتر، به نامهٔ امام علی علیه‌السلام به مالک اشتر اشاره نموده و می‌گوید:

عهدنامهٔ مالک اشتر، فرمانی است مفصّل و جامعه‌شناسانه با دستورالعمل فراوان در آیین ملک‌داری و مردمداری، با تفکیک کامل دین از سیاست.(۲)

۱- همان، صفحهٔ ۴۳.

۲- همان، صفحهٔ ۴۶.

این گفتار دو خطی، تضاد عجیبی را نشان می‌دهد که حکایت از روحی نامتعادل و باوری به آرامش نرسیده دارد. چطور می‌شود عهدنامه‌ای دستورالعملهای فراوان ملک‌داری و مردمداری داشته باشد، امّا تنها به این دلیل که در آن از «عبادات» سخنی به میان نیامده، پس تفکیک دین از سیاست در آن صورت گرفته باشد؟ بازرگان دین را تنها محصور به «عبادات» می‌داند و چون در عهدنامه از آن سخنی به میان نیامده، پس دین در آن لحاظ نشده است. عجب استدلالی! امام علی علیه‌السلام این نامه را از موضع حکومتی و امامت دین نگاشته است. خود هم حاکم بوده است و هم امیرالمؤمنین، و آنچه از مردمداری و ملک‌داری در عهدنامه آورده است، همه نظریات اسلام و سنّت الهی در این زمینه‌هاست.

بازرگان در گفتار خود، توجّه قرآن و پیامبران نسبت به امور دنیایی را، یک امر حاشیه‌ای و غیراساسی می‌داند که «محصول فرعی» محسوب می‌شود!

> **از این جهت می‌توان گفت که قرآن و رسالت پیغمبران نسبت به امور دنیایی ما، نه بیگانه است و نه بی‌نظر و بی‌اثر. آنچه از این بابت عاید انسانها می‌گردد، «محصول فرعی»[1] محسوب می‌شود و به طور ضمنی به دست می‌آید، بدون آن که اصل و اساس باشد یا به حساب هدف بعثت و وظیفهٔ دین گذارده شود.[2]**

لذا در نگاه او، دین نباید به امر فرعی و غیراساسی بپردازد! امّا چگونه می‌شود با پرداختن به توحید (خدا) و آخرت (معاد) به سعادت دنیا نیز رسید، بدون آن که مداخله‌ای در این زمینه از سوی پیامبران و ائمه و فقها انجام شود، مطلبی است که بی‌پاسخ می‌ماند. بازرگان تنها به این مسأله اشاره دارد که اگر جامعه‌ای، هدفش خدا و آخرت باشد، دنیای او نیز بهبود پیدا می‌کند! امّا چگونه، مسکوت گذاشته می‌شود. واقعاً جای این سؤال هست که پرداختن به خدا و آخرت در یک حکومت غیردینی، مثلاً حکومت کفر و الحاد و طاغوت اگرچه به صورت و به ظاهر دموکراسی باشد، چگونه می‌تواند سعادت دنیایی بشر را تأمین کند؟ مگر سعادت دنیایی از رستگاری آخرت، دو امر مجزا و بی‌ارتباط با یکدیگر هستند؟ آیا نمی‌توان حکومتی اسلامی را از نوع امریکایی آن درنظر داشت ـ که امروز در اغلب کشورهای اسلامی شاهد آن هستیم ـ که از سعادت دنیایی و پیشرفتهای مادّی و عزّت و استقلال در آنها خبری نیست؟

۱- Sous–Produit (by–product) اصطلاح لاتین از خود بازرگان است.

۲- همان، صفحهٔ ۷۴.

وقتی می‌گوییم آخرت و دنیا، یا دین و حکومت دو مقولهٔ از هم جدا هستند، پیوستگی عملی یا ارتباط ارگانیک بین آنها را انکار نمی‌نماییم؛ جز آن که این ارتباط، حالت معادله یک‌طرفه را دارد. اگر هدف جامعه‌ای خدا و آخرت باشد و افراد آن در جهت خدا و عمل به احکام خدا حرکت نمایند، دنیای آنها نیز بهبود پیدا می‌کند و قرین نعمت و سعادت می‌شوند.[1]

این سؤال را نیز می‌توان مطرح کرد که احکام خدا و اجرای آنها در چه جامعه‌ای و تحت چه نظامی امکان‌پذیر است؟ آیا می‌شود احکام امر به معروف و نهی از منکر، خمس، زکات، جهاد، محرمات مانند فحشا و فساد، قضا و قضاوت، را در یک جامعه غیراسلامی اجرا کرد؟

چطور در جوامع لائیک و سکولار غربی و اسلامی مانند ترکیه، اجرای احکام الهی ساده مانند رعایت پوشش اسلامی، تحمّل نمی‌شود و با قانون، مسلمانان را ملزم به ترک احکام خدا می‌نمایند؟

بازرگان برای رهایی از تضادّ و مخمصهٔ این چنینی، تلاش می‌کند تا «دین دنیایی» را همچون بقیهٔ روشنفکران وابسته ـ چون سروش ـ مطرح کند و با بیان این که پایبندی حکومت به احکام و روح دین کفایت می‌کند و دیگر نیازی به حکومت اسلامی نیست، تلاش می‌کند تا دستِ علما و فقها را از سیاست و حکومت کوتاه کند!

اگر حکومتی التزام عملی و پایبندی صحیح به احکام اسلام و روح و اهداف اسلام داشته باشد، آن حکومت غیراسلامی نخواهد بود، امّا این که چرا بازرگان سعی می‌کند تا این امر بدیهی و مسلّم عقلی را انکار نموده و همچنان «ساختار غیردینی برای حکومت» قائل شود، جای سؤال است.

بازرگان در همین راستا، تلاش می‌کند تا احکام را با نگاه به نیّت انجام آنها و صورت قبولی آنها در درگاه خداوند، جنبهٔ آخرتی داده و آثار اجتماعی و دنیوی آن را نادیده انگارد.

بازرگان می‌گوید: اسلام با هدف تهذیب مردم و بدون توجّه (و حتیٰ فکر کردن) به آثار اجتماعی و دنیوی و موارد مصرف اموال، امر به «انفاق» کرد!

این نگاه به احکام الهی، یک نگاه لائیک و سکولار است. چطور می‌شود شارع مقدّس بدون توجّه به آثار مثبت اجتماعی و دنیوی احکام، دست به تشریع آنها زده باشد و بحث

۱- همان، صفحهٔ ۷۷.

«واجب» و «حرام» را که مستوجب پاداش «بهشت» و عقوبت «جهنّم» است، مطرح کرده باشد؟

این سؤال را هم باید افزود که آیا اصلاح یا عدم اصلاح «دنیا» در امور اجتماعی، اقتصادی، معیشتی، فرهنگی و سیاسی، تأثیری بر وضعیت مسألهٔ «خدا و آخرت» در میان انسانها دارد یا نه؟ به عبارت دیگر، این دو مقوله مرتبط باهم هستند یا بی‌ارتباط؟ کسی که معیشت و اقتصاد او سالم و صحیح و بر محور عدالت نباشد، در اعتقاد به خدا و آخرت او، تأثیر دارد یا نه؟

بازرگان، ایراد «دین» را تنها در «حکومت کردن» می‌داند که اگر از حکومت و قدرت کناره گیری کند، دیگر ایرادی متوجّه آن نخواهد بود!

چنانچه آخرت و خدا را برنامهٔ اصلی بعثت انبیاء بدانیم و امر و اصلاح دنیا، هدف و وظیفهٔ ادیان الهی نباشد، دیگر ایراد و نقص برای ادیان نخواهد بود.[1]

علّت این تلقّی را بازرگان، عدم وجود همهٔ دستورالعملهای زندگی مورد نیاز جوامع در متن دین می‌داند! در حالی که اوّلاً، او منابع غنی فقه اسلامی و بویژه فقه شیعه را که از منبع سنّت و سیرهٔ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام و متّصل به وحی الهی صادر شده است، نادیده می‌انگارد و ثانیاً گمان می‌کند که حکومت اسلامی به دستاوردها و تجربیات بشری و علوم قطعی بی‌توجّه و از آنها استفاده نخواهد کرد. به نظر می‌رسد که این ایراد بازرگان از جهات عدیده‌ای شبیه به ایراد خوارج به حضرت علی علیه السلام است. خوارج در پی کشاکش طولانی معاویه و حضرت امیر علیه السلام به دنبال یک لجاجت و سفسطه نسبت به تحمیل حکمیت و عدول از آن، بر حضرت خروج نمودند و گروه معاندین نهروان را به وجود آوردند. آنان برای شالوده‌سازی حرکت خود، به نظریه‌پردازی در زمینهٔ حکومت اسلامی پرداختند و با استناد به برداشتهای یک‌سویه از قرآن کریم، هرگونه حکومت دینی را زیر سؤال بردند! آنان از یک‌سو، گرفتاریهای مسلمانان و تفرقهٔ بین آنان را به واسطهٔ حکومت‌خواهی حضرت علی علیه السلام و معاویه دانستند! و از دیگر سو، به کلّی به نفی ضرورت حکومت دینی پرداختند! پاسخ حضرت امیر به این معاندانِ بی‌سواد و دور از حقیقت و لجوج و سفسطه، باز چنین است:

سخن حقّی است که با آن هدف باطلی را دنبال می‌کنند. بله، جز پروردگار کسی حقّ فرماندهی ندارد، ولی اینها می‌گویند جز خدا امیری وجود ندارد، و حال

۱- همان، صفحهٔ ۷۲.

آن که مردم باید امیری داشته باشند، خواه نیکوکار و خواه بدکار، تا در پرتو حکومت حاکم نیکوکار، مؤمن به انجام کارهای شایسته پردازد و در حکومت حاکم بدکار، کافر به دنیای خویش برسد ...

در سایهٔ رئیس حکومت است که مالیات جمع می‌گردد، با دشمنان پیکار می‌شود، راهها ایمن می‌شود، حقّ ناتوان از زورمندان گرفته و نیکوکاران آسایش یافته و از بدکار درامان می‌مانند.[۱]

راستی، حکومت معاویه با حکومت علی علیه‌السلام فرقی نمی‌کند؟ مهم آن است که تقوا، پرهیزکاری، آخرت و خدا درمیان باشد، حال هرکه در رأس حکومت باشد، فرقی ندارد؟ اصولاً می‌شود در حکومت معاویه انتظار خدا، آخرت و تقوا را داشت؟ جدال طولانی حضرت امیر علیه‌السلام با معاویه بر سر قدرت بود یا حاکمیّت خدا و آخرت و تقوا و اصلاح امور دنیای مردم؟ عدالت علی علیه‌السلام و رفتار او با بیت‌المال و شیوهٔ حکومت وی و برخورد کریمانه و هدایتگرانه با مردم، از تفاوتهای اصلی و عمدهٔ منش و روش و خواست حضرت علی علیه‌السلام با معاویه است و این امر جز در سایهٔ حکومت حضرت تحقّق پیدا نمی‌کند. اگر جامعه رئیس حکومتی لازم دارد، کدام رئیس برای آن زیبنده و شایسته است؟ حکومت دینی و اسلامی یعنی همین امر که ریاست قوا در اختیار شخص صالح و عادل و عالم و شجاع و دور از هویٰ و هوس باشد، و چنین شخصی نمی‌تواند غیردینی باشد. جالب این جاست که وقتی ابن‌عباس از خوارج می‌پرسد که اگر غیر خدا کسی حقّ حکومت ندارد، پس چه کسی بین شما در موارد اختلافی حُکم خواهد کرد؟ پاسخ می‌شنود که یکی از ماها که برتر است، چنین خواهد کرد! و معلوم می‌شود که نفی حکومت از سوی آنان، نه به خاطر عدم ضرورت حکومت است، بلکه برای زمینه‌سازی حکومت خویش است؟

آیا در بطن و عمق برداشتها و الفاظ بازرگان چنین اراده‌ای وجود ندارد؟ بازرگان در دههٔ چهل و پنجاه با یکی دانستن سیاست و دیانت، تلاش گسترده‌ای در حضور دین ـ به همان معنایی که خودش از آن می‌شناسد ـ در جامعه و سیاست می‌کند و انتقادش به روحانیت به خاطر سستی در امور دنیایی و اجتماعی و سیاسی مردم است! او حکومت دینی جمهوری اسلامی را می‌پذیرد و به عنوان نخست‌وزیر آن، اعضا دولت را انتخاب می‌کند و ۲۷۵ روز، یک نظام دینی را در

۱- نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۴۰.

زمینه‌های اجرایی پیش می‌برد. نظامی که در رأس آن ولیّ‌فقیه قرار دارد!

همین بازرگان زمانی که در مبانی و اصول اسلامی و انقلابی، با حضرت امام خمینی ﷺ اختلاف نظر پیدا می‌کند و باورهای نادرست وی از اسلام و حرکت اسلامی میان وی و رهبری امام فاصله می‌اندازد، رفته رفته در پوستهٔ یک منتقد قرارگرفته و در سال ۷۱ (زمان سخنرانی خدا و آخرت هدف بعثت انبیا) در نقش یک سکولار و لائیک ظاهر می‌شود! آیا اگر حکومت طبق اراده و خواست او پیش می‌رفت، همین مسائل را مطرح می‌کرد؟ وقتی انسان از باطن، اسیر تمایلات و باورهای خود باشد و در بیرون، الگویی برای تصحیح آنها نشناسد و با خودبرتربینی، چشم بر امام ببندد، قطعاً دچار انحرافاتی می‌شود که نه‌تنها آخرت‌سوز او می‌شود، که دیگران را هم گرفتار و باید پاسخگوی کج‌فهمی آنها نیز باشد.

بازرگان در اغلب برداشتهای خود، با مقدمه‌چینی‌های بی‌ربط به نتایج دلخواه می‌رسد! با توجّه به یک بُعد از مسأله، کلّ صورت مسأله را پاک می‌کند! این شیوه و منش معمولاً از نقص علم و احاطه نداشتن بر موضوع و خدای ناخواسته از مکاید نفس و شیطان است. به مقدمه و نتیجه گیری بازرگان در این جمله توجّه نمایید:

اگر اسلام و پیامبران به ما درس آشپزی و باغداری یا چوپانی و خانه‌داری نداده و به خودمان واگذار کرده‌اند تا با استفاده از عقل و تجربه و تعلیمات و با رعایت پاره‌ای احکام حلال و حرام شرعی، آنها را انجام دهیم، امور اقتصاد و مدیریت و سیاست هم به عهده خودمان می‌باشد. کما آن‌که قرآن، با وجود ارزش و اعتبار و احترام فوق‌العاده‌ای که برای علم و تعلیم و تفکّر قائل است و مکرّر آنها را سفارش کرده است، در هیچ سوره و آیه‌ای درس ریاضیّات یا زمین‌شناسی و الکترونیک یا فلسفه و یا فیزیک به ما نمی‌دهد. بنابراین اشکالی ندارد که ادیان الهی مبارزه با ستمگران و عدالت و ادارهٔ امّتها را تجویز و تأکید کرده باشند، ولی ایدئولوژی و احکام و تعلیمات خاصّی در آن زمینه‌ها نداده باشند.[1]

ملاحظه می‌کنیم که چطور از یک مقدمهٔ بدیهی به یک نتیجه گیری غیربدیهی و غیرمعقول می‌رسد! آیا آشپزی و باغداری و چوپانی قابل مقایسه با سیاست و حکومت است؟ آیا میان فنّ و تجربه و صنعت، با مکتب و جهت‌گیری حرکت انسان، تفاوتی نیست؟ حلال و حرام در هر

۱- آخرت و خدا هدف بعثت انبیا، صفحهٔ ۸۰

زمینه‌ای وجود داشته باشد، حکایت از دینی و غیردینی و جهت‌گیری آن امر می‌نماید. درست است که در اقتصاد و حقوق و سیاست بسیاری از امور بر عهدهٔ خود بشر ـ توسط عقل و علم و تجربه ـ است، امّا مبانی، معیارها و جهت‌گیری آنها می‌تواند دینی و غیردینی باشد، انسانی و غیرانسانی باشد، الهی و طاغوتی باشد و حلال و حرام هم در این دایره مفهوم می‌یابد. در این بخش ازگفتار بازرگان، هم جای توجّه به سنّت و سیرهٔ نبوی و علوی را خالی می‌بینیم، و هم توجّه به آیات متعدّدی از جمله آیهٔ ولایت «غدیر» که با نصب حاکم دینی و تعیین ضرورت تداوم نبوّت با حکومت دینی اسلامی، کمال دین و اتمام نعمت و رضایت بر اسلام را خداوند تبارک و تعالی اعلام می‌نماید، یعنی با توجّه به یک جنبه، صورت مسأله پاک می‌شود.

یکی از نشانه‌های ضعف بازرگان در درک مسائل اسلامی و خلط مبحث به واسطهٔ همین ضعف، یکی شمرده شدن «خدا» و «دین» در بیان اوست. در حالی که دین غیر از خداست. دین، پیام و تکالیف و هدایت و جهت‌گیری خداوند برای انسان است و از این‌رو هیچ اشکالی ندارد که بگوییم، دین برای انسان و ادارهٔ دنیای اوست و می‌خواهد مشکلات دنیایی او را با جهت‌گیری الهی حل کند، به طوری که تقرّب به مقام حقّ پیدا کند، و اتّفاقاً همین نقش دین است که آن را بی‌رقیب و مکاتب بشری را از خودنمایی در برابر آن ناتوان ساخته است. بازرگان با یکی گرفتن این دو، استنباط می‌کند که دین برای دنیا یعنی خدا برای دنیا! و دین در خدمت انسان یعنی خدا در خدمت انسان! و آن را مساوی شرک می‌گیرد!

> **دینی که به خاطر دنیا درست شود، خدایی که برای درد و آرزوهای دنیا پرستیده شود یا آخرت و بهشت و ثوابی که در راه خواسته‌های دنیا تأمین گردد، نه دین است، نه خداوند آخرت، شرکی است در کنار و در برابر توحید.**[1]

این خلط آشکار از دنیا و دنیاپرستی و دین با خداست، که در تعلیمات ناب اسلامی چنین چیزی وجود ندارد.

بازرگان در بحث خود، نتیجه می‌گیرد که دین منحصر در گزارشی کلّی از «خدا و آخرت» است و جالب این‌جاست که تعریف خاصّی نیز از خدا و آخرت ارائه می‌دهد که یک تعریف کاملاً مادّی و مغایر با اسلام است:

> **آخرت یعنی این عقیده که جهان حاضر دربرگیرندهٔ همهٔ زمانها و مکانها**

۱- همان، صفحهٔ ۸۹

نیست و ایمان به خدا، به معنی حرکت بی‌انتهاست!

در هر حال، این‌گونه موضعگیریها، حتّی بعضی از هوادارن او را به واکنش واداشت و این نظریه شکل گرفت که کنار رفتن او از جریان انقلاب و حکومت اسلامی که به دلیل نوع نگرش غیرخالص وی صورت گرفت، علّت رسیدن به این نوع تفسیرها از اسلام شد که مایهٔ خوشحالی دشمنان حاکمیّت دین و توانایی ادارهٔ جامعه از سوی حاکمان دینی گردید.

انتشار این نظر که «پیامبران خدا صرفاً خبردهندگان و تدارک‌کنندگان قیامت و آخرت و معرفی‌کنندگان خالق یکتا بوده‌اند» در نظر آشنایان با شخصیّت و سوابق فکری و مبارزاتی مهندس بازرگان، شگفت آمد. از این‌رو کسانی حتی از ارادتمندان او نیز این نظریه را عکس‌العمل شرایط دانسته و آن را رجعت و تجدیدنظر در آموزه‌های پیشین ایشان ـ بویژه درکتابهایی چون اسلام مکتب مولّد و مبارز اسلام اجتماعی، بعثت و ایدئولوژی ـ شمردند.[۱]

مبنای ما در نقل قسمتهایی از بحث بازرگان در خصوص هدف بعثت انبیا، پاسخگویی به برداشتهای وی نیست ـ که برای پاسخگویی فرصت دیگری لازم است و درکتابهایی نیز نقد شده است[۲] ـ آنچه ذکرکردیم، برای نمایش گوشه‌ای از بینش دینی و اسلام‌شناسی اوست. در این‌جا ضروری است آثار این نگرش غیرخالص و غیرناب را در دو سازمان وابسته به بازرگان، یعنی نهضت آزادی ایران و سازمان مجاهدین خلق (منافقین) بررسی کنیم تا آگاهی‌مان کامل بشود.

مؤلّفه‌های مؤثّر در آثار دینی بازرگان

در آثار دینی بازرگان، چند مؤلّفهٔ مؤثّر و مهم را می‌توان یافت که شاکلهٔ اندیشهٔ دینی را در وی به وجود آورده‌اند.

۱ـ اوّلین مؤلّفهٔ مؤثّر و مهم در آثار دینی بازرگان، تکیهٔ او بر قرآن و جدایی‌اش از منابع روایی و فقهی است. اگرچه تکیهٔ او بر قرآن نیز به طور ناقص و از روی رأی شخصی و برداشت ابتدایی و ضعف علمی او انجام شده است، لیکن نادیده گرفتن منابع غنی روایی و فقهی به طور چشمگیری آثار وی را دچار خطا و انحراف کرده است. البتّه منشأ این غفلت، جدایی وی از

۱- در تکاپوی آزادی، جلد ۲، صفحهٔ ۵۶۴.

۲- از جمله، فصلنامهٔ کتاب نقد، دین و دنیا شماره‌های ۲ و ۳، مؤسسهٔ فرهنگی دانش و اندیشهٔ معاصر، به این مسأله به طور مبسوط پرداخته است.

علما و حوزه‌های علمیّه است که درواقع متولّی تخصّصی و متدیک اصول و فقه و تفسیر قرآن هستند؛ و تکیهٔ بیش از حدّ او بر علوم طبیعی و عقل مادّی است.

بازرگان در بررسی نظر اسلام (در مورد مسأله کار) صرفاً به قرآن به عنوان منبع مطلق خود اشاره دارد. بی‌توجّهی‌اش به دیگر منابع سنّتی، از جمله منابع فقهی و حدیث قابل توجه است. تأکیدش بر قرآن و بی‌توجّهی به دیگر منابع سنّتی تفسیر، جلوهٔ یک تحوّل در روش شناخت مسایل مذهبی است. این روش در تألیفات دیگر اندیشمندان مذهبی معاصر نیز دیده می‌شود.[1]

البته در سایر آثار بازرگان نیز کم و بیش این نقیصه دیده می‌شود. در هر حال، از آن‌جا که قرآن دارای وجوه مختلف است و تفسیر صحیح و جامع آن نیاز به علوم نقلی و عقلی دارد، که به طور متداول در حوزه‌های علمیّه به آن پرداخته می‌شود، رجوع افراد بدون زمینه‌های لازم و احاطه به علوم مورد نیاز، جز انحراف نتیجه‌ای نخواهد داشت.

در تاریخ نیز ملاحظه می‌کنیم که رجوع اشخاص به قرآن بدون تخصص لازم، و بویژه بدون همراهی و بهره‌گیری از «عترت» چه انحرافها و مکاتب گوناگونی را پایه‌گذاری کرد. جبری مسلکها، اشاعره، معتزله، فرق اهل سنّت و وهابیها، نمونه‌هایی از این مکاتب هستند. حضرت علی علیه‌السلام، زمانی که عبدالله‌بن عباس را به سوی خوارج نهروان ـ آن قرآن خوانان و قیام‌کنندگان شب تا صبح ـ می‌فرستاد، به وی سفارش فرمود:

با آنها به مناظره و استدلال قرآن اقدام مکن، زیرا که قرآن دارای معانی گوناگونی است، تو چیزی از قرآن می‌گویی و دشمنت چیز دیگری برداشت می‌کند. بلکه با سنّت (پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله) با آنان به مناظره بنشین که اینها از استدلال با سنّت راه فرار ندارند.[2]

حضرت امام خمینی قدس‌سره نیز در بیانات خود، به دفعات به این نقص بزرگ در دوران معاصر اشاره کرده و تلاش برخی را در تفسیر قرآن براساس مادّیات، انحرافی دانسته‌اند. همان‌طوری که برخی فلاسفه و متکلّمین، آیات قرآن را تنها بر وجه معنوی و عرفانی تفسیر می‌کردند و آنها نیز یک وجه اسلام را می‌نگریستند.

۱- زندگینامهٔ سیاسی بازرگان، صفحهٔ ۸۸

۲- نهج‌البلاغه، نامهٔ ۷۷.

یک فاجعه برای اسلام از اوّل تا حالا بوده است و آن فاجعه این که اسلام را نشناخته‌اند. کسانی که بحث از اسلام کردند، چه در سابق و چه در لاحق، اینها اسلام را با همه ابعادش نشناخته‌اند. هرکسی یک بُعدی از ابعاد اسلام را در آن نظر کرده است و همه مطالبی که در اسلام بوده است و در قرآن کریم بوده است، به همان معنایی که خودش ادراک کرده، برگردانده است...

آنها همه‌اش راجع به مسائل مابعدالطبیعه و مسایل عرفانی و فلسفی و این‌طور چیزها بحث کرده‌اند، تا آمده است و رسیده است نوبت به این قشر متأخّر.

اینها عکس آنها عمل کردند؛ یعنی آن ابعادی که اسلام در معنویات داشته است، در فلسفیات داشته است، در عرفانیات داشته است، آنها را بکلّی کنار گذاشته‌اند و همین ورق ظاهر را دیده‌اند، یعنی اسلام را یک مکتب مادّی تصور کرده‌اند، ... این هر دو اشتباه است. اسلام نه محصور در آن معنویاتی است که آنها می‌گویند (دارد معنویات، اما محصور نیست) و نه در محصور این مادّیاتی است که اینها می‌گویند، یعنی مادّیات را دارد، لکن محصور به آن نیست.[۱]

اگر به این وجه غالب در آثار دینی بازرگان، مسألهٔ توجّه وی به نظریات و برداشتهای شرق‌شناسان و جامعه‌شناسان غربی از دین و اسلام را اضافه کنیم، بر زاویهٔ انحراف وی از اسلام اصیل و ناب، باز هم افزوده می‌شود.

بازرگان تعلیمات سنّتی حوزوی نداشت. در شکل دادن و پیشبرد اندیشه‌های خود پایبند چارچوب خاصّی نشد. در این مورد خودمختار بود. از یک سو، قرآن را به عنوان منبع وحی الهی برگزید و بخش قابل توجّهی از مطالبش را با الهام از آن نوشت. از سوی دیگر، تحقیقات شرق‌شناسان را در مورد تاریخ اسلام و زندگی شخصیّتهای اسلامی، بخصوص پیامبر را مورد استناد قرار داد. برخی از این آثار که بازرگان به آنها اشاره می‌کند، «زندگی محمّد» به قلم امیل درمانگهم، مسأله محمّد به قلم رژی بلاشر، و «محمّد: پیامبر و دولتمرد» به قلم مونتگمری وات است.[۲]

بازرگان در تألیف کتاب «بعثت و ایدئولوژی» نیز تحت تأثیر کتاب «تاریخ نظریات

۱- صحیفهٔ نور، جلد ۲، صفحات ۱۵۳-۱۵۵.

۲- زندگینامهٔ سیاسی بازرگان، صفحهٔ ۸۹

سیاسی» جرج ساباین، استاد امریکایی قرار داشت[۱] که به آن اشاره کردیم.

بازرگان در مقالهٔ «آخرت و خدا، هدف بعثت انبیا» می‌نویسد:

حضرت رسول و امامان و بزرگان دین مانند هر انسان و بندگان مؤمن و برجستگان امت، علاوه بر وظایف رسالت و امامت، معلم و مصلح و موظّف به خدمت و اعمال صالح بودند و می‌بایستی به مصداق (و لکم فی رسول الله اسوةٌ حسنه) الگو و نمونه باشند. بنابراین در کنار وظایف نبوّت و سوق دادن به خدا و آخرت، هرجا که عهده‌دار کاری برای زندگی شخصی یا عمومی شده‌اند، به اصلاح و آموزش مردم و به دعوت به خیر یا امر به معروف و نهی از منکر نیز پرداخته، به عنوان انسانِ مسلمان و خداپرستِ با ایمان، مبادرت به خدمت و تربیت همنوعان می‌کرده‌اند. تعلیماتی که در این نظرها داده‌اند، در عین ارزنده و ممتاز بودن، جزء دین و شریعت حساب نمی‌شود و مشمول «اِنْ هُوَ اِلّا وَحْیٌ یُوحیٰ» نمی‌گردد.[۲]

حذف انبوه سنّت نبوی و ائمه اطهار در تنظیم روابط اجتماعی و سامان دادن امور دنیا برطبق خواست اسلام، و نسبت دادن این امور به غیر شمول آیهٔ قرآن که درواقع بشری دانستن آنها و وارد آوردن خدشه و امکان خطا در آنهاست؛ راه خطرناکی است که بازرگان در نگرش تک‌بُعدی خود به اسلام، در آن مسیر حرکت کرد.

جدایی «دین از دنیا» حاصل این مؤلّفه تأثیرگذار در اندیشه بازرگان است. او معتقد می‌شود که:

۱ـ هدف دین منحصر در خدا و آخرت است!

۲ـ دین منحصر است در مسائلی که دست دانش بشری به آنها نمی‌رسد و امور دنیا در دسترس دانش بشر است، پس در محدودهٔ دین نمی‌باشد!

ریشهٔ این اعتقاد در بازرگان، دیدگاههای اومانیستی (انسان محوری) و سیانتیسم (علم‌گرایی) است که در جای خود بدان پرداخته شد.

۲ـ دومین مؤلّفهٔ مؤثر در آثار دینی بازرگان، نگاه علمی او به همهٔ آموزه‌ها و باورهای دینی است؛ از اصول عقاید گرفته تا احکام الهی؛ همه را از دریچهٔ علوم طبیعی نگریسته است، و

۱– همان، صفحهٔ ۲۱۲.

۲– بازیابی ارزشها، بازرگان، جلد ۳، صفحهٔ ۱۵۲.

هرچه برخلاف این نگرش جلوه نموده و با تجربیّات طبیعی روزگار دیده نشده باشد، خرافاتی و غیر دینی شناخته شده است!

بازرگان، مدعی علمی کردن مذهب بود و معتقد بود که هریک از مفاهیم و معانی دینی که در چارچوب بینش علمی (و به تبع آن روش‌شناسی تجربی) نگنجد، جزو خرافات محسوب می‌گردد و رسالت علم این است که «اشتباهات و خرافاتی را که به دین چسبیده است، پاک کند».[۱][۲]

با چنین دیدگاهی، قطعاً بسیاری از معانی و مفاهیم عمیق و ماورایی دین، به کلّی نفی و نادیده گرفته می‌شود و یا برای توجیه علمی و عقلی آن، به تأویل و تفسیرهای ناصواب روی آورده می‌شود. چنانچه بازرگان جریان واقعهٔ فریب حضرت آدم توسط شیطان و هبوط وی را امری سمبلیک، نه واقعی و عینی، فرض می‌کند.

جریان سکونت در بهشت و وسوسهٔ شیطان و خوردن از میوه ممنوع و هبوط به زمین ... از همان مقولهٔ طراحی و تقدیر و گزینش آدمیزاد و قبل آفرینش او می‌باشد و این تصویر و تمرینی است از دنیای آینده و دخالت شیطان، به این ترتیب آیه ... و قلنا یا آدم اسکن انت و زوجک الجنة، کلام ارادی و تکوینی خدا می‌شود، نه کلام جدایی و ابداع یا وقوع عینی قضیه.[۳]

بر همین اساس است که در کتاب «مطهرات در اسلام» مسألهٔ نجاسات را تنها معطوف به جهات مادّی و جسمانی نموده و بُعد روحانی و معنوی آن را نادیده می‌گیرد و لذا به نظر او اگر فرد کافری «تمیز» باشد، پاک است و نجاست در مورد او مصداق ندارد.[۴] مفاهیم معنوی و عمیق روحانی مانند عشق، پرستش، نیایش، دعا و ... را نیز بر مبنای قوانین فیزیک و ترمودینامیک تفسیر و تحلیل می‌کند.[۵]

آقای مهندس بازرگان ... با زمینه‌های ذهنی غرب‌گرایانه وارد مسایل می‌شوند و شما که نگاه می‌کنید ایشان مثلاً یکی از هنرهای بزرگشان این است که

۱- راه طی شده، صفحهٔ ۷۱.

۲- تأملاتی دربارهٔ جریان روشنفکری، شهریار زرشناس، صفحهٔ ۱۸۳.

۳- بازگشت به قرآن، مهدی بازرگان، جلد ۲، صفحهٔ ۸۶

۴- مطهرات در اسلام، صفحهٔ ۶۳

۵- کتاب عشق و پرستش.

اسلام را تطبیق می‌کند با دانش غربی. در باد، باران و در مطهرات و در زمینه‌های اجتماعی و ذهنی، هر کدامشان وارد می‌شوند، باز با همان بینش غربی وارد می‌شوند.(۱)

در قلمرو سیاست نیز، مفاهیم لیبرالیسم غربی را مبنای تفسیر مفاهیم و اندیشه‌های سیاسی اسلام قرار می‌داد که حاصل و نتیجهٔ آن در مرامنامهٔ «نهضت آزادی ایران» آمده است.

نهضت آزادی ایران که به سال ۱۳۴۰ تأسیس شد، درواقع تشکّل سیاسی جریان روشنفکری باصطلاح مذهبی لیبرال مسلک ایران بود. به عبارت دیگر، مبانی نظری و ایدئولوژیک نهضت آزادی را می‌توان این‌گونه فهرست کرد:

*** تفسیر اومانیستی و تجدّدطلبانهٔ دین اسلام، به عنوان مبنای معرفت شناختی و نظری.**

*** تفسیر لیبرالیستی مفاهیم و تعابیر دینی، به عنوان مبنای سیاسی.**

بنابراین جوهر تفکر نهضت آزادی، التقاط تفکّر دینی با اندیشه‌های فلسفی و معرفت‌شناختی و ایدئولوژیهای غربی است.(۲)

استفاده از ابزار علم و آزمایش و تجربه، یک بحث است و محدودکردن شعاع هر باور و اندیشه و حکمی را به تأیید آن توسط این ابزارها، بحث دیگری است. آنچه گریبان بازرگان را گرفت و اندیشهٔ او را از زُلالی و خالص بودن خارج ساخت، محدود ساختن باورها و احکام الهی در محدودهٔ علوم و روشهای علمی بود.

تجدّدگرایی بازرگان که از تحصیلات وی در فرانسه و شرایط اجتماعی سیاسی دورهٔ رضاخان و پس از او نشأت می‌گیرد نیز عامل تشدیدکننده در علم‌گرایی وی و نگاه به دین از این زاویه است. بازرگان و همکاران و دوستان وی در فعالیّتهای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی، عموماً چنین نگاهی به دین داشتند و این مسأله صرف نظر از همکاران و دوستانی است که به دین نظر مثبت نداشته و قائل به جدایی دین از سیاست و مسائل اجتماعی بودند.

بازرگان، در مسائل اجتماعی نیز، تحت تأثیر این نگرش قرار گرفت و تلاش کرد تا مسائل اجتماعی و سیاسی را از طریق علوم تخصصی از جمله ترمودینامیک، مورد تحلیل قرار دهد. وی

۱- پیام انقلاب، رسول جعفریان، شمارهٔ ۳۴، صفحهٔ ۳۱.

۲- تأملاتی دربارهٔ جریان روشنفکری در ایران، صفحهٔ ۱۸۲.

دامنهٔ عملکرد علمی را تا مسائل عرفانی و شور و شوق و عشق کشاند.

به وضوح می‌توان دید تأکید بازرگان بر مسأله قانون مشخّصاً و مؤکّداً از مسأله ترمودینامیک الهام می‌گیرد. ترمودینامیک درس بازرگان و زمینهٔ تخصصی او بود. از علم ترمودینامیک استفاده می‌کند تا افکار اجتماعی و سیاسی‌اش را در سطحی عالیتر، یعنی نوعی جهان‌بینی پیش ببرد ... این مسأله به وضوح و مشخصاً در تحلیل فیزیولوژیکی ترمودینامیک انسان ... مطرح شده است. به شکل مبسوط و دقیق‌تری در کتاب عشق و پرستش یا ترمودینامیک آمده است. کافی است به عناوین فصلهای گویای این کتاب اشاره کنیم: «ترمودینامیک حیات، ترمودینامیک در اجتماع و اقتصاد، ترمودینامیک در اخلاق» و حتی «ترمودینامیک بعد از حیات».(۱)

ملاحظه می‌کنیم که این روش، تا چه پایه و گستره‌ای بر اندیشهٔ مهدی بازرگان نفوذ داشته است و سایهٔ خود را در تمامی تراوشهای فکری او تحمیل نموده است.

اندیشهٔ دینی در نظر او «با توجه به افکار و نیازهای زمان معاصر، به معنای برداشت و نگرش و اِعمال دین با دیدهٔ علمی و طرز تفکر جدید» بود. او دین را از دیدگاه تفکّر علوم تحقّقی و تجربی مبتنی بر طبیعت مشهود می‌نگریست.(۲)

استاد شهید مطهری، با اشاره به بازرگان، این نوع تفکّر را به نقد کشیده و می‌فرماید:

این کافی نیست. علم تجربی مدام در حال رشد و تکامل است. اگر ما بیاییم اسلام را براساس یک سطحی از باصطلاح دانش بشری تعریف کنیم، اگر به سطح بالاتری رسید، همه مطالب زیر سؤال می‌رود، آن موقع اصالت اسلام مخدوش می‌شود و تنها راه اثبات ارزشهای دینی، علم حسی و علم به مفهوم تجربی آن نیست. البته ما این راه را نفی نمی‌کنیم، ولی اگر گفته شود که اسلام به خاطر خاصیت میکرب‌زدایی خاک، تیمم را تشریع کرده است، این دیدگاه اشتباه است. زیرا ممکن است فردا خاصیت منفی دیگری در خاک کشف شود، آنگاه همهٔ این تحلیلها زیر سؤال می‌رود.(۳)

۱- زندگینامهٔ سیاسی بازرگان، صفحات ۱۴۳ و ۱۴۴.

۲- دانشنامهٔ جهان اسلام، حرف ب، جلد ۱، صفحهٔ ۴۴۶.

۳- استاد مطهری و روشنفکران، صفحات ۷۵-۷۹.

۳ـ سومین مؤلّفه تأثیرگذار بر اندیشهٔ دینی بازرگان که انعکاس آن در رفتار دینی و مواضع و عملکرد سیاسی وی ـ بویژه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ـ کاملاً مشهود است، عدم پیوند و ارتباط او با حوزه‌های علمیّه، روحانیت و علوم حوزوی است. البتّه این مؤلّفه، بی‌تأثیر از دو نکتهٔ قبلی، یعنی جدایی وی از منابع روایی و فقهی و روی آوردن بیش از حدّش به علوم طبیعی و تجربی، نیست.

خصوصیّات اندیشهٔ دینی در نظر او عبارت بود از: خالی بودن از تعصّب و تظاهر و تملّق و برخورداری از استقلال و آزادگی؛ وارستگی و استغنای از روحانیّت، به معنی عدم تقیّد به تبعیّت از روحانیّت و عدم احتیاج به رهبری غیرخدا و رسول؛ بازنگری به خود و بازگشت به خویشتن خویش؛ بازگشت به قرآن؛ دین دنیایی.(۱)

طبیعت جدایی از حوزه‌های علمیه و ناآشنایی به علوم حوزوی که شناخت اسلام و ابعاد مختلف آن به طور متدیک و قانونمند در آن‌جا میسّر و ممکن است، نوعی خودمختاری و تفسیر به رأی در حوزهٔ دین خواهد بود.

بازرگان تعلیمات سنّتی حوزوی نداشت. در شکل دادن و پیشبرد اندیشه‌های خود، پایبند چارچوب خاصّی نشد. در این مورد خودمختار بود.(۲)

از دیگر کسانی که در این مسیر گام برداشتند، می‌توان از دکتر علی شریعتی نام برد. سرنوشت او و بازرگان از لحاظ اشتباهات و خطاهای دینی، یکی است. جدا شدن از روحانیت و علمای بزرگ و علوم حوزوی، خطری است که روشنفکران علاقه‌مند به دین را تهدید می‌کند:

من به شما جمعیتها، جمعیتهایی که هرچند روز دور هم می‌نشینید نصیحت می‌کنم، من علاقه دارم که همه سعادتمند باشید. من نصیحت می‌کنم که مسیر خودتان را از اسلام جدا نکنید، مسیر خودتان را از روحانیت جدا نکنید. این قدرت الهی را، این قدرت روحانیت که یک قدرت الهی است، از دست ندهید. اگر این قدرت از دست برود، شما هیچ خواهید بود ... قدرت اسلام است که از حلقوم روحانیت بیرون می‌آید، اینها را نشکنید.(۳)

در خصوص بازرگان، ارتباط ضعیفی را با برخی روحانیون ذکر کرده‌اند که چندان مایه‌های

۱- بازرگان، ۱۳۷۲ ش، صفحات ۶ و ۷ ؛ نقل از دانشنامهٔ جهان اسلام، حروف ب، جلد ۱، صفحهٔ ۴۴۶.

۲- زندگینامهٔ سیاسی بازرگان، صفحهٔ ۸۹

۳- صحیفهٔ نور، جلد ۷، صفحات ۵۷ و ۵۸.

فقهی نداشته‌اند. البته آشنایی بازرگان با آیت‌الله طالقانی در این زمینه از استثناهاست، که با توجه به روش آیت‌الله طالقانی در تفسیر قرآن که نزدیکی زیادی با شیوهٔ بازرگان، یعنی نگاه علمی و استفاده از علوم روز برای برداشت از آیات قرآن، داشت؛ این ارتباط چندان تأثیری در اصلاح بینش و روش دینی بازرگان نداشته است.

این سه مؤلفهٔ مؤثر و مهم در اندیشه دینی بازرگان، موجب شده بود تا ناخالصی در نگرش دینی او به وجود آید، و این نکتهٔ مهمی است که حضرت امام خمینی ﷺ به آن اشاره کرده و آن را موجب گمراهی و خسارت برای مردم و جوانان دانسته‌اند.

[نهضت آزادی] ضرر آنها به اعتبار آن که متظاهر به اسلام هستند و با این حربه جوانان عزیز ما را منحرف خواهند کرد و نیز با دخالت بی‌مورد در تفسیر قرآن کریم و احادیث شریفه و تأویلهای جاهلانه موجب فساد عظیم ممکن است بشوند، از ضرر گروهکهای دیگر، حتی منافقین، این فرزندان عزیز مهندس بازرگان، بیشتر و بالاتر است.

نهضت آزادی و افراد آن، از اسلام اطلاعی ندارند و با فقه اسلامی آشنا نیستند.[۱]

اصولاً زمینه‌های لازم برای تشکیل «سازمان مجاهدین خلق ایران» و تغییر ایدئولوژیک آنان از اسلام به مارکسیسم را همین ناخالصیهای فراوان اعتقادی و التقاط در برداشتهای مهندس بازرگان در نهضت آزادی ایران، به وجود آورد. نوع برخورد با مسائل سیاسی و کتابهایی که مطالعه می‌کردند و میزان کار روی اسلام و نحوهٔ عمل که آرای شخصی بود، رفته رفته جوانهای عضو نهضت آزادی را به این اندیشه انداخت که مارکسیسم برای هر چیزی، تحلیلی مشخص و اصولی دارد، ولی اسلام نه.[۲] سازمان مجاهدین بر این اساس شکل گرفت که آموزه‌های بازرگان در «راه طی شده» و «اسلام مکتب مبارز و مولّد» را پیاده کند، لیکن همین آموزه‌ها و ناخالصی فراوان در آنها، سبب شد تا سازمان در سال ۱۳۵۴ تغییر ایدئولوژیک خود را اعلام نموده و از اسلام به کلّی رویگردان شده، به سوی مارکسیسم بغلتد!

۱- صحیفهٔ امام، جلد ۲۰، صفحات ۴۸۱ و ۴۸۲ ـ صحیفهٔ نور، جلد ۲۲، صفحهٔ ۳۸۴.

۲- از نهضت آزادی تا مجاهدین، لطف‌الله میثمی، صفحهٔ ۹۲ به بعد.

بازتاب اندیشهٔ دینی بازرگان در نهضت آزادی ایران

مرامنامهٔ نهضت آزادی سه محور را به عنوان مبنای حرکت خود اعلام می‌کند:

الف: مبادی دینی اسلام؛ با این توضیح که اسلام به آنگونه که در اندیشهٔ بازرگان مطرح شده است. یعنی احترام به اسلام، نه حضور آن در سیاست و اجتماع. چنانچه حزب توده و جبههٔ ملّی نیز در مرامنامه‌های خود، احترام به اسلام را مورد توجّه قرار می‌دهند!

ب: قانون اساسی ایران، که همان قانون اساسی مشروطه سلطنتی بود.

ج: اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر و منشور ملل متحد، که دنیای غرب برای حفظ منافع خود و تحمیل اندیشه و روش خود بر سایر کشورها آن را تدوین و تثبیت نموده است.

بازرگان در مدافعات خود در دادگاه، به این نکات تأکید و مصدقی بودن را هم به مرام نهضت آزادی می‌افزاید:

همان‌طور که در بیانیه روز افتتاح نهضت گفته‌ایم، ما مسلمانیم، ایرانی هستیم، طرفدار قانون اساسی و مصدقی.(۱)

در توضیح مصدقی بودن خود و نهضت آزادی، می‌گوید:

مصدقی هستیم و مصدق را از خادمین بزرگ افتخارات ایران و شرق می‌دانیم ... ما مصدق را به عنوان یگانه رئیس دولتی که در طول تاریخ ایران محبوبیت و منتخب واقعی اکثریت مردم بود و قدم در راه خواسته‌های ملّت برداشت، تجلیل می‌کنیم و به این سبب از (تز) و (راه مصدق) پیروی می‌کنیم.(۲)

۱ـ میزانِ تکیهٔ بر اسلام

آیت‌الله شهید بهشتی با مطالعهٔ مرامنامه نهضت آزادی، چنین گفت:

وقتی نهضت آزادی تشکیل شد، با خوشحالی از این خبر استقبال کردیم و وقتی در اساسنامه از اسلام به عنوان یک مکتب و از نهضت آزادی به عنوان یک

۱- مدافعات، صفحهٔ ۲۱۱.

۲- صفحاتی از تاریخ معاصر ایران، جلد ۱، صفحهٔ ۱۸.

حزب اسلامی تمام عیار یاد نشده بود، به دوستان بنیان‌گذار نهضت آزادی انتقاد کرده و گفتم که این حزب مکتبی نیست. اسم آن را نیز نهضت آزادی نهاده‌اید. آزادی که همهٔ اسلام نیست. البته از مسایل مهم بشری است. از ارکان اسلام است. ولی همهٔ اسلام نیست. دوستان [منظور بازرگان است] گفتند: برای این که ما می‌خواستیم آنان را که آلرژی [حساسیت] دارند روی عنوان اسلام، از این تشکیلات فرار نکنند. ولی حقیقت این است که قضیه فقط اسلام نبود. قضیه این بود که مرامنانه نشان می‌داد که یک عده مسلمان آمده‌اند حزب درست کرده‌اند، امّا در تشکیلات سیاسی، اسلام را به عنوان مکتب تمام عیار مطرح نکردند.(۱)

بازرگان، خود، میزان و هدف از تکیهٔ نهضت آزادی بر «اسلام» را بازگو می‌کند و می‌گوید:

نهضت آزادی ایران به عنوان اوّلین حزب سیاسی که بنا به وظیفهٔ دینی و با ایدئولوژی منطبق و مأخوذ از اسلام، به دنبال سالیان طولانی تدارک و برای پر کردن جای خالی اکثریت مسلمانان در مبارزات ایران ایجاد شده بود، در سال ۱۳۴۰ تأسیس گشت. البته نه نهضت آزادی یک جمعیّت خارج در مقابل جبههٔ ملّی بود و نه جبههٔ ملّی مخالف اسلام، ... متدیّنین و متشرّعین بنا به وظیفهٔ شرعی و با جنبهٔ دینی به منظور خدمت و دفاع از مملکت و برای نجات ملّت از ظلم و فساد و کفر در فعالیتهای سیاسی و اجتماعی وارد شدند، نه به قصد اجراء اسلام که از مقوله و رسالت دیگری است.(۲)

این مطالب را بازرگان بعد از ناکامیهای دولت موقت و در جایگاه یک منتقد و مخالف با شیوهٔ حکومت اسلامی و نظام ولایت فقیه می‌نویسد. درواقع او اعتراف می‌کند که هرگز نهضت آزادی و شخص وی در فکر اجرای اسلام نبوده‌اند و تکیهٔ آنان بر اسلام تنها به منظور دفع ظلم و ستم و فساد بوده است! بازرگان روشن نمی‌کند که با وجود نظام سلطنتی و حضور شخص شاه در رأس حکومت و قانون اساسی مشروطه، چطور می‌توان با فساد و ظلم مبارزه کرد؟ آیا وجه نظر او به نظامهای دمکراسی غربی است که بدون تمسّک به دین، امور دنیایی خود را تنظیم می‌کنند و مگر در آن نظامها، ظلم و فساد و تعدّی و کفر وجود ندارد؟

۱- بصیرت پرچمداران، آموزش عقیدتی ـ سیاسی سپاه، صفحهٔ ۱۶۶ ـ شورای انقلاب و دولت موقت، صفحهٔ ۳۵.

۲- بازیابی ارزشها، جلد ۲، صفحهٔ ۱۹۹.

هدف و وجه دیگر تمسک نهضت آزادی به اسلام، خدمت به ایران از طریق اسلام بود. درواقع اسلام وسیله و ابزاری می‌شود در خدمت ایران و این همان تأثیرپذیری بازرگان از تحصیل در اروپا و شرایط اجتماعی سیاسی روز ایران، و همکاری با کسانی است که ملّی‌گرایی هدف اصلی و اوّلیه آنان بود. بازرگان در همین زمینه می‌گوید:

اوّلین تمایز و توسعه خط‌مشی امام نسبت به حرکت اوّل، توجّه خاص به اسلام و مسلمانان بود و کنار گذاشتن یا فرعی شناختن ایران و ایرانیان. چنین اختلاف ظریف نامحسوس مابین ایشان (و پیروانشان) با ما و اکثریت قریب به اتفاق مبارزین سالیان گذشته [ملّی‌گراها] و شرکت‌کنندگان در راه‌پیماییها و حرکت اوّل [البتّه شعارهای راه‌پیماییها ثبت و ضبط است و خلاف حرکت بازرگان را نشان می‌دهد]، یکی از حساسترین عوامل سرنوشت‌ساز انقلاب ما بود و منشأ و مبیّن اختلافات و مسایل اساسی بعدی گردید که تدریجاً در جمهوری اسلامی زیاد رخ داد. هدف اتخاذی دولت موقت، در خدمت به ایران، از طریق اسلام و به دستور اسلام بود، در حالی که آقای خمینی برای انقلاب و برای رسالت خود، خدمت به اسلام از طریق ایران را اختیار کرده بودند.(۱)

از نام جمعیّت نیز این مسأله پیداست. «نهضت آزادی ایران»، یعنی هدف نهضت، آزادی است برای ایران و اگر از اسلام نامی درمیان است، برای آزادی در ایران خواهد بود، نه چیز دیگری. در حالی که اسلام، حقیقتی بالا و والا و الهی است(۲) و سرزمینها، اگرچه ارزشمند و دفاع از حدود آن واجب است، لیکن آنچه موجب ارزش مبنایی و عقلایی برای سرزمینها می‌شود، ایده و اندیشه و فرهنگ و تمدن حاکم بر آن است. همچنان که «انسانها» که هدف آفرینش بوده و سرزمینها برای آنان است، با اندیشه و ایمان و باورها و رسوم خود دارای ارزش یا فاقد آن می‌شوند. در هر حال نهضت آزادی، یک تشکل سیاسی جریان روشنفکری باصطلاح مذهبی لیبرال مسلک ایران بود.

مبانی نظری و ایدئولوژیک نهضت آزادی را می‌توان این‌گونه فهرست کرد:

- تفسیر اومانیستی و تجدّدطلبانهٔ دین اسلام، به عنوان مبنای معرفت شناختی

۱- همان.

۲- الاسلام یعلوا ولا یعلی علیه: اسلام بالاست و بالاتر از آن چیزی نیست.

و نظری.

ـ تفسیر لیبرالیستی مفاهیم و تعابیر دینی، به عنوان مبنای سیاسی.

بنابراین جوهر تفکر نهضت آزادی، التقاط تفکّر دینی با اندیشه‌های فلسفی و معرفت‌شناختی و ایدئولوژیهای غربی است. عقل تجربی اومانیستی[۱] و روش‌شناسی آمپریستی[۲] و پوزیتیویستی[۳] (که از عصر روشنگری به بعد، به ارکان تفکر جدید بدل شده‌اند) مبنای نظرات جهان‌شناختی و اپیستمولوژیک[۴] این نهضت و باورهای ایدئولوژی لیبرالیستی، مبنای آراء سیاسی آن هستند ... ایدئولوگهای نهضت آزادی و عمدتاً شخص مهندس بازرگان، با ارائه تفاسیر پوزیتیویستی، به مسخ بسیاری از معانی و مفاهیم دینی می‌پرداختند و در قلمرو سیاست نیز، مفاهیم لیبرالیسم اروپایی را مبنای تفسیر (درواقع تحریف) مفاهیم و اندیشه‌های سیاسی اسلامی قرار می‌دادند.[۵]

قصد ما در این کتاب، پرداختن به مبانی نظری و عملکرد نهضت آزادی نیست، و ان‌شاءالله در فرصتی دیگر به آن خواهیم پرداخت، لیکن از آن جاکه بازرگان به عنوان رهبر این جمعیّت و ایدئولوگ آن محسوب می‌شد، تأثیر عملی نگرش وی را در این جمعیّت، تا حد ضروری دنبال می‌کنیم.

نقش بازرگان در تشکیل و فعّالیت نهضت آزادی قابل توجّه بود. او عامل اصلی شکل‌گیری سازمان، اوّلین رهبر نهضت و ایدئولوگ اصلی آن بود. اغلب آثار مهم تئوریک را او نوشت.[۶]

۲ـ حمایت از قانون اساسی مشروطه

هدف دوم نهضت آزادی یا مبنای دوم در مرامنامهٔ نهضت، تأکید بازرگان بر قانون اساسی

۱- انسان محوری در برابر خدامحوری.

۲- شناخت و ادراک هر چیز به واسطهٔ تجربه و آزمایش.

۳- روش اثبات‌گرایی، در این روش، نسبیت وجود داشته و هر چیزی را می‌توان مورد تردید و ابطال قرار داد و حقیقت ثابتی را نمی‌توان تصوّر کرد!

۴- شناخت جهان از طریق انسان‌شناسی.

۵- تأملاتی دربارهٔ جریان روشنفکری در ایران، صفحهٔ ۱۸۲.

۶- زندگینامهٔ سیاسی بازرگان، صفحهٔ ۱۵۴.

شاهنشاهی است. حسن نزیه ـ ملّی‌گرایی که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی از سوی دولت موقت به مدیریت شرکت نفت منصوب و سپس به غرب متواری گردید ـ از اعضای اصلی تشکیل دهندهٔ نهضت آزادی، به مناسبت اعلام موجودیت این جمعیّت می‌گوید:

در رژیم سلطنت مشروطه، شاه باید بماند و خاندانش نسل به نسل سلطنت کنند.(۱)

مهندس بازرگان نیز در تأیید این موضع می‌گوید:

تابع قانون اساسی ایران هستیم، ولی منافق «نؤمن ببعض و نکفر ببعض» نبوده، از قانون اساسی به صورت واحد و جامع طرفداری می‌کنم.(۲)

در مرامنامهٔ سیاسی نهضت آزادی، رعایت قانون اساسی با همان برداشت بازرگان به عنوان یک اصل آمده است. اصلی که نهضت گمان می‌کرد با رعایت آن، تمام مشکلات اجتماعی و سیاسی ایران حل خواهد شد.

بازرگان، در مقام ایدئولوگ نهضت آزادی، و همفکران سازمانیش، ریشهٔ مشکلات اجتماعی ایران را در این می‌دیدند که حکومت قانون اساسی را مراعات نمی‌کند. معتقد بودند که مشکلات اجتماعی ـ سیاسی ناشی از عدم رعایت محدودهٔ قانون و بخصوص قانون اساسی است. به همین خاطر، نهضت آزادی اصل اوّل مرامنامهٔ سیاسی خود را ضرورت رعایت قانون قرار داد.(۳)

تفسیر نهضت و بازرگان از قانون اساسی هم این بود که شاه نباید حکومت کند، بلکه باید سلطنت کند و تفسیر سلطنت کردن را، عدم دخالت شاه در تعیین دولت و کابینه دانسته و انتخابات آزاد را تنها راه رسیدن به آن می‌دیدند. در جریان انقلاب اسلامی، بازرگان و نهضت آزادی به این مسأله پایبند بودند و اگر هوشیاری و قاطعیت امام ﷺ نبود، قطعاً شاه توانسته بود با فریب و پادرمیانی گروههای ملّی‌گرا و متدیّن معتقد به قانون اساسی و سلطنت، مجدّداً مسند حکومت را در قبضه خود بگیرد و نظام سلطنتی را حفظ کند.

بازرگان آنگاه با صرف وقت در لغاتی که به کار می‌برد، گفت که نهضت آزادی به قانون اساسی معتقد است. اگر شاه حاضر باشد تمام مواد قانون اساسی را

۱- اسناد نهضت آزادی ایران، صفحهٔ ۶۲

۲- همان، جلد ۱، صفحهٔ ۱۶.

۳- زندگینامهٔ سیاسی بازرگان، صفحهٔ ۱۶۸.

به اجرا درآورد، ما آماده‌ایم تا سلطنت را بپذیریم.[۱]

در ملاقات بازرگان با حضرت امام ﷺ در پاریس، همین مسأله مطرح شد که با موضع قاطع حضرت امام ﷺ، بازرگان عقب نشست و رفتن شاه و انحلال شورای سلطنت و سرنگونی بختیار، حاصل درایت و ایستادگی امام ﷺ بر موضع انقراض نظام شاهنشاهی و استقرار نظام جمهوری اسلامی بود.

یکی از همین محترمین اینها [بازرگان] که آمد [پاریس] و این را طرح کرد، من گفتم خوب شما این مطلب را می‌گویید که شاه، باید سلطنت کند و حکومت نکند و ما هم بیاییم این را قبول کنیم، خوب، شما این اطمینان را دارید که شاه این مسأله را زیر بار می‌رود؟ یا این که اگر شما یک کلمه این مطلب را بگویید، خوب من هم مثل شما باورم بیاید و بیایم مصالحه کنیم با ایشان، تمام شماها را از بین خواهد برد. این دفعه ماند تویش، نتوانست جواب بدهد، واقعاً هم نمی‌شد جواب بدهد. اینها این طوری پرورش پیدا کردند.[۲]

ایدئولوژی نهضت آزادی که نوعی ناسیونال ـ لیبرالیسم به ظاهر مذهبی بود (حقیقت دین هرگز با ناسیونالیسم، لیبرالیسم و هیچ ایدئولوژی اومانیستی دیگر جمع‌پذیر نیست) هیچ تفاوت ماهوی با برنامه حکومتی و ایدئولوژیک رژیم شاه نداشت و نهضت آزادی نیز، صرفاً خواهان انجام برخی تغییرات سطحی در چارچوب سلطنت پهلوی بود.[۳]

به این مسأله در بررسی عملکرد بازرگان در جریان انقلاب اسلامی ایران، بیشتر خواهیم پرداخت.

۳ـ ارتباط با امریکا

نکتهٔ دیگری که حائز اهمیت است و جا دارد به طور مختصر در این قسمت به آن اشاره کرد، وجود عناصری از تفکر لیبرالی در اندیشهٔ بازرگان و انعکاس آن در نهضت آزادی است که منتهی به پذیرش امریکا و روابط حسنه با آن دولت گردیده است. این نوع تفکّر را حضرت امام

۱- اسناد لانهٔ جاسوسی، دانشجویان پیرو خط امام، بخش اوّل، صفحهٔ ۷.

۲- صحیفهٔ نور، جلد ۱۴، صفحهٔ ۲۸۴.

۳- تأملاتی درباره جریان روشنفکری در ایران، صفحهٔ ۱۸۶.

خمینی(ره) در اعضای نهضت توضیح می‌دهند:

این اشخاص متدیّنی هم که نمازخوان هم هستند، متدیّن هم هستند، لکن این معنا در ذهنشان هست که ما چون شوروی الحاد ذاتی دارد و اصلاً مبدایی قبول ندارد، ما اگر از او فرار کنیم و ناچاریم که یک جایی باید پیوند حاصل کنیم، باید به طرف غرب برویم و حالا آمریکاست.

اینها نه این که غرضشان این است که مثلاً صدمه‌ای به اسلام وارد بشود، نه، اصلاً این‌طوری پرورش پیدا کرده‌اند، این‌طوری فکرشان این است، صلاح را این می‌دانند.[1]

در اسناد سفارت امریکا آمده است که بازرگان همراه با سحابی و توسلی در تاریخ ۴ خرداد ۱۳۵۷ با مأمور سیاسی سفارت امریکا ملاقات می‌کنند. در این ملاقات بازرگان و توسلی گفتند که جنبش اسلامی به طور اساسی تمایل به غرب دارد.[2]

از ابتدای روی کار آمدن دولت موقت نیز، سیاست بازرگان و نهضت آزادی بر ارتباط نزدیک و حسنه با امریکا قرار داشت و نسبت به خصومتهای طولانی امریکا ـ حتی دشمنیهای او در ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی و پس از آن ـ هیچ احساسی در آنان به وجود نیامده بود!

بازرگان با توجّه دادن به این نکته که او شخصاً به مناسبات حسنه ایالات متحده و ایران نظر مساعد دارد، پاسخ داد و به ارزش ملاقاتهای قبلی خود با سفیر، سولیوان و مأمور سیاسی اشاره دارد. مناسبات حسنه با ایالات متحده از اعتقادات شخصی نخست‌وزیر است و هنگامی که دادن پُست وزارت امور خارجه به نیروی مورد بحث بود، نخست‌وزیر از یزدی دربارهٔ این نکته پرسیده بود تا این که اطمینان حاصل کرده بود که یزدی از مناسبات دوستانه با ایالات متحده پشتیبانی می‌کند.[3]

اوج این ارتباطات، چه پنهان و چه آشکار، دیدار بازرگان در سفر به الجزایر با سایرس‌ونس، وزیر امور خارجه وقت امریکا بود. این دیدار در زمانی انجام شد که امریکا، شاه را در سرزمین خود پذیرفته بود و علی‌القاعده نخست‌وزیر انقلاب اسلامی باید نسبت به این حمایت آشکار امریکا از شاه جنایتکار و توطئه‌های او که در ورای پذیرش شاه در خاک امریکا

۱- صحیفهٔ نور، جلد ۱۴، صفحهٔ ۲۸۴.

۲- اسناد لانهٔ جاسوسی، شمارهٔ ۲۳.

۳- همان، شمارهٔ ۱۸، صفحهٔ ۲۹.

قرار داشت، واکنش مناسب را نشان می‌داد. امّا همان روحیه و تربیتی که حضرت امام ﷺ بدان اشاره می‌کنند، مانع موضعگیری مناسب شده، حتیٰ ملاقات با وزیر امور خارجه امریکا را هم امری عادی برای او جلوه می‌دهد. چطور بازرگان برای انتصاب وزیر امور خارجه ـ دکتر ابراهیم یزدی ـ باید اطمینان حاصل کند که او موافق و پشتیبان روابط دوستانه با امریکاست، امّا امریکا با بی‌اعتنایی تمام به این چراغ سبز بازرگان و نهضت آزادی، شاه را در خاک خود پذیرا شود؟ مطلب ارتباط با امریکا در عملکرد دولت موقت، مورد بررسی بیشتر قرار خواهد گرفت، جان کلام این است که عناصر نهضت آزادی و در رأس آن بازرگان، با ساده‌لوحی و خوش‌باوری با شیطان بزرگ ـ امریکا ـ برخورد می‌کردند و همان‌طور که حضرت امام ﷺ ذکر نموده‌اند، اگر چند صباحی بر سر کار می‌ماندند، قطعاً ایران را مجدّداً در آغوش امریکا می‌دیدیم و خدا چنین نخواست.

۴ـ مصدقی بودن

مسألهٔ دیگر که در نهضت آزادی به صورت حادّی وجود دارد، علاقه و تبعیت و قائل بودن رهبری برای مصدق است.[1] این مسأله تا بدان‌جا برای بازرگان اهمیت داشت که تشکیل نهضت آزادی ایران را به مصدق عرضه می‌دارد تا تأیید او را داشته باشد:

جناب آقای دکتر محمّد مصدق ـ پیشوای نهضت ملّی ایران

۲۱ اردیبهشت ۱۳۴۰

به استحضاری که از وفاداری و ایمان مداوم مردم نسبت به اصول ملّی ایران دارید و علاقه و انتظاری که در دلهای فرزندان وطن به احیای آزادی و تأمین استقلال کشور عزیز وجود دارد و با توجّه به تحولات اخیر جهانی، عده‌ای از افراد مبارز که در طول هشت سال اختناق از ادامهٔ راه پیشوای محبوب و تعقیب خواسته‌های مردم آرام ننشسته بودند، در صدد برآمدند با توکل و عنایات خداوندی و به سرمایهٔ شرف و غیرت و همت مردم آزاده ایران، جمعیّتی به نام «نهضت آزادی ایران» تشکیل دهند. یقین دارم از پشتیبانی و راهنماییهای پیشوای

۱- برای کسب اطّلاعات بیشتر از زندگینامه، شخصیت و عملکرد دکتر مصدق، به جلد دوم از همین مجموعه انتشارات مراجعه شود.

بزرگ خود پیوسته برخوردار خواهیم بود.

با تقدیم صمیمی‌ترین درود و سلام دوستان و ارادتمندان، از طرف مؤسسین نهضت آزادی ایران. مهندس مهدی بازرگان

دکتر مصدق این پاسخ را فرستاد:

احمدآباد ـ ۲۵ اردیبهشت ۱۳۴۰

خدمت جناب آقای مهندس مهدی بازرگان

قربانت شوم، مرقومه محترم مورخ ۲۱ جاری مبشّر تشکیل جمعیتی به نام «نهضت آزادی ایران» عزّ وصول ارزانی بخشید و موجب نهایت امتنان و خوشوقتی گردید. تبریکات صمیمانه خود را تقدیم می‌کنم و تردید ندارم که این جمعیّت تحت رهبری شخص شخیص جنابعالی موفق به خدمات بزرگی نسبت به مملکت خواهد شد و بنده توفیق جنابعالی، و همکاران محترمتان را در این راه از خداوند مسئلت دارم.(۱)

مصدق، پیشوای نهضت خوانده می‌شود و عناصر متشکلهٔ تفکر مصدق، یعنی ناسیونالیسم، لیبرالیسم و سکولاریسم نیز به عنوان خواسته‌های ملّت و مورد تعقیب این جمعیّت شناخته می‌شود. مصدقی بودن بازرگان، قطعاً مشتمل بر همین معناست و در نامهٔ بازرگان به مصدق غیر از این وجود ندارد. حتی در نامه، سخنی از اسلام در میان نیست، صحبت از وطن، اصول ملّی و ادامه راه پیشوا! مطرح است.

جلال‌الدین فارسی که خود از اعضای برجستهٔ نهضت آزادی ایران بوده و به سبب اختلافات اساسی در زمینه‌های منفی موجود در نهضت از آن جدا شده، جهات منفی موجود در نهضت آزادی را برمی‌شمارد که محورها و توضیح مختصر آن عبارت است از:

۱ـ از این جمعیت انتظار می‌رفت که با ادّعای اسلامی دانستن خود، همهٔ مؤسسین و اعضای شورای مرکزی و هیأت اجرائیه‌اش آشنا با معارف اسلامی و ملتزم به احکام آن می‌بودند که چنین نبود.

۲ـ آیت‌الله طالقانی در اطلاعیهٔ تأییدیهٔ خویش از نهضت آزادی، شرطهایی برای کسانی که در مراکز تصمیم‌گیری نهضت قرار می‌گیرند، قائل شدند. از جمله «مراقبت نمایند دستهای ناپاک

۱- اسناد نهضت آزادی ایران، جلد ۱، صفحات ۳ و ۴.

و دودل (منافق) در آن رخنه ننماید»که این شرطها رعایت نگشت. چنانچه بازرگان دو خواهرزادهٔ خودکه فاقد شرایط و صلاحیت لازم بودند، به مسؤولیتهایی گمارد. عباس سمیعی و فولادی، دو سمپات حزب توده از طریق رحیم عطایی به تشکیلات نهضت آزادی و مسؤولیتهای مهم در آن رسیدند. حسن نزیه‌که ملتزم به احکام اسلامی و اهل نماز و روزه نبود و اصلاً احکام اسلام را برای ادارهٔ‌کشور صالح نمی‌دانست، عضو شورای مرکزی نهضت و جزء امضاکنندگان بیانیهٔ اعلام موجودیت آن بود.

۳ـ طرح اصول و هدفها در مرامنامهٔ نهضت، دارای التقاط بود. چنانچه در هدفها به سه چیز استناد شده بود: ۱ـ مبادی عالیهٔ دین مبین اسلام و قوانین اسلامی ایران ۲ـ اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر ۳ـ منشور ملل متحد! که حتّی در بند اوّل هم مبادی عالیه اسلام با قوانین اساسی ایران که سلطنت را تجویز می‌کرد، کنار هم آمده‌اند!

۴ـ دو عیب اساسی، یعنی ترکیب مؤسسین و شورای مرکزی و هیأت اجرایی، و اختلاط و التقاط در مرامنامه، باعث شد تا سازمان سیاسی نهضت به سه شاخه متمایز تقسیم شود و بدنهٔ آن که بیشتر متعهد و ملتزم به اسلام بود، باکادر رهبری و جناحهای مختلف آن در تضاد و کشمکش بیفتد.(۱)

بازتاب اندیشهٔ دینی بازرگان در سازمان باصطلاح مجاهدین خلق

یکی دیگر از جلوه‌های اندیشهٔ بازرگان و بویژه اثر او به نام «راه طی شده»، تشکیل سازمان باصطلاح مجاهدین خلق و مسیری‌که این سازمان پیموده و به تغییر ایدئولوژی و قیام مسلحانه در برابر انقلاب اسلامی منتهی شده است، می‌باشد.

حرکتهای تند سیاسی و تحولاتی که در کشورهای جهان سوم در سالهای دهه‌های سی و چهل صورت گرفته و نیز جریانهای مارکسیستی در برخی کشورهای افریقایی با حمایت شوروی رشدکرده بود، و همین سرکوب شدید و خونین قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، نیروهای جوان را به اتخاذ مشی تند و انقلابی واداشت. نیروهای جوان و غیرمذهبی جبههٔ ملّی‌که بیشتر تحت تأثیر آموزشهای چپ قرار داشتند، به حرکت چریکی در چارچوب اندیشهٔ مارکسیسم روی آوردند.

نیروهای جوان نهضت آزادی در این موقعیت، تحت دو جریان آموزشی قرار داشتند:

۱- زوایای تاریک، صفحات ۷۰-۷۳.

الف: آموزشهای نهضت آزادی و مهندس بازرگان، بخصوص کتاب «راه طی شده» که اعتقاد داشت باید با ابزار علوم حسی و تجربی به سراغ تحصیل دین رفت و آن را شناخت، و تنها علم تجربی است که می‌تواند پاسخگوی نیازها و سؤالها باشد.

ب: بعضی دیدگاهها و آموزشهای دیگری که به‌طور مثال از سوی امثال آیت‌الله طالقانی ارائه می‌شد و بیشتر روی جنبه‌های انقلابی و عدالت‌جویانه اسلام تکیه می‌نمودند.

با آمیختن این دو جریان فکری، جوانهای نهضت آزادی به سوی توجیه علمی دین روی آوردند و مارکسیسم را به عنوان «علم مبارزه» محملی مناسب برای توجیه اسلام یافتند و لذا، یک جریان نوگرایانهٔ دینی، از نیمهٔ دوم دههٔ چهل شکل گرفت. این جریان از آغاز دههٔ پنجاه با نام «سازمان مجاهدین خلق» مطرح شد.

علت این که حضرت امام ﷺ، در پاسخ به نامهٔ وزیر کشور وقت، آقای محتشمی، از مجاهدین خلق (منافقین) به نام «فرزندان عزیز بازرگان» نام می‌برند، به واسطهٔ تولّد این سازمان از نهضت آزادی و اثرات خاص تعلیمات بازرگان، بخصوص از کتاب «راه طی شده» در این زایش و توجیه مارکسیستی از اسلام است.

مهندس بازرگان به این مسأله اعتراف نموده و مجاهدین خلق (منافقین) را فرزندان و جوجه‌های نهضت آزادی می‌نامد:

همانطور که می‌دانید و گفته‌اند، سازمان مجاهدین خلق از جوجه‌ها و فرزندان نهضت آزادی ایران بودند. در زندان هم مرحوم حنیف‌نژاد با ما بود. بعضی‌هایشان مانند مهندس ناصر صادق در دانشکدهٔ فنی شاگرد من بود و بعد هم در شرکت (یاد) همکار من بود. به همین علّت یکی از سیئات اعمال ما و از جرمهای بزرگ ما در نزد ساواک، چه من و چه دکتر سحابی و همکاران دیگرمان، این بود که این چنین اولاد و فرزندانی تحویل جامعه داده‌ایم ...

همانطور که گفتید عده‌ای از کتابهای من از جمله «راه طی شده» و هم‌چنین تفسیر «پرتوی از قرآن» مرحوم طالقانی، جزء کتابهای اصلی و تعلیماتی مجاهدین

بود ...[۱]

اعضای این گروه در آموزشهای اعتقادی خود، جزواتی تدوین کردند که اهمّ آنها عبارت است از:

۱ـ جزوه‌ای که معروف به «شناخت» بود و آن به تبیین مارکسیستی معرفت پرداخته و به برخی از آیات و فرازهایی از نهج‌البلاغه اشاره شده بود.

۲ـ جزوهٔ معروف به «اقتصاد به زبان ساده» که در آن تئوری ارزش اضافی مارکس با بیانی ابتدایی و درخور فهم همگان تنظیم شده بود.

۳ـ جزوهٔ «تکامل»، «راه انبیا راه بشر» است. در این جزوه، ماتریالیسم تاریخی مارکسیسم مبنی بر تقسیم تاریخ به مراحل کمون اوّلیه، برده‌داری، فئودالیسم، کاپیتالیسم و کمون نهایی مورد بررسی قرارگرفته و پیامبران به عنوان پیشتازان تاریخ در هر مقطع معرفی شدند، و کمون نهایی را همان جامعهٔ بی‌طبقهٔ توحیدی دانستند که به اصطلاح آنان، جامعهٔ آرمانی اسلامی است! مبنای این جزوه و اندیشهٔ مطرح شده در آن، همان تکامل و راه طی شدهٔ بازرگان است!

مجاهدین اوّلیه، کسانی بودند که در نهضت آزادی پرورش یافته و تحکّم و زورگویی علم در دین را برای قضاوت در دین از آن [نهضت آزادی] فراگرفتند. خود بازرگان تصریح می‌کند[۲] که مجاهدین خلق از نهضت آزادی مایه گرفته بودند.[۳]

نخستین بیانیهٔ سازمان که در ۲۰ بهمن ۱۳۵۰ منتشر شد، به این حقیقت اذعان دارد:

هستهٔ اوّلیه سازمان که هم اکنون برای اوّلین بار نام آن را فاش می‌کنم، در ۶ سال قبل و با شرکت برخی از کادرهای سابق نهضت آزادی ایران ... به شکل مخفی بنیاد یافت.[۴]

حنیف‌نژاد در بازجوییهای خود در خصوص کتابهای مورد مطالعه خود آورده است:

کتابهایی که مطالعه کرده‌ام، عبارتند از کتابهای مذهبی راه طی شده، خدا در اجتماع، بی‌نهایت کوچکها، برهان قرآن، ذرهٔ بی‌انتها، کار در اسلام، اسلام و قرآن

۱- مصاحبه با کیهان، ۱۸ مرداد ۱۳۵۹.

۲- بازیابی ارزشها، صفحهٔ ۲۶۱.

۳- التقاط جدید در ایران، رسول جعفریان، صفحهٔ ۵۲.

۴- نهضت امام خمینی ﷺ، سیدحمید روحانی، جلد ۳، صفحهٔ ۳۴۴.

راشد، پرتوی از قرآن، اقتصاد کشورهای توسعه نیافته و ...(۱)

او در بازجویی دیگر خود نوشته است:

... ما حدود سه سال و نیم با عده معدودی مطالعه می‌کردیم و سپس تا سال ۴۸ تعداد افراد ما بیشتر شد ... ابتدا فقط قرآن و گاهی هم نهج‌البلاغه می‌خواندیم و برای بالا بردن سطح اعتقادات افراد، از کتابهای آقای مهندس بازرگان و طالقانی استفاده می‌کردیم ...(۲)

یکی از اعضای سازمان به نام سیداحمد طباطبایی، در بازجوییهای خود چنین اعتراف کرده است:

محمّد حنیف‌نژاد درباره قرآن و نهج‌البلاغه و کتابهای مهندس بازرگان صحبت می‌نمود و پس از آن به من و ناصر کتابهایی از قبیل مشروطیت و تاریخ ۲۰ سالهٔ آذربایجان و تاریخ دیپلماسی و ماتریالیسم دیالیتیک و تضاد می‌داد که مطالعه کنیم...(۳)

اعترافات اعضای دستگیر شدهٔ سازمان که بخشی از آن بازگو شد و تأکید کسانی که روزی در زمرهٔ نهضت آزادی یا سازمان بوده و خاطرات خود را از آن ایام نگاشته‌اند، همگی بر نقش برجستهٔ تعلیمات و کتابهای بازرگان در اعضای سازمان یاد کرده‌اند و این که مطالعهٔ این کتابها، زمینه را برای چرخش ایدئولوژیک به طور طبیعی فراهم ساخته است.

شواهد و قراین فراوان نشان می‌دهد، سازمان به لحاظ ایدئولوژیک و فکری عمیقاً از آراء و اندیشه‌های مهندس بازرگان اثر پذیرفته بود. درواقع، اندیشه‌های دینی و قرآنی سازمان، عمدتاً الهام گرفته از آموزه‌های بازرگان و طالقانی بود. از جمله استفاده از کتاب مهم راه طی شدهٔ بازرگان، نقش قابل توجهی در برخی از آموزه‌های سازمان به جای نهاد که فی‌المثل می‌توان به کتاب «راه انبیاء راه بشر» سازمان اشاره کرد. آقای مهندس لطف‌الله میثمی، از مجاهدان نخستینی که بعدها در سال ۱۳۵۶ در زندان از سازمان جدا شد، می‌گوید: «راه طی شده» بیش از بیست بار به صورت جمعی و البتّه زیر نظر حنیف‌نژاد در سازمان خوانده شد و مورد بحث و

۱- پرونده حنیف‌نژاد، جلد ۱، صفحهٔ ۱۰۱ ـ نهضت امام خمینی (ره)، جلد ۳، صفحهٔ ۳۵۶.

۲- همان.

۳- پرونده سیداحمد طباطبایی در ساواک، صفحهٔ ۲۷ ـ نهضت امام خمینی (ره)، جلد ۳، صفحهٔ ۳۵۸.

تحلیل و نقد و بررسی قرار گرفت. نیز باید اشاره کرد که جزوه «جهان سه عنصری» سازمان، شرح و بسط ذرهٔ بی‌انتهای مهندس بازرگان است.[۱]

بازرگان در کتاب «راه طی شده» بر این برداشت تأکید می‌کند که: راه انبیا و راه بشر هر دو یکی است. تنها تفاوت این است که انبیا مورد خطاب وحی الهی بودند، از آن طریق به حقایق دست یافته‌اند، ولی بشر از طریق تجربه و عقل و علم باید همان راه را طی کند و دارد می‌کند و به همان نتیجه خواهد رسید، اگرچه در درازمدت باشد. تأثیر این برداشت بر ایمان و اعتقاد جوانان نهضت که مخصوصاً پس از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و تحرک عملی و تئوریک گروههای مارکسیستی، نیاز به فعالیتهای سیاسی و نظامی را احساس می‌کردند، چه می‌توانست باشد، جز آنچه شد؟

تأثیر این عقاید بر بنیانگذاران سازمان مجاهدین خلق ـ محمّد حنیف‌نژاد، سعید محسن و علی‌اصغر بدیع آزادگان ـ قابل توجّه است. سازمان مجاهدین در اوّلین سالهای فعّالیّت خود چند کتاب از جمله «راه انبیاء، راه بشر» و «تکامل» را به رشتهٔ تحریر درآورد. واضح است که نام کتاب «راه انبیاء، راه بشر» از فصل اوّل کتاب «راه طی شده» بازرگان است. مسأله تکامل را هم به احتمال قوی از همان‌جا کسب کرده‌اند. ایدئولوگهای مجاهدین از شاگردان بازرگان در نهضت آزادی بودند. پس از خرداد ۱۳۴۲ اقدام به تشکیل گروه خود کردند. روش مبارزهٔ انقلابی و مسلحانه را پیش کشیدند. با اطمینان خاطر می‌توان گفت که دید تکامل جامعه و دین را از آموزشهای بازرگان و بخصوص از کتاب راه طی شده کسب کردند. البته در آن تغییراتی دادند، به مارکسیسم نزدیک شدند.[۲]

در سال ۱۳۵۴، گروهی از اعضای مجاهدین تغییر ایدئولوژی دادند و رسماً خود را مارکسیست خواندند و گسست کامل خود را از اسلام اعلان کردند. در اعلامیه‌های خود، مهندس بازرگان و مرامنامهٔ نهضت آزادی را مورد انتقاد قرار داده و دلایل رویکرد خود را برشمردند. البته بازرگان، این حرکت را تأیید نمی‌نمود و تلاش کرد با انتشار کتاب «علمی بودن مارکسیسم» به آنان پاسخ دهد، لیکن این عمل، چیزی از خطا و لغزش بازرگان در تأثیرگذاری نامطلوب و

۱- در تکاپوی آزادی، جلد ۱، صفحات ۴۰۳ و ۴۰۴.
۲- زندگینامهٔ سیاسی بازرگان، صفحهٔ ۱۳۵.

زمینه‌سازی انحرافات فکری و عقیدتی نمی‌کاهد. در عین حال، بازرگان در همین کتاب یاد شده که به عنوان پاسخ به «تغییر ایدئولوژیک سازمان» نگاشته است، به جای موضعگیری صریح و قاطع در قبال این حرکت و نقد فلسفی مارکسیسم ـ حرکتی که استاد مطهری انجام داد ـ از این زاویه به بحث می‌پردازد که مارکسیسم از اصول معرفت حسّی و تجربی تخطّی کرده است! درواقع مخالفت بازرگان با آنچه که توسط نسل جوان نهضت آزادی شکل گرفته است، در توجیه علمی کردن دین نیست؛ بلکه در غیر علمی بودن توجیهات مارکسیستی از دین است! یعنی به همان ایراد اساسی اعتقادی که این چرخش را زمینه‌سازی کرده است، پایبند می‌ماند. در بحثهای آینده خواهیم دید که اقدامات و جهت‌گیریهای صد درصد مخالف با اسلام و احکام نورانی آن را که از سوی سازمان انجام می‌گرفت، همچنان توجیه و تأیید می‌کرد!

تراب حقّ‌شناس، یکی از همان مسلمانان مارکسیست شده و انشعابی در مورد انشعاب گروه خود و ارتباط آن با بازرگان، می‌گوید:

امّا گسست ما (مجاهدین ـ بخش منشعب) از اندیشهٔ دینی بازرگان طی سالهای ۱۳۵۴-۱۳۵۲ رخ داد. این اندیشه دینی که به اسلام از دریچه علم و به‌ویژه فیزیک و ترمودینامیک می‌نگریست، ما به آن از دریچه مسائل اجتماعی (و به قول خودمان انقلابی) و روزنه‌هایی از دیالیتیک و مارکسیسم نیز می‌نگریستیم و دورنمای شگفت‌انگیزی مانند «جامعه بی‌طبقه توحیدی»[1] به چشممان می‌آمد. صداقت ما در پرداخت این «تئوری» هیچ گرهی نمی‌گشود و تغییرهای نادرستی طرح نمی‌داد و ما ناگزیر اندیشهٔ دینی را از مبنای تئوریک مبارزه سیاسی و اجتماعی خود کنار گذاردیم. پس از گسست سیاسی از بازرگان در نیمه دهه ۱۳۴۰، گسست فلسفی از او در نیمه دهه ۱۳۵۰، به نظرمان ضروری گشته بود.[2]

۱- حضرت امام خمینیﷺ دربارهٔ این طرز تفکّر و تلقی و برداشت از اسلام که به خصوص بعد از پیروزی انقلاب اسلامی توسّط گروهک منافقین مطرح شده و بین جوانان تبلیغ می‌شد می‌فرمایند:

انسان وقتی نگاه می‌کند که همهٔ کتابهایشان را و همهٔ نوشته‌هایشان را و چیزهایی که در مجلّات و در غیر مجلّات نوشته‌اند و اینها، می‌بیند که می‌گویند «اسلام آمده است که آدم بسازد، یعنی یک آدمی که طبقه نداشته باشد»، همین را گفته‌اند، یعنی حیوان باشد «اسلام آمده است که انسان بسازد، انسان بی‌طبقه» ... یعنی در این زندگی یک جور زندگی بکنند و در این عالم یک نحو زندگی بکنند و یک دولت باشد و به اینها جیره بدهند، همه علی‌السواء جیره بدهند و همه هم خدمت دولت بکنند! (صحیفهٔ نور، جلد ۱، صفحهٔ ۲۳۷)

۲- نقطه، جلد ۱، صفحهٔ ۶۶ ـ در تکاپوی آزادی، جلد ۱، صفحات ۴۰۴ و ۴۰۵.

گزارشهای جاسوسان و تحلیل‌گران امریکایی از روند حرکت سازمان، همین نکته را مورد توجّه و تأکید قرار می‌دهد:

مهندس مهدی بازرگان عضو یکی از دانشکده‌های دانشگاه تهران و آیت‌الله طالقانی یک روحانی مشهور ـ که هر دو افرادی عمیقاً مذهبی بوده و از دیرباز با شاه مخالفت می‌ورزیده‌اند ـ آنها رهبران سازمانهای ماقبل مجاهدین فعلی بودند و ظاهراً از رهبران سازمان کنونی (مجاهدین خلق) نیستند، چون همیشه زیر نظرند. لیکن اساس فکری و فعالیتهایی که ۱۰ سال قبل توسط آنها بنا نهاده شده بود، گویا در حال به ثمر رسیدن است.(۱)

البته در نهضت آزادی گرایشهای مختلفی ـ حداقل چهار گرایش ـ وجود داشت که با یکدیگر اختلاف نظرهایی داشته‌اند. آیت‌الله طالقانی به عنوان یک گرایش معتقد به مبانی اسلام و اجرای احکام در نهضت آزادی بود که از لحاظ انقلابی و عدالت‌خواهی مورد توجّه قرار داشت.

نهضت آزادی و بازرگان، سعی می‌کردند تا نفوذ عناصر خارج از سازمان به درون آن را عامل تغییر ایدئولوژی سازمان تلقّی نمایند، در حالی که اعترافات اعضای سازمان ـ که به برخی از آنها اشاره شد ـ جای تردید در این زمینه باقی نمی‌گذارد که آموزه‌های نهضت و بازرگان، چهره‌ای از اعتقادات اسلامی را ترسیم می‌کرد که نتیجه و میوهٔ آن، تلخ و به صورت التقاط و مادّی‌گری ظاهر می‌شد. لطف‌الله میثمی از اعضای نهضت آزادی که بعداً عضو سازمان گردید، در زمینهٔ نوع کارشان می‌گوید:

حنیف‌نژاد که از کرج می‌آمد، شبها نمی‌توانست برگردد و به کوی دانشگاه می‌رفت و معمولاً در اتاق سعید محسن می‌خوابید. روز جمعه در آن‌جا، کلاس قرآن دیگری دایر شد که هفت ـ هشت نفر از بچه‌ها در آن شرکت می‌کردند. آقای رئیسی، آقای حسین مظفری و آقای محمّدمهدی جعفری، هرکدام اتاقی داشتند و هربار در یکی از این اتاقها و بیشتر اتاق سعید محسن، این کلاس برگزار می‌شد.

اوّلین کاری که کردیم، این بود که قرآن را باهم بخوانیم و باهم روی آیه‌های آن فکر کنیم. سورهٔ توبه را شروع کردیم. ترجمه می‌کردیم و از تفسیرها فقط از

۱- دانشجویان پیرو خط امام، از ظهور تا سقوط، جلد ۱.

کتاب «در سایهٔ قرآن» تفسیر سید قطب، استفاده می‌کردیم. ده جزء تفسیر، منتشر شده بود و قسمتی از تفسیر سورهٔ توبه را داشت.

به جای تفسیر، ترجمه‌های مختلف را بررسی می‌کردیم، باهم بحث می‌کردیم و تلاش می‌کردیم تا منظور آیه را بفهمیم. بیشتر گرایش بچه‌ها این بود که از قرآن به خط‌مشی و تحلیل روز برسند و روش تحلیل مشخصی پیدا کنند. بعدها هم که مجاهدین سازمان یافتند، از همین بحثهایی که روی سورهٔ توبه شده بود، استفاده کردند و تفسیر سورهٔ توبه را نوشتند که یکی از منابع کادرسازی مجاهدین شد.[1]

این روش و شیوه را چه کسی در دل این جوانان جای داده بود که بدون اطّلاعات لازم و بی‌نیاز از خُبرگان حوزوی، این‌گونه در دل قرآن بروند و بخواهند تحلیل و مشی روز را به دست آورند؟ استاد مطهری، نسبت به این‌گونه برخوردهای سطحی و سبکسرانه و نگاه مادّی به قرآن، اعتراض کرده و آن را توطئه می‌نامید:

مطالعه نوشته‌های باصطلاح تفسیری که در یکی ـ دو سال اخیر منتشر شده و می‌شود، تردیدی باقی نمی‌گذارد که توطئه عظیمی در کار است. در این که چنین توطئه‌ای از طرف ضدمذهبها برای کوبیدن مذهب در کار است، من تردید ندارم. آنچه فعلاً برای من مورد تردید است، این است که آیا نویسندگان این جزوه‌ها خود اغفال شده‌اند و نمی‌فهمند که چه می‌کنند و تنها دستهای پشت پرده هستند که می‌دانند چه می‌کنند؟ و یا خود اینها عالماً عامداً با توجّه به این که با کتاب مقدّس هفتصد میلیون مسلمان چه می‌کنند، دست به چنین تفسیرهای ماتریالیستی زده و می‌زنند.

ما نظر به این که در این نوشته‌ها، آثار و علائم خامی و بی‌سوادی را فراوان می‌بینیم ـ و به چند نمونه اشاره خواهیم کرد ـ ترجیح می‌دهیم که فعلاً ماتریالیسمی را که به صورت تفسیر آیات قرآن در این یکی ـ دو سال اخیر تبلیغ می‌شود، ماتریالیسم اغفال شده بنامیم و اگر پس از این تذکرات، باز هم راه انحرافی خود را تعقیب کردند، ناچاریم آن ماتریالیسم را «ماتریالیسم منافق» اعلام نماییم.[2]

۱- از نهضت آزادی تا مجاهدین، لطف‌الله میثمی، جلد ۱، صفحهٔ ۹۴.

۲- علل گرایش به مادّیگری، صفحات ۳۶ و ۳۷.

شهید مطهری در ادامهٔ مبحث فوق، نمونه‌های متعددی را از تفسیر مادّی آیات قرآن مانند کلمهٔ الله، ایمان به غیب، ایمان به آخرت، برپا داشتن نماز و... را ذکر نموده و انحراف و تحریف در برداشتهای این گروه از قرآن را برملا می‌سازند.

حضرت امام خمینی ﷺ، با نگاه الهی خود به جریانها و مسائل، با وجود تأییدهای مکرّری که از سوی علمای بزرگ در مورد سازمان دریافت می‌داشتند، انحرافات آنان را یافته و هیچ نوع تأییدی از آنان به عمل نیاوردند. نگارندهٔ کتاب «نهضت امام خمینی ﷺ»، سیّدحمید روحانی، با ذکر علت فراخوانی خود از سوی حضرت امام ﷺ و دستور خودداری از پخش کتاب «ایران فلسطینی دیگر» به علّت تمجید از سازمان در مقدمهٔ آن! به بازگویی نظر حضرت امام ﷺ نسبت به سازمان پرداخته است. امام ﷺ در این ملاقات چنین می‌فرمایند:

قبل از این که این دسته در داخل ایران به فعّالیتی دست بزنند، یک نفر از جانب آنها نزد من آمد و اظهار داشت که ما جمعیّتی هستیم که بر مبنای قرآن می‌خواهیم قیام مسلّحانه کنیم، به مبارزه چریکی دست بزنیم و از شما می‌خواهیم که ما را تأیید و حمایت کنید. به قرآن و نهج‌البلاغه خیلی تمسّک می‌کرد و از خدا و پیغمبر دم می‌زد. به او گفتم که من جمعیّت شما را نمی‌شناسم و از عقاید و افکار شما هم بی‌اطّلاعم و با این حرفها هم نمی‌توانم اعتماد کنم. او برای این که اطمینان مرا بتواند جلب کند، حدود یک ماه هر روز نزد من می‌آمد و از عقاید و افکار جمعیّت خود برای من حرف می‌زد. من فقط گوش می‌دادم و هیچگونه اظهار نظری نمی‌کردم. بعضی از نوشته‌هایشان را آورد من مطالعه کردم و روی انحرافاتشان انگشت گذاشته و در کنار نوشته‌هایشان حاشیه زدم و آنچه راکه برخلاف اسلام و مبانی قرآن بود، به آنها تذکر دادم. چون اظهار کرد که می‌خواهیم قیام مسلّحانه کنیم، فقط یک کلمه به او گفتم، این کار را نکنید، چون موفق نمی‌شوید و خود را به هدر می‌دهید.

من از مجموع اظهارات او و نوشته‌هایشان به این نتیجه رسیدم که این جمعیّت به اسلام اعتقاد ندارد، لیکن چون می‌داند که در کشوری مانند ایران که بیش از هزار سال است اسلام در رگ و پی این ملّت ریشه دوانیده است، جز با نام اسلام نمی‌توان پیشرفت کرد، لذا اسلام را ملعبه کرده‌اند. بالای نوشتهٔ خود نام خدا را می‌گذارند،

لیکن ذیل آن همان حرفها و بافته‌های مارکسیستها و مادّیون است ...[۱]

در حالی که بازرگان، اولاً انحراف آنان را کوچک و کم تلقی نموده و ثانیاً، به‌رغم اطلاع از این انحرافات از آنها حمایت کرده است:

البته باید بگویم که با همهٔ کتابهایشان موافق نبودم. از همان اوّل باید گفت که یک خورده انحراف (نه انحرافی که آنها را از دین خارج کند و نه انحرافی که آنها را از عقیده خارج سازد) به طرف مبانی مارکسیسم وجود داشت.[۲]

و البته به چرایی این انحراف با وجود اعتراف به مبنا قرارگرفتن کتابهایش در آموزه‌های آنان پاسخی نمی‌دهد.

بازرگان در جریان اوّلین انتخابات نمایندگان مجلس شورای اسلامی، با اعلام نامزدی مسعود رجوی، سرکردهٔ منافقین، ضمن اعلام حمایت از او، از مردم می‌خواهد به وی رأی بدهند!!

برای تأمین وحدت و حقوق گروههای اقلیت، امیدوارم آقای مسعود رجوی که معرّف جناح پُرشوری از جوانان باایمان [!] می‌باشد نیز به مجلس راه یافته، موفق به همکاری صادقانه با گروههای با حسن نیت [!] از طریق خدمت به خدا و خلق بشود.[۳]

البته صلاحیت رجوی، از سوی شورای نگهبان رد شد و نتوانست به همکاری صادقانه! با گروههای با حسن نیّت! مانند نهضت آزادی، جبههٔ ملّی و ... بپردازد.

در مورد عملکرد این گروهک و نیز جمعیّت نهضت آزادی در بحثهای آینده سخن خواهیم گفت. این مختصر از باب آن مطرح شد که تأثیر نوع نگرش دینی بازرگان را بر دو سازمان و جمعیّتی که متّصل و متّصف به او هست، روشن شود. برآیند سه مؤلّفهٔ مهمّی که در بحث اشاره داشتیم ـ یعنی دوری از منابع غنی فقه اسلامی و ناآشنایی به علوم حوزوی، نگاه علمی و تجربی مطلق به آیات و اعتقادات و احکام اسلامی، دوری از روحانیت و علمای بزرگ و حوزه‌های علمیه و متد علمی رایج در حوزه‌ها ـ همین انحرافاتی است که نمود آن به طور

۱- نهضت امام خمینی، جلد ۳، صفحهٔ ۴۰۹، همین مضمون را حضرت امام‌ﷺ خود نقل فرموده‌اند، صحیفهٔ نور، جلد ۷، صفحات ۱۰۷ و ۱۰۸.

۲- کیهان، ۱۸ مرداد ۱۳۵۹.

۳- روزنامهٔ کیهان، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۹.

تشکیلاتی در این سازمانها مورد اشاره قرار گرفت و در عملکرد شخصی بازرگان نیز به‌ویژه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی مشاهده کردیم. در بحثهای بعدی به این مسأله بیشتر خواهیم پرداخت.

فصل چهارم

عملکرد بازرگان پیش از پیروزی انقلاب اسلامی

عملکرد بازرگان در این دورهٔ تاریخی که از شهریور ۱۳۲۰ تا بهمن ۱۳۵۷ را دربر می‌گیرد، دو بخش متمایز از هم دارد. سالهای ۱۳۲۰-۱۳۳۲ یعنی تا بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، عملکرد بازرگان کمتر جنبهٔ سیاسی داشته است. بُعد فرهنگی و اجتماعی کارکرد بازرگان در این بخش کاملاً چشمگیرتر از جنبه‌های سیاسی اوست. فعالیتهای این بخش از تاریخ را در فصلهای پیشین به طور اجمال مورد بررسی قرار دادیم. آنچه بیشتر مورد نظر است تا بتوانیم با حفظ اختصار و در عین حال به اهداف این نوشتار دست یابیم، فعالیتها و اقدامات بازرگان در طی سالهای ۱۳۳۲-۱۳۵۷ است.

عملکرد بازرگان در این مقطع تاریخی، آمیختگی زیادی با عملکرد احزاب و جمعیّتهای جبههٔ ملّی، نهضت مقاومت ملّی و نهضت آزادی ایران و غیرمستقیم با سازمان مجاهدین خلق (منافقین)، پیدا می‌کند. زیرا بازرگان یا از اعضا و سران برجسته و یا در رأس این گروهها، جای داشته است و علی‌القاعده در تصمیم‌گیریها و خط‌مشی و عملکرد آنها نقش زیادی برعهدهٔ او بوده است. با وجود این آمیختگی به خاطر تمایز منش و روش خاص بازرگان، می‌توان عملکرد او را در داخل این جبهه‌ها نیز تشخیص داد.

حضور بازرگان در جبههٔ ملّی بسیار ضعیف و غیرمؤثر بوده است و علّت آن نیز عدم ورود بازرگان به مرحلهٔ فعالیتهای سیاسی تا قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است، لذا به خاطر تخصّصی که داشت، از سوی دکتر مصدق در هیأت خلع ید قرار گرفت و به این مسأله نیز صرفاً از بُعد تخصّصی نگریست. بعد از کودتا و استقرار مجدّد محمّدرضا شاه، جبههٔ ملّی از هم گسیخت و جبههٔ ملّی دوم و سوم و چهارم هرگز نتوانستند در مسائل سیاسی نقش تأثیرگذار باشند. در این ایّام بازرگان فعالیت سیاسی خود را در نهضت مقاومت ملّی و سپس در نهضت آزادی ایران متمرکز نموده بود.

نهضت‌مقاومت ملّی

این نهضت به فاصلهٔ چند روز بعد ازکودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به طور خودجوش تشکیل شد و در ابتدا چند نفر در منزل آیت‌الله زنجانی با نوشتن اعلامیه‌های «نهضت ادامه دارد» و پخش آنها در تهران، هستهٔ اوّلیهٔ این گروه را به وجود آوردند[۱] و بعد با دعوت از شخصیّتهای دیگر، گسترش یافت.

بازرگان در این زمینه می‌گوید:

تا آن‌جا که به یاد دارم، هستهٔ اوّلیه نهضت مقاومت آقایان آیت‌الله حاج سیدرضا زنجانی، رحیم عطایی، عباس رادنیا و ناصر صدرالحفاظی بودند.

این گروه، در چند نشست مخفی در منزل آیت‌الله زنجانی، برای دعوت از شخصیّتهای حائز شرایط و نیز نمایندگان مورد اعتماد احزاب و گروههای سیاسی، مذاکره و تبادل نظر کردند. چند روز بعد، این‌جانب و چند تن از دوستانمان، از جمله دکتر یدالله سحابی، دکتر شاپور بختیار، فتح‌الله بنی‌صدر و حسین شاه‌حسینی را به عضویت و همکاری دعوت نمودند.[۲]

نامگذاری این جمعیت نیز از سوی بختیار با تقلید از نهضت مقاومت فرانسه، صورت گرفت:

نام «نهضت مقاومت ملّی» را دکتر بختیار با آشنایی به عملیات نهضت مقاومت فرانسه در جنگ جهانی دوم، علیه اشغالگران آلمانی، پیشنهاد کرد.[۳]

در دومین اعلامیه‌ای که این جمعیت منتشر کرد، خط‌مشی خود را در سه اصل به شرح زیر ارائه نمود:

۱) ادامهٔ نهضت ملّی و اعادهٔ استقلال و حکومت ملّی.

۲) مبارزه علیه هرگونه استعمار خارجی اعم از سرخ و سیاه.

۳) مبارزه علیه حکومتهای دست‌نشاندهٔ خارجی و عمّال فساد.

در نیمهٔ دوم شهریور ۱۳۳۲، یعنی یک ماه بعد ازکودتا،کمیتهٔ مرکز نهضت مقاومت ملّی با

۱- در تکاپوی آزادی، جلد ۱، صفحات ۱۹۶-۱۹۸.

۲- خاطرات بازرگان، جلد ۱، صفحهٔ ۳۰۶.

۳- همان، صفحهٔ ۳۰۷.

شرکت احزاب ـ حزب ایران، به رهبری اللهیار صالح، حزب ملّت ایران به رهبری داریوش فروهر، نیروی سوم به رهبری دکتر محمّد خنجی و حزب مردم ایران به رهبری دکتر محمّد نخشب ـ تشکیل شد.(۱)

نهضت مقاومت ملّی، تبلور ملّی‌گرایی جبههٔ ملّی را با خود داشت و به‌رغم عبرتهای کودتای ۲۸ مرداد، همچنان نسبت به حضور دین و مردم متدیّن و روحانیون بی‌توجه بود. نشریات نهضت نشان می‌دهد که ادامهٔ راه مصدق با تمام خطاها و اشتباهات آن، مورد نظر اعضا و سران احزاب در نهضت مقاومت ملّی بود.

نشریات نهضت شامل «راه مصدق»، «نهضت مصدق»، «مکتب مصدق» و «خوزستان مصدق»، بی‌آنکه اطمینان به انتشار و شماره‌های بعدی خود داشته باشند، همراه با اعلامیه‌ها، تراکتها و نامه‌های سرگشاده، انتشار یافتند.(۲)

از جمله اقداماتی هم که نهضت به عمل آورد، اعتراض، دعوت به تعطیلی بازار و تظاهرات به حمایت از مصدق و محکوم کردن جریان محاکمهٔ وی در دادگاه نظامی بود.

نهضت مقاومت ملّی به پیروی از «راه مصدق» آرمانهای او را عامل اساسی ایجاد اتحاد و همبستگی اقشار جامعه، در راستای ادامهٔ مبارزه علیه رژیم کودتا می‌دانست.(۳)

به طور طبیعی «راه مصدق» همان‌گونه که در قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ناکارآمدی و ضعفهای بنیادی و فکری خود را نشان داد و منجر به پیروزی کودتاچیان گردید، نهضت مقاومت ملّی نیز به همان سرنوشت دچار شد. چنانچه نهضت آزادی ایران ـ که به دبیر کلّی بازرگان تشکیل گردید ـ نیز با اعلام «مصدقی بودن» گرفتار همان ضعفها و بی‌ثباتی و درنهایت تضییع مصالح و منافع مادّی و معنوی ملّت گردید.

نهضت مقاومت ملّی ـ همانند جبههٔ ملّی ـ نسبت به حرکتهای دینی با لجاجت خاصّی برخورد می‌کرد و در برابر کسانی که حرکتهای غیردینی جبههٔ ملّی و مصدق را عامل اصلی کودتای ۲۸ مرداد و پیروزی آن می‌دانستند و به نقش دین در مبارزه تأکید می‌کردند، به اقدامات غیرمنطقی دست می‌زد. بازرگان در تشریح چند عملیات این نهضت، مواردی را برمی‌شمارد؛ از

۱- همان، صفحهٔ ۳۰۷.
۲- همان، صفحهٔ ۳۱۰.
۳- همان، صفحهٔ ۳۱۱.

جمله:

۱ـ در دهۀ اوّل محرم پس از کودتا، عبدالحسین واحدی از سران جمعیت فداییان اسلام[۱]، ضمن سخنرانی در مسجد شاه که از بلندگو پخش می‌شد، شروع به انتقاد و تخطئه نهضت ملّی کرد و مصدق را به باد حمله و اهانت گرفت. ولی در روز عاشورا یا تاسوعا جمعیت کثیری در مسجد شاه اجتماع کرده بودند، پس از پایان سخنرانی آقای نهاوندی، ابتدا مردم برای سلامتی مصدق دعا کردند و هنگام خارج شدن از شبستان نیز شعارهای «مصدق پیروز است؛ ملّت پیروز است» سر دادند.

۲ـ اعتراض به سخنان فلسفی ـ محمدتقی فلسفی[۲] نیز در ایام عاشورا با موافقت دولت کودتا [اتهام بی‌پایه] نهضت ملّی دکتر مصدق را مورد حمله قرار می‌داد... . مردم واکنش نشان دادند و با سر دادن شعار «مصدق پیروز است» سخنان او را قطع کردند.[۳]

این باصطلاح عملیات نهضت مقاومت! با وجود کسانی چون بازرگان و سحابی و ... است که دارای صبغۀ دینی بودند و علّت آن هم دقیقاً به خاطر ناخالصی اعتقادات دینی این افراد بود، لذا جنبه‌های ملّی‌گرایی به مفهوم مقابله با تفکّر دینی آن، بازرگان را در چنین سراشیبی قرار می‌دهد که فرزندان مخلص اسلام، چون واحدی و زبان‌گویای اسلام راکه در طول نهضت اسلامی و بعد از آن همواره در خط اسلام و به فرمان حضرت امام (ره) و مرتبط با آن حضرت بود، مورد اتهام و هتک حرمت قرار می‌دهد و علیه آنان و به نفع مصدق عملیات می‌کند!

۱- فدائیان اسلام به رهبری شهید نواب صفوی، راه را برای نخست‌وزیری مصدق هموار نمودند، با این امید که مصدق از یک سو مصلحت مردم و کشور را درنظر خواهد گرفت و از دیگر سو، به اسلام و احکام آن توجّه خواهد کرد. لیکن مصدق پس از رسیدن به قدرت، نواب را دستگیر و زندانی ساخت و از اجرای اسلام سر باز زد. مشروح رفتار مصدق با فدائیان اسلام را در جلد هفتم مجموعۀ نقش روشنفکران وابسته در تهاجم فرهنگی غرب از انتشارات این مؤسسه مطالعه فرمایید.

۲- مرحوم حجت‌الاسلام والمسلمین فلسفی، آن چنان که در خاطرات خویش تصریح می‌کند، در جریان اختلافات فیمابین دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی موضعگیری نمی‌نمود و لذا از هر دو سو مورد فشار قرار داشت و به احتمال قوی چنین موضعی با هماهنگی و تأیید آیت‌الله‌العظمی بروجردی اتخاذ شده بود. مرحوم فلسفی به تعبیر حضرت امام(ره)، زبان گویای اسلام بود و این که وی با موافقت دولت کودتا به دکتر مصدق حمله کرده است، اتهامی بیش نیست که هیچ مستندی دال بر تأیید آن وجود ندارد.

۳- خاطرات بازرگان، صفحات ۳۱۱ و ۳۱۲.

علاوه بر عامل مهم فوق، عدم تجانس، همفکری و هماهنگی احزاب و جمعیتهای عضو در نهضت مقاومت ملّی، عامل دیگری در ناتوانی و عدم موفقیت آن بود. دقیقاً همین ضعف در جبههٔ ملّی نیز بود و مصدق بارها در پیامهای خود به نشستهای جبههٔ ملّی، تأکید کرده بود که هر جمعیت و حزبی فارغ از صلاحیتها و نوع تفکرشان می‌توانند در جبههٔ ملّی عضو شوند! این رویه که نوعی یارگیری سیاسی بود، نتیجهٔ منفی داشت و تنشها و انشعابات درون جبههٔ ملّی، آن را ناکارآمد و متلاشی ساخت. همین مطلب در نهضت مقاومت ملّی نیز صدق کرد.

عدم همکاری احزاب سیاسی با نهضت مقاومت به جایی رسید که چند ماه بعد، خصوصاً بعد از ۳۰ تیر ۱۳۳۳، کمیته‌های نهضت مقاومت، بدون حضور احزاب تشکیل می‌شد.(۱)

بازرگان عوامل بازدارندهٔ اتحاد و انسجام احزاب را برمی‌شمارد و به مواردی چون اختلافات درون حزبی، اختلاف احزاب با یکدیگر، عدم توجه کادرها به اصل «رازداری» و خودبینی و برتری‌طلبی و انتظارات نابجا در احراز عناوین حزبی، اشاره می‌نماید.(۲)

یکی از این عوامل اختلاف در نهضت مقاومت ملّی، مسألهٔ وفاداری به راه مصدق بود. بازرگان که خود از طرفداران مصدق در نهضت بود، در این باره می‌گوید:

مسأله اوّل، خط‌مشی و موضع آنها در برابر دکتر مصدق بود. از همان ابتدای بعد از کودتای ۲۸ مرداد «تز» نهضت ملّی منهای مصدق مطرح شده بود. جناح عمده رهبری حزب ایران از این تز استقبال کرد. دکتر شاپور بختیار، یکی از رهبران فعّال آن زمان حزب ایران، در جلسهٔ خصوصی گفت: «مصدق، گاندی ایران بود. وقتی گاندی رفت، باید به سراغ "نهرو" رفت، اللهیار صالح، نهروی ایران است؟» آقایان با این توجیه، بی‌آن که ظاهراً مخالفتی با مصدق ابراز کنند، اصرار داشتند که اسمی از مصدق که در زندان بود، برده نشود. استدلال آنها این بود که رژیم و شخص شاه، نسبت به مصدق حساسیت دارد و نباید اسم او را برد... .

نهضت مقاومت ملّی، سپس نهضت آزادی ایران، تأکید داشت که باید از مصدق به عنوان «سمبل مقاومت ملّی و دست‌آوردهای آن» پشتیبانی کرد... .(۳)

در انتخابات دورهٔ هجدهم مجلس شورای ملّی که تحت نظارت دولت کودتای زاهدی

۱- خاطرات بازرگان، صفحهٔ ۳۹۵.

۲- همان، صفحات ۳۰۹ و ۳۱۰.

۳- همان، صفحهٔ ۳۹۵.

انجام می‌شد، نهضت مقاومت ملّی با معرفی ۱۲ تن به شرح زیر شرکت کرد!

مهندس احمد رضوی، دکتر عبدالله معظّمی، دکتر علی شایگان، محمدعلی انگجی، دکتر کریم سنجابی، اللهیار صالح، مهندس احمد زیرک‌زاده، سرهنگ احمد اخگر، جلالی موسوی، محمود نریمان، اصغر پارسا، مهندس کاظم حسیبی.

نگاهی به سوابق و افکار این دوازده نفر که غالباً از وزرا و عوامل سطح بالای دولت مصدق بودند، نشان می‌دهد که نهضت مقاومت، تنها کسانی را که از ملّیون محسوب می‌شدند و بعضاً مانند اللهیار صالح و شایگان روابط و دیدگاه خوبی نسبت به امریکا داشتند، برای نمایندگی کاندید کرده است!

حضور نهضت مقاومت با این توجیه که ما آزاد نبودن انتخابات را به دنیا و مردم می‌خواهیم اثبات کنیم، هیچ ثمری برای ملّت نداشت. رژیم شاه با زیرکی انتخابات را به سود خود خاتمه داد و هیچ یک از ۱۲ کاندیدای نهضت مقاومت به مجلس راه نیافت و آب هم از آب تکان نخورد! آن مجامعی که نهضت به آنها چشم دوخته بود و شکایتی که به سازمان ملل! نمود، هیچ حرکتی نشان ندادند و قرار هم نبود نشان دهند؛ چراکه تمامی آنها حامی رژیم شاه بودند و این چشمان بی‌نور اعضای نهضت مقاومت بود که این حقیقت را نمی‌دید و همچنان بر ایدهٔ مبارزهٔ با شاه از طرق قانونی و اصول پارلمانتاریستی پای می‌فشرد. همین دیدگاه را هم بازرگان در سالهای ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ برای انقلاب اسلامی داشت که با مخالفت حضرت امام (ره) ناکام ماند. این موضع بازرگان در جریان انقلاب اسلامی، به‌رغم تجربه‌ای بود که در نهضت مقاومت ملّی کسب شده بود و خود او در ارزیابی‌اش از تأکید این نهضت بر مسألهٔ انتخابات آزاد و تشکیل اقلیّت قوی در مجلس، به غلط بودن آن پی برده بود.

به نظر من، این «تز» راه یافتن به مجلس، و تشکیل یک اقلیّت منسجم و متّحد در برابر رژیم کودتا، تقلیدی از برنامه دکتر مصدق در مجلس چهاردهم و شانزدهم بود و در شرایط بعد از کودتای ۲۸ مرداد، کاربردی نداشت. ما باید متوجّه این نکته می‌شدیم که رژیم کودتا و حامیان غربی او تجدید اوضاع سالهای دهه آخر ۱۳۲۰ را تحمل نمی‌کردند و رژیمی را که برای روی کار آمدن آن، از لحاظ سیاسی و مالی، سرمایه‌گذاری کلان کرده بودند، تغییر نمی‌دادند.(۱)

۱- خاطرات بازرگان، جلد ۱، صفحهٔ ۳۵۳.

در هر حال، ضعف دیدگاه سیاسی و سازماندهی، و التقاط ایدئولوژیکی، از نهضت مقاومت ملّی، حرکتی ناتوان ساخت که اثر و نتیجه قابل قبولی برجای نگذاشت.

فعالیت نهضت مقاومت ملّی بیشتر از چند سال به درازا نکشید. رهبران نهضت توانستند یک شبکه نیمه مخفی به‌وجود آورند و تعدادی تظاهرات خیابانی سازمان دادند. خواهان آزادی انتخابات بودند و با توافقنامه جدید نفت مخالفت داشتند. تظاهراتشان یکی علیه کودتا، یکی پس از محاکمه مصدق، یکی هنگام مسافرت معاون رئیس‌جمهور آمریکا ریچارد نیکسون (۱۳۳۲) به تهران و یکی در مخالفت با محدودیتهای انتخابات مجلس ۱۸ بود. اسناد باقی مانده از نهضت مقاومت ملّی، حاکی از آن است که بنیانگذاران نهضت ارزیابی واقعی از توان سیاسی خود نداشتند.[۱]

بازرگان مسؤولیت دبیری شورای مرکزی و مسؤولیت سازماندهی امور را به عهده داشت.[۲] در سال ۱۳۳۴ بازداشت شد و پس از پنج ماه، با آغاز سال تحصیلی دانشگاه آزاد شد. در سال ۱۳۳۶ با موج دوم دستگیری اعضای نهضت مقاومت ملّی، هشت ماه در زندان گذراند.

نهضت مقاومت ملّی در سال ۱۳۴۰ از هم پاشید. یکی از علل عمدهٔ فروپاشی این نهضت ـ گذشته از آنچه قبلاً بیان کردیم ـ بی‌توجهی سران نهضت به موضوع دین و احساس دینی مردم بود.

بررسی اسناد باقی مانده از ن.م.م (نهضت مقاومت ملّی) به‌طور کلّی نشان می‌دهد دین نقش مهمی در ساختار فکری ن.م.م نداشت و در نوشته ایدئولوگهای نهضت، توجه کمی به آن شده است. اجمالاً می‌توان گفت کمتر از یک درصد از گفتار سیاسی ن.م.م در مورد دین بود.[۳]

از جملهٔ این اسناد، می‌توان به نامه‌ای اشاره کرد که توسط «نهضت خداپرستان سوسیالیست، انجمن اسلامی دانشجویان و جمعیّت تعاونی خداپرستان» به امضا رسیده است. این نامه نشان می‌دهد که در نهضت مقاومت ملّی، به خاطر بی‌اعتنایی به دین و نقش آن در جامعه، اختلاف نظرهای شدیدی بوده است و بیشتر این اختلافات بین کادرهای میانی نهضت با

۱- زندگینامهٔ سیاسی بازرگان، صفحهٔ ۱۱۰.
۲- مصاحبهٔ بازرگان، در سال ۱۳۶۸.
۳- زندگینامهٔ سیاسی بازرگان، صفحهٔ ۱۲۵.

سران نهضت بوده است. یعنی کادرهای میانی به دین و باورهای آن توجه و اعتقاد بیشتری از خود نشان می‌دادند، در حالی که سران نهضت از جمله بازرگان، به این مسأله اعتنایی درخور موقعیت دین در جامعه نداشتند و بیشتر به همان عنصر ملّیت و رهبری مصدق می‌اندیشیدند.

امضاکنندگان این نامهٔ سرگشاده، روشنفکران غیرمذهبی را به فساد اخلاق، استثمار طبقاتی و سازش با دشمن متّهم می‌کنند و صریحاً می‌گویند: «حاضر نیستند به خاطر ژیگولوهای ویلان و سرگردان و خانمهای بی‌بند و بار فداکاری کنند.» و یا به خاطر «پیشوایان احزاب و طبقهٔ حاکم و هزار فامیل» کشته شوند، لیکن آماده‌اند به خاطر خدا و در راه افراد زجرکشیده، هرچه در توان دارند، بکوشند.[1] انجام فعالیتهای تربیتی و فرهنگی که بعداً تدارک دیده شد، در پی همین اختلافها بود.

گذشت سالیانی بر کودتا و حکومت آن، و ناتوانی رهبری نهضت مقاومت ملّی در بسیج عناصر و نیروهای مبارز، مسأله تجدیدنظر در سازماندهی و شیوهٔ مبارزه را پیش آورد. در جناح متدیّن آن در تهران، این نظریه، اکثریت یافت که بهتر است فعالیّتهای فرهنگی و تربیتی انجام گیرد و پا به پای آن به جهت تدارک و پشتیبانی آن فعالیّتهای اقتصادی صورت پذیرد. سازمان این فعالیّتها «متاع» نامیده شد که کلمهٔ اختصاری «مکتب تربیت عملی اسلامی» بود. این حرکت که از جهتی به سمت اسلامی‌تر شدن مجموعهٔ همکاران به شمار می‌رفت، مرحلهٔ واسطه‌ای بود تا تشکیل نهضت آزادی ایران. هرچند جمعیت اخیر تنها از متدیّنین تشکیل نمی‌یافت، ولی از درجه خلوص بیشتری نسبت به نهضت مقاومت ملّی برخوردار بود.[2]

نهضت مقاومت ملّی با توجّه به دیدگاههای اعضای مؤسس، به سوی امریکاگرایش داشت. از یک سو با امریکاییهای داخل ارتباط برقرار می‌کرد، از جمله ارسال نامه برای آنان به عنوان «یک فرد امریکایی متعلّق به یک ملّت آزادیخواه جهان» که در بحثهای قبلی به آن اشاره کردیم؛ و از سوی دیگر، با دایر نمودن شعبهٔ این سازمان در امریکا در آذرماه ۱۳۳۲ امکان ارتباط‌گیری با امریکاییها را افزایش داد. ارتباط با «کاتم» جاسوس امریکایی و دیدار او با

۱- همان، صفحهٔ ۱۲۶.

۲- زوایای تاریک، جلال‌الدین فارسی، صفحهٔ ۲۱.

بازرگان در این راستا صورت می‌گیرد. این روند پس از تشکیل نهضت آزادی، همچنان از سوی این جمعیت و بازرگان ادامه می‌یابد.

نحوۀ تشکیل و فعالیتهای اندک نهضت مقاومت ملّی را از زبان مهندس بازرگان می‌شنویم:

نهضت مقاومت ملّی ایران در اوّلین هفته بعد از کودتا در تهران به‌وجود آمد. کمیته مرکزی آن را مرحوم ضیاءالدین حاج سیدجوادی و آقایان حاجی سیدرضا زنجانی، حاجی سید محمّدعلی انگجی و مرحوم موسوی جلالی، این‌جانب، دکتر سحابی، مرحوم رحیم عطایی و همچنین افرادی از حزب ایران تشکیل می‌دادند. این جمعیت به پیشنهاد آقای عباس رادنیا و جمعی از آقایان بازاریها تأسیس شده، افراد زیادی را از بازاری و دانشجو و کارمند و معدودی روحانی در تهران و چند شهر دیگر دربر می‌گرفت. این جمعیت تا سالهای ۱۳۳۵ و ۱۳۳۶ به حیات خود ادامه داد و فعالیتهایی از نوع تجمع و تشکل و تظاهرات، پخش اعلامیه و نامه، انتشار روزنامه مخفی «راه مصدق» صدور نامه سرگشاده اعتراض به قرارداد کنسرسیوم نفت ... داشت.

با زندان افتادن اینجانب و آقای مهندس سحابی و گیتی بین در سال ۱۳۳۵ و پس از آنها بازداشت آیت‌الله حاجی سیدرضا زنجانی، مرحوم دکتر معظمی و مرحوم رحیم عطایی و آقایان عباس سمیعی، عباس رادنیا، استاد محمدتقی شریعتی، طاهر احمدزاده و عده‌ای از تجار مشهد و مرحوم آیت‌الله میلانی و بالا رفتن کنترل فرمانداری نظامی توأم با کنار رفتن حزب ایران و حزب مردم ایران، نهضت مقاومت ملّی عملاً تعطیل گردید.

... شعار نهضت مقاومت به تبعیت از پیشوای ملّت دکتر مصدق، جمله «در رژیم مشروطیت شاه سلطنت می‌کند، نه حکومت» بود.[۱]

مواضع بازرگان و نهضت آزادی در قبال ۱۵ خرداد ۱۳۴۲

رژیم شاه با اعتماد به حمایتهای امریکا و ناتوانی رجال سیاسی مخالف و احزاب پراکنده، و ارزیابی غلط از حوزه‌های علمیه و نوع سکوتی که از این ناحیه دیده می‌شد، طرح «انقلاب سفید»،

۱- مقالۀ «چرا با سفیر امریکا و شوروی ملاقات کردیم»، مهندس بازرگان، کیهان، ۲۰ بهمن ۱۳۵۸.

«انجمنهای ایالتی و ولایتی» و سپس «کاپیتولاسیون، مصونیت نیروهای امریکایی در ایران از تعقیب قضایی» را تصویب نمود. خیزش حضرت امام خمینی (ره) و فریاد رسای آن مرد بزرگ، همه را مبهوت کرد.

شاه به فیضیه حمله کرد و مرتکب جنایات هولناک شد. امام (ره) بازداشت گردید. مردم متدیّن که سالها منتظر حرکت اسلامی و منطبق با باورهای خود و سرخورده از ملّیون و سیاسیون بودند، به صحنه آمدند و جنبش عظیم ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ را به وجود آوردند. جنبشی که اگرچه با شهادت حدود پانزده هزار نفر، بظاهر سرکوب شد، امّا از یک سو آزمونی شد برای میزان صداقت و همراهی گروهها و شخصیّتهای سیاسی با مردم و حرکت دینی آنان، و از دیگر سو، زیربنا و منشأ انقلاب عظیم اسلامی و پیروزی ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ گردید.

بازرگان در واقعهٔ ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ در زندان به سر می‌بُرد. نهضت آزادی و سران آن که در زندان بودند، برای محکوم کردن عملکرد رژیم شاه در واقعهٔ ۱۵ خرداد، جلسات بحث و گفتگو برگزار کردند. گروهی مخالف محکوم نمودن رژیم شاه و برخی موافق آن بودند.

بازرگان در خاطرات خود تشریح می‌کند که پس از بحث و بررسی نظرات موافقان و مخالفان در هیأت اجرائیه جبههٔ ملّی دوم، بالأخره تصمیم به عدم صدور اعلامیه در محکومیت رژیم شاه گرفته می‌شود. کوششهای بختیار و دکتر سنجابی در عدم تصویب صدور اعلامیه چشمگیر بود.[۱]

نهضت آزادی در این بُرهه از زمان، تا حدودی از نهضت اسلامی و حرکت روحانیت و بویژه حضرت امام خمینی (ره) دفاع نمود و اطلاعیه‌هایی صادر کرد که در بعضی موارد همچون «انقلاب شاه و مردم»، حقوق زنان، اصلاحات ارضی، از آنان دفاع نمود. یکی از نکات بارز در این دوره، این بود که نهضت آزادی ـ که از ماهیّت حرکتهای روحانیت در طول تاریخ و علل سکوت برخی از مراجع در مقاطع تاریخی و بویژه بعد از شهریور ۱۳۲۰ بی‌اطّلاع بود ـ تلاش کرد تا حضور روحانیت در صحنه‌های سیاسی و اجتماعی را به نوعی با تلاشهای خود پیوند زده و خود را سهیم در این حرکت نشان دهد.

پس از ۵۶ سال که روحانیون ایران علمدار انقلاب مشروطیّت و رهبر ملّت و واضع قانون شدند، مردم مسلمان آزادیخواه با اعجاب و امید به چنین بازگشت دسته

۱- خاطرات بازرگان، صفحات ۳۹۲-۳۹۴.

جمعی و توأم شدن دین و قانون که لازم و ملزوم یکدیگرند، می‌نگرند.[(۱)]

نکتهٔ مهم دیگر در حرکت نهضت آزادی و سران آن، گروه‌بندیهای متفاوت در داخل نهضت و تلاش افراد با بینش التقاطی در به دست گرفتن ارکان نهضت است.

بر ما روشن نیست که پس از دستگیری سران درجه یک نهضت آزادی، چه کسانی رهبری سازمان را به عهده گرفتند.[(۲)]

جلال‌الدین فارسی از اعضای اوّلیه نهضت آزادی به این مسأله اشاره کرده و با ذکر اعلامیه‌های صادر شده از نهضت آزادی و تفاوتهای آن، مسألهٔ نفوذ در نهضت را مطرح می‌کند. بر این اساس، نهضت آزادی در ۱۹ خرداد ۱۳۴۲، اعلامیهٔ مناسبی دربارهٔ قیام تاریخی ۱۵ خرداد صادر می‌کند که عنوان آن «دیکتاتور خون می‌ریزد» بود. چند روز بعد اعلامیه‌ای با امضای سازمانهای تابعهٔ نهضت آزادی بیرون می‌آید که با «بسم‌الله» شروع شده و از آیهٔ «ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفاً کانهم بنیان مرصوص» استفاده شده بود.

اعلامیهٔ دیگری از سوی دارودستهٔ غیرمذهبی در هیأت اجرایی نهضت آزادی صادر می‌شود که با «بسمه تعالی» شروع شده و نوشته بود که «هوشیار باشید. تنها حکومت مصدق، حکومت ملّت ایران است» و با هفت شعار، این اعلامیه پایان می‌یافت که سلام بر مصدق عزیز، رهبر نهضت ملّی ایران از جملهٔ آنها بود و در این اعلامیه، مردم را از حمله «به مأموران خارجی و سفارتخانه‌های خارجی» پرهیز داده و کوچکترین اشاره‌ای به آمریکا نشده بود. درواقع نویسندگان آن می‌خواستند حرکت اسلامی مردم را همچنان در سطح نازل ملّی نگه دارند.

درواقع، این دار و دسته، توسط احمد صدر حاج سیدجوادی[(۳)] **و به اشارهٔ دکتر امینی، سعی می‌کردند نهضت آزادی ایران را که رهبران متعهدش دستگیر شده بودند و بی‌سرپرست مانده بود، در خط سیاسی دموکراتهای آمریکا قرار دهند.**[(۴)]

متن اعلامیه‌ها را بیشتر فارسی می‌نوشت و طبق قرار، ناچار بود قبل از انتشار آنها را به تأیید احمدصدر حاج سیدجوادی برساند! در زمستان ۱۳۴۲، در اعلامیه‌ای، وحدت نهضت

۱- زندگینامهٔ سیاسی بازرگان، صفحهٔ ۱۶۵.

۲- همان.

۳- بازرگان او را به عنوان وزیر کشور دولت موقت برگزید!

۴- زوایای تاریک، صفحهٔ ۸۹

آزادی ایران با نهضت اسلامی امام(ره) اعلام می‌شود. محتوای آن، موجب اعتراض افراد غیرمتدیّن نهضت آزادی می‌شود، به این بهانه که استقلال نهضت آزادی از بین رفته است. این افراد که پس از دستگیری، به رئیس ساواک ـ نصیری ـ قول همکاری داده و آزاد شده بودند، با القائات خود به بازرگان و سحابی که در زندان بودند و در جریان محاکمهٔ آنان فرصت ارتباط بیشتری را با وی یافتند، بازرگان را با خود همراه ساخته و او، فارسی و هیأت‌مدیره موقت نهضت آزادی را وادار می‌کنند که ادارهٔ نهضت را به این گروه سپرده و سپس مجموع اعلامیه‌های صادره به نام نهضت آزادی ایران به مناسبت ایام محرم و عاشورای آن سال را به عنوان «اعلامیه‌های صادر شده از سوی ساواک» تکذیب می‌نمایند!

مهندس بازرگان تحت تأثیر القائات داردستهٔ غیرمذهبی، به آنان دستور داد تا امور نهضت را از دست هیأت اجراییه موقّت ـ و درواقع از دست بنده ـ خارج کنند. از طرف دیگر، به عده‌ای که در پادگان عشرت‌آباد به ملاقاتش می‌رفتند، می‌گفت «اعلامیه‌های محرم و عاشوراکه در آن از قیام و مبارزه مسلحانه و بدوش کشیدن اسلحه سخن رفته است، کار ساواک است، و از طرف نهضت آزادی نیست». همان روزها در راه عشرت‌آباد و نزدیک درب آن به دو نفر آشنا برخوردم. جویای خبر شدم. گفتند: «آقای مهندس بازرگان فرمودند: اعلامیه‌های محرم و عاشوراکه به نام نهضت آزادی پخش شده است، کار ساواک است!» چندی بعد، به دستور ایشان، داردستهٔ غیرمذهبی که خواهرزاده ایشان ـ رحیم عطایی ـ عباس سمیعی، حسن نزیه، و فولادی جزء آنها بودند، اشاره به همان اعلامیه‌ها و تراکتها نمود. این اعلامیه را صادر کردند:

تکذیب اعلامیه‌هایی که از سوی سازمان امنیّت به نام نهضت آزادی منتشر شده است ...[۱]

البته در کتابهایی که پس از انقلاب اسلامی تحت عناوین «اسناد نهضت آزادی ایران»، «صفحاتی از تاریخ معاصر ایران»، «یادنامهٔ بیستمین سالگرد نهضت آزادی ایران» منتشر کردند، این حقایق راکتمان نموده و همان اعلامیه‌ها و تراکتها را جزو عملکرد نهضت ثبت کرده‌اند!

۱- زوایای تاریک، صفحات ۱۱۸ و ۱۱۹.

در روزهای دادگاه تجدیدنظر، در پادگان عشرت‌آباد، روزی مهندس بازرگان از من پرسید: «مگر مهندس سحابی، پیغام ما را به شما ندادند؟» گفتم: بله. گفت: «اگر کسی از آزاد شدگان مایل به انجام کار سیاسی بود، از وجودش استفاده کنید. من هم به دو نفری که به سراغم آمدند، اداره یک حوزه را پیشنهاد کردم.» گفت: «آنها اعضای شورای مرکزی و هیأت اجرائیه نهضت بودند، دستگیر شدند، حالا که آزاد شده‌اند، می‌خواهند به سمتهای خودشان برگردند. نهضت آزادی مثل یک مطب است که صاحبش بخواهد به سفر برود، آن را به کسی می‌سپارد، بعدکه از سفر برگشت، می‌آید پیش آن شخص تا مطبش را تحویل بگیرد. آن شخص حقّ ندارد بگوید مطب را تحویل نمی‌دهم.» گفتم: «فکر می‌کردم نهضت آزادی یک حرکت و سازمان سیاسی است که تحت مسؤولیت اشخاص اداره می‌شود، نمی‌دانستم یک دکان و مطب است. الان هم حرفی ندارم، بیایند و تحویل بگیرند. آن را به تمامی تحویلشان می‌دهم و دنبال کار خودم می‌روم.» گفت: «در مثل مناقشه نیست. مطب را مثل زدم. حالا باهم کار کنید.» گفتم: «بهتر است آنان کار کنند.» همان‌جا به مهندس سحابی گفتم که چه گفتگویی با مهندس بازرگان داشتم، و افزودم: «دقایقی پیش از آن، تراب حق‌شناس[1] با ایشان صحبت می‌کرد و این نتیجه القائات و سعایت اوست. او از این کینهٔ مرا به دل گرفته است که با تعیین یک مقرری ماهانه، او را از کارهای نسنجیده و خودسرانه‌اش بر کنار کرده‌ام. شما به اعضای سابق شورای مرکز و هیأت اجراییه بگویید تا بیایند و مسؤولیتهای ما را به عهده بگیرند، زیرا من دیگر کاری انجام نخواهم داد.»[2]

مهندس بازرگان، مهندس سحابی و جمعی دیگر از سران نهضت مقاومت ملّی و نهضت آزادی و آیت‌الله طالقانی محاکمه شدند. آیت‌الله طالقانی با اعلام غیرقانونی بودن دادگاه و نظام شاه، هیچ صحبت دیگری نمی‌کنند و سکوت اختیار می‌نمایند. لیکن مهندس بازرگان لایحهٔ دفاعیهٔ بلند و بالایی را انشا می‌کندکه به عنوان «مدافعات» به چاپ می‌رسد. در این لایحه، بازرگان بر وفاداری به قانون اساسی و رژیم شاهنشاهی تأکید می‌کند و اتهام علیه اساس

۱- تراب حق‌شناس کسی است که در تغییر ایدئولوژیک سازمان نقش فعالی ایفا داشته و سازمان پیکار را به وجود آورد.

۲- زوایای تاریک، صفحات ۱۱۷ و ۱۱۸.

مشروطیت سلطنتی را نمی‌پذیرد، و اعلام می‌دارد که قائل است که شاه باید سلطنت کند، نه حکومت.

طیف منحرف نهضت آزادی، با انتشار اطلاعیه‌ای، اتهام «اقدام علیه امنیت کشور و برهم زدن اساس مشروطیت سلطنتی» را بی‌اساس دانست:

به نام خدا

هموطنان گرامی:

نظر به مراجعاتی که اخیراً از طرف طبقات و اصناف مختلف مملکت نسبت به نهضت آزادی ایران شده، و اظهار علاقه به اطلاع بیشتر از مرام و هدف نهضت آزادی ایران کرده‌اند، و نظر به اتهام و عنوان مسخره «اقدام علیه امنیت کشور و برهم زدن اساس مشروطیت سلطنتی» که زیر فشار سازمان امنیّت بر هشت نفر از رهبران عالیقدر و افراد فعّال ما گذارده شده است، لازم دیدیم این بیانیه را برای استحضار افکار عمومی منتشر کنیم.[۱]

در اعلامیه نامی از نهضت اسلامی و فراگیر روحانیت و مردم و امام(ره) برده نشده بود. حساب نهضت آزادی از روحانیت و امام(ره) و قیام ۱۵ خرداد بکلّی جدا شده بود. سلطنت مشروطه را آن‌گونه که در قانون اساسی آمده بود، پذیرفته بودند و در بند ۷ آن، تأکید شده بود که «نهضت آزادی ایران معتقد است که مرامنامهٔ مترقّی خود را با توجّه به وضع کلّی «ملک و ملّت» تدوین کرده است، که این جمله تأکید بر سلطنت و ملّت بود.

در هر حال، قیام ۱۵ خرداد، شفاف بودن مواضع احزاب و گروهها و شخصیّتها و صداقت آنها را به نمایش گذاشت، و ناخالصی و دو دستگی نهضت آزادی ایران را برملا ساخت. متأسفانه مهندس بازرگان در زمینهٔ پالایش نهضت و صدور اعلامیه‌های شفاف و مبتنی بر قیام حضرت امام(ره) تلاش لازم را به عمل نیاورد. به عنوان نمونه، پس از محرز شدن اختلاف و دو دستگی در نهضت آزادی، فارسی در نامهٔ مشروحی خطاب به رهبران محبوس و شورای سابق این نهضت، با اشاره به تحوّلات کشور و مردم و حضور گستردهٔ مرجعیّت شیعه و علما و طلّاب و واقعهٔ ۱۵ خرداد، پیشنهاد می‌نماید که مرامنامهٔ نهضت آزادی، اصلاح گردد و موارد اصلاحی را

۱- همان، صفحات ۱۳۲ و ۱۳۳.

به شرح زیر برمی‌شمارد:

۱ـ در اوّلین اصل مرامنامه، اسلام به عنوان جهان‌بینی نهضت آزادی رسمیت یابد.

۲ـ به جای آنچه در مورد شیوهٔ مبارزه آمده است، یک جهاد متنوع و دارای ابعاد گوناگون مقرر گردد [استفاده از کلمهٔ جهاد در بینش بازرگان جایی نداشت و از آن برداشت خاص خود را داشت].

۳ـ از لحاظ تشکیلاتی، چنان سازمان یابد که همگام با نهضت اسلامی جامعه بتواند حرکت کند.

۴ـ اصلی در مورد شرایط و صفات مسؤولان درجهٔ اوّل نهضت آزادی گنجانده شود که علاوه بر تدیّن و آشنایی به معارف اسلامی و التزام عملی، دارای کفایت و شجاعت و مدیریت لازم باشند.(۱)

جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر

در پی انتخاب جیمی کارتر ـ نامزد حزب دمکرات ـ در امریکا و شعار فضای باز سیاسی و حقوق بشر که از سوی کارتر اعلام شد، ملّیون و لیبرالهای داخلی به وجود آمدند و زمان را برای طرح شعارها و برنامه‌های خود مناسب تشخیص دادند، و با تشکیل «جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر» همسویی خود را با سیاستهای کاخ سفید اعلام کردند!

در تاریخ ۲۵ فروردین ۱۳۵۶، در منزل علی‌اصغر حاج سیدجوادی، جلسه‌ای از افراد زیر تشکیل شده بود.

مهندس بازرگان، دکتر سحابی، احمد صدر حاج سیدجوادی، مهندس امیر حسیبی، سرتیپ علی‌اصغر مسعودی، سرتیپ ولی‌الله قرنی، دکتر مبشّری، سرهنگ مجللی، دکتر علی شریعتی، دکتر علی‌اصغر حاج سیدجوادی، فتح‌الله بنی‌صدر و ... در این جلسه برای یک حرکت دسته‌جمعی موافقت و تصمیم‌گیری می‌شود. در یکی از این جلسات، فتح‌الله بنی‌صدر با توضیح این مطلب که در کشورهای اروپای شرقی از راه حقوق بشر توانسته‌اند صدای اعتراض خود را به گوش جهانیان برسانند و از سازمانهای جهانی طلب یاری کنند، تشکیل «جمعیت ایرانی حقوق

۱- همان، صفحهٔ ۱۳۵.

بشر» را پیشنهاد می‌کند.[۱] این پیشنهاد مورد موافقت قرار می‌گیرد و به صورت غیرعلنی فعالیت می‌کند. سرانجام در روز ۱۶ آذر ۱۳۵۶، اعلامیهٔ تأسیس «کمیتهٔ ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر» با امضای ۲۹ تن از شخصیّتهای سیاسی و دانشگاهی، منتشر می‌شود. سه روز بعد (۱۹ آذر) کمیتهٔ مزبور در نامهٔ هشت صفحه‌ای به عنوان دبیرکلّ سازمان ملل، پیرامون نقض حقوق بشر در ایران، خواستار یاری آن سازمان در تحقّق آزادیهای سیاسی طبق اصول قانون اساسی ایران و اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر گردید! درواقع همان اصولی که موجب تشکیل جبهه ملّی و نهضت آزادی ایران و در مرامنامهٔ این جمعیّتها منعکس شده بود! این جمعیت تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، روز پیروزی انقلاب اسلامی و سقوط رژیم ۲۵۰۰ سالهٔ شاهنشاهی، به فعالیّت ادامه داد و سپس منحل گردید.

نکات بارزی در شکل‌گیری و فعالیّت این جمعیّت وجود دارد که توجّه به آنها پرده از ماهیّت اصلی آن کنار می‌زند. اوّلین نکته، چراغ سبز و حضور فرد امریکایی در تشکیل و جلسات این جمعیّت است. دکتر سنجابی در خاطرات خود، در مورد چگونگی تشکیل این کمیته و علّت کناره گیری خود از آن[۲] می‌نویسد:

در این هنگام آقای مهندس بازرگان و چند نفر دیگر پیشنهاد کردند که جمعیتی به اسم طرفداران حقوق بشر تشکیل بدهیم. بنده هم چون چنین جمعیّتی را در خط مبارزه و وسیله‌ای برای اتحاد نیروها می‌دانستم، با آن موافقت کردم. این جمعیّت در منزل من و به ریاست من اعلام موجودیّت کرد و مصاحبهٔ اوّل آن با روزنامه‌نگاران خارجی در منزل من و به وسیله من صورت گرفت ... در همین ایام بود که از طرف سازمان حقوقدانان بین‌الملل شخصی، به نظرم اگر اشتباه نکنم، به نام ویلیام باتلر، وارد ایران شد و در منزل احمدصدر حاج سیدجوادی ـ که از رفقای بازرگان است ـ دعوتی از کمیته جمعیت به عمل آمد که در آن‌جا جمع شدیم.

وقتی که بنده وارد آن‌جا شدم و دختر آقای بازرگان مترجم جلسه بود و انگلیسی را با روانی صحبت می‌کرد، متوجه شدم که این آقای باتلر در جمع رفقای مهندس بازرگان بیگانه نیست و باصطلاح سلمان منا اهل‌البیت است و با آنها از سوابق

۱- خاطرات مهندس بازرگان، جلد ۲، صفحهٔ ۲۲۶.

۲- اوّلین دبیرکلّ این جمعیّت، دکتر کریم سنجابی بود که پس از بروز اختلاف و کناره‌گیری وی، مهندس بازرگان سمت دبیرکلّی را به عهده می‌گیرد.

و کارها و فعالیّت مشترکشان صحبت می‌کند. از آن‌جا دریافتم که تشکیل این جمعیّتها، مرتبط با سوابقی است و با دستگاههای خارج هم ارتباط دارد، و از آن تاریخ به بعد، بنده در این جمعیت طرفداران حقوق بشر ایران شرکت نکردم. بخصوص در همان ایّام آقای مهندس مقدم مراغه‌ای[۱] که یکی از اعضاء کمیتهٔ این جمعیت بود، به منزل من آمد و چون نارضایی مرا درباره عمل مهندس بازرگان تشخیص داد، صراحتاً به من گفت: در ایامی که قبل از آغاز این مبارزات اخیر در آمریکا بوده، هرجا می‌رفته و با هر مقام آمریکایی که صحبت می‌کرده، فقط اسم از آقای مهندس بازرگان می‌بردند.[۲]

اگرچه مهندس بازرگان در پاسخ به این ادعای سنجابی، نکاتی را یادآور می‌شود،[۳] لیکن اساس آنچه راکه در خاطرات سنجابی آمد، تأیید می‌کند و آشنایی قبلی خود را با باتلر منتفی می‌داند، ولی حضور او را امری عادی تلقّی می‌کند! بازرگان در مصاحبه با خبرنگار ایتالیایی ـ اوریانا فالاچی ـ از همین شخص، یعنی باتلر نام برده و به تماس مکرّر با هم اعتراف نموده و به تأیید آمریکا از جمعیت دفاع از آزادی و حقوق بشر را به واسطهٔ باتلر نیز تصریح می‌کند.

من به این خاطر از باتلر نام بردم، زیرا او در آن زمان بارها با من تماس گرفت تا با ایده‌های من آشنا شود، و به من اطلاع دهد که آمریکاییها هرگز اجازه نخواهند داد که رژیم ایران به‌طور ناگهانی تغییر کند. آنها بیم آن را داشتند که با سرنگونی شاه، کشور دچار آنارشیزم خواهد شد و بدین ترتیب فضایی برای دخالت شورویها باز می‌شود. من هر بار به باتلر پاسخ می‌دادم که من هم خواهان یک انقلاب ناگهانی نیستم ... سرانجام باتلر نیز متقاعد شد تا آن درجه که با تشکیل جمعیت حقوق بشر در ایران موافقت کرد، و در نزد دولتهای اخیر ـ من‌جمله دولت شریف امامی ـ قدمهایی نیز برداشت.[۴]

۱- مهندس مراغه‌ای، از چهره‌های نفوذی آمریکاست که به عنوان نماینده در اوّلین مجلس شورای اسلامی شرکت داشت، و سپس حزب خلق مسلمان را تشکیل داد و شورشهای آذربایجان را به وجود آورد که پس از متلاشی شدن این حزب توسط مردم و نیروهای انقلاب، از ایران متواری شده و به ضد انقلاب پیوست.

۲- امیدها و ناامیدی‌ها، صفحات ۴۲۶ و ۴۲۷.

۳- خاطرات بازرگان، جلد ۲، صفحات ۲۲۹-۲۳۱.

۴- خط سازش، مجتبی سلطانی، صفحهٔ ۸۷

این مصاحبه نشان می‌دهد که اوّلاً: گفتار دکتر سنجابی در خصوص آشنایی قبلی باتلر با بازرگان و دوستان او صحت داشته است، و درواقع با رایزنیهای قبلی با امریکا و به منظور پیشگیری از وقوع یک انقلاب ناگهانی و سقوط رژیم شاه، این جمعیت تشکیل شده است. ثانیاً: علّت آن که در امریکا، مقامات آن کشور بیشتر از بازرگان نام می‌برده‌اند، تأکید و درواقع قول بازرگان مبنی بر مخالفت وی با انقلاب ناگهانی است، و همین آشنایی با ایده‌های بازرگان بود که امریکاییها را نسبت به او و تشکیل جمعیّت مجاب و موافق می‌سازد. ثالثاً: اگر باتلر به عنوان رئیس انجمن حقوقدانان مسیحی طرفدار حقوق بشر به ایران آمده و در جلسهٔ با سران جمعیّت شرکت کرده بود ـ آن گونه که بازرگان در خاطرات خود عنوان می‌کند ـ چگونه است که از سیاستهای امریکا در ایران و ارزیابی از ایده‌های بازرگان و اعلام باید و نبایدهای امریکا نسبت به روند انقلاب در ایران سخن می‌گوید؟ آیا محتوای این دیدارها ـ که قطعاً بازرگان به بخشهای ناچیزی از آن اشاره کرده است ـ دلیل بر سیاسی بودن این جمعیّتهای حقوق بشر و عنصر اطلاعاتی بودن امثال باتلر نیست؟ حضرت امام خمینی(ره) با آن نگاه ژرف و دوراندیش خویش، ماهیّت این جمعیّتها را برملا می‌سازند:

ما همه بدبختیهایی که داشتیم و بعد هم داریم، از این سران کشورهایی است که این اعلامیه حقوق بشر را امضا کرده‌اند. اعلامیه حقوق بشر را اینهایی امضا کرده‌اند که سلب آزادی بشر را در همه دوره‌هایی که کفیل بوده‌اند و دستشان به یک چیزی می‌رسیده است، کرده‌اند ... این آمریکایی که اعلامیه حقوق بشر را باصطلاح امضا کرده است، شما ببینید چه جنایاتی بر این بشر واقع کرده است.[۱]

در حالی که این باصطلاح شخصیّتهای سیاسی، از درک چنین واقعیّت روشنی عاجز بودند و با مانور سیاسی امریکا روی حقوق بشر، بلافاصله خام شده و با اشاره و القای آنان دست به تشکیل چنین جمعیّتهای بی‌پایه و اساس می‌زنند.

این مؤسسه با حسن استفاده از سیاست جدید حقوق بشر دولت آمریکا که روی مصالح خودشان و رقابت با شوروی در دنیا عمل کرده و زیر همان عنوان به شاه فشار می‌آوردند که اختناقها و خشونتها را تخفیف داده، رعایت آزادی و حقوق ملّت را بنماید، برای خود یک نوع مصونیّت نسبی و امکانات محدود و

۱- صحیفهٔ نور، جلد ۲، صفحهٔ ۲۳.

عملی، که قبلاً سابقه نداشت، کسب نموده، توانست دفتر و تشکیلاتی در تهران درست کند.[۱]

دومین نکته در تشکیل این جمعیّت، تأثیر آن در مسیر و جهت‌گیری انقلاب اسلامی است. اگرچه این جمعیّت به واسطهٔ ضعف و زبونی و پراکندگی شخصیّتهای تشکیل‌دهندهٔ آن هرگز موفّق به انحراف در مسیر انقلاب اسلامی نشد، لیکن اسناد و نشانه‌ها، دالّ بر توطئه حساب شدهٔ امریکا و عوامل او در تشکیل این جمعیّت دارد. آنچه در نکتهٔ اوّل از حضور امریکاییها و موافقت آنها با تشکیل این جمعیّت و عناصر تشکیل‌دهندهٔ آن بیان شد، همگی قرائنی هستند که دلالت می‌کند بر این طرح، که امریکا با به میدان آوردن ملّیون و لیبرالها و سازمانهایی چون «جبههٔ ملّی» و «نهضت آزادی» و تشکیل «جمعیّت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر»، قصد داشت تا در جهت‌گیری اسلامی انقلاب، ایجاد خدشه و خلل نماید و عنصر لیبرالیسم و ملّی‌گرایی را در نهضت وارد و تقویت کند.

نهضت آزادی ایران، بعد از سالهای پراکندگی و دوری از صحنه، مجدّداً سازماندهی می‌شود و به میدان انقلاب می‌آید؛ این امر نشاندهندهٔ چیست؟ اسناد نهضت آزادی گواه این مسأله است:

در سال ۱۳۴۰ نهضت آزادی در کنار جبهه ملّی موجودیت خود را اعلام و نقشی اساسی پی‌ریزی کرد. با رفراندم ۱۳۴۱ و انقلاب باصطلاح شاه و ملّت، سران و فعّالان جبهه ملّی و نهضت آزادی بازداشت شدند و پس از محکومیّت سران و بعضی اعضای نهضت آزادی، فعالیّت آن عملاً تعطیل گردید.[۲]

عزّت‌الله سحابی از اعضای سابق این نهضت نیز در مصاحبهٔ خود در سال ۱۳۶۰ در این زمینه توضیح می‌دهد:

این نهضت برای شما خیلی گُنده شد. اوّلاً نهضت یک تشکیلات رسمی نیست. یک زمانی تشکیلات بوده، بعدها به علّت حوادث، یک عده به سراغ زندگی و کار و شغل و پُست و ... رفتند، یک عده به خارج رفتند، یک عده به آمریکا، یک عده اروپا، پانزده سال بین اینها جدایی بوده، آن کسانی که می‌خواهند برای خودشان

۱- انقلاب ایران در دو حرکت، بازرگان، صفحهٔ ۲۵.

۲- اسناد نهضت آزادی، جلد ۱۱، صفحهٔ ۲۴.

مقاماتی درست کنند، دائماً نهضت را بزرگ می‌کنند.(۱)

خود مهندس بازرگان نیز پس از آزادی از زندان، به سراغ زندگانی و کار خود رفت و به طور آشکاری دست از مبارزهٔ سیاسی کشید، و تمام وقت خود را صرف تدریس و تبلیغ نمود و تا سال ۱۳۵۶ نشان برجسته‌ای از حضور او در میان نبود، و در این سال است که با انتخاب کارتر و فضای باز سیاسی به وجود آمده و به قول بازرگان «مصونیت نسبی» به وجود آمده، جرأت پیدا کرده و جمعیّت مذکور را با هدف مبارزهٔ دمکراتیک! دایر می‌کنند. لذا سال ۱۳۵۶ را سال «تجدید فعالیّت نهضت آزادی ایران» نامیده‌اند.(۲)

جبههٔ ملّی هم وضعیت مشابهی داشت. جبههٔ ملّی چهارم به دبیر کلّی دکتر سنجابی، فعالیّت مؤثّری نداشت. شاه با صلاحدید سفارت امریکا و سفیر آن کشور، سولیوان، از عناصر جبههٔ ملّی برای تشکیل دولت و ریختن آب روی آتش انقلاب استفاده کرد، و درنهایت آخرین دولت شاه را شاپور بختیار عضو برجستهٔ جبهه ملّی تشکیل داد! و محققان اذعان دارندکه راه حل بختیار به عنوان انحراف در نهضت اسلامی و خارج ساختن رهبری انقلاب از دست مبارک امام(ره) و روحانیت بوده است.

جمعیّت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر با مرامی که اعلام نمود، قطعاً نمی‌توانست در چارچوب انقلاب اسلامی که توسط حضرت امام خمینی(ره) تعیین و با راهپیمایی میلیونی مکرّر مردم تأیید شده بود، قرارگرفته و حرکت کند. لذا قصد داشت یک زاویهٔ انحرافی را در انقلاب بگشاید که موفق نشد. در نخستین گام، مؤسسین جمعیّت روش خود را طی مصاحبه‌ای اعلام کردند:

روش ما مبتنی بر یک رشته فعالیّتهای معتدل و قانونی در چهارچوب قانون‌اساسی ایران و اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر خواهد بود.(۳)

درگامهای بعد، به اهداف خود تصریح نموده، موضوع فعالیّت خود را تشریح می‌کنند:

هدف کمیتهٔ ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر، اجرای کامل و یکپارچهٔ قانون اساسی و اعلامیه جهانی حقوق بشر به منظور رفع تعطیل مشروطیّت ایران و رفع تعدّی مستمر و مداوم به حقوق ملّت ایران با استقرار نظام حاکمیّت ملّی به

۱- روزنامهٔ کیهان، نیمهٔ پنهان، جلد ۹، صفحات ۹۱ و ۹۲.

۲- خاطرات بازرگان، جلد ۲، صفحهٔ ۲۴۷.

۳- اسناد نهضت آزادی ایران، جلد ۹، دفتر دوم، صفحهٔ ۸۹

ترتیب حاکم و متداول درکشورهای دارنده نظام مشروطیّت است.[۱]

چارچوب انقلاب اسلامی چه بود؟ سرنگونی رژیم شاهنشاهی و استقرار نظام جمهوری اسلامی بر مبنای آرای مردم. آیا این چارچوب با آنچه جمعیّت در اهداف و اساسنامهٔ خود قید می‌کند، سازگاری دارد؟

قانون اساسی و نظام مشروطیت ایران، مبتنی بر پذیرش اصل شاهنشاهی است، با این قید که شاه سلطنت کند، نه حکومت؛ و این اوّلین انحراف از خواسته‌های مردم در انقلاب اسلامی بود. دومین انحراف، نظام جایگزین است که در مرامنامهٔ جمعیّت، رژیم شاه پابرجا می‌ماند و تنها مجلس و دولت به طور آزاد انتخاب می‌شد، در حالی که در انقلاب اسلامی، رژیم شاهنشاهی منتفی و نظام جمهوری اسلامی جای آن را می‌گرفت. سومین انحراف، بی‌توجّهی به اسلام و احکام اسلامی است که در تمامی شعارهای ملّت در راهپیماییهای عظیم مورد تأکید قرار می‌گرفت، در حالی که در جمعیّت، صحبت از اعلامیهٔ بی‌ارزش و فاقد ضمانت اجرایی حقوق بشر است که بر مبنای فرهنگ و اندیشهٔ غرب شکل گرفته است.

این حقایق ملموس بود که موجب شد تا روحانیون به این نوع سازمانها و حرکتهای مشابه، با دیدهٔ تردید بنگرند و با آنان پیوند و ارتباط برقرار نسازند. حضور ملّیون، روشنفکران، سوسیالیستها و عناصری از این قبیل در این تشکّلها، نمی‌توانست ایجاد اعتماد کند. بازرگان در ابتدای سال ۱۳۵۷ تلاش کند با تشکیل یک جمعیّت ملّی مذهبی، مشابه جبههٔ ملّی و نهضت مقاومت ملّی، روحانیون را هم به این سازمان بکشاند و آخرین گام را برای باصطلاح دمکراتیزه کردن انقلاب و تضمین لیبرالیسم در ایران بردارد که موفق نشد و علّت آن هم سوابق منفی و وابستهٔ این سازمانها و عضویّت عناصر ضداسلامی در آنها بود.

موقع آن رسیده است که همکاری گروههای مبارز ملّی و اسلامی، تحقّق تشکیلاتی و رسمیّت پیدا کند. یک جبههٔ ملّی ـ اسلامی مشابه با نهضت مقاومت ملّی، ازگروهها و شخصیّتهای محدود و وفادار به مبارزه و آلوده نشده به دستگاه و دربار، در اردیبهشت ماه ۱۳۵۷ تشکیل گردید.[۲]

با عدم حضور روحانیون، این گروه هرگز پا نگرفت؛ لیکن ایدهٔ کشاندن روحانیون و

۱- همان، صفحهٔ ۱۰۰.

۲- انقلاب ایران در دو حرکت، بازرگان، صفحهٔ ۳۰.

عناصر اسلامی به ائتلاف با ملّیون، هنوز هم دنبال می‌شود و هدف، همچنان ایجاد انحراف در محتوای انقلاب اسلامی و سازش دادن آن با ایده‌ها و اندیشهٔ غرب‌گرایان است. طبق اظهارات بازرگان، علّت خودداری روحانیون از اعزام نماینده، عبارت بوده است از:

یکی از آقایان که سابقهٔ روشنی با دکتر بقایی دارد، اظهار می‌داشت که تردید ما به دلیل طرفداری بعضی از شماها از دکتر مصدق و عدم تسلیم مطلقتان به آقای خمینی است.»[۱]

بازرگان در اردیبهشت سال ۱۳۵۷، در مصاحبه با تلویزیون بلژیک، ضمن پاسخ به سؤالهای خبرنگار، دو جنبه را به عنوان جنبه‌های سیاسی جنبش ذکر می‌کند که بسیار قابل توجه است، از آن جهت که هیچ تناسب و سازگاری با حرکت اسلامی ملّت ندارد و تنها در همان راستای تلاش برای انحراف در سمت و سوی انقلاب اسلامی قابل توجیه است. بازرگان می‌گوید:

الف: چیزی که همه خواستار آن هستند، آزادیهای دمکراتیک ابتدایی است؛ از قبیل آزادی بیان، آزادی مطبوعات و اجتماعات و البته با تمرین لازم [!]
ب: احترام و اجرای کامل و صادقانهٔ قوانین اساسی کشور.[۲]

مفهوم تمرین لازم را می‌توان هم به سیاست بازرگان، یعنی گام به گام، تز مشهور او تعبیر کرد و هم از آن، این اعتقاد بازرگان و تقریباً تمامی ملّیون را استنباط کرد که ملّت ایران آمادگی استفاده از آزادی را ندارد و به تعبیری شایستگی آن را به دست نیاورده‌اند و باید آن را در صحنه‌های مختلف بتدریج وارد کرد تا دمکراسی را یاد بگیرند!

اجرای کامل قوانین اساسی کشور هم به معنای تأیید و تثبیت رژیم شاهنشاهی با محدود کردن اختیارات شاه است، که هرگز از خواستهای مردم و مشخصه‌های سیاسی انقلاب اسلامی نبود.

تلاش بازرگان برای فریب دادن حضرت امام(ره)

در اردیبهشت سال ۱۳۵۷، مهندس بازرگان، به وسیلهٔ مسافری، برای امام خمینی(ره) در

۱- همان.
۲- اسناد نهضت آزادی ایران، جلد ۹، دفتر اوّل، صفحات ۲۲۶-۲۲۹.

نجف پیامی فرستاد. از آن‌جاکه این پیام از یک سو حاوی تفکّر و مشی بازرگان و دیدگاههای وی در زمینهٔ انقلاب اسلامی و رهبری آن است و از دیگر سو تلاشی است برای اقناع امام(ره) در استفاده از روشهای مبارزاتی باصطلاح دمکراتیک، که به تثبیت رژیم شاه منجر می‌گردید، نکات برجستهٔ آن نقل می‌شود:

۱ـ قانون اساسی ایران به صورت اصلی و متمّم آن، بدون اضافات بعدی، سند زنده و قابل ارائه و استناد و دفاع در محاکم داخلی و محافل بین‌المللی است و فعلاً یگانه ضامن اجرای اصول و احکام اسلامی می‌باشد، اگر آن را نفی کنیم، منطقاً و قانوناً هرگونه مدرک محکومیت رژیم شاه را از دست می‌دهیم. به معنای ضامن سلطنت شاه نیز نیست، چون سراسر به خلاف آن عمل کرده و خود را قانوناً معزول ساخته است!

۲ـ لبهٔ تیز حمله، فعلاً بهتر است به استبداد باشد، نه استعمار. جنگ کردن در دو جبهه مانع پیروزی است و مصلحت در برانگیختن سیاست امریکا و اروپا که علیه خودمان و به سود و حمایت شاه است، نخواهد بود.

۳ـ کلّیهٔ جنبشهای ملّی و مذهبی اخیر، که در زمان خود ما به موفقیّتهای عمده رسیده و سطح بیداری و تحرّک مردم را بالا برده است، با اعلام انتخابات آزاد از طرف دولت و استقبال رهبران شروع شده است. با وارد شدن در فعالیّتهای انتخاباتی، بهتر توانسته‌اند حرف خود را بزنند و مردم را متوجّه و متحرّک سازند.

۴ـ...

۵ـ هدف نهایی، البته سرنگونی رژیم است. امّا در مرحله اوّل رفتن شاه، در مرحله دوم نظارت و محدودیت جانشینان او در چهارچوب قوانین موجود و آزادیها، سوم کار کردن روی افکار و افراد و تشکل و تربیت و تجهیزات، و بالاخره در مرحله چهارم تبدیل به جمهوری اسلامی.

۶ـ حکومت اسلامی یگانه هدف و منظور هر مسلمان باید باشد؛ عنوان کردن آن در جواب سؤال خبرنگار «لوموند» [از سوی امام] کاملاً بجا بوده است، امّا هنوز مشخص و شناخته نشده و تعریف واحدی پیدا نکرده، روی کیفیّت حکومت اسلامی از جهات عدیده ایدئولوژیک، اقتصادی، سیاسی، اداری و غیره، به قدر کافی و مقبول کار نشده، همچنین رهبری انحصاری روحانیت که امتحان خوبی در

گذشته نداده، سابقه و تجربه و صلاحیّت فنی لازم را ندارد، کنارزدن و خارج از حقّ و وظیفه کردن گروههای ملّی غیرمذهبی با حسن نیّت و با صلاحیّت، بـه خـلاف مصلحت است.[۱]

قسمت اوّل پیام، همان اعتقاد بازرگان و نهضت آزادی به حفظ اساس سلطنت طبق قانون اساسی است، و این که شاه سلطنت کند و نه حکومت. آنچه هم در بند پنجم نامه به صورت مرحله‌ای برای تغییر رژیم آمده است، عملاً تحقّق یافتنی نبود و لذا یک پیشنهاد متضاد با بند اوّل نیست، بلکه چون امکان تحقّق آن عملاً وجود نداشت، همان محتوای بند اوّل، یعنی اجرای قانون اساسی محقق می‌شد. و بر این اساس نظام سلطنتی مشروطه، آن هم در خاندان پهلوی باقی می‌ماند و حال چگونه با اجرای این قانون، اصول و احکام اسلامی به اجرا درمی‌آمد، جای سؤال دارد.

قسمت دوم پیام، تفکّر قدیمی و تربیت غربی روشنفکران است که اوّلاً در یک زمان با دو دشمن نمی‌توان جنگید ـ برخلاف شعار نه شرقی نه غربی ـ ثانیاً، امریکا به دلیل اعتقاد به خدا و دین مسیح! بهتر از شوروی ملحد است. لذا ضرورتی ندارد آنان را علیه خود تحریک کنیم. گذشته از این نوع تفکّر و تربیت، بازرگان چشم خود را به روی حمایتهای بی‌دریغ امریکا و غرب و شرق از رژیم شاه، حداقل از بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که خود نیز به چشم دیده است، می‌بندد! امریکا و اروپا نیاز به تحریک ندارد. آنان با هر نظام دینی اسلامی مخالف‌اند و این مخالفت مبنای برخورد آنها با انقلاب اسلامی بوده است. چنانچه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، امریکا با سفارت خود به فعالیّتهایش ادامه می‌داد و به رغم دستور آزادی اسرای امریکایی به دستور حضرت امام به جمع کردن ضدانقلاب و برنامه‌ریزی برای مقابله با انقلاب می‌پرداخت و در کردستان و سایر مناطق ایران به تحریک اقوام می‌نشست، که اسناد لانهٔ جاسوسی ابعاد مداخله و تجاوز و جنایت امریکاییها را نشان می‌دهد.

بند سوم نامه، دلالت بر بینش بازرگان از لحاظ اعتقاد وی به دمکراسی و لیبرالیسم داشته و از خوی محافظه کارانه او نشأت می‌گیرد. بازرگان به امام پیشنهاد می‌کند که شما هم مانند مصدق و سایر ملّی‌گراها، با قبول قانون اساسی و سلطنت کردن شاه، به انتخابات آزاد و مبارزهٔ پارلمانی روی بیاورید! با فرستادن نمایندگان واقعی مردم به مجلس، قوانین مثلاً سالم و اسلامی را تصویب

۱- شورای انقلاب و دولت موقت، صفحات ۲۲-۲۵.

کنید، در این صورت دنیا هم شما را و حرکتتان را تأیید خواهد کرد! زهی سادگی و بلاهت! واقعاً بازرگان، چه شناختی از رژیم شاه و ساواک و ارتش شاه و حامیان امریکایی او دارد؟ اگر کیاست و هوشیاری و سازش‌ناپذیری حضرت امام خمینی(ره) نبود، این سیاستمداران ملّی‌گرا چه بر سر حرکت مردم و ایثار آنان می آورند؟

در بند ششم، بازرگان اعلام حکومت جمهوری اسلامی توسط امام در مصاحبه با روزنامه‌نگاران را امری ناشناخته می‌داند! و جالب است که خود وی برای تحقّق این امر به اصطلاح خودش ناشناخته، پُست نخست‌وزیری را می‌پذیرد تا شرایط انتقال به نظام جمهوری اسلامی را فراهم آورد! معلوم نیست که اسلامیت این حکومت ناشناخته بوده یا جمهوریت آن؟ علی‌القاعده آقایان با جمهوریت بسیار آشنا بوده‌اند و آنچه برای آنها ناشناخته بوده، اسلامیت آن است. حال باید پرسید که بازرگان به عنوان کسی که سالهای طولانی در زمینهٔ اسلام به تدریس و انتشار مشغول بوده است، چرا اسلام را در ابعاد مختلف نشناخته است؟ پس چگونه در امر ناشناخته تدریس یا سخنرانی و کتاب نوشته است؟

قاطعیت حضرت امام خمینی(ره) در معرفی نوع حکومت بعد از سقوط شاه و درک مردم از این حکومت و الگویی که از آن در آموزه‌های خود داشتند ـ حکومت رسول خدا در مدینه و حضرت امیر در کوفه ـ تیر خلاصی بود بر نظام ستمشاهی و قطعاً تردید یا عدم شناخت، مبارزه را از مسیر خود خارج می‌ساخت. در این جا هم تفکّر بازرگان می‌توانست خطر بزرگی برای تداوم انقلاب و پیروزی آن باشد، که با بی‌اعتنایی امام به پیشنهادات وی، خنثی گردید.

شاید خوانندگان از تعبیر تلاش بازرگان برای فریب امام خمینی(ره) در عنوان این بخش از گفتار تعجّب کرده باشند. در حالی که نگاهی به سیر حوادث در سال ۱۳۵۷ و قرائن و شواهد و اسناد، این امر را یک رویّهٔ عادی نشان می‌دهد. سرویسهای جاسوسی امریکا و صهیونیسم و مستشاران عالی‌رتبهٔ امریکایی در ایران، با یک ارتباط مستقیم و لحظه به لحظه، حوادث را در انقلاب اسلامی مورد توجّه و ارزیابی قرار می‌دادند. سفارت امریکا در ایران، در تماس حساب شده با شخصیّتها و گروههای مخالف، تلاش می‌کرد تا در رهبری حضرت امام(ره) و مسیر انقلاب اسلامی رخنه ایجاد نماید و از این رخنه بتواند اهداف و منافع خود را تضمین کند.

اسناد منتشر شده از سوی دانشجویان پیرو خط امام(ره) ـ پس از اشغال لانهٔ جاسوسی امریکا ـ پرده از ارتباط وسیع نهضت آزادی و عناصری از این جمعیّت با اعضا و کاردار و سفیر سفارت در تهران برمی‌دارد. در این ارتباط نهضت آزادی همچنان بر همراهی و عدم مخالفت با

دولت بختیار، دفاع از سلطنت و قانون اساسی، پای می‌فشرد. مذاکره کنندگان از سوی نهضت و بازرگان در این ارتباطات، غالباً امیر انتظام، دکتر ابراهیم یزدی، میناچی و محمد توسّلی هستند. در برخی این اسناد اشاره شده است، که به عنوان مثال، محمد توسّلی به دستور رهبر نهضت آزادی ـ بازرگان ـ باکارشناس سیاسی سفارت ـ استمپل ـ ملاقات کرده است. در این ملاقاتها طرف ایرانی، اطلاعات خیلی محرمانه و بعضاً سرّی انقلاب، مانند تشکیل شورای انقلاب، بازگشت حضرت امام(ره) به تهران، نحوهٔ برخورد با شورای سلطنت و ... را به مأمورین آمریکایی انتقال می‌داده است و طرف آمریکایی برداشتها، نظریات و سیاستهای آمریکا را برای باصطلاح جلوگیری از یک انقلاب ناگهانی و کودتا و خونریزی! به طرف ایرانی تشریح و القاء می‌نموده است.

به طور طبیعی و براساس تجربیات و روش سازمانهای جاسوسی و استعمارگران، گاه به طور غیرمستقیم و گاه با واسطه‌هایی چند، با ترساندن و القاء نظرات، افراد و گروهها را در مسیر خواست خود قرار می‌دهند و آنان را به یک فریب و خیانت ناخودآگاه می‌کشانند.

تلاشهای بازرگان برای ماندگاری قانون اساسی و اساس سلطنت، و استفاده از شیوه‌های باصطلاح دمکراتیک در مبارزه با شاهی که در حال اضمحلال بود و تنها به دنبال فرصتی برای تثبیت خود می‌گشت تا مجدّداً بر اوضاع مسلّط شود، ادامه یافت.

پس از مهاجرت حضرت امام خمینی(ره) به فرانسه، مهندس بازرگان در تاریخ ۲۹ مهرماه ۱۳۵۷ جهت ملاقات با امام به پاریس رفت. سفر بازرگان ده روز به طول انجامید که ضمن آن با عناصر نهضت آزادی در خارج از کشور نیز ملاقاتهایی داشت. این سومین دیدار و آشنایی بازرگان با امام خمینی(ره) از نزدیک بود:

اوّلین ملاقات و آشنایی من ـ که به اتفاق آقای دکتر سحابی رفته بودیم ـ با آیت‌الله خمینی در زمستان سال ۱۳۴۱ در اوان نهضت روحانیّت بود.[1] دومین ارتباط در سال ۱۳۴۲ از زندان قصر با وساطت مرحوم برادرم به منظور رساندن

۱- آقای مهندس سحابی می‌گوید: آیت‌الله خمینی به سختی حاضر شد با مهندس بازرگان و دکتر یدالله سحابی دیدار کند، بویژه آن که حاضر نشد در منزل خود آنان را بپذیرد، لذا ملاقات در منزل علامه طباطبایی انجام شد. سیّدحمید روحانی نیز این مطلب را در کتاب «شریعتمداری در دادگاه تاریخ» صفحهٔ ۴۵ آورده است.

جوابیهٔ سخنرانی گستاخانهٔ شاه علیه ایشان بود ... غیر از آن ارتباط دیگر نداشتیم.[1]

قسمتهایی از این مذاکرات راکه با حضور دکتر یزدی از نهضت آزادی انجام گرفته است، نقل می‌کنیم. عدم اطمینان حضرت امام(ره) به این جمعیت که ناشی از سیاست معظمٌ‌له نسبت به گروهها و جمعیّتهاست، در این ملاقات کاملاً مشهود است.

ایشان ابتدا به کلام و استفسار از حال و نظریات طرف، ابراز انبساط چندان نداشت. وقتی ضرورت تعیین یک هیأت نمایندگی را مطرح کردم، تأییدی ندیدیم. مختصری از وضع ایران، عقب‌نشینیهای شاه، امکان توسعه فعالیت و پیشروی و پیروزی صحبت کرد. گفتم: انتخابات مجلس که وعدهٔ آزادی آن را داده‌اند [شاه]، فرصت خوبی برای نفوذ و موفقیت خواهد بود و شاه را می‌شود بتدریج بیرون انداخته، از راههای قانونی و مجلس مؤسسان تغییر نظام داد. ایشان بلافاصله اشکال کرده، گفتند شور و هیجان مردم خواهد خوابید. گفتم برعکس است، فعالیتهای انتخاباتی همیشه بهترین فرصت و وسیله‌ای برای بحث و تبلیغات و تجمع و تحریکات است. ایشان اظهار ناامیدی کرده، گفتند آیا تضمین می‌کنید؟

از مشکلات و مخالفتها و مسایلی که رو در رو خواهیم بود، صحبت کردیم. از جمله کارشکنیهای حتمی دولتهای بزرگ و لزوم دقت و تدبیر در پیشروی، فوق‌العاده متعجّب شدم که دیدم ایشان مسایل را ساده می‌گیرند و نمی‌خواهند وجود یا اثر آمریکا را قبول کنند. گفتم بالاخره آمریکا را با قدرت و موقعیّتی که دارد، باید به حساب بیاوریم. جواب دادند چون ما حرف حقّ می‌زنیم، آمریکا مخالفت نخواهد داشت ... گفتم دنیای سیاست و محیط بین‌المللی، حوزهٔ علمیهٔ نجف و قم نیست که با استدلال و حقّ، در صدد اقناع طرف برآیند، ... کافی نیست که حرفمان حقّ باشد تا آنها تسلیم شوند. از خونسردی و بی‌اعتنایی ایشان به مسایل بدیهی سیاست و مدیریت، ماتم برد و دنبال کردن بحث در این زمینه را بی‌فایده دیدم. پرسیدم جناب‌عالی چگونه اوضاع و تکلیف را می‌بینید؟ باز هم ساده‌نگری و سکینه و اطمینان ایشان به موفقیت نزدیک، مرا به تعجّب و تحسین انداخت. مثل این که قضایا را انجام شده و حل شده دانسته، گفتند شاه که رفت و به ایران آمدم،

۱- شورای انقلاب و دولت موقت، صفحات ۲۱ و ۲۲.

مردم نمایندگان مجلس و بعد دولت را انتخاب خواهند کرد. منتهی چون کسی را نمی‌شناسم، از شما می‌خواهم افرادی را که مسلمان و مطلع و مورد اعتماد باشند علاوه بر خودتان و دکتر یزدی معرفی کنید که مشاورین من باشند ... احساس من ـ و شاید دکتر یزدی ـ این بود که ایشان از ما فقط برای مرحلهٔ بعد از انقلاب که تشکیل دولت و مجلس و ادارهٔ مملکت است، می‌خواهند استفاده نمایند و نسبت به مرحلهٔ ماقبل، خیالشان راحت و برنامه معیّن است. گفتم چشم. با آقای دکتر یزدی می‌نشینیم و صورتی تهیه کرده، خدمتتان می‌دهم. سفارش کردند که تنها از خودتان نباشد، نمی‌خواهم بگویند من طرفدار دستهٔ خاصّی هستم.[1]

در بیاناتی که حضرت امام(ره) بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به مناسبتهایی داشتند، به مسألهٔ این دیدار اشاره داشته و پیشنهاد بازرگان برای مبارزهٔ گام به گام و عدم پذیرش خود را مطرح کردند، که بازرگان در مقابل تضمین خواستن امام مبنی بر پیروزی با استفاده از این روش، عقب می‌نشیند و حضرت امام(ره) به سالوسی رژیم پهلوی اشاره کرده، آنها را از چنین روشهایی برحذر می‌دارند. بیانات امام(ره) و جریان بعدی انقلاب نشان می‌دهد که ساده‌انگاری به مفهوم بی‌توجّهی یا عدم درک موقعیت در شخص بازرگان بود که گمان می‌کرد می‌تواند با انتخابات رژیم شاه را تغییر دهد! امّا اطمینان از پیروزی و اعتماد به مردم و ناتوانی شاه و امریکا در مبارزه با مردم و انقلاب اسلامی در امام(ره) موج می‌زند؛ همان چیزی که موجب تعجّب و تحسین بازرگان می‌شود. امام(ره)، امریکا را قابل نمی‌دانستند که بتواند در انقلاب و پیروزی آن خدشه وارد کند و دیدیم همین‌گونه شد و بعد از انقلاب نیز جملهٔ معروف امام(ره) که «امریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند» همین حقیقت را عیان ساخت. در حالی که روشنفکران و ملّی‌گراها مرعوب ظواهر و هیبت ابرقدرتی امریکا بودند، و مذاکرات آنها با مأموران امریکا از همین وحشت آنان ناشی می‌شد تا به‌گمان خود امریکا را از دست زدن به اقدامات تند و کودتا و امثال آن بازدارند. در حالی که تاریخ و اعترافات سفیر امریکا و ژنرال هایزر، نشان می‌دهد که آنان در برابر امواج شدید انقلاب اسلامی و حرکات عمومی ملّت ایران و تدابیر حکیمانهٔ حضرت امام(ره)، متحیّر و به صورت انفعالی و درمانده درآمده بودند و قدرت کنترل انقلاب و به روز در آوردن تصمیم‌گیریها و حرکات خود را نداشتند.

۱- همان، صفحات ۲۱-۲۳.

بعد از واقعهٔ خونین ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ و شهادت جمع کثیری از راهپیمایان، تنی چند از شخصیّتهای سیاسی، از جمله مهندس بازرگان توسط فرمانداری نظامی تهران دستگیر شدند. گروهی از اعضای جمعیّت دفاع از آزادی و حقوق بشر، به عنوان اعتراض به قم رفتند و در بیت آیت‌الله سید کاظم شریعتمداری ـ روحانی سازشکار که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در توطئه سوء قصد به جان حضرت امام(ره) شرکت جست و سپس در سیمای جمهوری اسلامی ایران توبه نمود[۱] ـ تحصّن می‌کنند. حدود یک هفته بعد، مهندس بازرگان آزاد شده و گروه متحصّنین با تشکر از آیت‌الله شریعتمداری به تهران بازگشتند.[۲] بازرگان پس از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ که رژیم شاه شدیداً در پی طرح شریعتمداری به عنوان مرجع شیعیان بود، در قم با ایشان ملاقات نموده و در مؤسسهٔ دارالتبلیغ قم که وابسته به شریعتمداری بود، حاضر شده و در آن‌جا سخنرانی می‌کند که شدیداً مورد انتقاد و گله طلّاب و روحانیون قرار می‌گیرد، و اقدام بازرگان به عنوان یک عمل انحرافی و مرتبط با دستگاه ارزیابی می‌شود.[۳]

در مهر یا آبان ۱۳۵۷ در دانشگاه تهران، نشستی از گروهها و نیروهای سیاسی باصطلاح میانه‌رو که خواهان حفظ رژیم سلطنتی و قانون اساسی با محدود کردن شاه در حیطه قانون! بودند، تشکیل می‌شود. این سند که یکی از معدود اسناد باقی مانده از توطئه عناصر میانه‌رو علیه روند انقلاب اسلامی و رهبری امام خمینی(ره) و خواسته‌های مردم است، حقایقی را روشن می‌کند که مکمل این بحث می‌باشد. ماهیّت و ایدهٔ شرکت‌کنندگان، بحثهای مطرح شده، برداشتهای مغرضانه و نادرست از شخصیّت حضرت امام(ره) و رهبری معظمٌ‌له، نشان‌دهندهٔ توطئه خطرناکی بود که پیام و سفر بازرگان و مشی او جزئی از این توطئه بوده است، و چنانچه در بحث شورای سلطنت خواهیم گفت، هدف تمامی این حرکتها و دیدار شخصیّتها با امام، فریب دادن معظمٌ‌له و ایجاد حاشیهٔ امن برای سلطنت و به دست گرفتن زمام امور توسط لیبرالها بوده است. جالب است که گروهی از کسانی که در این نشست شرکت داشته‌اند، بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، در دولت موقت بازرگان به پُستهای وزارت و مسؤولیتهای کلیدی انتخاب می‌شوند و بیشترین تلاش برای انحراف انقلاب نیز توسط اینان انجام می‌گیرد.

۱- مشروح عملکرد شریعتمداری را در کتاب «شریعتمداری در دادگاه تاریخ» نوشتهٔ سیدحمید روحانی، مطالعه فرمایید.

۲- اسناد نهضت آزادی ایران، جلد ۹، دفتر دوم، صفحات ۱۶۱-۱۶۶.

۳- تفصیل داستان را در جلد ۱، نهضت امام خمینی(ره)، نوشته سیدحمید روحانی مطالعه کنید.

متن سند نشست شخصیتهای سیاسی میانه‌رو

دانشگاه تهران

دفتر ریاست

[مهر یا آبان ۱۳۵۷]

الف ـ کسان

از جبهه ملّی: بختیار، سنجابی، دکتر احمد مدنی، فروهر، عزالدین کاظمی.

از انجمن حقوق بشر: احمد صدر حاج سیدجوادی، دکتر عبدالکریم لاهیجی، دکتر علینقی حکمی.

از مخالفین مستقل: دکتر علی امینی، منفردین پارلمان: جلال (جلالی) نائینی ...(۱)

از حزب پان ایرانیست: پزشکپور، منوچهر یزدی.

از اتحاد برای آزادی: بنی‌احمدی، رحیم صفاری، دکتر ذکاء، دکتر شیروانی (مؤتلف).

نمایندگان آیت‌الله شریعتمداری: پسر و داماد(۲)

نمایندهٔ آیت‌الله نجفی: آیت‌الله مبرقع.

بعضی روحانیون منفرد: صالحی کرمانی ...(۳)

و تعدادی حواشی دکتر غلامحسین صدیقی، علی سیف پورفاطمی، اللهیار صالح (مع‌الواسطه)، دکتر رزم‌آرا و دکتر مرتضی معین‌زاده (امینی).

رؤسای اصناف و بازار: مانیان، نوریان، اولیاء شیرازی و باقر رضایی.

بعضی شخصیتهای اقتصادی و بانکها: بانک بازرگانی، مرکزی، پارس، سندیکای مقاطعه کاران.

ب ـ برداشت کلّی و مشترک از وضع

۱ـ وضع خطرناک و ادامهٔ آن در آیندهٔ نزدیک موجب اضمحلال درونی مملکت و رژیم

۱- سید محمّدرضا جلالی نائینی، نمایندهٔ انتخابی دورهٔ هفتم مجلس سنا از تهران.

۲- مهندس حسن شریعتمداری و عباسی.

۳- احتمالاً علی‌اصغر صالحی کرمانی.

است.

۲ـ پشتیبانی سیاستهای خارجی تأثیر مستقیم در کنترل فعلی اوضاع داخلی ندارد.

۳ـ بعضی معتقدند [سازمان] سیا، شرکتهای نفتی، ساواک (همدان، کرمان، آمل، کارخانه‌ها و آزمون) تحریک می‌کنند.

۴ـ همه معتقدند تشکیلات زیرزمینی و اکنون تقریباً علنی حزب توده عامل مؤثر [این نشست] است، عامل منحصر نیست.

۵ـ همه معتقدند کلید اصلی و طرف مقابل [آیت‌الله] خمینی است.

۶ـ همه معتقدند که [آیت‌الله] خمینی دیگر برداشتی از اوضاع ایران ندارد. کینه، اطرافیان بد، بازیچهٔ سیاستهای خارجی، آغاز مخالفت مردم. ولی [آیت‌الله خمینی] سمبل غیرقابل انکار مخالفت و انفجار عقده‌ها و نارضایتی و مسلماً عملش، خلاف رژیم است.

۷ـ اکثریت معتقدند (فروهر، انجمن حقوقدانان، بازاریان)، اقلیتها: بنی‌احمد، مخصوصاً نمایندگان آیات قم که باید از موضع قدرت با [آیت‌الله] خمینی مذاکره کرد و در حال حاضر تبادل نظر کافی است و هرچه جلوتر برویم او بیشتر احساس قدرت می‌کند، مگر آن که شخصاً [او] دقیقاً مطیع سیاست خارجی باشد که ظاهراً نیست.

بعضیها عقیده داشتند راندن [آیت‌الله] خمینی به پاریس اشتباه بود.

۸ـ بالاتفاق عقیده دارند حفظ سلطنت و قانون اساسی در حالت خطر فعلی، تنها راه نجات مملکت است. ولی اگر جریان ضدرژیم، مخصوصاً حوادث مشابه دو ـ سه روز اخیر (دانشگاه و روال اصلی آن، همدان، کرمان ...) ادامه پیدا کند، در ظرف چند روز آینده بتدریج شعار ضد سلطنت رسمی و عمومی خواهد شد ...

نمایندگان آیت‌الله شریعتمداری تأکید می‌کنند که نمی‌توانیم کاری جز دنباله‌روی آمیخته با کنترل (هرچه مشکل‌تر) داشته باشیم.

۹ـ خطر وضع اقتصادی را وحشتناک‌تر و مزید بر علت می‌دانند ...

۱۰ـ خطر سرایت به ارتش (شریعتمداری، صدیقی) در صورت عدم برگرداندن اوضاع.

ج ـ راه حل

الف ـ منفیّات

۱ـ بالاتفاق کابینه شریف امامی را محکوم [می‌کنند] و هر روز ادامه آن را به ضرر می‌دانند.

علل ذکر شده مختلف [است]: فساد خودش، آزمون،[۱] عدم تجانس، تأثیر عوامل فاسد (محمدعلی مسعودی، عبدالمهدی شریف امامی ...) ناتوانی در تصمیم‌گیری، ضعف و برگشت (مطبوعات، بخشنامه، دانشگاه‌ها) اتهامات وارده به ارتش.

۲ـ اتفاقات آمل، کرمان و همدان و تظاهرات دانشگاه دارد وضع را به غیرقابل کنترل و کینه را به حد انفجار شدیدتر و جنون تبدیل می‌کند. هر ساعت مهم است.

۳ـ میزان نگرانی و آغاز عکس‌العمل به نحوی است که اکنون شانس توفیق یک اقدام برگشت زیاد است و ممکن است به تشویق عکس‌العملهای سالم منتهی شود. ولی یک هفتهٔ دیگر دیر خواهد بود و باید دولت سیاست تسلیم راکنار بگذارد و گردانندهٔ حوادث شود.

د ـ راه حل: پیشنهادها

به علت [وجود آیت‌الله] خمینی در حال حاضر [تشکیل] دولت وحدت ملی با شرکت سران جبهه ملّی میسّر نیست. با شرکت شخصیّتهایی به طور مستقل از جبهه میسّر است با برنامه محدود تا انتخابات و مشارکت سالم سیاسی تمام مخالفین. با برنامه‌های کوتاه مدتی که زیر پای مخالفین را جارو کند.

شرایط دولت: حتی‌الامکان برای وزرای اجرایی چهره‌های تازه، متخصص، درستکار [و] بدون سوابق توده‌ای، امنیتی.

نخست‌وزیر باید متعهّد شود که در هیچ حزبی شرکت نکند. (همه)

نخست‌وزیر باید متعهّد شود که در جستجوی نخست‌وزیر شدن بعد از انتخابات نخواهد بود (فروهر، لاهیجی). تأکید بر دفاع از قانون اساسی و متمم و تمام مواد آن.[۲]

تشکیل شورای سلطنت و تداوم توطئه تلاش برای فریبِ امام

جمعیت دفاع از آزادی و حقوق بشر، محفل خوبی برای ملّیون بود تا با رایزنیهای خود و ایده‌ای که داشتند، مسیر انقلاب و برخورد آن با رژیم شاه را به سوی یک مصالحه ـ که تنها منافع شاه و امریکا را تأمین می‌کرد ـ سوق دهند. استمپل ـ عضو سفارتخانهٔ امریکا ـ می‌گوید:

۱- منوچهر آزمون، معاون اجرایی و سخنگوی دولت شریف امامی.

۲- نقل از فصلنامهٔ تاریخ معاصر ایران، سال دوم، شمارهٔ ۸ ، زمستان ۱۳۷۷، صفحات ۱۵۴-۱۵۸.

تحت چنین شرایطی، کمیتهٔ دفاع از آزادی و حقوق بشر، برای مذاکرات و پیدا کردن راه حلها به صورت مهمترین ابزار سازمانی درآمد. تمام گروههای مختلف میانه‌رو، در آن نماینده داشتند. گروه از احترام برخوردار بود و به دلیل انتقادی که از موارد نقض حقوق بشر به عمل می‌آورد، برای شاه کاملاً شناخته شده بود.(۱)

همین جمعیت، در راستای حفظ رژیم سلطنتی و کمک به آمریکا در حل بحران ایران و تأمین منافعش، پیشنهاد تشکیل شورای سلطنت را می‌کند. استمپل در این باره می‌نویسد:

در اوایل ماه دسامبر کمیتهٔ دفاع از آزادی و حقوق بشر به ایالات متحده و بریتانیا پیشنهادی ارائه نمود و در آن درخواست کرد که سفرای هر دو کشور تشکیل شورای سلطنت را به شاه پیشنهاد کنند.(۲) در این طرح آمده بود که شاه قدرت [را] به یک شورای سلطنت، مرکّب از وفاداران به شاه، رهبران مخالف و دو یا سه نفر «شخصیّت» ممتاز که مورد تأیید طرفین باشند، واگذار کرده و کشور را ترک نماید.(۳)

ویلیام سولیوان، سفیر آمریکا در تهران، ضمن نامه‌ای خطاب به وزارت امور خارجه آمریکا، هدف از تشکیل شورای سلطنت را، کوتاه‌کردن دست حضرت امام خمینی(ره) از رهبری، عنوان می‌کند:

اقداماتی در دست است تا از طریق دستکاری در افکار عمومی، جبههٔ ملّی با زیرکی، رهبری مخالفین را از دست [امام] خمینی بیرون آورد. شاه معتقد است که می‌تواند با جبهه ملّی در مورد تشکیل یک سلطنت مبتنی بر قانون اساسی مذاکره کند، ولی با خمینی هرگز.(۴)

یکی از اهداف عمدهٔ سفر کریم سنجابی و مهندس بازرگان به پاریس، برای جلب نظر موافق و اعتماد امام با شورای سلطنت بود. این جاست که عنوان تلاش برای فریب دادن حضرت امام(ره) بخوبی مصداق می‌یابد. استمپل می‌نویسد:

۱- درون انقلاب ایران، استمپل، صفحهٔ ۲۰۹، نقل از نیمهٔ پنهان، جلد ۹، صفحهٔ ۱۰۰.

۲- همان، صفحهٔ ۲۲۴.

۳- همان، صفحهٔ ۲۱۷.

۴- اسناد لانه جاسوسی، جلد ۱۳، صفحهٔ ۳.

آنها [سنجابی و بازرگان] برنامه‌ای تدوین کرده بودند تا [امام] خمینی را ترغیب کنند که به آنها اجازهٔ همکاری با شاه داده و برای پیشبرد هدفهای انقلاب در چارچوب سلطنت قانونی، دولتی تشکیل دهند.(۱)

سنجابی و بازرگان که سفرشان تقریباً همزمان بود، گمان می‌کردند که حضرت امام(ره) به دلیل دوری از ایران، در جریان امور نیستند و آنها می‌توانند امام(ره) را تحت تأثیر قرار داده و طرح سیاست گام به گام را در قالب شورای سلطنت، و بعد مبارزهٔ باصطلاح دمکراتیک و از طریق مجلس به امام بقبولانند، که برعکس با هوشیاری و قاطعیت حضرت امام(ره) مواجه شده و حتّی ناچار می‌شوند با چرخش ۱۸۰ درجه‌ای، پیشنهادهای حضرت امام(ره) را بپذیرند.

دکتر سنجابی در مصاحبهٔ ۱۹ دی ۱۳۵۷ در مورد ملاقات با امام(ره) گفت:

من به عنوان یک مسلمان و یک ایرانی، حضور حضرت آیت‌الله خمینی که امروز تمام حرکات ایران زیر نظر ایشان قرار دارد، رسیدم و گفتم همان‌طور که هر فرد مسلمان روزی چند بار خدا را به شهادت می‌گیرد، من خدا را به شهادت می‌گیرم که با هیچ سیاست خارجی به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم ارتباط ندارم، و در هیچ جمعیت سرّی یا غیرسرّی ارتباط ندارم، و با مقامات دولتی و یا دربار ایران گفتگو و مذاکره نکردم. برای این به پاریس آمده‌ام تا آنچه راکه تشخیص می‌دهم، بیان کنم و موضع جبههٔ ملّی را برای شما تشریح کنم.(۲)

این اظهارات نشان می‌دهد که حضرت امام(ره) در پذیرش سیاستمداران دقت زیاد داشته است. سنجابی با سوگند و شهادت سعی می‌کند اعتماد امام(ره) را جلب کند. حضرت امام(ره) با آگاهی کامل نسبت به این گونه سیاست‌بازان، قاطعانه بر خواسته‌های انقلاب پای می‌فشارند و در پاسخ به سؤال خبرنگار روزنامه‌ها مبنی بر این که: با کریم سنجابی از جبهه ملّی در پاریس بحث مهمی داشتید، آیا با این حزب سیاسی ائتلاف می‌کنید؟ فرمودند:

مذاکرات به آن معنایی که گفته می‌شود، توافق حاصل شده است، نبوده. من مسائلی راکه مورد نظرم بوده طرح کردم و آنها قبول کردند. من مسائلی را که همیشه خواست ملّت است، طرح می‌کنم، هرکس آن را پذیرفت، به خواست ملّت

۱- درون انقلاب، استمپل، صفحهٔ ۱۸۴.

۲- روزنامهٔ اطلاعات، ۱۹ دی ۱۳۵۷.

عمل کرده است. خواست ملّت، رفتن شاه و استقرار حکومت اسلامی است.[۱]

دکتر سنجابی در ادامهٔ مصاحبهٔ خود، به نتیجهٔ این دیدار و اطلاعیهٔ سه مادّه‌ای اشاره کرده، می‌گوید:

من این طرح سه مادّه را به خط خودم نوشتم و خدمتشان فرستادم. ایشان به خط خودشان واژهٔ «استقلال» را به آن اضافه کردند. آن وقت امضا نمودم و فردای آن روز فرستادم خدمتشان و گفتم این نوشته به عنوان سند خدمت شما بماند یا دستورالعمل ما باشد. گفتند این سه مادّه را اعلام کنید. من به حیاط بیرونی آمدم و در یک جمع یکصد نفری که حضور داشتند، برای اوّلین بار این متن قرائت شد و بلافاصله به خبرگزاریها مخابره کردند، سه اصل این بود: ۱ـ سلطنت کنونی با نقض مداوم قوانین اساسی و اعمال ظلم و ستم و ترویج فساد و تسلیم در برابر سیاستهای بیگانه، فاقد پایگاه قانونی و شرعی است. ۲ـ جنبش ملّی اسلامی ایران نمی‌تواند با وجود بقاء نظامی سلطنتی غیرقانونی، با هیچ ترکیب حکومتی موافقت بنماید. ۳ـ نظام حکومت ملّی ایران باید براساس موازین اسلام و دمکراسی و استقلال به وسیلهٔ مراجعه به آرای عمومی تعیین گردد.

ملاحظه می‌شود که دکتر سنجابی کاملاً به شرایط امام(ره) تن داده و این اطلاعیه سه مادّه‌ای را به عنوان سند امضا کرده و به محضرشان عرضه می‌دارد.

امّا بازرگان، وی برعکس دکتر سنجابی، پس از ملاقات با امام(ره) و مواجه شدن با مواضع روشن و صریح امام(ره)، صدور اعلامیه را به بازگشت به ایران و مشورت با دوستان و اعضای نهضت آزادی موکول نمود! پس از بازگشت و شور با نهضت آزادی، اطلاعیه‌ای با عنوان «آیا وقت آن نرسیده که نظام حاکم واقع‌بین باشد؟» انتشار می‌دهد. در این اطلاعیه آمده است:

اعلامیه‌ها، سخنرانیها، تظاهرات، تجمعها، فریادها و بالأخره قربانیهای فراوانی که از یک سال‌ونیم به این طرف در ایران رخ داده است و از چهارگوشه دنیا ناظر و ناقل آن شده‌اند، لااقل دو حقیقت را نشان می‌دهد:

۱ـ اکثریت قاطع ملّت ایران شاه و رژیم او را نمی‌خواهد و خواستار حکومت

۱ـ مصاحبه با رادیو تلویزیون لوکزامبورگ (۱۱ آبان ۱۳۵۷)، مصاحبه با مجلهٔ عربی زبان المستقبل (۱۵ آبان ۱۳۵۷)، مصاحبه با خبرنگاران (۱۸ آبان ۱۳۵۷)، صحیفهٔ نور، جلد ۲، صفحهٔ ۲۶۴ و جلد ۳، صفحات ۲۹ و ۸۹ و ۹۰ ـ متن مورد استفاده، مصاحبه با خبرنگاران در ۱۸ آبان ۱۳۵۷ است.

اسلامی است.

۲ـ اکثریت قاطع ملّت ایران آیت‌الله‌العظمی خمینی را به رهبری خود برگزیده است.

دو واقعیت فوق، نه تنها با زبان و قلم بیان شده، بلکه با خونهای بی‌دریغ فراوان در پایتخت و سراسر کشور امضا شده است. از طرف دیگر، آیت‌الله العظمی خمینی، مکرّر تصریح کرده‌اند که شاه باید برود، دودمان پهلوی برود، نظام سلطنتی نیز برود.

... امر مسلّم و واقعیّت غیرقابل انکار این است که اکثریت ملّت از خواسته‌های رهبری روحانیّت، یک بند انگشت عقب نمی‌کشند.(۱)

حضرت امام(ره) با اشاره به این دیدارها، به‌ویژه پیشنهاد سیاست گام به گام بازرگان در پذیرش شورای سلطنت و مبارزهٔ پارلمانی، می‌فرمایند:

من که در پاریس بودم، می‌آمدند آن‌جا پیغام می‌دادند، خودشان می‌آمدند که بگذارید این شورای سلطنت باقی باشد و با شورای سلطنتی یک کارهایی بکنید، بعد ما کارهایی می‌کنیم، بعد چه، خوب من می‌دانستم اینها یا نمی‌فهمند مطلب را، یا مقصدشان این است که همان مسائل حفظ بشود. شورای سلطنتی را ما فرض کنیم قبول کنیم، معنایش این است که سلطنت را قبول کردیم ... معنایش این است که ما خود شاه را قبول کردیم.(۲)

ملاحظه می‌کنیم که حضرت امام(ره)، اصرار ملاقات‌کنندگان را یا از سر غفلت و جهالت می‌دانستند و یا از سر تبانی و توطئه برای حفظ نظام سلطنتی! و لذا سرسختانه در برابر آنها ایستادند و ناچارشان ساختند تا از خواسته‌های ملّت ایران حمایت کنند.

یکی دیگر از کسانی که در این حلقهٔ توطئه کوشید تا حضرت امام خمینی(ره) را نسبت به شورای سلطنت فریب داده و منافع شاه و آمریکا را حفظ نماید، حسن نزیه است که در دولت موقت بازرگان به ریاست شرکت ملّی نفت ایران منصوب گردید. نزیه در یادداشتهای خود که پس از فرار از ایران منتشر کرده است، تصریح می‌کند که در ایّامی که شاه در اوج ناامیدی به

۱- اسناد نهضت آزادی ایران، جلد ۱۱، صفحات ۳۲ و ۳۳.

۲- صحیفهٔ نور، جلد ۱۰، صفحهٔ ۸۸

تشکیل شورای سلطنت رضایت می‌دهد، وی از سوی علی امینی به عنوان نمایندهٔ ملّی‌گرایان به پاریس می‌رود تا نظر موافق حضرت امام(ره) را به این مسأله جلب کند:

در آستانهٔ انقلاب، روزی آقای دکتر علی امینی اطلاع دادند شاه عازم ترک ایران است و در صدد تشکیل شورای سلطنت بوده و می‌گوید شخصاً موافقت دارم که دوسوم اعضای این شورا از ملیون باشند و از ناحیهٔ خود می‌خواهم که عبدالله انتظام و علی امینی حتماً در این شورا حضور داشته باشند. در آن ایام آقایان دکتر علی امینی و عبدالله انتظام برای کمک به رفع بحران بین شاه و ملیون، نقش نوعی داور و میانجی را داشتند و نتیجهٔ دیدارها و مذاکرات خود را با طرفین به اطلاع هریک می‌رساندند ... این‌جانب نظریه یا پیشنهادی که از طرف شاه در خصوص شورای سلطنت (به ترتیب مذکور) ابراز شده بود را به عنوان یک راه حل مناسب و مسالمت‌آمیز و قابل توجیه و قبول شناختم. زیرا فکر می‌کردم ... شورای سلطنت می‌تواند تصمیم مناسب و مقتضی را برای رفع بحران و تعیین نوع نظام سیاسی مملکت از طریق تشکیل مجلس مؤسسان در غیاب [امام] خمینی و براساس نیابت و وکالت شاه به نحو دنیاپسندی اتخاذ نماید ... با حسن امید و انتظار، پیغام شاه را سریعاً و حضوراً به اطلاع مرحوم [آیت‌الله] طالقانی که در آن ایام نفوذ فوق‌العاده زیادی داشت، رساندم ... از مرحوم طالقانی خواستم تا رأساً در این مورد تصمیمی اتخاذ نماید و [امام] خمینی را در برابر عمل انجام شده قرار دهد [!]. ولی مرحوم طالقانی پیشنهاد مرا نپذیرفت و از من خواست تا هرچه زودتر به فرانسه عزیمت نمایم و [امام] خمینی را در جریان امر قرار دهم.[1]

ابراهیم یزدی این دیدار را چنین گزارش می‌کند:

در دی‌ماه ۱۳۵۷، آقای حسن نزیه به پاریس آمد و در ۱۵ دی ماه با امام خمینی دیدار و حدود یک ساعت با ایشان مذاکره کرد. در این ملاقات آقای نزیه نظرهای خود را پیرامون شورای سلطنت، جبههٔ ملّی و نحوهٔ انتقال قدرت برای امام بیان داشت ... به طور مشهودی میان نقطه نظرهایی که نزیه مطرح می‌ساخت، با

۱- کیهان سلطنت‌طلب، چاپ لندن، ۱۹ مهر ۱۳۶۹.

باورهای امام اختلاف وجود داشت.[۱]

متأسفانه به‌رغم این مواضع روشن از سوی امام(ره) و اعلامیه‌های شخصیتهای جبههٔ ملّی و نهضت آزادی، همچنان تلاشها برای حفظ نظام سلطنتی و روش محافظه‌کارانه برای انتقال گام به گام قدرت ـ که زمینه را قطعاً برای امریکا و سلطنت‌طلبان مانند کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ فراهم می‌ساخت ـ ادامه داشت. دکتر ابراهیم یزدی از طرحی صحبت می‌کند که مورد موافقت گروهها و شخصیتهای داخلی قرار گرفته بود و آن را خدمت حضرت امام(ره) برای بررسی و اخذ نظر ایشان فرستادند که با پاسخ منفی قاطع امام(ره) مواجه شدند.

فرمولی که در مذاکرات گسترده میان جناحهای مختلف پس از بحثهای زیاد موافقت شده و برای تصویب امام به پاریس ارسال گردید، این بود که افرادی از سیاسیون و مذهبیون در شورای سلطنت شرکت کنند و شورا پس از تشکیل خود بلافاصله اوّلاً نام خود را به «شورای ملّی» تغییر بدهد، ثانیاً با استفاده از اختیاراتی که قانوناً به عنوان جانشین شاه داراست، مجلسین را منحل نماید. ثالثاً شاهپور بختیار، نخست‌وزیر منصوب شاه را معزول سازد، رابعاً هر فردی که مورد نظر و تصویب امام باشد، به سمت نخست‌وزیری منصوب نماید، و بالأخره در پایان این جریان و پس از انتخاب نخست‌وزیر مورد نظر امام، خود را نیز منحل سازد و به این ترتیب انتقال قدرت از نظام شاهنشاهی به نظام جدیدی که مورد قبول و تأیید امام باشد، به صورت قانونی و به‌طور مسالمت‌آمیز صورت خواهد گرفت... .

فرمول بالا برای بسیاری از محافل و رهبران مبارز در داخل کشور موجه و منطقی به نظر می‌رسید... و هم ظاهراً برای مقامات آمریکایی نیز قانع‌کننده بوده است.[۲]

این تلاش هم راه به جایی نبرد و سیدجلال تهرانی، رئیس شورای سلطنت، با اصرار امام(ره) و شرط معظمٌ‌له برای ملاقات با خود، از ریاست شورا استعفا و به ملاقات امام(ره) به پاریس رفت و درنتیجه شورای سلطنت منحل گردید. یک بار دیگر هم این توطئه به شکل دیگری طراحی شد و این فرمول ارائه گردید. دکتر جواد سعید، رئیس مجلس شورای ملّی توسط

۱- آخرین تلاش در آخرین روزها، ابراهیم یزدی، صفحهٔ ۱۴۳.

۲- آخرین تلاشها، صفحات ۱۲۵-۱۲۷.

دکتر سنجابی پیغام داد که برای حل بحران روی کار آمدن دولت مورد نظر امام، نمایندگان مجلس حاضرند دولت بختیار را با قید سه فوریت استیضاح کنند ... و در همان جلسهٔ مجلس شورای ملّی، بدون آن که نخست‌وزیر مورد نظر امام به مجلس بیایند یا از مجلس درخواستی بکنند، به ایشان به عنوان نخست‌وزیر رأی اعتماد بدهند و پس از رأی اعتماد، نمایندگان با استعفای دسته‌جمعی خود، مجلس را منحل کنند و به این ترتیب آخرین بقایای نظام شاهنشاهی منحل شده و از بین می‌رود و نظام جدید مستقر می‌گردد.(۱)

این طرح نیز از طرف حضرت امام(ره) قاطعانه رد می‌شود.

طرح دخالت ملّیون در دولت شاه بعد از خروج او از ایران به عنوان آخرین برگ برندهٔ نظام شاهنشاهی قبل از انجام کودتا، مورد موافقت آمریکا و شاه قرار گرفت و شاپور بختیار ـ نوکر بی‌اختیار ـ نامزد پُست نخست‌وزیری شد و به عنوان مهره‌ای از جبههٔ ملّی در رأس دولت قرار گرفت. بختیار که سابقهٔ آشنایی طولانی با بازرگان داشت، در تماسهای دوجانبه تلاش کرد تا به گونه‌ای بازرگان را داخل در صف دولت خود نماید و به وسیلهٔ او، موفق به فریب دادن امام شود! این تماسها و محتوای آنها را پی می‌گیریم. دکتر یزدی می‌نویسد:

بختیار پس از انتصاب، اقدام به تماس با شورای انقلاب نمود و برای این کار، ابتدا با آقای مهندس بازرگان تماس گرفت [این به زعم نظر دکتر یزدی است که تماس با بازرگان را به عنوان تماس با شورای انقلاب دانسته‌اند]. در ۲۶ دی ماه ۱۳۵۷ یعنی همان روز خروج شاه از ایران، آقای مهندس بازرگان از تهران به نویسنده [دکتر یزدی در پاریس] تلفن زدند و اطلاع دادند که بختیار مع‌الواسطه (توسط مهندس حسیبی) با ایشان تماس گرفته و پیغام داده است که آقا چه امری دارند؟ بروم یا بمانم. خدمتی که باید انجام بدهم، دادم، چه مصلحتی می‌دانید!

مطلب را یادداشت کردم تا با امام مطرح ساخته و نظراتشان را بپرسم. امّا وقتی این پیغام را با امام در میان گذاشتم، ایشان پاسخ ندادند. من هم پی‌گیری نکردم و مسأله مسکوت ماند.(۲)

در این پیغام، کاملاً مشخص است که بختیار تلاش می‌کند تا به واسطهٔ بازرگان، امام را خام

۱- همان.
۲- همان، صفحهٔ ۱۳۷.

کند. برای همگان روشن بود که بختیار در پی رایزنیهای بی‌شمار کاخ سفید و سفیر آمریکا در تهران (سولیوان) و فرستادهٔ ویژه کاخ سفید (ژنرال هایزر) با شاه و سران ارتش و ملّیون برای نجات رژیم سلطنتی و منافع آمریکا، به نخست‌وزیری رسیده است، نه آن که وی قصد خدمت به انقلاب را داشته که حالا از امام رهنمود بخواهد! روند آیندهٔ انقلاب، این مسأله را تأیید کرد.

تماسهای بختیار با بازرگان ادامه می‌یابد تا آن‌جاکه اعلام آمادگی می‌کند به پاریس رفته با امام ملاقات کند. دکتر یزدی این مطلب را چنین روایت می‌کند:

در ۲ بهمن ۱۳۵۷ آقای مهندس بازرگان در تماس تلفنی خود با پاریس، مجدّداً یادآور شد که در تهران، در شورای انقلاب راجع به پیغام بختیار صحبت و موافقت شده است که بختیار به پاریس بیاید. اگر آقا اصل مسأله را بپذیرند، او مایل است همراه با برخی از وزرای خود بیاید. مهندس بازرگان گفتند بختیار از این که او را «خائن» خوانده‌اند، ناراحت است و می‌خواهد به صورتی از او اعادهٔ حیثیت بشود. آقای مهندس بازرگان سپس سؤال کردند آیا با این وضعیت، امام، بختیار را خواهند پذیرفت؟

من مطلب را عیناً به امام گزارش کردم. ایشان گفتند پذیرش بختیار مشروط به استعفای او خواهد بود. آن هم حالا صحیح نیست، بماند برای بعد.[1]

بختیار به تلاش خود برای مشروعیت بخشیدن به خود و دولتش از طریق کمک بازرگان ادامه داد و حاضر شد او را وارد کابینهٔ خود کند. مهندس کاظم جفرودی می‌گوید:

روز سه‌شنبه سوم بهمن‌ماه ۱۳۵۷ جلسه در منزل آقای دکتر شفیعی تشکیل شد. موضوعی که مطرح بود، این بود که آقای مهندس بازرگان وارد دولت آقای دکتر بختیار بشوند و هرچند وزارتخانه که می‌خواهند، در اختیار ایشون گذاشته بشود که ایشون بگذارند در اختیار همکارانِ اون ایام خودشان.

بازرگان هم در مقابل می‌خواست بختیار را در دولت خود شرکت دهد و بدین‌وسیله انتقال قدرت بدون سرنگونی رژیم شاهنشاهی و به طور مسالمت‌آمیز حل شود! جفرودی در ادامهٔ خاطرهٔ خود می‌گوید:

آقای مهندس بازرگان زیر بار نمی‌رفتند، گفتند من با آیت‌الله خمینی مشترکاً

۱- همان، صفحات ۱۳۹ و ۱۴۰.

کار می‌کنم [!]، بنابراین نمی‌توانم با دولت شما باشم. ولی به شما پیشنهاد می‌کنم یعنی به آقای دکتر بختیار که ایشون [امام خمینی]یه دولتی تشکیل می‌دن که آقای بختیار هرچند وزارتخانه که می‌خواهد، قبول کند.[1]

در حالی که این پیشنهادها در تماس سوم بهمن بازرگان با پاریس به اطلاع امام(ره) رسیده و به‌طور کلّی از طرف معظمٌ‌له مردود اعلام شده بود.[2]

تماسها ادامه می‌یابد و بازرگان نتیجهٔ این تماسها را به آقای یزدی در پاریس منتقل می‌کند. آخرین تصمیم که در جلسهٔ شورای امنیت کشور در ۷ بهمن ۱۳۵۷ گرفته شد، این بود که بختیار بیانیه‌ای را تهیه کند و سپس همراه با بازرگان به پاریس رفته، بعد از ملاقات، استعفای کتبی خود را به امام بدهد. متن بیانیه را بازرگان می‌بیند و می‌پسندد. این متن از رادیو و تلویزیون خوانده شد. امّا امام با رد این پیشنهاد، تنها با استعفای بختیار و سپس ملاقات با او رضایت دادند و سپس پرده از روی این توطئه برداشتند:

آنچه ذکر شده است که شاپور بختیار را در سمت نخست‌وزیری، من می‌پذیرم، دروغ است، بلکه تا استعفا نداده است، او را نمی‌پذیرم، چون او را قانونی نمی‌دانم. حضرات آقایان! به ملّت ابلاغ فرمایید که توطئه‌ای در دست اجراست و از این امور جاریه گول نخورند. من با بختیار تفاهمی نکرده‌ام و آنچه سابق گفته است که گفتگو بین من و او بوده، دروغ محض است. ملّت باید موضع خود را حفظ کند و مراقب توطئه‌ها باشد.[3]

با انتشار این بیانیه، سفر بختیار به پاریس بکلّی منتفی شده و به‌رغم اظهار ناراحتی از سوی بازرگان و اتهام خلف وعده به امام از سوی او[4]، آنچه امام از آن به عنوان توطئه یادکرده بودند، خنثی شد و ورود حضرت امام(ره) به ایران و تعیین دولت و پیروزی انقلاب در مدّت ۱۲ روز از ورود امام(ره) و پس از یک نبرد و مجاهده ۳ روزه، در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، نگاه عمیق و دوراندیش و زیرکی الهی حضرت امام(ره) را به عالم نشان داد و بطلان همهٔ پیش‌بینی‌های ملّیون و لیبرالها را در حمام خون و کودتا و توانایی آمریکا در حمایت از رژیم شاه را به نمایش گذاشت. تلاشهای

۱- تحریر تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی ایران، صفحهٔ ۱۲.

۲- آخرین تلاشها، صفحهٔ ۱۴۰.

۳- صحیفهٔ نور، جلد ۴، صفحهٔ ۲۶۹.

۴- آخرین تلاشها، صفحهٔ ۱۶۰.

بازرگان و نهضت آزادی هم که از مواضع سرسختانه و سازش‌ناپذیر امام(ره) به تنگ آمده بودند، بی‌ثمر ماند و بزرگترین انقلاب قرن به وقوع پیوست.

از بحثها چنین برمی‌آید که اعضای نهضت آزادی ایران از مواضع آشتی‌ناپذیر و سرکش [امام] خمینی به تنگ آمده و امیدوارند او را کنار بگذارند.(۱)

به قول حضرت امام، رضوان‌الله‌علیه، چهره‌ها در زمان معیّن رو می‌شوند. اگرچه این مطلب را در مورد نخست‌وزیر شدن بختیار که خود را ملّی‌گرا می‌نامید، فرموده‌اند، لیکن همهٔ چهره‌هایی را که چنین روش و مرام و عملکردی را داشته باشند، شامل می‌شود و مصداق آن به یک شخص محدود نمی‌گردد.

اینها هر روزی با یک صورت، یعنی عمّال اجانب در پرده‌ها و در چهره‌هایی هستند. اینها عمّالشان را ممکن است بیست سال، سی سال به صورت یک آدم ملّی درآورند و بر ملّت معلوم نباشد که این چکاره است. وقتی که چهره، چهرهٔ واقعی پیدا شد، آن وقت ملّت می‌فهمد چه بوده، یک نفر سی سال، بیست سال در چهرهٔ ملّیت بوده است، در چهرهٔ دیانت بوده است... و نگهداشته‌اند این را برای یک روزی که احتیاج دارند، که با حربهٔ ملّت، ملّت را بکوبند.(۲)

۱- اسناد لانه جاسوسی، جلد ۲۷، صفحهٔ ۱۷۳ به نقل از گزارش سفارت امریکا به وزارت امور خارجه آن کشور در ۱۷ بهمن ۱۳۵۷.

۲- صحیفهٔ نور، جلد ۵، صفحهٔ ۶۷



بازرگان پس از انتصاب به نخست وزیری در دانشگاه تهران (۱۳۵۷/۱۱/۲۰)

فصل پنجم

عملکرد بازرگان پس از پیروزی انقلاب اسلامی

۱ـ نخست‌وزیری بازرگان و تشکیل دولت موقت

مهندس بازرگان ماجرای انتخاب خود به نخست‌وزیر را این‌گونه شرح می‌دهد:

اما انتصاب دولت موقت مطلب را باید از عصر چهاردهم بهمن‌ماه در دبیرستان رفاه ـ سه روز بعد از ورود امام به تهران ـ شروع کنیم.

آیت‌الله خمینی در آن سه روز چه گفتگوها با چه کسانی کرده بودند، خبر ندارم. همین‌قدر می‌دانم که شورای انقلاب را که تقریباً همه روزه در طبقهٔ دوم ساختمان دبیرستان رفاه، جمع می‌شدیم و سری هم به آقا در ساختمان دبستان علوی می‌زدیم و اطاق را خلوت می‌کردند، عصر شنبه که رفتیم ما را مخاطب قرار داده، پرسیدند، برای نخست‌وزیری چه کسی را تعیین کنیم؟ حاضرین ساکت مانده به یکدیگر نگاه می‌کردند. اسامی اشخاص از جمله آقای صدر حاج سیدجوادی در صحبتهای بین‌الاثنین به میان آمد. نمی‌دانم مرحوم مطهری بود یا یکی دیگر از روحانیون شورای انقلاب که مرا پیشنهاد کرد. اعضای غیرروحانی هم شخص دیگری را درنظر نداشتند، ولی نظر عموم روی من رفت و اگر کسی موافقت نداشت، حرفی نزد.[۱]

بازرگان سپس توضیح می‌دهد که آن شب را به قصد مطالعه و مشورت اجازه می‌خواهد و در این فاصله بنا به تصریح دکتر یزدی با آیت‌الله طالقانی مشورت می‌کنند. آیت‌الله طالقانی مخالف پذیرش نخست‌وزیری از سوی بازرگان بوده است و دلیل آن را تفاوت مشی و دیدگاههای وی با روحانیون عضو شورای انقلاب عنوان می‌کردند. گویا اصرار دکتر یزدی باعث

۱- شورای انقلاب و دولت موقت، صفحات ۳۳-۳۶.

پذیرش بازرگان و کوتاه آمدن آیت‌الله طالقانی می‌شود. بازرگان ادعا می‌کند که وی در جلسه یکشنبه ۱۵ بهمن ۱۳۵۷ شرایطی را برای پذیرش پُست نخست‌وزیری دولت موقت عنوان نموده است، از جمله این که وی معتقد به دمکراسی و حرکت آرام بدون تعجیل است! حجت‌الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی چنین ادعایی را رد می‌کند و توصیهٔ آیت‌الله طالقانی به بازرگان برای نپذیرفتن این پُست و یا اعلام شرایط خاص از سوی بازرگان را بنا به قرائنی از جمله شرط امام در حکم نخست‌وزیری منتفی می‌دانند.(۱)

آنچه در این بین اهمیّت دارد، شرط حضرت امام خمینی(ره) برای احراز این مسؤولیت توسط بازرگان است که وزیران کابینه را نیز وارد در آن دانسته و تأکید می‌کنند که:

جناب عالی را بدون درنظر گرفتن روابط حزبی و بستگی به گروهی خاص، مأمور تشکیل دولت موقت می‌نمایم.(۲)

بازرگان اذعان می‌نماید که در جلسهٔ روز یکشنبه ۱۵ بهمن ۱۳۵۷ حضرت امام(ره) بر این مسأله تأکید خاصی می‌کنند:

آیت‌الله خمینی راجع به عدم وابستگی حزبی و این که نخست‌وزیر و وزرا ـ و شاید اعضای شورای انقلاب ـ نباید عضو هیچ حزب باشند و تصوّر تمایل و تبعیّت ایشان از هیچ گروه و حزب پیش نیاید، بیاناتی کردند. حاضرین متعجّب شدند، چون امر مسلّم، نخست‌وزیر انتخابی از نهضت آزادی بود. همین مطلب را آقای مهندس کتیرایی یا مرحوم مطهری عنوان کردند. آیت‌الله خمینی گفتند خوب، استعفا دهند. مرحوم طالقانی اشکال کردند که اگر بازرگان استعفا از نهضت آزادی بدهد، همه می‌دانند که مؤسس و عضو علاقه‌مند نهضت آزادی است. من اضافه کردم همین‌طوراند آقای طالقانی، به علاوه وزرایی هم که باید انتخاب کنیم ... بالأخره قرار شد کسانی که حزبی هستند، از مسؤولیت و اشتغال، فعالیّت و مشارکت در حزب خود، خودداری نمایند.(۳)

حضرت امام خمینی(ره) در زمینهٔ انتصاب بازرگان به نخست‌وزیری، ضمن تأکید بر این نکته تصریح می‌کنند که به توصیهٔ برخی دوستان، بازرگان را انتخاب کرده‌اند و تمایلی به روی

۱- دوران مبارزه، هاشمی رفسنجانی، جلد ۱، صفحهٔ ۳۳۵.

۲- صحیفهٔ نور، جلد ۵، صفحات ۲۷.

۳- شورای انقلاب و دولت موقت، صفحات ۳۶-۳۸.

کار آمدن آنها نداشته‌اند:

من امروز بعد از ده سال از پیروزی انقلاب اسلامی، همچون گذشته اعتراف می‌کنم که بعضی تصمیمات اوّل انقلاب در سپردن پستها و امور مهمهٔ کشور به گروهی که عقیدهٔ خالص و واقعی به اسلام ناب محمّدی نداشته‌اند، اشتباهی بوده است که تلخی آثار آن براحتی از میان نمی‌رود، گرچه در آن موقع هم من شخصاً مایل به روی کار آمدن آنان نبودم، ولی با صلاحدید و تأیید دوستان قبول نمودم.[1]

حضرت امام خمینی(ره) در این پیام که به عنوان «استراتژی آیندهٔ انقلاب و حکومت اسلامی» مشهور شده است، به دو نکتهٔ دیگر هم اشاره می‌فرمایند، یکی دلسوزیهای بی‌مورد و ساده‌اندیشیها که سبب به قدرت رسیدن این افراد شده و می‌شود، که بی‌گمان به توصیه کنندگان آن روز برای نخست‌وزیری بازرگان نیز متوجّه می‌گردد و نکتهٔ دیگر، گروهی و حزبی عمل نمودن این‌گونه افرادی است که سالها خلق و خوی حزبی یافته‌اند. درواقع توصیهٔ دوستان در آن جلسه مبنی بر عدم ضرورت یا عدم امکان استعفای بازرگان و هیأت دولت از احزاب و گروهها، یک اشتباه محض بوده که چوب آن را انقلاب خورد.

به تأکیدهای حضرت امام(ره) بر روی این دو نکته توجه می‌کنیم:

نکتهٔ اوّل:

من به طلّاب عزیز هشدار می‌دهم که علاوه بر این که باید مواظب القائات روحانی‌نماها و مقدس‌مآبها باشند، از تجربهٔ تلخ روی کار آمدن انقلابی‌نماها و بظاهر عقلای قوم که هرگز با اصول و اهداف روحانیّت آشتی نکرده‌اند، عبرت بگیرند که مبادا گذشتهٔ تفکّر و خیانت آنان فراموش و دلسوزیهای بی‌مورد و ساده‌اندیشیها سبب مراجعت آنان به پُستهای کلیدی و سرنوشت‌ساز نظام شود.[2]

۱- صحیفه نور، جلد ۲۱، صفحات ۹۵ و ۹۶.

۲- همان، صفحهٔ ۹۵.

نکتهٔ دوم:

انقلاب به هیچ گروهی بدهکاری ندارد و ما هنوز هم چوب اعتمادهای فراوان خود را به گروهها و لیبرالها می‌خوریم.(۱)

در زمینهٔ انتصاب بازرگان به ریاست دولت موقت، تحلیلهایی از سوی برخی از ملّی‌گراها صورت گرفته که با واقعیتها و حقایق انقلاب و مشی و روحیهٔ روشن امام مغایرت دارد.

برخی اعتقاد دارند که گزینهٔ بازرگان، در آن زمان بهترین و ناگزیرترین انتخاب بوده است، از آن جهت که از یک سو، روحانیون تجربه و آمادگی قبول مسؤولیت در سطح عالی کشور را نداشتند و از دیگر سو، برای ارتباط و پیوند و هماهنگی بین جناح ملّیون و لیبرالها با روحانیون، چهرهٔ مقبول بین ملّی‌گراها و روحانیون، چون بازرگان، می توانست این هماهنگی را به وجود آورد.

اوّلاً؛ در همان دوران، روحانیون مسؤولیتهای مهمّی را در شورای انقلاب، شورای امنیّت ملّی و شورای عالی دفاع به عهده داشتند و از سویی بعد از سقوط دولت موقت، همین روحانیون، ادارهٔ امور کشور را به بهترین وجه انجام دادند و قطعاً نمی توان ادّعا کرد که آنان در ۹ ماه حکومت موقت بازرگان و لیبرالها، روش ادارهٔ کشور را از آنان آموخته و تجربه کرده باشند.

ثانیاً: هماهنگی و ارتباط بین ملّیون و روحانیون، نه تنها به وجود نیامد که به خاطر مواضع و عملکرد دولت موقت، روز به روز فاصله و اختلاف، بیشتر هم شد.

برخی از ملّیون بر این باورند که حضرت امام خمینی(ره)، در چارچوب استراتژی انقلاب و مصلحت زمان، نیاز به همکاری و همراهی ملّیون داشت و بازرگان به عنوان سیاستمداری که مقبول و مورد اعتماد آنان بود، می توانست این نیاز را برآورده سازد.

قرائن بسیاری وجود دارد که چنین برداشت و باوری را نادرست و خالی از واقعیت نشان می دهد. از جمله این شواهد، می توان به موضعگیری صریح و روشن حضرت امام خمینی(ره) در یکی ـ دو ماه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، در برابر مسائل مهم و روش دولت موقت اشاره داشت. مثل رفراندم نظام جمهوری اسلامی و پیشنهاد بازرگان و ملّیون مبنی بر «جمهوری دمکراتیک» و همچنین غیرانقلابی عمل کردن دولت موقت و استفاده از آرم و نشانه‌های رژیم پهلوی. اگر حضرت امام خمینی(ره)، ملزم به بهره گیری از ملّیون بودند، این چنین سریع و قاطع

۱- همان، صفحهٔ ۹۶.

و صریح در برابر انحراف و نظرات مخالف ملّیون موضع نمی‌گرفتند. وانگهی رهبری حضرت امام(ره) چنان در دل آحاد مردم جای گرفته بود که نیازی به گذر زمان برای جا افتادن این مسأله نداشتند. در کنار این شواهد، همان ابتدای انقلاب روشن شد که ملّیون نه مقبولیتی در میان مردم دارند و نه هنری در ادارهٔ کشور و نه قدرتی در مقابله با انقلاب اسلامی که نیاز به همراهی آنان باشد. سازمانهای جا افتاده و وابسته و مسلّح چون حزب توده و چریکهای فدایی خلق و مجاهدین خلق (منافقین) که می‌توانستند در معادلهٔ قدرت، برتر از ملّیون عمل کنند، با موضع صریح حضرت امام(ره) از قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، طرد شدند و امام نشان دادند که در راه استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران، از مخالفان نه انتظار همکاری دارند و نه از آنان استفاده خواهند کرد.

سؤال: با توجّه به فقه روابط سازمانی، آیا یک اتّحاد تاکتیکی را با مارکسیستها برای سرنگون کردن شاه مدّ نظر دارید و روش و رفتار شما با آنها پس از موفقیت احتمالی‌تان چگونه خواهد بود؟

جواب: نه، ما حتی برای سرنگون کردن شاه با مارکسیستها همکاری نخواهیم کرد. من به هواداران خود گفته‌ام که این کار را نکنند. ما با طرز تلقی و مفاهیم آنها مخالف هستیم. ما می‌دانیم که آنها از پشت به ما خنجر می‌زنند و اگر روزی به قدرت برسند، رژیم دیکتاتوری برقرار خواهند کرد که مخالف حقوق اسلام است ... ما اطمینان داریم که اسلام دربردارندهٔ پاسخ به نیازهای مردم است ... ما هیچ‌گاه آزادی آنها را سلب نکرده و بدان لطمه وارد نیاورده‌ایم. هرکس آزاد است اظهار عقیده کند، ولی برای توطئه کردن آزاد نیست.(۱)

تصریح حضرت امام(ره) در مصاحبه‌های متعدّدی که در پاریس با خبرنگاران مختلف داشتند و نیز تأکید مکرّر معظمٌ‌له در سخنرانیها و پیامهایشان، بر حکومت «جمهوری اسلامی» با حدود و ضوابطی که اسلام معیّن کرده است و استقرار آن با آرای مردم، نشان می‌دهد که حضرت امام(ره)، از آغاز حرکت خود ـ قبل از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ ـ و در طول حرکتِ نهضت ـ از جمله در نجف اشرف و ارائه درس ولایت فقیه یا حکومت اسلامی ـ هدف اساسی خود را استقرار این نظام سیاسی قرار داده و تمامی جوانب آن برای ایشان روشن بوده و برنامهٔ زمان‌بندی شده ـ که

۱- مصاحبه با نشریهٔ فرانسوی زبان لوموند، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۷، صحیفهٔ نور، جلد ۲، صفحات ۴۴ و ۴۵.

شورای انقلاب و برنامهٔ دولت موقت از جملهٔ آنهاست ـ برای تحقّق آن را داشته‌اند. لذا این توهّم که امام برای استقرار نظام سیاسی خود یا بالاتر از آن نوع حکومت، حاضر به همکاری با ملّیون بوده و اگر شرایط به شکل دیگری پیش می‌رفت، حتّی حاضر به همکاری در چارچوب قانون اساسی دیگری[1] نیز بودند، کاملاً بی‌اساس است.

به نظر می‌رسد تحلیل صحیح از علّت پذیرش نخست‌وزیری بازرگان از سوی حضرت امام(ره) این مسأله باشد که امام(ره) بنا به دلایلی اعتقاد داشتند که روحانیون در مسؤولیتهای اجرایی قرار نگیرند، بلکه نظارت و اشراف عالیه بر جریان امور مطابق با شرع و حدود اسلام داشته باشند و امور اجرایی، فارغ از هرگونه گروه گرایی و حزب بازی، در دست افراد متدیّن، متعهد، کارآمد و مدیر باشد. لیکن با انتصاب بازرگان بنا به توصیه و سفارش برخی از دوستان و تشکیل کابینهٔ گروهی و حزبی ـ به رغم تأکید امام و پذیرش بازرگان ـ مشخص شد که این‌گونه افراد هرگز در چارچوب اندیشهٔ اسلام ناب و مصالح مردم و انقلاب عمل نخواهند نمود. زمانی که حضرت امام(ره) به این امر یقین حاصل نمودند، در اندیشهٔ قبلی خود تجدید نظر کرده و از روحانیون متعهد و مدیر و دردآشنا خواستند تا در مشاغل مهم و حساس، حتی ریاست‌جمهوری قرار بگیرند. این تحلیل دارای قرائن صریح از بیانات حضرت امام(ره) است.

حضرت امام در دی ماه سال ۱۳۵۷ در مصاحبه با خبرنگار مجله اکونومیست (در پاریس) در پاسخ به سؤال خبرنگار که می‌پرسد:

نقش روحانیّت و رهبران مذهبی را در دولت آینده چگونه می‌بینید؟

می‌فرمایند:

روحانیون در حکومت آینده نقش ارشاد و هدایت دولت را دارا می‌باشند.[2]

حضرت امام(ره) در انتخابات ریاست‌جمهوری اوّل و تا هنگامی که انفجار مقر ریاست‌جمهوری در ۸ شهریور ۱۳۶۰ رُخ داد و شهید رجایی (رئیس‌جمهوری) و شهید باهنر (نخست‌وزیر) به شهادت رسیدند، همچنان اعتقاد داشتند که مسؤولان ریاست‌جمهوری از روحانیون نباشند.

در مقطع اوّل انتخابات ریاست‌جمهوری بود که در این مقطع هنوز مجلس

۱- زندگینامهٔ سیاسی بازرگان، دکتر سعید برزین، صفحهٔ ۲۶۹.

۲- صحیفهٔ نور، جلد ۴، صفحهٔ ۱۸۰.

تشکیل نشده بود ... و بنی‌صدر پیروز شد. کاندیدای ما قبل از انتخابات ریاست‌جمهوری آقای بهشتی بودند ... یک وقت مطرح شد که روحانیّت نباید در کار اجرایی وارد بشود ... رفتند و از امام نظر خواستند که روحانیّت نباید نامزد بشود، ما یک امکان مهمی را از دست دادیم.[۱]

بعد از فرار بنی‌صدر و فاجعهٔ هفتم تیر که منجر به شهادت شهید بهشتی و ۷۲ تن از مسؤولان و یاران انقلاب اسلامی شد، باز هم حضرت امام(ره) با کاندیدا شدن یک روحانی برای ریاست‌جمهوری موافق نبودند.

ساعت هشت‌ونیم صبح (دوشنبه ۸ تیر ۱۳۶۰) با آقایان [محمدرضا] مهدوی [کنی]، پرورش، رجایی و موسوی اردبیلی خدمت امام رسیدیم. امام متأثر بودند و ما را دلداری دادند. رئیس دیوان عالی کشور و دادستان را تعیین کردند و از ما خواستند زودتر کابینه را ترمیم و مجلس را فعال کنیم که کارها عادی باشد.

قرار شد آقای رجایی برای ریاست‌جمهوری کاندیدا شود. من پیشنهاد کردم دولت بماند [رجایی نخست‌وزیر بود] و آقای خامنه‌ای کاندیدای ریاست‌جمهوری شوند. امام صلاح ندانستند و معتقد بودند روحانی نباشد بهتر است.[۲]

بالأخره در ۱۹ شهریور ۱۳۶۰ بعد از شهادت شهید رجایی، حضرت امام(ره) موافقت خود را با کاندیدا شدن یک روحانی برای ریاست‌جمهوری ـ حضرت آیت‌الله خامنه‌ای ـ موافقت نمودند.[۳]

حضرت امام(ره) در جمع فقها و حقوقدانان شورای نگهبان در تاریخ ۲۰ آذر ۱۳۶۲ به این مسأله اشاره نموده و فرمودند:

پیش از انقلاب من خیال کردم وقتی انقلاب پیروز شد، افراد صالحی هستند که کارها را طبق اسلام عمل کنند، لذا بارها گفتم روحانیون می‌روند کارهای خودشان را انجام دهند. بعد دیدم خیر، اکثر آنها افراد ناصالحی بودند و دیدم حرفی که زده‌ام، درست نبوده است، آمدم صریحاً اعلام کردم من اشتباه کرده‌ام. این برای این است که ما می‌خواهیم اسلام را پیاده کنیم ... این معنا ندارد که من

۱- حقیقتها و مصلحتها، مصاحبه با حجت‌الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی، صفحات ۶۸ و ۶۹.
۲- عبور از بحران، خاطرات هاشمی رفسنجانی، صفحات ۱۷۹-۱۸۱.
۳- همان، صفحات ۲۷۶-۲۷۹.

بگویم چون دیروز حرفی زده‌ام، باید روی همان حرف باقی بمانم. امروز می‌گویم، مادام که احکام اسلام پیاده نشده است و افراد صالحی نداشتیم تا طبق اسلام عمل کنند، علما باید مشغول به کارهایشان باشند. این شأن برای علما نیست که ریاست‌جمهوری و یا پست دیگری را داشته باشند. چون وظیفه است به این کارها می‌پردازند.[۱]

بنابراین تحلیل، در ابتدای امر امام(ره) نمی‌خواستند که روحانیون در مسؤولیتهای اجرایی از جمله در پُست نخست‌وزیری قرار گیرند، و لذا نظرشان بر یک فرد غیرروحانی بود. توصیهٔ بعضی دوستان، امام(ره) را بر انتخاب بازرگان مصمم ساخت. تأکید امام(ره) بر این که به دلیل عدم آشنایی به فرد دیگری، این انتخاب انجام گرفت، مؤید همین نکته است.

نه ما آن تجربهٔ انقلابی را داشتیم و نه آنها آن روح انقلابی را، و لهذا از اوّل هم که ما به حسب الزامی که من تصوّر می‌کردم دولت موقت را قرار دادیم، خطا کردیم. از اوّل باید یک دولتی که قاطع باشد، بتواند مملکت را اداره کند، نه یک دولتی که نتواند، منتهی آن وقت ما نداشتیم فردی را که بتوانیم، آشنا نبودیم بتوانیم انتخاب کنیم، این انتخاب شد و خطا شد.[۲]

در معرفی مصداق به امام(ره)، اشتباه شد و از روز بعد از صدور حکم نخست‌وزیری دولت موقت برای بازرگان، خطوط اصلی این اشتباه یکی پس از دیگری ظهور و بروز یافت، تا حدّی که برای شورای انقلاب و عموم مردم، انحراف بازرگان و ملّیون از خط امام و انقلاب اسلامی آشکار گردید.

۲ـ انتخاب وزرا و معاونان و مسؤولان

نگاهی به فهرست اسامی وزرای دولت بازرگان،[۳] همین مطلب را تأیید می‌کند. همکاران بازرگان، بویژه در اوّلین فهرست اعضای دولت موقت از میان ملّیون و لیبرالها انتخاب شدند، و در تغییرات بعدی، باز اغلب آنان از میان قشر تحصیل‌کردهٔ خارج رفته و معتقد به مشی و روش غربی و باور فرهنگ غرب، بودند.

۱- صحیفهٔ نور، جلد ۱۸، صفحهٔ ۱۷۸.
۲- صحیفهٔ نور، جلد ۱۲، صفحهٔ ۲۵۳.
۳- در فصل اوّل آمده است.

این مسأله از جملهٔ اوّلین اختلاف بین اعضای اصولگرای شورای انقلاب با نخست‌وزیر لیبرال منش بود. حضرت امام(ره) در بیانات خود به دفعات به مسألهٔ انقلابی نبودن اعضای و وزرای دولت موقت اشاره نموده و آن را ریشهٔ گرفتاریهای بزرگ از جمله آشوبهای داخلی و کردستان می‌دانستند.[۱] و به مجلس شورای اسلامی تأکید داشتند که باید یکی یکی وزرای پیشنهادی اوّلین رئیس‌جمهوری (بنی‌صدر خائن) را بررسی و وزرای متدیّن و انقلابی را تأیید نمایند.

حالا هم که دولت می‌خواهد در مجلس شورا، دولت ایجاد بشود، حالا ما باید این مطلب را به مجلس شورا اعلام کنیم که باید یک دولت متدیّن تمام، صد درصد اسلامی و قاطع، یک نفر وزیر اگر مثل بعضی از این وزرا که الان هستند، باشد، اینها نپذیرند. تمام وزرا یکی‌یکی باید بررسی بشود، وزیر متدیّن صد درصد انقلابی، مکتبی و قاطع. اگر چنانچه ما دولتمان باز مثل سابق باشد و آن طور وضع و آن طور دید را داشته باشد، باید عزای این نهضت را بگیریم و پیروزی ما امکان ندارد و لهذا ما باید این اشتباهات سابق را جبران کنیم.[۲]

ملاحظه می‌کنیم که حضرت امام(ره) انگشت روی دید، تدیّن، قاطع و انقلابی بودن می‌گذارند، همان چیزهایی که در عناصر لیبرال وجود نداشته و ندارد.

مقام معظّم رهبری، حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای، که در شورای انقلاب از نزدیک با مسائل مربوط به انتخاب وزرا و معاونان و بررسی و بحث آنها، ارتباط داشتند، در این زمینه حقایقی را افشا می‌کنند. از جمله می‌فرمایند:

از روز اوّل، یکی از مسائلی که برای ما مطرح بود، نحوهٔ برخورد با آقای بازرگان بود و ما ۹ ماه تمام، یعنی در طول مدّت دولت موقت، دهانمان را بستیم و سخنی نگفتیم و تا امروز هم که ۸، ۹ ماه از سقوط دولت موقت می‌گذرد، شما مردم مشهد چنین چیزی را ـ با آن که چندین بار با شما سخن گفته‌ام ـ از من نشنیده‌اید، بار اوّلی است که من حقایق را افشا می‌کنم. یک مسأله، مسأله گزینشهاست. ما می‌گفتیم وزرا باید افرادی باشند صد درصد انقلابی، آن هم نه انقلابی‌ای که فقط با ابرقدرتها

۱- از جمله بیانات در جمع اعضای شورای عالی قضایی، ۲۹ تیر ۱۳۵۹، صحیفهٔ نور، جلد ۱۲، صفحهٔ ۲۵۳ به بعد.

۲- همان، صفحات ۲۵۳ و ۲۵۴.

مخالف باشد، این برای ما کافی نبود. می‌گفتیم باید کسانی باشند که هم انقلابی باشند، ضد امپریالیست باشند، هم مسلمان و عمیقاً معتقد به اسلام باشند.

کابینهٔ دولت موقت یکجا تنظیم نشد، یعنی نخست‌وزیر دولت موقت، پنج، شش وزیر را پیدا کرد و معرفی نمود، بعد از ۵ یا ۱۰ روز، پنج، شش وزیر دیگر پیدا کرد و معرفی نمود. یعنی ۱۷، ۱۸ نفر از وزرای دولت موقت بتدریج معرفی شدند. هرچند نفری را که ایشان پیدا می‌کردند، می‌آمدند در شورای انقلاب و می‌گفتند من می‌خواهم ایشان را به عنوان وزیر فلان انتخاب کنم. ما اگر می‌شناختیم و نمی‌پسندیدیم و یا نمی‌شناختیم، می‌گفتیم نه مثلاً فلان شخص برای فلان وزارت مناسب نیست. شورای انقلاب وظیفه‌اش تصویب کابینهٔ دولت موقت بعد از معرفی بود. یعنی تا شورای انقلاب تصویب نمی‌کرد، وزرا معرفی نمی‌شدند. ما می‌گفتیم مثلاً ما فلان وزیر را قبول نداریم و مواجه می‌شدیم با یک پاسخ که پیوسته با آن رو به رو بودیم، و آن این بود که رئیس دولت موقت به ما می‌گفت اگر اینها را شما قبول نکنید، من ناچارم استعفا بدهم.[۱] حالا شما ببینید وضعیت ما در مقابل تهدید به استعفا از طرف رئیس دولت موقت، آن هم کِی؟ ۲۰ روز بعد از تشکیل دولت، چگونه است؟ انقلابی با دادن ۷۰ هزار شهید به پیروزی رسیده، دولتی تشکیل شده، مردم ابراز حمایت کرده‌اند، که آن روز امام از هر کس پشتیبانی می‌کرد، این تظاهرات راه می‌افتاد، این طور نبود که برای خاطر خود اشخاص باشد ... حالا یک چنین دولتی با حمایت امام تشکیل شده، بعد از ۲۰ روز یا یک ماه استعفا بدهد. مردم بترسند، چرا؟ رئیس دولت موقت هم بگوید شورای انقلاب کارشکنی می‌کند، بنده می‌خواهم وزیر معیّن کنم، مانع می‌شود ... ما بر سر معاونین آقای بازرگان[۲] چند بار در شورای انقلاب کارمان با ایشان به مشاجره کشید. همین امیر

۱- بازرگان در بخشی از گفته‌های خود در مورد انتخاب وزرا و تغییرات آنها تعبیری دارد که حکایت از فشار او برای گرفتن رأی اعتماد شورای انقلاب می‌کند. وی می‌گوید:

بعضی از آقایان شورا، ایرادهای فردی و قصد دخالت و دخل و تصرف در لیست وزرای پیشنهادی جدید ذیل (و بیشتر آقای فروهر) داشتند که من پافشاری نموده گفتم: آقایان برطبق اساسنامهٔ شورا و سنّت پارلمانی مجلس، می‌توانند یکپارچه رأی بدهند یا یکجا رد کنند که با اکثریت آرا تصویب کردند (شورای انقلاب و دولت موقت، صفحات ۵۰ و ۵۱).

۲- معاونان بازرگان عبارت بودند از مهندس صباغیان (معاون در امور انتقال)، مهندس امیر انتظام (معاون در امور اداری و روابط عمومی)، دکتر یزدی (معاون در امور انقلاب).

انتظام[۱] یکی از معاونین آقای بازرگان بود. خود من و همچنین برادران دیگر در شورای انقلاب، چندین بار به آقای بازرگان اعتراض کردیم.[۲]

شـهید مـظلوم آیت‌الله دکـتر بـهشتی نـیز یکـی از تـفاوتهای دو بـینش (ملّی‌گراهـا و اصولگرایان) را در مسألهٔ گزینش مسؤولان ترسیم نموده و به نمونهٔ مورد اختلاف و نحوهٔ عمل بازرگان اشاره می‌کند:

بینش اوّل روی شرایطی در گزینش مسؤولان تکیه می‌کند که جـامعه را بـه سوی امامت متّقین و گسترش این امامت بر همهٔ سطوح راه می‌برد.

بینش دیگر بیشتر روی شرایطی تکیه می‌کند که خود به خود راه را برای نفوذ بی‌مبالاتها یا کم مبالاتها، در همهٔ سطوح مدیریت امّت اسلامی و حاکم شدن آنها بر سرنوشت انقلاب هموار می‌سازد.[۳]

اختلاف این آقایان با ما بیش از هر چیز، به مسائلی مربوط می‌شود که برای حضرتعالی و ما و همهٔ نیروهای اسلامی یکسان مطرح است. این اختلاف بخصوص در مورد رعایت یا عدم رعایت معیارهای اسلامی در گزینش افراد برای کارها و در برخورد قاطع با جریانهای انحرافی است. خود شما به یاد دارید که اینها در مورد آقای امیر انتظام و آقای فربد و تأکید جنابعالی برکنار گذاردن آنها چگونه عمل کردند.[۴]

بازرگان، چهار شرط را برای تصدّی وزرا پیشنهاد کرد که در شورای انقلاب مـورد بـحث قرار گرفت:

۱ـ مسلمان عامل به فرایض.

۲ـ سابقهٔ مبارزاتی مشخص و عدم همکاری سیاسی و تبلیغاتی با نظام شاهنشاهی.

۳ـ حسن شهرت و شایستگی اخلاقی و اجتماعی و پذیرش شـخصی و اداری در وزارتخانهٔ مربوطه.

۱- امیر انتظام پس از افشای اسناد جاسوسی وی برای امریکاییها و ارتباطات مکرّرش با عـوامـل امـریکا، بازداشت و محکوم به زندان گردید. زندگینامهٔ او را در پیوست کتاب مطالعه فرمایید.

۲- روزنامهٔ جمهوری اسلامی، ۲۵ اسفند ۱۳۵۹.

۳- نامه به محضر حضرت امام(ره)، ۲۲ اسفند ۱۳۵۹، روزنامهٔ کیهان، تیر ۱۳۸۰.

۴- همان.

۴ـ سابقه و آشنایی و صلاحیت اداری و فنی در وظیفهٔ ارجاعی.(۱)

شهید بهشتی معتقد بود که شرط سوم اولویت دارد و شرط چهارم که همان تخصص به معنا و مفهوم بوروکراسی غربی است، با انتخاب یک معاون متخصص حاصل می‌گردد. لذا رأس وزارتخانه باید دارای صلاحیت اخلاقی و اجتماعی (تعهد) مورد نظر باشد، اگرچه از لحاظ تخصص نیاز به مکملی داشته باشد. بازرگان در این زمینه می‌گوید:

> **اوّلین اختلافی که در چارچوب شورای انقلاب با آقای دکتر بهشتی پیدا کردم، بر سر شرط چهارم فوق بود و ایشان عقیده به خلاف آن و اکتفا کردن و ارجحیت دادن شرط سوم به همهٔ شرایط داشته، می‌فرمود می‌توانیم فقدان تخصصی و صلاحیت و سابقه و تجربه را با انتصاب یک معاون جبران کنیم.**(۲)

ملاحظه می‌کنیم که اوّلاً عامل اسلام و تقیّد به آن بسیار کمرنگ مورد نظر قرار گرفته است. ثانیاً در سابقهٔ مبارزاتی ـ به‌رغم نوشتهٔ بازرگان مبنی بر معمول نبودن صفت انقلابی در آن روزها ـ حداقل آن ملاحظه شده و انقلابی و قاطع بودن چندان مطمح نظر نبوده است. ثالثاً عامل مهم دیگر، همانی است که شهید بهشتی روی آن انگشت گذارده بودند، یعنی تقدّم تعهد بر تخصص و می‌دانیم که این مسأله در دورهٔ ریاست‌جمهوری بنی‌صدر به یک بحث طولانی در صحنهٔ حکومت و مطبوعات تبدیل شد و حضرت امام(ره) با حمایت قاطع از برتری و ارجحیّت تعهد بر تخصص، فتوا دادند که اگر کسی تعمداً مکتبی بودن را مورد تمسخر قرار دهد، مرتد فطری شده و حکم ارتداد دربارهٔ او اجرا می‌شود.(۳)

> **از آن تاریخ [تشکیل دولت موقت]، انقلاب با یک مسأله رو به رو شد. این مسأله تا امروز هم به صورت کامل حل نشده، امّا وقت حل کردنش قطعاً فرا رسیده و دیگر قابل تأخیر نیست و آن مسأله این است که خوب انقلاب اسلامی پیروز شد، رهبر، رهبر اسلامی است. ملّت، ملّت اسلامی است. خطوط انقلاب، اسلامی است. انقلاب پیروز شد و رژیم منفور پهلوی را بیرون کرد. آمریکا را شکست داد، اروپا را عقب راند، روسیه و چین را سر جایشان نشاند، امّا مدیریت مملکت، تکلیفش چیست؟ این جا بود که دوباره همان دوستانی که در راهپیماییها می‌گفتند توده‌ها را**

۱- شورای انقلاب و دولت موقت، صفحات ۴۰-۴۲.

۲- همان.

۳- صحیفهٔ نور، جلد ۱۴، صفحهٔ ۲۴۳، مرتد فطری، مسلمانی است که کافر شده است.

شما به حرکت دربیاورید، نظم و تشکیلات و اداره‌اش را بدهید دست ما، چراکه ما بهتر بلدیم! می‌فرمودند که ادارهٔ مملکت را بسپارید دست ما، که مردان این میدان هستیم! شما هم که تشریف دارید، ملّت و امام هم که تشریف دارند، روحانیت مبارز هم که هست، قدمتان روی چشم؛ امّا مسؤولیت ادارهٔ مملکت را باید به دست آنهایی داد که کاردان باشند! و زمانی که می‌پرسیدی این کاردانها مسلمان هم حتماً باید باشند یا نه؟ در جواب می‌گفتند: مسلمان باشند، البته اولیٰ است، ولی اگر مسلمان نشد، مملکت را که نمی‌شود به حال خودش گذاشت. چه عیبی دارد که چند صباحی، این غیرمسلمانها و ضداسلامها هم در این پُستهای حساس باشند؟! و تشخیص ما این بود که این نظر به هیچ عنوان از نظر وظیفهٔ الهی که به عهده داریم و از نظر اعتمادی که امام دارد، قابل قبول نیست و نیز از نظر مهر و علاقه‌ای که امت دارد. به همین جهت ما از آن ابتدا تاکنون مقابل این طرز فکر ایستاده‌ایم.

این که شما شنیده‌اید در شورای انقلاب و در دستگاه مدیریت جامعه اختلاف هست، این درست است، راست است، اختلاف هست؛ امّا شما را به خدا این اختلاف اصیل عالی را تنزّلش ندهید به سطح این که آن‌جا، جنگ بر سر قدرت است. این تهمت است، این یک دروغ است. نظیر دروغهای دیگر.(۱)

یکی از نقاط ضعف مهندس بازرگان بعد از پیروزی انقلاب، انتصاب فردی مثل «حسن نزیه» ـ که از فرصت‌طلبهای سیاسی و کسی بود که نه نماز می‌خواند و نه به قیامت اعتقادی داشت ـ به عنوان رئیس شرکت ملّی نفت بود و باعث شد که در جامعه تنش و بحران به‌وجود آید، و این داستان تا وقتی که نزیه به خارج فرار کرد، پابرجا بود و خسارتهای زیادی به کشور وارد شد.

یکی از نقاط ضعف مهندس بازرگان، انتصابات غلط و اشتباه او در دورهٔ دولت موقت بود. مثلاً من به عنوان مثال، به چند موردش اشاره می‌کنم.

۱ـ تعیین مهندس عباس رواقیان ـ که بعدها به امیر انتظام تغییر نام داد ـ به سمت معاونت نخست‌وزیری که حتی مورد اعتراض بسیاری از دوستان بازرگان هم قرار گرفت.

۲ـ نصب دکتر کریم سنجابی ملّی‌گرا، در مقام وزارت امور خارجه جمهوری

۱- گفتارها ۱، شهید بهشتی، صفحات ۲۲۷ و ۲۲۸.

اسلامی.

۳ـ نصب سپهبد شاپور آذر برزین ـ جانشین سپهبد ربیعی، فرماندهٔ سابق نیروی هوایی رژیم شاهنشاهی [بعد از انقلاب، اعدام شد] ـ در مقام فرماندهی نیروی هوایی.

۴ـ نصب «حسین نزیه» که به بی‌نمازی و عدم پایبندی به احکام اسلامی متظاهر بود (با وجود این که امام مؤکّداً به مهندس بازرگان توصیه کرده بودند مسؤولین دولت حتماً عامل به فرائض دینی باشند).[۱]

۵ـ نصب آقای دکتر سحابی به معاونت نخست‌وزیر در طرحهای انقلاب،...[۲]

در صحنهٔ عمل نیز، دولت موقت نتوانست انتظارات امام و مردم را برآورده سازد و فرصتهای طلایی ابتدایی انقلاب را بسرعت از دست داد و علاوه بر آن خسارتهای سنگینی چون آشوبهای داخلی و تهاجم علیه نهادهای انقلاب و شخصیّتهای بزرگ آن روی داد که ریشهٔ حوادثی چون هفتم تیر و هشتم شهریور (انفجار مقر حزب جمهوری اسلامی و شهادت شهید بهشتی و هفتادودو تن از یاران و مسؤولان انقلاب ـ انفجار مقر ریاست‌جمهوری و شهادت شهید رجایی، رئیس‌جمهور و شهید باهنر نخست‌وزیر) را می‌توان از اهمال و سستی و غیرانقلابی عمل کردن دولتمردان لیبرال بازرگان دانست. بازرگان در اوّلین سخنرانی خود در ۱۹ بهمن ۱۳۵۷ به این ضعف خود اعتراف نموده و خود را ماشین‌سواری نازک‌نارنجی می‌خواند که باید روی جادهٔ اسفالت و هموار حرکت کند!

از حالا باید عرض کنم که از این بندهٔ حقیر سراپا تقصیر، انتظار علی نداشته باشید. علی نیستم که همان شب اوّل بگویم «معاویه از جایت بلند شو». حتی انتظار عمل کردن مثل رهبر و مرجع عالیقدری که بنده را مأمور و مفتخر به این خدمت کرده‌اند و با عزم راسخ ایمانی و قدرت، سر به زیر انداخته و بولدوزروار حرکت می‌کند و صخره‌ها و ریشه‌ها و سنگها را سر جایش خرد کرده و پیش رفته و می‌رود، این انتظار را از بنده نداشته باشید. بنده ماشین‌سواری نازک‌نارنجی هستم که باید روی آسفالت و راه هموار حرکت کنم، و شما هم باید راه را برایمان هموار

۱- زندگینامهٔ نزیه را در پیوست انتهای کتاب مطالعه فرمایید.

۲- گفتگو با هفته‌نامهٔ یالثارات، جلال‌الدین فارسی، شمارهٔ ۱۳۶، ۲۷ تیر ۱۳۸۰.

کنید.[۱]

وقتی روزها پی‌درپی گذشت و حوادث خونینی چون گنبد و کردستان پیش آمد، انتقادها بر دولت موقت بیشتر شد. نهضت آزادی نیز اطلاعیه‌ای صادر کرد و اعلام نمود:

انقلاب اسلامی ایران مکتب رحمت است و نه خشونت و انتقام.

هشدار داد که:

رفتار نرم با ضد انقلاب، آزادی دادن به آنها، یعنی تقدیم انقلاب به ضد انقلاب.[۲]

در ۲۸ اسفند ۱۳۵۸ در آستانهٔ سال نو، فرمان عفو عمومی صادر شد و بازرگان اعلام کرد که من طرفدار عفو عمومی هستم.[۳] مهندس بازرگان خیلی از گنهکاران و ضدانقلابیون را گناهکار و مقصر نمی‌دانست! اعلام عفو عمومی از همان خطاهایی بود که به واسطهٔ اصرار ملّیون انجام گرفت و بعدها امام به آن اشاره فرمودند:

اگر ما آن خطا را نکرده بودیم که هی آمدند به من گفتند، هی گفتند، هی گفتند این مصلحت‌اندیشان که «اینهایی که، سازمانهایی که نکشته‌اند آدم و چه نکرده‌اند، این عفو بشود». این عفو بر خطا واقع شد و اینها ریختند مشغول توطئه شدند. یک جمعیتی که در دست ما بودند، رهایشان کردیم، یک دسته‌ای را که باید بگیریم، دیگر نگرفتیم.[۴]

مهندس توسّلی از عناصر ملّی‌گرا می‌گوید:

وقتی انقلاب شکل گرفت، قانونمندی خودش را داشت. مهندس بازرگان با آن قانونمندی تفاهم نداشت. ولی وقتی اکثریّت مردم چیزی را می‌خواستند، او خاضع بود، یعنی مقابل خواست اکثریت نمی‌ایستاد، امّا تسلیم هم نمی‌شد.[۵]

مهندس سحابی از ملّیون و عضو نهضت آزادی می‌گوید:

روی بدبینی [بدبینی به جوانها و رادیکالها] اوّل که روی کار آمد، سعی کرد

۱- روزنامهٔ کیهان، ۲۰ بهمن ۱۳۵۷.

۲- روزنامهٔ کیهان، ۲۸ مرداد ۱۳۵۸.

۳- روزنامهٔ اطلاعات، ۳ خرداد ۱۳۵۸.

۴- صحیفهٔ نور، جلد ۱۲، صفحهٔ ۲۵۴.

۵- مجلهٔ ایران فردا، شمارهٔ ۲۳، صفحهٔ ۲۶.

بر سر همهٔ سازمانها یک عده آدمهای قدیمی و مسنّ نهضت آزادی، جبههٔ ملّی و غیره را بگذارد. ولی مدام از آنها ناراضی بود. یکی‌یکی آنها را عزل کرد و کنار گذاشت و از نیروهای جوان‌تر گذاشت.(۱)

سحابی معتقد بود که اگر دولت بازرگان ۲۴ ماه دوام می‌آورد، انقلابی‌تر عمل می‌کرد! البته این پیش‌بینی چندان با واقعیتها و دید و مرام بازرگان سازگار نیست و بلکه عکس آن درست است؛ همانی که امام(ره) فرمودند که اگر آن دولت دوام می‌آورد، انقلاب را دودستی تقدیم امریکا کرده بود و اسلام چنان سیلی‌ای می‌خورد که قرنها سر بلند نمی‌کرد.(۲)

این نظر سحابی نیز درست نیست که بازرگان از عملکرد وزرای انتخابی خود ناراحت بود و یکی‌یکی آنها را کنار می‌گذاشت؛ بلکه فشار افکار عمومی و خواست آنان، تأکیدهای مکرّر حضرت امام(ره) به دولت برای انقلابی عمل کردن که یک بار حتی تهدید فرمودند که از قم به تهران آمده، انقلابی عمل خواهند کرد با کسانی که عمل انقلابی انجام نمی‌دهند، و فشار اعضای اصولگرای شورای انقلاب از جمله شهید بهشتی، آیت‌الله خامنه‌ای و حجت‌الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی بود که بازرگان را وادار به تغییراتی در کابینه و انتخاب افراد جوان‌تر و انقلابی کرد.

پس از این هشدارها و انتقادها بود که آقای احمدصدر حاج سیدجوادی، وزیر دادگستری اعلام کرد:

نظر امام نسبت به اقدام و عمل انقلابی، کاملاً صحیح است. برای این که اگر امروز ما انقلابی عمل نکنیم، ضد انقلاب بلافاصله خودش را مستحکم خواهد کرد و بعد در موقع مقتضی ضربت قاطعی خواهد زد. بنابراین وظیفهٔ فرد، فرد دولت است که انقلابی عمل کند و ما در دادگستری تا آن‌جا که قادر به انجام آن باشیم، این کار را خواهیم کرد.(۳)

چند مورد از استعفاهای وزرای دولت موقت به دلیل عملکرد ضعیف و غیرانقلابی بود، از جمله استعفای دکتر سنجابی از وزارت امور خارجه و دکتر کاظم سامی از وزارت بهداری. دکتر سنجابی در علّت استعفای خود گفت:

۱- همان، صفحهٔ ۲۰.

۲- صحیفهٔ نور، جلد ۲۲، صفحهٔ ۳۸۴.

۳- روزنامهٔ کیهان، ۲۹ مرداد ۱۳۵۸.

استعفای من هشدار است به دولت، چراکه انقلاب را خطر تهدید می‌کند.[۱]

دکتر سامی نیز از جمله دلایل استعفای خود، عدم تجانس در دولت؛ عدم وجود یک سیاست مشخص سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، عدم هماهنگی برنامه‌های وزارتخانه‌ها با اهداف انقلاب را ذکر نمود.[۲]

۳ـ رفراندم جمهوری اسلامی

چالش دیگر بین دولت لیبرال و اصولگرایان و رهبری انقلاب، حضرت امام خمینی(ره)، در مسألهٔ تغییر رژیم طاغوت پهلوی به نظام «جمهوری اسلامی» ایران رخ داد.

بازرگان در اوّلین نطق خود بعد از انتصاب به نخست‌وزیری، در دانشگاه تهران، تفکّر لیبرالی خود را در انتخاب نام برای نظام آینده نشان داد:

اگر اسلام و دموکراسی را مترادف و پهلوی هم قرار می‌دهیم، به همین معناست. بیان دیگری است از کلام خدا و خلق یا خالق و خلق. خواستهٔ خدا، خواسته خلق است [!] و خواستهٔ خلق با تقوا خواستهٔ خداست. بنابراین، حکومت جمهوری اسلامی ما «جمهوری دمکراتیک» است و جمهوری دمکراتیک واقعی و حقیقی نیز، اسلامی است.[۳]

اوّلین هدف و مأموریت در برنامهٔ دولت موقت، برگزاری همه‌پرسی تغییر رژیم پهلوی بود. گروهها و شخصیّتها به تناسب دیدگاه و تفکّر و آبشخور حزبی و گروهی خود، نامهایی برای نظام جدید پیشنهاد می‌کردند که طبعاً هر نامی، محتوای خاص خود را می‌داشت و ناگزیر سازمان سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی کشور، متناسب با آن بایستی شکل داده می‌شد. از جملهٔ این گروهها، جمعیت نهضت آزادی است که دبیر کلّ آن، نخست‌وزیر دولت موقت بود. بازرگان به مردم وعده داد که در همه‌پرسی این سؤال در برابر مردم قرار خواهد گرفت:

«جمهوری دمکراتیک اسلامی، آری یا نه»[۴]

گروهها و شخصیّتهایی که صبغهٔ دینی کمتری داشته یا ضدیت با دین در عرصهٔ سیاست

۱- روزنامهٔ اطلاعات، ۲۷ و ۲۹ فروردین ۱۳۵۸.

۲- روزنامهٔ اطلاعات، ۷ آبان ۱۳۵۸.

۳- روزنامهٔ کیهان، ۲۰ بهمن ۱۳۵۷.

۴- روزنامهٔ کیهان، ۳۰ بهمن ۱۳۵۷.

داشتند، «جمهوری دمکراتیک» را پیشنهاد کردند.

در این میدان، حضرت امام خمینی(ره)، خود مستقیماً وارد شدند و آنچه را بارها در مصاحبه‌های خود در فرانسه و در بیانات و پیامهای خود در عراق فرموده بودند و مردم نیز در تظاهرات میلیونی خود همواره آن را به عنوان شعار اصلی خود تکرار می‌کردند، را به عنوان سیستم و شکل نظام سیاسی آینده معیّن فرمودند.

آن که ملّت ما می‌خواهد «جمهوری اسلامی» است، نه جمهوری فقط، نه جمهوری دمکراتیک، نه جمهوری دمکراتیک اسلامی، جمهوری اسلامی. آن‌چه که من از شما ملّت ایران می‌خواهم، این است که بیدار باشید، خون عزیزان خودتان را هدر ندهید ... ما فرمهای غربی را نمی‌پذیریم. ما تمدن غرب را قبول داریم، لکن مفاسدش را نمی‌پذیریم.(۱)

علاوه بر این چالش، شخصیّتها و گروههای غیردینی و باصطلاح لیبرال یا چپ، تلاش می‌کردند و تبلیغات روانی شدیدی به وجود آورده بودند که اسلام مربوط به ۱۴۰۰ سال قبل است و احکام آن در عصر حاضر قابل اجرا نیست، و بدین شکل سعی می‌کردند تا «جمهوری اسلامی» را واپسگرا و غیرکارآمد جلوه دهند.

حالایی که این ملّت پابرهنه این پیروزی را برد، از اطراف دارند هجوم می‌آورند و می‌آیند به ایران(۲) برای این که در این سفره شریک باشند. این ـ باید به مردم اینها را فهماند و ما می‌بینیم بعضی از اشخاص خیلی مبتذل از خارج آمدند و این جا صحبت می‌کنند، و در رادیو صحبت آنها را پخش می‌کنند که اسلام نمی‌شود پیاده بشود ـ خوب غلط می‌کند این آدم که این حرف را می‌زند ... اگر اسلام قابل پیاده شدن نباشد، پس ما بگوییم خدای تبارک و تعالی نقص داشته در آحکامش!! هان؟! البته اسلام جلوگیری از مفاسد می‌کند.(۳)

درنهایت، حضرت امام(ره) در اعلامیه‌ای که در آستانه ترک تهران به سوی شهر مقدس قم منتشر نموده و مطالبی را در ۱۴ بند به مردم تذکّر دادند، در بند ۱۱ آن مسألهٔ رفراندم و نوع سؤال راگوشزد کردند:

۱- صحیفهٔ نور، جلد ۵، صفحهٔ ۱۲۹.

۲- امثال شایگان،

۳- صحیفه نور، جلد ۵، صفحهٔ ۱۳۸.

به خواست خداوند متعال بزودی دربارهٔ شکل حکومت رفراندم خواهد شد. لازم است تذکّر دهم، آنچه این‌جانب به آن رأی می‌دهم «جمهوری اسلامی» است و آنچه ملّت شریف ایران در سرتاسر کشور با فریاد از آن پشتیبانی نموده است، همین «جمهوری اسلامی» بوده است، نه یک کلمه زیاد و نه یک کلمه کم. من از ملّت شریف انتظار دارم که به «جمهوری اسلامی» رأی دهند که تنها این مسیر انقلاب اسلامی است، و کسانی که مخالف هستند، آزاد و مختارند که اظهار مخالفت نمایند.(۱)

اگرچه در همان زمان و بعداً در سالهای اخیر، عده‌ای تلاش کرده و می‌کنند تا مردم را بی‌اطلاع از محتوای نظامی که به آن رأی دادند، نشان دهند، از جمله نهضت آزادی و بازرگان. لیکن واقعیّات نشان می‌دهد که مردم با شناختی که از اسلام داشتند و تجلّی آن را در رهبری حضرت امام(ره) دیده و در سخنرانیهای متعدد حضرت امام(ره) با ابعاد آن آشنا شده بودند، برداشت و شناخت نسبتاً خوبی از «جمهوری اسلامی» داشتند، و یقیناً شناخت آنان از این نظام بسیار فراتر و قوی‌تر از شناختشان نسبت به نظامهای پیشنهادی دیگر از جمله «جمهوری دمکراتیک» یا «جمهوری» بود و این امر را هیچ محقّق منصفی نمی‌تواند انکار کند. مهندس بازرگان که در انتهای عمر خود، اطلاع مردم از محتوای نظام «جمهوری اسلامی» را نفی می‌کند، پس از انتصاب به نخست‌وزیری در مصاحبهٔ خود، آن را حکومت بسیار عالی و خوب توصیف می‌کند. آیا از نظام ناشناخته تعریف و تمجید نموده است؟

سؤال: جمهوری اسلامی چه‌جور حکومتی است؟

جواب: حکومت بسیار عالی و خوبی است، توضیح آن طولانی است.(۲)

دولت موقت ناگزیر شد سؤال رفراندم را «جمهوری اسلامی، آری یا نه؟» تعیین کند و مردم آگاه و متدیّن و انقلابی در روز ۱۱ فروردین ۱۳۵۸، در فضای آزاد و امن، با ۹۸/۲ درصد پاسخ آری، پیشنهاد حضرت امام(ره) را تأیید کردند. از ۲۲ میلیون نفر جمعیت ۱۶ سال به بالا، ۲۰ میلیون و ۲۸۸ هزار نفر در رفراندم شرکت نمودند. در تاریخ ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ استقرار نظام «جمهوری اسلامی» اعلام و به این چالش بزرگ دو ماهه، پایان داده شد و شکست دیگری در

۱- همان، صفحهٔ ۱۲۲.

۲- مسائل و مشکلات اوّلین سال انقلاب، صفحات ۴ و ۵، در پاسخ به پرسش خبرنگاران بعد از معرفی وی به سمت نخست‌وزیری از سوی امام(ره).

کارنامه لیبرالها و ملّیون و چپیها ثبت گردید.

۴ـ مجلس خبرگان و قانون اساسی و ولایت فقیه

یکی دیگر از مأموریتهای تصریح شده در حکم حضرت امام(ره) به دولت موقت، تشکیل مجلس خبرگان و تدوین و تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بود. در تاریخ ۴ خرداد ۱۳۵۸، حضرت امام خمینی(ره) طی حکمی به نخست‌وزیر دولت موقت، مسألهٔ قانون اساسی و ضرورت دقّت و سرعت در بررسی و تصویب آن در همه‌پرسی مردم را یادآور می‌شوند:

بسم الله الرحمن الرحیم

جناب آقای مهندس مهدی بازرگان، نخست‌وزیر دولت موقت جمهوری اسلامی؛

لازم است ملّت مبارز ایران هرچه زودتر سرنوشت آیندهٔ مملکت خویش را به دست گیرد و ثمرهٔ انقلاب عظیم اسلامی خود را در همهٔ روابط و نظامات اجتماعی به‌دست آورد و حقوق از دست رفتهٔ خود را بازیابد، عدالت اسلام را در همه شؤون جامعه پیاده کند، از این‌رو طرح قانون اساسی را که شورای طرحهای انقلاب مشغول تدوین و تکمیل آن هستند، با سرعت تکمیل و به تصویب شورای انقلاب رسانده و هرچه زودتر در اختیار افکار عمومی بگذارید تا همهٔ صاحب‌نظران و تمامی اقشار ملّت در مدت محدودی که تعیین می‌نمایید، پیشنهادها و نظریات خود را دربارهٔ آن ابراز نمایند و بنابر تصمیمی که با تبادل نظر با شورای انقلاب و دولت گرفته شد، ترتیبی دهند تا مردم هر استان و هریک از اقلیتهای مذهبی، نمایندگان صاحب‌نظر خود را به تعدادی که شورای انقلاب اسلامی و دولت تعیین می‌کنند، انتخاب کنند و مجلس متشکل از نمایندگان مردم با توجه به همهٔ پیشنهادهای مفیدی که رسیده شده است، مواد قانون اساسی را به صورت نهائی بررسی و تنظیم نمایند و سعی شود که در آن کلّیهٔ حقوق و آزادیها و فرصتهای رشد و تعالی و استقلال این ملّت بر مبنای موازین اسلامی که ضامن حقوق همه افراد است و اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران بدان رأی مثبت داده است، پیش‌بینی گردد و پس از آن که این قانون اساسی در جمع نمایندگان صاحب‌نظر مردم مورد بررسی نهایی قرار گرفت، به رأی گذارده شود و طی یک همه‌پرسی نهایی، همهٔ

آحاد ملّت قبول و یا رد خود را مستقیم دربارهٔ آن ابراز نمایند و سعی شود که تمام این مراحل در اسرع وقت انجام گیرد تا با انتخاب رئیس‌جمهوری و نمایندگان مجلس، ارکان حکومت جمهوری اسلامی استقرار یابد.(۱)

روح‌الله الموسوی الخمینی

۵۸/۳/۴

دولت موقت، اصرار بر تشکیل مجلس مؤسسان برای بررسی قانون اساسی داشت و برای این کار خود، وعدهٔ حضرت امام(ره) در بهشت‌زهرا و نام بردن از مجلس مؤسسان توسط ایشان را مستند قرار می‌داد، لیکن حضرت امام(ره) با توجه به شرایط کشور از جمله آشوبهایی که با دخالت مستقیم آمریکا و بازماندگان رژیم شاه در اقصیٰ‌نقاط کشور صورت می‌گرفت، و نیز تحرّکات روانی تبلیغی ملّیون، به این نتیجه رسیدند که مجلس مؤسسان مورد نظر غرب‌گرایان با تعداد نمایندگان (بالغ بر ۶۰۰ نفر) به طور طبیعی بررسی قانون اساسی را طولانی خواهد کرد و لذا تصمیم گرفتند تا جمع محدودتری از کارشناسان، پیش‌نویس قانون اساسی را مورد بررسی و اصلاح قرار داده و پس از تصویب این مجلس، به همه‌پرسی مردم گذاشته شود. همین تصمیم در متن حکم امام(ره) دیده می‌شود و تعیین تعداد و کیفیت و شرایط انتخاب به عهدهٔ شورای انقلاب گذاشته شد. به مجلس یاد شده، عنوان «مجلس خبرگان بررسی قانون اساسی» داده شد. اصرار و تبلیغ ملّیون برای تشکیل مجلس مؤسسان، از توطئه آنان برای به درازاکشیدن تدوین قانون اساسی و عدم تشکیل نهادهای نظام جمهوری اسلامی که بایستی براساس قانون اساسی تشکیل می‌شدند، و فراهم شدن محیط برای شیطنتهای آنان، خبر می‌داد.

تعویق تصویب قانون اساسی و برقراری جمهوری اسلامی، استقرار حکومت اسلامی، این تعویق موجب این می‌شود که اشخاص توطئه‌گر در مرزهای ما در داخل، در خارج با هم متّصل بشوند و با اتصال باهم اصل قانون اساسی و اصل اساس اسلام را پایمال کنند ... مجلس مؤسسان برای این است که مردم منتخبین خودشان را تعیین کنند و این فرق ندارد بین آن‌که طرح فعلی دولت باشد [تصویب شورای انقلاب] یا طرحهایی که اشخاصی که توجه ندارند یا تحت تأثیر واقع شده‌اند یا شیاطین به آنها چیزهایی را تزریق کرده‌اند، که تعویق بیندازد و استقرار حکومت

۱- صحیفهٔ نور، جلد ۶، صفحهٔ ۲۶۸.

اسلامی یک دو سال طول بکشد تا توطئه‌ها نضج بگیرند و اساس را از بین ببرند... من امروز ملّت را آگاه کردم که طرح مجلس مؤسسان به آن معنایی که از غرب طرح شده است و الهام از شیاطینی گرفته شده است، موجب تعویق می‌شود و موجب فساد.[۱]

در تاریخ ۹ تیر ۱۳۵۸، متن لایحهٔ «قانون انتخابات مجلس خبرگان» برای بررسی نهایی قانون اساسی انتشار یافت و در روز جمعه ۲۹ تیرماه ۱۳۵۸ انتخابات مجلس خبرگان، برگزار و ۷۳ تن برای این مجلس از سوی مردم انتخاب شدند و مجلس در ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ در محل مجلس سنای سابق (محل فعلی مجلس شورای اسلامی) افتتاح گردید. دو مسأله در این خصوص شایان ذکر است که عملکرد و مواضع دولت موقت و نخست‌وزیر آن، مهندس بازرگان را نشان می‌دهد.

اوّل: شرایط نمایندگان چنین مجلسی است. در این زمینه دولت موقت و ملّیون به دنبال حضور عناصر غرب‌گرا بودند تا مجلس سمت و سویی موافق نظریات آنها داشته و بتوانند قانون اساسی را بر سبک و سیاق آنچه در غرب آموخته بودند، یعنی مبانی تفکّر اومانیستی و فرهنگ لیبرالیسم و سیستم سیاسی دمکراسی غربی، تنظیم و تدوین کنند.

حضرت امام(ره) و یاران وفادار و متعهد ایشان، تلاش می‌کردند تا با افشا تحرکات مشکوک دشمنان اسلام برای جلوگیری از تنظیم قانون اساسی براساس «اسلام ناب محمّدی ﷺ»، مردم را به حضور در صحنهٔ انتخابات افراد عالم به اسلام و مقتضیات زمان و متعهد به «جمهوری اسلامی» که نظام سیاسی منتخب مردم بودند، دعوت و آگاه کنند. بیانات متعدّد حضرت امام(ره) نشان‌دهندهٔ اهمیّت مسأله از یک سو و حجم تبلیغات دشمنان و تلاش آنان برای انتخاب نمایندگان از میان ملّیون و در اختیارگرفتن مجلس بررسی قانون از دیگر سو بود.

نگاهی گذرا به عناوینی از بیانات روزهای حد فاصل صدور حکم حضرت امام(ره) تا انتخابات مجلس خبرگان، سیر توطئه شکل‌گیری مجلس براساس خواسته‌های ملّیون را نشان می‌دهد.

۱- صحیفهٔ نور، جلد ۷، صفحات ۱۱۴ و ۱۱۵.

حضرت امام(ره)، در بیانات خود به محورهای ذیل اشاره فرمودند:

- ایجاد مملکت اسلامی مشروط بر اجرای احکام اسلامی است. ۸ خرداد ۱۳۵۸
- آزادی واقعی یعنی اجرای قوانین اسلام. ۸ خرداد ۱۳۵۸
- غرب‌زدگی، اسفناک‌ترین نوع وابستگی است. ۸ خرداد ۱۳۵۸
- ما همه زنده‌ایم برای احیای سنّت پیغمبر اسلام صلی‌الله علیه و آله و سلّم. ۸ خرداد ۱۳۵۸
- تمام مقصد ما باید اسلام باشد. ۸ خرداد ۱۳۵۸
- جمهوری اسلامی همه‌اش باید اسلامی و با محتوای اسلامی باشد. ۱۰ خرداد ۱۳۵۸
- ما دنبال تحقّق اسلام هستیم، نه اسم اسلام. ۱۱ خرداد ۱۳۵۸
- ای غرب‌زدگان، ای انسانهای بی‌محتوا! به خود آیید. ۱۵ خرداد ۱۳۵۸
- اسلام در همه وقت و خصوصاً حال قابل اجراست. ۱۵ خرداد ۱۳۵۸
- اسلام انسان‌ساز است و غرب نابودکنندهٔ انسانیت. ۲۰ خرداد ۱۳۵۸
- قضیه، قضیهٔ اسلام است. ۲۱ خرداد ۱۳۵۸
- زحمات پانزده سالهٔ ملّت برای تحقّق یک مملکت اسلامی بود. ۲۱ خرداد ۱۳۵۸
- سعی اخلالگران جهت عدم تحقّق جمهوری اسلامی است. ۲۳ خرداد ۱۳۵۸
- همهٔ جانها فدای اسلام عزیز و احیای آن. ۲۴ خرداد ۱۳۵۸
- این‌قدر تحت تأثیر غرب‌زده‌ها نباشید. ۲۵ خرداد ۱۳۵۸
- ما می‌خواهیم مملکت اسلامی درست کنیم، نه غربی. ۲۶ خرداد ۱۳۵۸
- توجّه کنید که ما مسلمانیم و فقط قانون اسلام را می‌خواهیم. ۲۷ خرداد ۱۳۵۸
- باید قانون اساسی را به نفع اسلام تحکیم بخشیم. ۲۸ خرداد ۱۳۵۸
- دربارهٔ قانون اساسی، اسلام‌شناس باید نظر بدهد، نه روشنفکران خارجی. ۳۰ خرداد ۱۳۵۸
- لزوم انتخاب علمای اسلام‌شناس و آشنا به مسائل روز جهت نمایندگی مجلس. ۳۰ خرداد ۱۳۵۸
- آن‌که مردم خونشان را در راه او دادند، اسلام بود. ۳۱ خرداد ۱۳۵۸
- در مملکت اسلامی غیرقانون خدا هیچ چیز حکومتی ندارد. ۴ تیر ۱۳۵۸
- در برابر نقشه‌های اجانب بیدار باشید. ۶ تیر ۱۳۵۸
- تأکید بر ادامهٔ نهضت و انتخاب وکلای متدیّن و مطّلع. ۱۲ تیر ۱۳۵۸
- ما مکلفیم به پیاده کردن محتوای اسلام در تمامی امور. ۱۳ تیر ۱۳۵۸
- پرداختن به قانون اساسی و مجلس خبرگان از مسائل ضروری و تعیین‌کننده کنونی ۲۱ تیر ۱۳۵۸

است.

ـ لزوم انتخاب اشخاص متعهد و امین که گرایش به چپ و راست ندارند.	۲۴ تیر ۱۳۵۸
ـ اتّفاق مخالفین اسلام در ایجاد توطئه، برای انحراف اذهان مؤمنین از تنظیم قانون اساسی.	۲۵ تیر ۱۳۵۸
ـ کسانی را انتخاب کنید که اسلام‌شناس باشند.	۲۸ تیر ۱۳۵۸
ـ می‌خواهند قدرت روحانیت را از مردم بگیرند.	۳۰ تیر ۱۳۵۸
ـ این اسلام بود که شما روشنفکران را از انزوا خارج کرد.	۳۱ تیر ۱۳۵۸
ـ مهم این است که خبرگان، باید خبرگان اسلامی باشد.	۱ مرداد ۱۳۵۸
ـ طرح مسائل غیراسلامی، برخلاف حدود وکالت است.	۲۷ مرداد ۱۳۵۸

بررسی منتخبان نشان می‌دهد که ملّیون در گام اوّل خود که کسب اکثریت مجلس خبرگان بود، ناکام ماندند و آگاهیها و هشدارهای ارائه شده از سوی امام(ره) و شخصیّتهای متعهد به خط امام، موفقیّت‌آمیز بوده و مردم به ندای امام(ره) و نجات‌دهندهٔ خود، لبیک گفتند.

بعد از این ناکامی، ملّیون به رهبری نمایندگان عضو نهضت آزادی، گام دوم توطئه خود را به اجرا درآوردند. گام دوم عبارت بود از ممانعت از طرح و تصویب اصول اسلامی در قانون اساسی. این امر تا بدان‌جا پیش رفت که پس از طرح و تصویب اصول مربوط به «ولایت فقیه» در صدد برآمدند تا «مجلس خبرگان» را منحل و همان متن «پیش‌نویس قانون اساسی» را که دولت موقت تهیه کرده بود، مستقیماً به همه‌پرسی مردم بگذارند!

اینک ماجرای «انحلال مجلس خبرگان» را از دیدگاههای مختلف مورد توجّه قرار می‌دهیم:

بازرگان در مصاحبه‌های خود به اشکال مختلف، نارضایتی خود را از بررسیهای مجلس خبرگان اظهار داشته بود که نشان می‌دهد، سیر حرکت این مجلس و اصولی را که طرح و بررسی می‌شد، مورد قبول و رضایت وی نبود. بازرگان در پاسخ به پرسش خبرنگار کیهان اظهار می‌دارد؟

تا آن‌جا که مربوط به دولت و شخص بنده بود، ما طرحی تهیه کردیم و دادیم، سپردیم به دست آقایان در مجلس بررسی قانون اساسی و حالا آنها چه بلایی سرش

دربیاورند و آن را به کجا بکشند، حواله‌شان به خدا و حضرت عباس.[۱]

و در پاسخ به این سؤال که نظرش نسبت به اصولی که تاکنون در مجلس طرح و تصویب شده چیست، می‌گوید:

والله وقت خواندنش را نداشتیم، چون فایده‌ای هم نداشت. حالا بخوانیم، آدم حرفش به جایی نمی‌رسد. آن آقایان حتی این‌قدر اعتنا و لطف به دولت نداشتند که یک روز صدا کنند و بگویند این چیه نوشتی ... خودشان را خبره می‌دانستند و صاحب اطلاع و صاحب صلاحیت، خوب ما کار خودمان را کردیم و آنها هم کار خودشان را.[۲]

در هر حال، مسألهٔ ضدیت با مجلس خبرگان و اصولی که تصویب شده بود، زمانی شدّت یافت که اصل «ولایت فقیه» در خبرگان مطرح و پس از بحثهای زیاد و به‌رغم مخالفت با نمایندگان ملّیون در مجلس، به تصویب رسید. اصل «ولایت فقیه» و سایر اصول مربوط به آن در پیش‌نویس مقدماتی که دولت تهیه کرده بود، وجود نداشت. درواقع طرح سیاسی حکومت اسلامی مانند کشورهای غربی دیده شده بود. طرح این اصول توسط علمای حاضر در مجلس خبرگان، سیستم سیاسی نظام اسلامی را به طور کامل تنظیم و ترسیم کرد و درواقع بُعد اسلامیّت نظام جمهوری اسلامی را بدین وسیله تضمین و استحکام بخشید.

عناصری از ملّیون هیأت دولت با بهانه قرار دادن مصوّبه شورای انقلاب که یک ماه به مجلس خبرگان برای بررسی قانون اساسی وقت داده بود، و با بحثهای جدیدی که پیش آمده بود، به طور طبیعی این تاریخ کافی نبوده و بیش از آن به درازا کشیده بود، نامه‌ای تنظیم کردند که طی آن انحلال مجلس خبرگان به اطلاع عموم رسانده، و پیش‌نویس دولت موقت برای همه‌پرسی به آرای عمومی گذاشته می‌شد. عباس امیر انتظام ـ که از عناصر نهضت آزادی و معاون بازرگان و در این طرح فعّال بود ـ در دادگاه در برابر اتهام مشارکت در توطئه انحلال مجلس خبرگان می‌گوید:

در مورد مجلس خبرگان باید بگویم من یک روز به جلسه هیأت دولتِ رفتم. دیدم که این مسأله مطرح است و هفده نفر هم از اعضای دولت آن را امضا

۱- روزنامهٔ کیهان، ۱۵ مهر ۱۳۵۸.

۲- همان.

کرده‌اند، لیکن من خود بنا به دلایلی آن را امضا نکردم، که روز بعد این تصویب‌نامه به خدمت امام رسید و ایشان بدون این که دلایل دولت را مردود بدانند، این تصویبنامه را قبول نکردند ... آن روزها این احساس می‌شد که عدّه‌ای مشغول توطئه هستند تا عنوان کنند، چون مدّت مجلس خبرگان به پایان رسیده، مصوبات آن دیگر قابل اجرا نیست ... از طرفی در متن مصوّبهٔ شورای انقلاب آمده بود که باید این مجلس در مدّت یک ماه پیش‌نویس قانون را بررسی بکند.(۱)

بازرگان نیز در دادگاه امیر انتظام که سخنگوی دولت موقت نیز بود، شرکت کرد و دربارهٔ اتهام وارده به انتظام گفت:

آنچه که می‌دانم، این است که این نامه در هیأت وزیران مطرح شد و با امضای اکثریت، یعنی ۱۷ نفر وزراء از کلّ ۲۲ نفر تصویب شد در حضور آقایان [حجت‌الاسلام والمسلمین] رفسنجانی، [آیت‌الله] خامنه‌ای و [آیت‌الله] مهدوی بحث شد و همه جهات مورد بررسی قرار گرفت، و سپس این موضوع را با امام در میان گذاشتیم، که وقتی متوجّه شدیم امام با طرح این نامه مخالف هستند، دستور توقف آن را دادیم.(۲)

حال ماجرا را از زبان رهبر معظّم انقلاب، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، که آن روز عضو شورای انقلاب بودند، می‌شنویم:

آن شبی که در جلسهٔ هیأت دولت نامه‌ای که امیر انتظام تهیه کرده بود و بعد ۱۵ نفر یا ۱۴ نفر از وزرای کابینهٔ دولت موقت، از قبل امضا گرفته بود که این نامه به اطلاع امام برسد، و این عده دسته‌جمعی استعفا بدهند یا انحلال مجلس خبرگان را بخواهند، آن شبی که این نامه در هیأت‌وزیران مطرح بود، بنده خود از کسانی بودم که از طرف شورای انقلاب در آن مجلس حضور داشتم و در آن جلسه مطرح کردند که از این تاریخ مجلس خبرگان نمایندهٔ مردم نیست، و ما می‌گفتیم که این طور نیست و مجلس خبرگان یقیناً نمایندهٔ مردم است و باید قانون اساسی را تمام کند. البته آقایان تندی کردند، حتی به ما اهانت نمودند. امّا بالأخره اظهارات ما موانع

۱- روزنامهٔ صبح آزادگان، ۲۶ اردیبهشت ۱۳۶۰.

۲- روزنامهٔ جمهوری اسلامی، ۲۷ اسفند ۱۳۵۹.

کارشان را روشن کرد و فهمیدند که ما قبل از این که به امام برسد، در مقابل توطئه‌هایی که علیه مجلس خبرگان ممکن است انجام گیرد، ایستاده‌ایم. ما توانستیم آنها را قانع کنیم که آنها بروند و قبلاً مسأله را با امام در میان بگذارند و نامه‌ای را که نوشته‌اند در سطح عموم مطرح نکنند، افکار مردم را ناراحت و مضطرب نکنند و برنامه‌شان را خدمت امام ارائه نمایند. امام به طور قاطع، بدون اندکی تردید اعلام کرده بود که اگر می‌خواهید استعفا بدهید، بروید بدهید، مجلس خبرگان باید باشد و به کار خود ادامه دهد.(۱)

در بیانات فوق چند نکته است که باید بدانها توجّه کرد تا عمق توطئه روشن شود. این نکات در اظهارات بازرگان و امیر انتظام دیده نمی‌شود و آنان به طور قطع مسأله را مخفی کرده‌اند:

نکتهٔ اوّل: تصمیم به استعفای دسته‌جمعی در صورت عدم پذیرش انحلال مجلس خبرگان است. این که چطور در برابر موضع مخالف و قاطع حضرت امام(ره) از این تصمیم عدول نمودند، معلوم نیست. اگرچه قرائن نشان می‌دهد که اعلام استعفای دسته‌جمعی برای مرعوب ساختن اعضای شورای انقلاب و حضرت امام(ره) بوده است، احتمالاً به این نتیجه رسیده بودند که ماندن آنها در مسؤولیتها، امکان اقدامات بعدی برای اجرای ایده و تفکّر آنان را فراهم و میسّر خواهد ساخت.

نکتهٔ دوم: تصمیم آن بر اعلام عمومی این نامه از طریق رسانه‌ها بوده است، که با مخالفت آقایان روحانی حاضر در جلسه مواجه شده و مجبور شده‌اند قبل از اعلام آن، نامه را به رؤیت حضرت امام برسانند.

این نکات نشان می‌دهد که توطئه برنامه‌ریزی شده و عمیق بوده است. علی‌القاعده دولت موقت می‌توانست با ارائه لایحه‌ای به شورای انقلاب، مدّت خبرگان را یک ماه دیگر تمدید کند. این تصمیم به عقل و عرف سیاسی و حتی اصول دمکراتیک که مورد تأکید آقایان است، نزدیکتر است تا تصمیم بر انحلال. این تصمیم به‌رغم غیرمعقول و غیردمکراتیک بودنش، نشان از بُغض و تشویش خاطر آنان نسبت به مصوبات مجلس خبرگان دارد.

حضرت امام خمینی(ره)، همزمان با بحث اصول ولایت فقیه در مجلس خبرگان و

۱- همان، ۲۵ اسفند ۱۳۵۹.

احساس توطئه از جانب ملّیون و روشنفکران غرب‌زده، در جهت تبیین و تشریح نقش و اختیارات و شرایط و صفات و برکات ولایت فقیه در اسلام، برای مردم، بیانات روشن و مفصّل داشتند، نگاهی به رؤوس برخی بیانات معظمٌ‌له، این مسأله را روشن می‌سازد.

ـ مخالفت با ولایت فقیه، تکذیب ائمه و اسلام است. **۲۸شهریور ۱۳۵۸**

ـ ولایت فقیه، همان ولایت رسول‌الله است. **۳۰ مهر ۱۳۵۸**

ـ ولایت فقیه ضد دیکتاتوری است، نه دیکتاتوری. **۳۰ مهر ۱۳۵۸**

ـ این آقایان روشنفکر که حالا در اقلیت واقع شده‌اند، می‌خواهند بگویند رأی اکثریت میزان نیست! **۱ آبان ۱۳۵۸**

ـ ولایت فقیه مجری قانون و مخالف دیکتاتوری است. **۳ آبان ۱۳۵۸**

ـ شرق یک فرهنگ اسلامی دارد که مترقی‌ترین فرهنگ است. **۶ آبان ۱۳۵۸**

ـ تا فکر شما مستقل نباشد، کشور شما مستقل نمی‌شود. **۷ آبان ۱۳۵۸**

ـ ولایت فقیه برای شما یک هدیهٔ الهی است. **۹ آبان ۱۳۵۸**

ـ برای پیاده کردن محتوای مترقی اسلام، مردانه در میدان باقی بمانید. **۱۱ آبان ۱۳۵۸**

ـ ولایت فقیه، این قانون مترقی اسلام، خاری است در چشم دشمنان. **۱۶ آبان ۱۳۵۸**

ـ ولایت فقیه، حاکمیت قانون الهی است، نه دیکتاتوری. **۱۸ آبان ۱۳۵۸**

ـ نیل به دموکراسی و مادّیات، تأویل نادرستی از خواسته‌های ملّت ایران است. **۲۱ آبان ۱۳۵۸**

در مورد توطئه انحلال مجلس خبرگان نیز حضرت امام(ره) در یک بیان مفصّل به افشای آن پرداخته و با استدلال، پوچ بودن ادّعاهای ملّی‌گراها و روشنفکران را برملا ساختند.

همین آقایانی که فریاد می‌زنند که باید دموکراسی باشد، باید آزادی باشد؛ همین آقایان می‌نشینند دور هم و یک چیزی پیش خودشان می‌گویند و می‌خواهند تحمیل کنند به یک ملّت سی‌وچند میلیونی. مثلاً مجلس خبرگان با اکثریت ملّت رفته است و مشغول کار است، حالا می‌بینیم که یک دستهٔ چند نفری دور هم جمع می‌شوند و می‌گویند مجلس خبرگان باید منحل بشود!

من نمی‌دانم که این آقایان «باید منحل بشود» چکاره‌اند که می‌گویند باید منحل بشود؟ برای چه منحل بشود؟ برای این که این آقایان [نمایندگان مجلس

خبرگان] اهل علم هستند؟! برای این که آقایان به اسلام عقیده دارند و احکام اسلام را دارند جمع می‌کنند؟! چون گفتند که ولایت فقیه باید باشد و نظارت فقیه باید باشد؟! اینها از نظارت فقیه در امور می‌ترسند. می‌گویند قدرتمند می‌شود فقیه، وقتی قدرتمند شد، هرج و مرج می‌شود و ـ عرض کنم که ـ از آن مسائل که می‌گویند. لکن مضایقه ندارند که مثلاً یک قدرتی دست نخست‌وزیر باشد، یک قدرتی دست رئیس‌جمهور باشد، لکن معمّم نباشد، غربی باشد، هرچه می‌خواهد باشد ...

یک وقت می‌گویید نمی‌دانند [مردم] چه می‌خواهند، آخر مردم مطلع‌اند که چه می‌خواهند. اگر چنانچه ولایت فقیه را که معنایش این است که آنی که خدای تبارک و تعالی برای نظارت در امور و تعیین مراکز قدرت مشخص کرده، آن عبارت از فقیه جامع‌الشرایط است، اگر همین را شما به رفراندم ملّت بگذارید، همان رأیی که او [جمهوری اسلامی] آورد، این رأی را هم خواهد آورد. مردم همین را می‌خواهند. مردم آن چیزی که خدا می‌خواهد، آن چیزی را که پیغمبر خدا فرموده، می‌خواهند. بیخود دست و پا می‌کنند، باید به مسیر ملّت بیایند.(۱)

حضرت امام(ره)، انگشت روی نقطه حسّاس و اصلی قانون اساسی که باطن نظام جمهوری اسلامی است، می‌گذارند. نقطه‌ای که از ابتدای طرح آن تاکنون آماج سخت‌ترین تهاجم دشمن در ابعاد سیاسی، تبلیغی و روانی بوده است. اصلی‌ترین اختلاف بین حضرت امام(ره) و اصولگرایان و ملّت متدیّن با ملّیون و روشنفکران و مذهبیهای روشنفکرمآب در همین نقطه است. ولایت فقیه، نظام ولایت و امامت و ادارهٔ سیاسی و حکومتی امّت اسلام را مشخص می‌نماید و فرق نظام اسلامی ناب با سایر نظامها ـ اگرچه بظاهر اسلامی باشند ـ در همین مسأله است.

پس، علّت و ریشهٔ توطئه انحلال مجلس، به هم زدن اساس قانونی بود که بر مبنای ولایت فقیه تنظیم شده بود تا پیش‌نویس دولت موقت که نامی و مبنایی از ولایت فقیه نداشت، به همه‌پرسی گذاشته شود و درنتیجه «جمهوری اسلامی» نام نظام حکومتی باشد، ولی از محتوای اسلامی و هدایت اسلامی در آن خبری نباشد، و همان بشود که ملّیون خواسته بودند. نگاهی به

۱- صحیفهٔ نور، جلد ۱، صفحات ۳۳-۳۵.

مواضع بازرگان و نهضت آزادی نسبت به روحانیت، حوزه‌های علمیه و مسألهٔ مهم ولایت فقیه، بخوبی منشأ اصلی اختلاف را نمایان می‌سازد. اگرچه استعفای دولت موقت بعد از اشغال لانهٔ جاسوسی و تحت فشار افکار عمومی و برملا شدن اسناد ارتباطات آنان با عوامل آمریکا رخ داد، لیکن قطعاً اختلاف بینشی که بروز جدی آن در مسألهٔ ولایت فقیه پیش آمد، علّت اصلی استعفای دولت موقت بود که در جای خود به آن اشاره خواهد شد.

حضرت امام(ره) یکی دیگر از زمینه‌های طرح انحلال مجلس خبرگان را، وجود جریانی از لیبرالها و متدیّنین ملّی‌گرا می‌دانند که می‌خواهند به‌طور خزنده کشور را مجدّداً به دامن آمریکا بیاندازند:

تمام نگرانیهای احتمالی، البته احتمال، احتمال ضعیف امّا خوب است گفته بشود، این است که دوباره یک دستهایی در کار باشد که بخواهند همان مسائل سابق پیش بیاید ... کسانی که از آنها هستند یا افکارشان آن نحو افکار است یا باصطلاح خودشان صلاح ملّت را می‌بینند که وابسته باشند! خوب هستند اشخاصی که متدیّن هم هستند، نمازخوان هم هستند، شاید نماز شب هم می‌خوانند، امّا افکارشان آن‌طوری پرورش یافته، ... متدیّن هم هستند، لکن این معنا در ذهنشان هست که ما چون شوروی الحاد ذاتی دارد و اصلاً مبدئی قبول ندارد، ما اگر از او فرار کنیم و ناچاریم که یک جایی باید پیوند حاصل کنیم، باید به طرف غرب برویم و حالا آمریکاست...

یک جریانی در کار است که آن جریان ایشان را از این معنا می‌ترساند که بخواهد به طور خزنده این کشور را باز هُل بدهد به طرف آمریکا، بخواهند از این راه پیش ببرند ... آن قضیه رفراندم و قبل از او، قضیهٔ طرح آن که مجلس خبرگان منحل بشود، که در زمان دولت موقت این طرح شد و بعد هم معلوم شد که اساسش از امیر انتظام بود و آن مسائل، آن‌وقت آمدند آقایان پیش ما، همین آقایانی که، آقای بازرگان و رفقایش گفتند ما خیال داریم که این مجلس را منحل کنیم. من گفتم شما چکاره هستید اصلش که می‌خواهید این کار را بکنید؟ شما چه سمتی دارید که بتوانید مجلس منحل کنید؟ پا شوید بروید سراغ کارتان. وقتی دیدند محکم است مسأله، کنار رفتند. مسألهٔ انحلال مجلس خبرگان روی این زمینه بود ... که دیدند مجلس خبرگان یک مجلس اسلامی شد. یک مجلسی شد که اکثرش از علما هستند.

اینها از آنها می‌ترسند. از این علماء خوب می‌ترسند ... اینها اگر قانون بنویسند، یک قانونی می‌نویسند که با مزاج غرب و شرق سازش ندارد ... از این جهت آنها این آقایان را وسوسه کردند، وادار کردند. این آقایان هم توجه به مسائل خیلی ندارند مع‌الاسف، با این که بودند در مسائل سیاسی، و بدین جهت این طرح را درست کردند.(۱)

یکی از مهمترین موارد اختلاف بازرگان با مجموعهٔ «خط امام» که تا پایان عمر وی امتداد داشت، مسألهٔ «ولایت فقیه» است. در زمان مسؤولیت خود در دولت موقت، انحلال مجلس خبرگان نوعی واکنش در برابر اصل «ولایت فقیه» از سوی وی و مجموعهٔ ملّیون و لیبرالهای عضو دولت به شمار می‌رفت، و پس از آن نیز در تمامی مقاطع حساس نظام اسلامی، همچون جنگ تحمیلی، قبول قطعنامه، عزل منتظری از قائم مقامی رهبری و ... اساس مخالفت بازرگان و نهضت آزادی با تدبیر امام و حرکت عمومی مردم، ولایت فقیه و حکومت فقیه بر کشور بود. مهندس محمد توسّلی که از نزدیکان مهندس بازرگان به شمار می‌رود و در سال اوّل انقلاب، شهردار تهران بود، می‌نویسد:

مشکل دیگر، دیدگاه مهندس بازرگان بود که با دیدگاهی که بعداً به صورت ولایت فقیه مطرح شد، همگام نبود.(۲)

بازرگان گمان می‌کرد که بین حاکمیّت ملّت (اصول ۶ و ۵۶ قانون اساسی) و حاکمیت فقیه و نظارت او بر امور کشور (اصل ۱۱۰) مغایرت وجود دارد! و به‌رغم این که در طول عمر خود عدم منافات این دو را با هم به چشم خود در صحنه‌های مختلف مشاهده کرد، نتوانست «مردم‌سالاری دینی» را هضم کند. این مشکل در تمام لیبرالها و روشنفکران و طیف وابسته به آنها مشاهده می‌شود، و علّت العلل آن قطعاً ناهمخوانی آموزه‌های غربی و اندیشهٔ باصطلاح نوگرایی آنان با اسلام و مبانی آن است.

آیت‌الله سید کاظم شریعتمداری، که پس از رحلت آیت‌الله العظمی بروجردی، از سوی دربار شاه بشدّت تقویت می‌شد تا جایگاه مرجعیّت جهان تشیّع را به دست آورد، و باصطلاح جایی برای امثال حضرت امام(ره) باقی نماند، همراه با گروههای ملّی و سیاسی ضد انقلاب اعلام

۱- صحیفهٔ نور، جلد ۱۵، صفحات ۲-۵.

۲- مجلهٔ ایران فردا، شمارهٔ ۲۳، صفحهٔ ۲۶.

می‌کند که:

حفظ ارکان حاکمیت ملّی در چارچوب تعالیم اسلام، ضرور و واجب است و اگر تضاد در اصل ۶ و ۵۶ که حاکمیت ملّی را تصریح می‌کند با اصل ۱۱۰ و بعضی از اصول دیگر آن اصلاح و حل گردد، مواد قانون اساسی، بلامانع است.[۱]

ملاحظه می‌کنیم که تنها اشکال قانون اساسی از دیدگاه مخالفان، اصول مربوط به «ولایت فقیه» است. جالب است که آقای شریعتمداری در توطئه سوء قصد به جان حضرت امام(ره) همراه با قطب‌زاده و طیف ضد انقلاب دستگیر شده، به جرم خود اعتراف و در سیمای جمهوری اسلامی، توبه نموده و خواستار عفو می‌شود که از سوی حضرت امام(ره) مورد عفو قرار می‌گیرد!

متأسفانه، بازرگان، به واسطهٔ اعوجاج در بینش دینی، در موضعگیریهای خود علاوه بر مقصّر بودن در ایجاد انحرافات داخلی، خوراک تبلیغاتی بیگانگان را نیز فراهم می‌آورد. بازرگان بی‌توجّه به ماهیّت ولایت فقیه و شرایط و ویژگیهای آن در نظام اسلامی و تجلّی آن ـ حضرت امام خمینی(ره) ـ نظام ولایت فقیه را «استبداد دینی» می‌نامید و آن را از «استبداد شاهنشاهی» بدتر می‌دانست!

آزادی یعنی ضد دیکتاتوری، حال این دیکتاتوری می‌خواهد تاج بر سرش باشد ... یا عمامه بر سرش باشد. مرحوم نائینی نیز در همان کتاب دو نوع استبداد تشخیص داده بود، استبداد سلطنتی و استبداد دینی. طالقانی هر دو را نفی می‌کرد و استبداد دینی را بدتر از اوّلی می‌دانست ...[۲]

نهضت آزادی در نشریهٔ داخلی خود «پیک نهضت» شماره‌های ۱۱۵ به بعد، مسألهٔ «ولایت فقیه» را از لحاظ ایدئولوژیکی مورد بحث قرار می‌دهد و آن را یک امر جدید که حداکثر از زمان مرحوم نراقی مطرح شده، تلقی می‌کند و متأسفانه در ارزیابی تاریخی خود، دست به برداشتها و تحریفهایی می‌زند که هر انسان عاقلی را انگشت به دهان می‌نماید! سلطنتِ آغا محمدخان قاجار، فتحعلی شاه و ناصرالدین شاه را حکومت اسلامی دانستن، از جمله خطاهایی است که از عوام هم انتظار آن نمی‌رود! سلطنت صفویه را عین حکومت و نظام سیاسی اسلام دانستن، بی‌اطلاعی کامل از تاریخ و اسلام است. این مقاله بنا به شواهدی از قلم بازرگان بوده و یا

۱- روزنامهٔ کیهان، ۱۰ آذر ۱۳۵۸.

۲- تهاجم فرهنگی و نقش تاریخی روشنفکران، اسماعیل شفیعی سروستانی، صفحهٔ ۱۷۰ ـ «مجلهٔ دریچهٔ گفتگو» ـ فلاسفهٔ بزرگ، آندره کرسون، جلد ۲، صفحهٔ ۵۳۱.

به اقوال خوشبینانه، بازرگان سهم عمده‌ای در تنظیم آن داشته است. همین‌گونه بیان را در کتاب «انقلاب ایران در دو حرکت» نوشته بازرگان مشاهده می‌کنیم.

حتّی بازرگان در برداشتهای تاریخی خود ـ تحت تأثیر القائات غربیها و غرب‌گرایان ـ شخصیّتهایی چون آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری را با چهره‌ای دگرگون معرفی می‌کند و هم‌آهنگ با روشنفکران، این چهرهٔ مظلوم تاریخ را می‌کوبد و وی را طرفدار و حامی استبداد معرفی می‌نماید.(۱)

بازرگان ضعف بینش خود را نسبت به اسلام، امام(ره) و احساسات عمیق دینی مردم و رهبری فقیه، قبل از انقلاب هم نشان داده بود. از جمله می‌توان در شعار بسیار حسّاس و عمیق دینی مردم در فرستادن سه «صلوات» پس از شنیدن نام حضرت امام خمینی(ره)، این ضعف را در ایشان مشاهده کرد.

در یکی از جلسات سخنرانیها [در مسجد قبا]، وقتی نام ایشان [امام خمینی(ره)] را بردم و حاضرین صلوات فرستادند، به آنها گفتم شما با ذکر نام پیامبر خدا، فقط یک صلوات می‌فرستید، اگر پیامبر از شما سؤال کند که چرا برای من یک صلوات و برای ذرّیهٔ من سه صلوات می‌فرستید چه جواب می‌دهید؟(۲) این سخن و سؤال من موجب ناراحتی و اعتراض برخی از روحانیون شده است].(۳)

بازرگان در امتداد همین وضعیت نفسانی و بینشی خود، با مسألهٔ روحانیت و ولایت فقیه

۱- انقلاب ایران در دو حرکت، صفحهٔ ۱۸۰.

۲- به تعبیر زیبایی از حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در همین مورد صلوات فرستادن برای امام(ره) توجه کنید:
پیش از پیروزی انقلاب، بنده در تبعید بودم در پیرانشهر. از یک شهری از نزدیکیهای ما چند نفر آدمی بودند که یکی از آنها راننده بود. آدمهای اهل فرهنگ و معرفت و اینها بودند. به حسب ظاهر به اینها می‌گفتند عامی، اما آدمهایی جزو خواص بودند. اینها مرتب می‌آمدند دیدن ما پیرانشهر. قضیهٔ مذاکرات خودشان با روحانی شهرستان را می‌گفتند ... مثلاً آن روحانی می‌گفت که چرا وقتی که اسم پیغمبر می‌آید، یک صلوات می‌فرستید، اسم این آقا که می‌آید، سه تا صلوات می‌فرستید؟ این راننده به او جواب می‌داد که آن روزی که دیگر مبارزه‌ای نداشتیم و اسلام به همه و همه جا فائق بشود، ما همان سه تا صلوات را، یکی‌اش را هم نمی‌فرستیم. امروز این سه تا صلوات مبارزه است. او می‌فهمید، این نمی‌فهمید. (۲۰ خرداد ۱۳۷۵). جالب است که نویسندهٔ کتاب «در تکاپوی آزادی» در جلد دوم با نقل مطلب سخنرانی بازرگان ادعا می‌کند که علّت ایراد چنین گفتاری، عدم اطلاع بازرگان از فلسفهٔ صلوات بر امام بوده است! چطور یک راننده در پیرانشهر می‌تواند این مسأله را بفهمد، امّا مدعیان میدان سیاست نفهمند؟!

۳- ایران فردا، ضمیمهٔ شماره ۱۶، صفحهٔ ۱۶، به نقل از دکتر ابراهیم یزدی.

رو به رو می‌شود و نمی‌تواند جایگاه این رکن اساسی نظام سیاسی اسلام را در دل و فکر خود بیابد. بازرگان در مصاحبه با خبرنگار ایتالیایی - اوریانا فالاچی - درست برخلاف واقعیت و تاریخ انقلاب، که حضرت امام(ره) با مسؤولیتهای بالای اجرایی روحانیون مخالف بودند و تا شهریور سال ۱۳۶۰ (انفجار ساختمان نخست‌وزیری و شهادت شهید رجایی و شهید باهنر) به این مسأله رضایت ندادند، ولی با مشاهدهٔ عدم صلاحیت ملّیون و ناکارآمدی آنان، با این امر موافقت کردند؛ صحنهٔ انقلاب را دگرگون جلوه می‌دهد:

اشکال این جاست که بعد از انقلاب اتّفاقی افتاد ناگهانی و غیرقابل پیش‌بینی، و آن اتّفاق این است که روحانیون به طور غیرمنتظره کشور را در دست گرفتند ... من می‌خواستم بگویم که حاکمیّت روحانیون درست در لحظه‌ای که می‌بایست آنها جایشان را با غیر روحانیون عوض کنند، اتّفاق افتاد. این تقصیر غیر روحانیون است. اگر ما که متعلّق به نهضت آزادی هستیم، یعنی کسانی که به خدا و اسلام عقیده دارند، ولی غیر از قشر روحانی هستند، اگر کمی مواظب بودیم ... اگر عوض غفلت کردن، مانند یک حزب رفتار می‌کردیم، این مشکلات پیش نمی‌آمد.[1]

ملاحظه می‌کنیم که برخورد یک مدعی مسلمان که سالها در جریان مسائل سیاسی بوده، با روحانیت و تاریخ انقلاب چگونه است. آیا این نمونه‌ها، نشانهٔ سستی اعتقاد، ناخالصی عقیده به اسلام و عدم شناخت روحانیت و ولایت فقیه نیست؟ بازرگان پا را فراتر از این نهاده و به رغم تمجید دنیا از رهبری قاطع و مدبرانه‌ی حضرت امام خمینی(ره) در به پیروزی رساندن بزرگترین انقلاب قرن بیستم و ادارهٔ آن در حساس‌ترین و دشوارترین و پُرحادثه‌ترین ایام آن، یعنی سالهای نخستین پیروزی، امام(ره) را فردی بی‌اطلاع و بی‌سابقه دانسته و صراحتاً به معظمٌ‌له جسارت می‌کند:

امام هرگز نه یک مرد سیاسی بوده است، نه یک ژنرال، و نه یک مدیر شرکت؛ با این توضیحات می‌خواهم بگویم که ایشان هرگز خود را آمادهٔ برخورد با چنین مسؤولیتها که اکنون بر پشت خود حس می‌کنند، نکرده بودند. بنابراین از این که چگونه باید حکومت کرد و چگونه می‌بایست یک مملکت را اداره کرد، ایشان

۱- روزنامهٔ اطلاعات، ۲۲ مهر ۱۳۵۸.

اطلاعی ندارند.[۱]

پرسشهای متعددی این‌جا می‌توان مطرح کرد که قطعاً بازرگان و انصار او در نهضت آزادی هیچ پاسخ مستدلی برای آنها نخواهند داشت. حقاً اگر امام مرد سیاسی نبود، چطور در برابر اصرار شما و دوستانتان در مذاکرات پاریس، فریب شما را نخورد و به شورای سلطنت و ملاقات با بختیار و ... تن نداد و توطئه امریکا و شاه با همدستی شما را خنثی نمود؟ اگر امام(ره) مرد سیاسی نبود، چگونه توانست هجوم بی‌سابقهٔ شما و ملّیون را برای انحراف در انقلاب اسلامی و کشاندن آن به سوی لیبرالیسم غربی را سد کند؟ اگر امام(ره) مرد سیاسی نبود، چطور در برابر توطئه انحلال ارتش ایستاد؟ اگر امام(ره) مدیر نبود، چگونه در آن شرایط سخت، تمامی توطئه‌ها و آشوبها و خیانت روشنفکران و غفلت بعضی دوستان را به شیرینی پیروزی تبدیل نمود، و ملّت را از آن همه گردنه‌های سخت نجات داد؟ جهاد سازندگی، کمیته‌های انقلاب، سپاه پاسداران، کمیته‌های امداد امام، بنیاد مسکن، بسیج و ... از ابتکارها و یادگارهای کیست و با چه دید و آینده‌نگری این نهادهای انقلابی تأسیس شدند؟ نهادهای مربوط به ادارهٔ کشور و قوانین لازم، از جمله مجلس شورای اسلامی، نهاد ریاست‌جمهوری، قانون اساسی، مجلس خبرگان، مجمع تشخیص مصلحت نظام، به اصرار و رهنمود چه مرجعی تشکیل شدند؟

دوستان خود شما اذعان دارند، و خودتان در قسمت قبل مصاحبه اعتراف کردید که غفلتها و اشتباهات زیادی داشتید. آیا همین امر دلیل بر بی‌کفایتی و ناکارآمدی و ضعف شما نیست؟ شما همگی بسیج شده بودید که انقلاب را بربایید و میوهٔ آن را بچینید، و در دامن امریکا بیندازید و نتوانستید؛ این دلیل ضعف و زبونی شما سابقه‌داران میدان سیاست و مدیریت نیست؟!

۵ـ ارتباط با آمریکا

موضوع ارتباط بازرگان و عناصر دیگری از نهضت آزادی با آمریکا و سفارتخانهٔ آن کشور و عوامل اطلاعاتی یا مسؤول آمریکایی، به قبل از انقلاب اسلامی بازمی‌گردد. ریشه و علّت اصلی این ارتباطها، نوع نگرش و دیدگاه افراد نهضت آزادی نسبت به غرب است، و این دیدگاه از نگاه جبهه ملّی نسبت به غرب ناشی می‌شود؛ چراکه نهضت آزادی از درون این جبهه بیرون آمده و مدّتها در «نهضت مقاومت ملّی» با همین جبهه و عناصر آن حشر و نشر نزدیک

۱- همان.

داشته است. قبلاً به بیان حضرت امام(ره) در مورد نوع نگرشی که عناصر نهضت آزادی و دبیرکلّ آن ـ بازرگان ـ را به کام ارتباط با آمریکا کشاند، اشاره کردیم که از تکرار آن خودداری می‌کنیم.

در دوران مبارزهٔ ملّت به رهبری حضرت امام(ره) و روحانیت با نظام استبداد و ضداسلامی شاه، نهضت آزادی و بازرگان، به عمد، تنها بر بُعد مبارزه با «استبداد داخلی» تأکید می‌کردند و به هیچ عنوان به بُعد «استعمار» که به طور شاخص متوجّه آمریکا و غرب در حمایتهایشان از رژیم شاه، در جنایتها و خیانتهای آن می‌شد، اشاره‌ای نمی‌کردند. عزّت‌الله سحابی، عضو سابق نهضت آزادی ایران، اعتراف می‌کند:

وقتی که ما به مسألهٔ استبداد داخلی خیلی اهمیّت دادیم، یعنی تک ریشه، گفتیم فقط ما با این باید دربیفتیم و به جوانب دیگر کاری نداشتیم، خیلی طبیعی است که در خود ما این اثر را بگذارد که ما نسبت به غربی که حالا استبداد ندارد، به صورت کلاسیک مشهور، و مثلاً نظام پارلمانی و دمکراسی و آزادی و آزادی بیان و قلم و غیره و این حرفا داره، به آن‌جا نگاه کنیم و آن جلال و جبروتی برای ما پیدا کند و سعی کنیم چه آگاهانه و چه ناآگاهانه خودمان را با او و معیارهای او تطبیق بدهیم، و مسائل داخلی کشورمان را با آن معیارها بسنجیم و این، آغاز روند سقوط در دامان غرب می‌شود. و وقتی جمعیتی به‌طور ناخودآگاه و غیرمستقیم، من نمی‌گویم مستقیم، یه مدتی عادت کرد که تحت تأثیر این نفوذها و رسوخها و القائات غرب و سازمانهای غرب، نهادهای غرب، جاسوسی‌اش، اطلاعاتی‌اش، تبلیغاتیش و غیره قرار بگیرد، یواش یواش راههای مستقیم و پیام‌گیری مستقیم هم باز می‌شد.[۱]

بازرگان، همچنان که در کتاب «آیات توحید» بصراحت ذکر می‌کند که تعابیری نظیر استثمار و استعمار و امپریالیسم، پدیده‌های صرفاً ذهنی و ساخته و پرداختهٔ کمونیستهاست! و به همین دلیل تنها قادر بود هر پدیدهٔ اجتماعی، سیاسی و تاریخی را تنها از دریچه آزادی فردی یا استبدادی تحلیل کند! این ناتوانی تئوریک و پرورش فکری ناقص تاریخی، موجب شد تا در برخی کتابهای نهضت آزادی در زمینهٔ تاریخ ایران، نقش استعمار اصولاً نادیده انگاشته شود:

۱- هویت، صفحهٔ ۱۶۲.

در این تحلیل تاریخی که خودشون می‌کردن و جزوه‌ای نوشته بودند و بنده‌رو هم اِحاله دادن در پاسخ بحثهای من که اون جزوه رو بخونم، در اون جزوه تاریخ ایرانو خوب می‌گن، ولی این ۲۰۰ سال اخیر پیدایش استعمار که یک امر جدیدی است، بی‌سابقه است در نظام تاریخی ایران و جامعه ایران، این‌رو متذکّر نمی‌شن و این که این در همین ۱۵۰ سال حضور استعمار در ایران، خسارت و ویرانی که برای مادّیات و معنویات جامعۀ ایران، این استعمار به بار آورده از هزار سال سابقۀ استبداد بیشتره. اینها مورد توجه واقع نشده یا اهمیّت قرار نگرفته. چگونه می‌شود اینارو از حالا که ملّت قیام کرده، می‌خواد تجدید حیات بکنه، از این حذفش کنیم؟ این بود که نمی‌شد و بعد هم این که این مسأله باصطلاح تکیۀ روی استبداد، به دلیل این گرایش به غرب، این خلاف سنّت بزرگان تاریخ ما هم بود.[۱]

بازرگان، با این انحراف روشن در شناخت ریشۀ ظلمها و ستمهایی که به ملّت ایران رفته است، در تحلیل علل شروع و پیروزی انقلاب اسلامی نیز دچار انحراف شده و سیاست «حقوق بشر» کارتر و آزادیهای سیاسی ناشی از تغییر مشی آمریکا را، دلیل آن می‌شناسد!

مطلب دومی که باز ایشون[۲] **هم اظهار می‌کردند در محافل خاص و عام و هم در مصاحبه‌ها می‌گفتن، و هنوز هم دارن این موضع‌رو، صریحاً هم دارند حالا و اظهار می‌کنند، این بود که این جوشش و باصطلاح درخشش انقلاب در سال ۵۷ مرهون حرکت حقوق بشر کارتره و از این جهت یه نوع شایدِ دینی احساس می‌کردن یا یه نوع حُسن نیتی برای دولت کارتر، احساس می‌کردند و معتقد بودن که، امروز هم این اعتقادرو دارن که، انقلاب ایران بایستی به همون شعارهای ضد دیکتاتوری و استبداد محدود بشه، دیگر پاشو فراتر نذاره به جنبه‌های ضدآمریکایی و ضد امپریالیستی و یا ضد استثماری و این حرفها، این اعتقادرو داشتن و می‌گفتن این یه نوع انحرافه و حالا هم می‌گن این انحرافه.**[۳]

بازرگان در تحلیل خود از قبل از انقلاب و پیروزی آن، مبارزان را در دو جبهه تقسیم‌بندی می‌کند. یک جبهه جناح توده‌ایها و چپیهای مارکسیست که باطناً ضد ملّت و ضد دیانت بودند، هم

۱- هویت، عزت‌الله سحابی، صفحات ۱۷۰ و ۱۷۱.

۲- مهندس بازرگان.

۳- هویت، عزت‌الله سحابی، صفحات ۱۶۹ و ۱۷۰.

مخالف شاه بودند و هم با استعمار، مخصوصاً امپریالیسم در لباس آمریکایی و غربی آن مبارزه می‌کردند، ولی به شوروی و کشورهای سوسیالیستی کاری نداشتند. جناح دوم را که ملّیون و مسلمانان می‌نامد، به نظام استبدادی و نظام شاهنشاهی اولویت می‌دادند و دخالت و تجاوز ابرقدرتها را در سایهٔ حکومت استبدادی می‌دانستند![1] در حالی که در همان زمان حضرت آیت‌الله کاشانی، فداییان اسلام و گروه مؤتلفه اسلامی، صراحتاً و به‌کرّات به انگلیس و آمریکا و مجموعهٔ غرب به عنوان اساس و ریشهٔ برپایی نظام استبدادی شاهنشاهی پهلوی و حامیان پایدار ماندن آنان، حمله می‌نمودند. از سال ۱۳۴۰ که حضرت امام(ره) آشکارا وارد میدان مبارزه شدند، در بیانیه‌ها و سخنرانیهای خود، به رغم اخطارهای ساواک، به رژیم استعماری آمریکا با نام و نشان می‌تاختند، و تمام مصائب مسلمین و ایران را زیر سر آمریکا می‌دانستند.

بازرگان در این تحلیل انحرافی و اشتباه خود، تا آن‌جا پیش می‌رود که حقایق روشنی چون شعارهای انقلاب اسلامی را که میلیونها نفر از مردم ایران شاهد و سردهندهٔ آنها بودند تحریف می‌کند. وی شعارهای انقلاب را حول ۴ محور دسته‌بندی می‌کند: ۱ـ شعارهای ضداستبدادی (در مورد شاه و رژیم سلطنتی) ۲ـ انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی ۳ـ رهبری آیت‌الله خمینی(ره) ۴ـ یادگذشتگان (شهدا) و سپس می‌گوید:

از این شعارها و حرف و سخنهای آن زمان خبری نبود: نابودی استکبار، حمایت از استضعاف، اجرای احکام اسلام، صدور انقلاب یا صدور اسلام، مرگ بر آمریکای جهانخوار، درافتادن با امپریالیسم، مرگ بر شوروی، حکومت جهانی و اسلامی، انقلاب مهدی ... مبارزه با ارتجاع، استثمار و استعمار و یا سرمایه‌داری، نظام توحیدی بی‌طبقه، مرگ بر بی‌حجاب، رهبری روحانیت، ولایت فقیه، شیطان بزرگ، مرگ بر لیبرال و مانند آنها.[2]

عکسها و شعارهای سالهای ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ که اوج انقلاب اسلامی است، بخوبی خلاف گفتار بازرگان را نشان می‌دهد. البته بازرگان با اختلاط برخی از شعارهای فرعی در شعارهای اصلی، سعی کرده است که شعارهای اصلی را مخدوش و به خواننده القا کند که در ابتدای انقلاب، واقعاً این شعارها وجود نداشته است. شعارهایی مثل مرگ بر بی‌حجاب، نظام بی‌طبقهٔ توحیدی

۱- انقلاب ایران در دو حرکت، صفحهٔ ۲۰.

۲- همان، صفحات ۳۹ و ۴۰.

(مربوط به منافقین)، مرگ بر لیبرال، صدور انقلاب و یا اجرای احکام اسلامی، در مسیر حرکت نظام اسلامی، بعد از پیروزی انقلاب و استقرار جمهوری اسلامی پیش آمدند و حسب شرایط و عملکردها مطرح می‌شدند. صدور انقلاب و اجرای احکام اسلامی و ولایت فقیه، ماهیّت نظام جمهوری اسلامی است و تصور نظامی اسلامی بدون این مسائل، امکان ندارد و درواقع خلع محتوای اسلام از نظام است، که البته مورد نظر و ایدهٔ ملّیون و لیبرالها بود. زمانی که حرکت لیبرالها در مخالفت با اسلام و نشانه‌های آن مانند سیستم سیاسی اسلام، نام مجلس شورا و اجرای احکام اسلامی مشاهده شد، به طور طبیعی از سوی مردم متدیّن و خط امامی، شعار مرگ بر لیبرال سر داده شد. لذا نفی جنبه‌های ضداستعماری و ضداستثماری و ضدامریکایی حرکت و جوشش مردم، تحریف روشنی است که بازرگان و نهضت آزادی به خاطر همان ریشهٔ گرایش به غرب، مرتکب آن شدند.

سابقهٔ ارتباط با آمریکا

مصدق به عنوان رهبر جبههٔ ملّی، در جریان ملّی کردن صنعت نفت، روی آمریکا و حمایتهای آن حساب ویژه‌ای گشود و بزرگترین اشتباه سیاسی خود را مرتکب شد. او عمداً یا سهواً از این حقیقت چشم پوشید که استعمارگران غربی، در به دست آوردن منافع، استراتژی واحد و هماهنگی را دنبال می‌کنند، و لذا آمریکا با انگلیس ساخت و مصدق در صحنهٔ مبارزه تنها ماند، و با اشتباه دیگری که درکنار زدن روحانیّت و عنصر دین از مبارزه انجام داد، بکلّی در دام آمریکا و انگلیس افتاد، و با یک کودتای بی‌ریشه و سبک، از میدان خارج شد. نهضت مقاومت ملّی ایران به تبع همین سیاست، راه تعامل با آمریکا را دنبال کرد. در نامه‌ای که بعد از کودتای ۱۳۳۲ و تشکیل این نهضت، به نشانی آمریکاییها ارسال شده است، خوش‌بینی و نظر مساعد این گروه و عناصر آن به آمریکاییها راکاملاً عیان می‌سازد.

آقای ...

این نامه را نهضت مقاومت ملّی برای شما می‌فرستد ...

این نامه را به شما می‌نویسیم که یک فرد آمریکایی متعلق به یک ملّت آزادیخواه جهان هستید و از شما انتظار داریم نامه ما را بخوانید ...

مصدق به ارادهٔ آهنین و تصمیم محکم در راه احقاق حقّ ملّت مظلوم با پشتیبانی مردم، دست انگلستان را از نفت ایران کوتاه کرد، ولی بعداً حاضر نشد

آنچه را از آنها به سود و به حقّ ایران گرفته بود، به دیگران واگذار کند و با میانجیگری و پیشنهادهای شما روی موافق نشان نداد. شاید هم به لحاظ صرف اقتصادی کار خوبی نکرد و جا داشت حسن ظنّ بیشتری به زمامداران آمریکا و سفیر شما نشان می‌داد ...

شما خوب می‌دانید که کمونیسم در میان ملل ناراضی و فقیر ریشه‌دار شده و رشد می‌کند. مشکلات اقتصادی موجب ناراحتیهای روحی شده و به افکار و عقاید خصمانه منتهی می‌گردد. آن وقت میلیونها دلار خرج می‌کنید تا ملل را از گرفتاریهای مادّی و افکار ضد انسانی نجات دهید... منافع آمریکا اقتضا کرده است که از انزوای قبل از جنگ بیرون آمده و در انظار دنیا پرچم نفوذش را افراشته نماید و مخصوصاً باکمونیسم به عنوان دشمن شمارهٔ یک خود بجنگد. بنابراین تمام حرکات و افکار شما باید حول این محور باشد ...

بعد از این تحلیل غلط از حرکت و حضور آمریکا در صحنهٔ جهانی و پذیرش القاء خطر کمونیسم، از آنها درخواست می‌کند که:

بیایید باهم برای آیندهٔ آباد و پربرکتی که به جای رقابت و نزاع، فعالیّت و برابری و دوستی در آن حکمفرما باشد، کار کنیم.[۱]

این درخواست نشان می‌دهد که روشنفکران ما، فاقد بینش تاریخی صحیح و درک درست از ماهیّت استکبار و استعمار و صهیونیسم بوده و به سوی دشمن پناهنده شده‌اند.

در هر حال، ارتباط با آمریکاییها و دل بستن به حمایت آنان به عنوان یک کشور آزادیخواه! از زمان مصدق در میان رجال ملّی‌گرا و لیبرال دیده می‌شود. نهضت آزادی و بازرگان نیز متأثّر از این دیدگاه و افزون بر آن، خداپرست دانستن آمریکا و غرب، و ملحد شناختن شوروی، گرایش خاصّی نسبت به آمریکا و غرب داشته‌اند. بازرگان در دادگاه امیر انتظام، که به جرم جاسوسی، محاکمه می‌شد، به سابقهٔ ارتباط خود اشاره کرده و از ارتباط با شخصی به نام «کاتم»[۲] پرده برمی‌دارد.

شما اسم «کاتم» را بردید. این آقا در دوران نهضت مقاومت ملّی، آن موقع

۱- نامهٔ کمیتهٔ مرکزی نهضت مقاومت ملّی ایران به امریکائیان مقیم ایران، آذر ۱۳۳۳ به نقل از حدیث مقاومت، صفحات ۳۴۲-۳۴۸. بازرگان، مردی که از نو باید شناخت، صفحات ۸۵ و ۸۶

۲- ریچارد کاتم، جاسوس امریکا بوده است.

که ما علیه کودتا تشکیلات مخفیانه درست کرده بودیم و آقای امیر انتظام در آن موقع دانشجو بودند، ایشان مسؤول ارتباط بین ما و خارجیها بودند، و این را در یک پیام تلویزیونی هم توضیح دادم که ارتباط با خارجی همیشه به معنای خیانت و جاسوسی نیست[۱]، بلکه بالعکس از طریق همین ارتباطات است که منجر به کشف خیلی از مسائل می‌شود و بعد روی آنها می‌شود تأثیر گذاشت ... به هر حال یادم نیست که چگونه با ایشان آشنا شدیم. کاتم آن موقع دانشجو بود. آنها رسمشان این است که دانشجویان سالهای آخر را مأموریت می‌دهند که هم مطالعه کنند و هم کاری انجام دهند. ایشان معرفی شده بود که راجع به ایران مطالعه کند.[۲]

بازرگان اشاره نمی‌کند که چطور می‌شود یک دانشجوی آمریکایی دربارهٔ یک تشکیلات مخفی ضد رژیم (نهضت مقاومت ملّی) مطالعه کند؟! آیا این مطلب دالّ بر این نیست که لیبرالها می‌خواستند آمریکا نسبت به این تشکیلات خوش‌بین شده و احتمال ضدآمریکایی به آن داده نشود، و رژیم شاه هم به اشارهٔ آمریکا چندان به این تشکیلات کاری نداشته باشد، که نداشت؟ این مسأله اتفاقاً، در تشکیل «جمعیت دفاع از آزادی و حقوق بشر» هم تکرار شده است. بازرگان در مصاحبه با خبرنگار ایتالیایی ـ اوریانا فالاچی ـ از شخصی به نام «باتلر» نام برده و توضیح می‌دهد که:

من به این خاطر از باتلر نام بردم، زیرا او در آن زمان بارها با من تماس گرفت تا با ایده‌های من آشنا شود، و به من اطلاع دهد که آمریکاییها هرگز اجازه نخواهند داد که رژیم ایران به طور ناگهانی تغییر کند. آنها بیم آن را داشتند که با سرنگونی شاه کشور دچار آنارشیزم خواهد شد، و بدین ترتیب فضایی برای دخالت شورویها باز می‌شود. من هر بار به باتلر[۳] پاسخ می‌دادم که من هم خواهان یک انقلاب ناگهانی نیستم ... سرانجام باتلر نیز متقاعد شد، تا آن درجه که با تشکیل جمعیّت حقوق بشر در ایران موافقت کرد [!] و در نزد دولتهای اخیر، من‌جمله دولت

۱- بنا به گفتهٔ حجت‌الاسلام رهبرپور، سرپرست دادگاههای انقلاب.

۲- روزنامهٔ میزان، ۲۷ اسفند ۱۳۵۹.

۳- باتلر از مسؤولان اصلی کمیتهٔ بین‌المللی حقوق بشر و سرپرست آن در مرکز نیویورک است که به جاسوسی در جهت منافع دولت امریکا شدیداً متهم می‌باشد. (خط سازش، صفحهٔ ۸۷).

شریف امامی قدمهایی نیز برداشت.[۱]

علاوه بر این دیدارها، بازرگان و جمعیت مذکور طی نامه‌ای به «اشنایدر» معاون وزارت امور خارجه امریکا در قسمت حقوق بشر، درخواست کمک برای برقراری آزادی و حکومت قانون در ایران می‌کنند!

این دیدارها، برخلاف توجیه بازرگان و همفکرانش در نهضت آزادی، رابطهٔ پراکنده و تأثیرگذار نبوده است و بلکه بعکس، طرفهای آمریکایی، اطلاعات فراوانی را در زمینه‌های مورد علاقه به دست آورده وگاه تضمینهایی را از طرف ایرانی خود می‌گرفتند. علاوه بر ارتباط با عناصری چون «کاتم» در دهه‌های ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰، در فاصلهٔ زمانی ۱۸ اردیبهشت تا آبان ۱۳۵۷ نیز تماسهای منظمی با سفارت آمریکا در تهران برقرار کردند. نهضت آزادی و بازرگان در این ارتباطات، ساده‌اندیشانه بر این تصوّر بودند که می‌توانند با استفاده از آمریکا استبداد پهلوی را مهار کنند. کشتار جمعهٔ خونین ۱۷ شهریور ۱۳۵۷، خط بطلان بر این پندار کشید، لیکن ساده‌لوحان نهضت آزادی با بافت فکری خاصّ خود، به حقیقت وقوف نیافتند.

رابط اصلی سفارت آمریکا در تماسهای منظم با نهضت آزادی، شخصی به نام «استمپل» بود که مسؤولیت و فعالیتهای سیاسی سفارت آمریکا در تهران را برعهده داشت. افراد مختلفی از سوی بازرگان و نهضت آزادی در این رابطه، به تبادل اطلاعات با استمپل و سفارت آمریکا پرداخته‌اند که بیشتر از همه، محمد توسّلی، امیر انتظام، میناچی و ابراهیم یزدی با آنان تماس داشته‌اند. در یک سند، استمپل بر استمرار تماسها اشاره نموده و به اعتقاد نهضت آزادی مبنی بر ارتباط یکجانبه با آمریکا تصریح می‌کند، مسأله‌ای که بازرگان خلاف آن را اظهار می‌داشت:

رابطین نهضت آزادی حتی آمادگی داشتند به‌طور یکجانبه به ما اطلاعات بدهند، زیراکه نهضت اعتقاد دارد این کار به نفع اوست.[۲]

در همین سند افزوده شده است:

رابط نهضت آزادی، یعنی محمد توسّلی که با نام مستعار توکلی با سفارت رابطه ایجاد کرده، اشاره می‌کرد که زمانی که ریچارد کاتم کارمند وزارت خارجه بوده، نهضت اطلاعات زیادی در اختیار او می‌گذاشت.[۳]

۱- خط سازش، مجتبی سلطانی، صفحهٔ ۸۷

۲- اسناد لانهٔ جاسوسی، جلد ۲۴، صفحهٔ ۱۳۵۷.

۳- همان.

اسناد لانهٔ جاسوسی، ارتباط و مذاکرات متعدّد و مستمر بین عناصر نهضت آزادی و عواملی چون کاتم و استمپل را در سفارت آمریکا، نشان می‌دهد که رجوع به آنها می‌تواند پرده از عمق این روابط و نوع اطلاعات که در اختیار سفارت گذشته شده است، بردارد.[۱]

بازرگان و یزدی در برابر انتقادهایی که به آنان نسبت به این ارتباطات و دیدارهایی که در مقام نخست‌وزیر دولت موقت و وزیر امور خارجهٔ آن با عوامل آمریکا و از جمله در سفر به الجزایر با برژینسکی صورت گرفت، بیشتر بر این مسأله تأکید می‌کنند که گفتگو با دشمن خلاف نبوده و نیست و امام و شورای انقلاب هم ارتباط و دیدار با آمریکاییها را منع نکرده بودند و در برابر دیدار خود با مقامهای آمریکایی، نسبت دیدار را به شهید بهشتی نیز می‌دهند![۲]

مذاکره با دشمن و پاسخ شهید بهشتی

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی به واسطهٔ مظلومیت مضاعفی که در قبل و بعد از انقلاب اسلامی داشت، آماج سخت‌ترین تهمتها و شایعات قرار گرفت. از جملهٔ این اتهامها، نسبت دادن حضور و مذاکرهٔ او با آمریکاییهاست. شهید بهشتی، قبل از پاسخ به اتهام، نظر خود را در مورد سازشکاری و اهداف سازشکاران به طور صریح و روشن این گونه بیان می‌کند:

به نظر من دو نوع سازش وجود دارد در عالم سیاست، که فکر می‌کنم هر دو مردود باشند. یکی سازش خیانتکارانه و دیگری سازش مصلحت‌اندیشانه است. من شخصاً هر دو نوع سازش را رد می‌کنم. در مورد سازش خیانتکارانه مطلب روشن است. کسانی هستند که برای این که در یک کشوری در دنیای سوم به حکومت برسند، می‌آیند و با آن ابرقدرتی که حامی حکومت وقت است، وارد مذاکره می‌شوند و زیر پای حکومت قبلی را خالی می‌کنند، تا خودشان با حمایت آن ابرقدرت جای او بنشینند. این سازش خیانتکارانه است ...

نوع دوم سازش این است که یک گروه علاقه‌مند به مصلحت ملّت و کشور، خط‌مشی سیاسی انتخاب کرده که در آن خط‌مشی به جای مبارزهٔ قوی و نیرومند با ابرقدرتهای استعمارگر، بیاید و با آنها وارد مذاکره هم بشود و به خیال خودش آنها

۱- از جمله به جلد ۱۰ این اسناد می‌توان رجوع کرد.

۲- روزنامهٔ کیهان، ۲۹ شهریور ۱۳۵۹.

را هم قانع کند که دست از سر کشور دنیای سوم و یک ملّت دنیای سوم بردارند، و بخواهد با منطق آنها را از استعمار و استثمار منصرف کند، بی آن که واقعاً بخواهد به ملّت خودش خیانتی بکند. به این می‌گوییم سازش مصلحت‌جویانه و از نظر من این نوع سازش هم محکوم است.(۱)

شهید بهشتی بعد از طبقه‌بندی فوق، نظر و شرایط خود را در این مسأله تشریح کرده و می‌گوید:

من در عین این که هر نوع مذاکره براساس سازش مصلحت‌جویانه را صریحاً نفی می‌کنم و نفی کرده‌ام و در این راه هیچ وقت آن را جزء طرح و برنامهٔ مبارزاتی برای خود و همفکرانم قرار نداده‌ام، مواردی پیش آمده که عکس مطلب بوده یا دشمن خواسته برای مسأله‌ای با ما تماس بگیرد، نه این که ما خواسته باشیم دشمن با ما تماس بگیرد، او خواسته با ما تماس بگیرد. در این موارد که دشمن خواستار تماس با ما بوده، در جمع دوستان همفکرمان دو نظر وجود داشته، یک نظر این که حتی در این موارد هم باید از هر نوع مذاکره با دشمن خودداری کرد و یک فکر این که باید سنجید، اگر در گفتگوی رویاروی با دشمن ما می‌توانیم به سود انقلاب گامی برداریم و قدرت نفس و اعتماد به نفس و آگاهی و پرمغزی و پرمحتوایی انقلاب را نشان دهیم و ضعف او را دریابیم، در این صورت می‌توانیم در موارد لازم با او صحبت کنیم.

در دوران انقلاب تا قبل از تشکیل شورای انقلاب، هیچ وقت زمینهٔ چنین صحبتی و ضرورت چنین صحبتی پیش نیامده بود، ولی پس از تشکیل شورای انقلاب در چند مورد که قبل از پیروزی و بعد از پیروزی، دشمنان خارجی و داخلی انقلاب می‌خواستند با ما صحبت کنند، هرجا از دید ما سودمند بوده است که بنشینیم و مطالب را رویاروی به آنها بگوییم، گفته‌ایم. بنابراین من می‌خواهم مطلب را این‌طور خلاصه گیری کنم. یک سازش خائنانه با دشمنان به هر حال محکوم است و محکومیت آن بدیهی و معامله بر سر مصالح ملّت محکوم است. سازش

۱- مصاحبه با روزنامهٔ کیهان، ۲۷ بهمن ۱۳۵۸. نقل از کتاب مصاحبه‌ها از انتشارات روزنامهٔ جمهوری اسلامی، صفحهٔ ۱۹۰.

مصلحت‌جویانه با دشمن محکوم است.

گفتگوی مستقیم با دشمن اگر آهنگ مذاکرهٔ مصلحت‌جویانهٔ سازش‌آمیز داشته باشد، محکوم است؛ ولی گفتگوی رویاروی با دشمن به منظور نشان دادن قدرت نفس و اعتماد به نفس و آگاهی انقلاب و انقلابیون و دریافتن نقطه‌های ضعف دشمن، مفید و در بسیاری موارد لازم است.(۱)

حال باید دیدکه واقعاً دیدارها و ارتباط بازرگان و عناصر نهضت آزادی با آمریکاییها، این شرایط را داشته است؟ یعنی از سرِ عزّت نفس و قدرت و اعلام مواضع و شناخت نقاط ضعف دشمن بوده است؟ اسناد که خلاف این را نشان می‌دهد وگزارشهای عوامل آمریکا به مسؤولان خود در آن کشور، از اطلاعات ذی‌قیمتی حکایت دارد که در این دیدارها کسب کرده‌اند، و حتی آمادگی اینان را برای ارائه اطلاعات یکطرفه، اعلام کرده‌اند!

شهید بهشتی در پاسخ به این سؤال که چرا آمریکاییها به سراغ این اشخاص برای ارتباط می‌رفتند، می‌گوید:

آمریکا و اروپای غربی معمولاً چند نوع سیاست دارند. یکی از شیوه‌های سیاسی آنها این است، هر وقت موجی نیرومند در یک منطقه به وجود بیاید، بکوشند تا سوار آن موج بشوند و به سمت هدف و مقصود و منافع خودشان آن موج را پیش ببرند. در رابطه با انقلاب اسلامی ما، اینها عیناً همین طور رفتار کردند. تا حدود یکی ـ دو سال مانده به پیروزی، شیوهٔ آنها این بود که باید از رشد انقلاب در ایران با همهٔ توان جلوگیری کنند و این انقلاب را سرکوب کنند. از حدود دو سال به پیروزی مانده، احساس کردند سیاست سرکوب بی‌ثمر است. آمدند و برآن شدند که یا کانال انحرافی به‌وجود آورند وگرایشها و شوقها و عشقهای مردم را به سمت این کانال انحرافی سوق بدهند، و امیدوار بودند که در آن کانال انحرافی حتی شاه را هم بتوانند حفظ کنند و سلطنت را هم حفظ بکنند، و منافع خودشان را هم حفظ بکنند، بی‌آن که سیاست سرکوب را به آن شکل وسیع ادامه دهند. حدود یک سال به پیروزی انقلاب مانده، دیدند این هم نمی‌شود. نقش قاطع مربوط به جناح مسلمان است.

۱- همان، صفحهٔ ۱۹۱.

در این موقع سراغ شیوهٔ سوم رفتند و آن این که بکوشند تا با انقلاب اسلامی دمساز بشوند، امّا به این صورت که نام اسلام و ظواهر اسلامی را در این انقلاب بپذیرند، امّا آن محتوای کوبنده و توفنده و ویرانگر و آغازگر دورهٔ جدید و نظام جدید را از آن بگیرید. بنابراین شروع کردند به ارتباط گرفتن با همهٔ کسانی که فکر می‌کردند در این انقلاب مؤثّر هستند، و این ارتباط را تا موقع پیروزی ادامه دادند، پس از پیروزی هم ادامه دادند. بدان امید که بتوانند این شیوهٔ سوم را به ثمر برسانند.

اینها با وارد کردن عناصری از ملّی‌گراها به حکومت، فکر می‌کردند راه برای این شیوه هم باز است.(۱)

روابط نهضت آزادی و عناصر ملّی‌گرای جبههٔ ملّی با آمریکا، متضمن منافع آمریکا و به زیان انقلاب اسلامی بود. چنانچه تشکیل شورای سلطنت که یکی از حلقه‌های توطئه آمریکا برای حفظ نظام سلطنتی بود، از جمله پیشنهادهای ملّیون بوده است. استمپل در این مورد می‌نویسد:

در اوایل ماه دسامبر، کمیتهٔ دفاع از آزادی و حقوق بشر(۲) **به ایالات متحده و بریتانیا پیشنهادی ارائه نمود و در آن درخواست کرد که سفرای هر دو کشور تشکیل شورای سلطنت را به شاه پیشنهاد کنند ... در این طرح آمده بود که شاه قدرت [را] ... به یک شورای سلطنت، مرکب از وفاداران به شاه، رهبران مخالف و دو یا سه نفر «شخصیّت» ممتاز که مورد تأیید طرفین باشند، واگذار کرده و کشور را ترک نماید.**(۳)

سفر کریم سنجابی و بازرگان به پاریس و دیدار آنها با امام(ره)، برای جلب نظر موافق امام با این شورا، بخشی از اجرای این توطئه بود. استمپل در این باره می‌گوید:

۱- مصاحبه‌ها، از انتشارات روزنامهٔ جمهوری اسلامی، صفحات ۲۴۳ و ۲۴۴.

۲- افراد اصلی این کمیته عبارت بودند از: علی اردلان، مهدی بازرگان، محمد بسته‌نگار، فرهاد بهبهانی، نورعلی تابنده، محمّد توسلی، حبیب داوران، اکبر زرینه‌باف، یدالله سحابی، حسین شاه‌حسینی، نهضت صالحیان، هاشم صباغیان، رضا صدر، رحیم عابدی، جلال غنی‌زاده، محمود مانیان، اسدالله مبشری، علی‌اکبر معین‌فر، ابوالفضل امیر شمس شهشهانی، نظام‌الدین موحد، ناصر میناچی و ابراهیم یزدی (نشریهٔ جبههٔ ملّیون، چاپ لندن، شمارهٔ ۸۹، فروردین ۱۳۶۵، صفحهٔ ۱۳).

۳- درون انقلاب ایران، استمپل، صفحهٔ ۲۰۹ و ۲۱۷.

آنها برنامه‌ای تدوین کرده بودند تا [امام] خمینی را ترغیب کنند که به آنها اجازهٔ همکاری با شاه داده و برای پیشبرد هدفهای انقلاب در چارچوب سلطنت قانونی، دولتی تشکیل دهند.(۱)

طبیعی است که با قبول حضرت امام(ره)، بتدریج رهبری انقلاب از دست معظمٌ‌له خارج شده و شاه می‌توانست پس از چندی، مجدّداً حکومت استبدادی و ضددینی خود را مستحکم کند. حضرت امام(ره) به این دیدار و نتیجهٔ آن اشاره می‌فرمایند:

من که در پاریس بودم، می‌آمدند آن‌جا پیغام می‌دادند، خودشان می‌آمدند که بگذارید که این شورای سلطنت باقی باشد و با شورای سلطنتی یک کارهایی بکنید، بعد ما کارهایی می‌کنیم، بعد چه. خوب من می‌دانستم اینها یا نمی‌فهمند مطلب را، یا مقصدشان این است که همان مسائل حفظ شود. شورای سلطنتی را، فرض کنیم قبول کنیم، معنایش این است که سلطنت را قبول کردیم ... معنایش این است که ما خود شاه را قبول داریم.(۲)

بنابراین نهضت آزادی در این ارتباطها، دنبال کنار زدن حضرت امام(ره) از رهبری انقلاب و استحالهٔ انقلاب به یک رفرم سیاسی بود. چنان‌که سفارت آمریکا نیز در گزارش خود به وزارت امور خارجه آمریکا در ۱۷ بهمن ۱۳۵۷ به این موضوع اشاره می‌کند:

از بحثها چنین برمی‌آید که اعضاء نهضت آزادی ایران از مواضع آشتی‌ناپذیر و سرکش [امام] خمینی به تنگ آمده و امیدوارند او را کنار بگذارند.(۳)

شهید بهشتی، حضور خود در مذاکرات و روابط سازش را بشدّت تکذیب کرده و مانع از فرافکنی ننگ ارتباط با آمریکا از سوی ملّیون می‌شود.

صریحاً می‌گویم که در هیچ گفتگو و مذاکره‌ای که به سمت آوانس به آمریکا دادن و آوانس از او گرفتن پیش برود و پیش رفته باشد، حاضر نبوده‌ام و اگر مذاکره‌ای بوده که دیگران در آن شرکت داشته‌اند و خواسته‌اند مذاکره را به این سمت ببرند، جلوی آن را گرفته‌ام. البته این که می‌گویم در رابطه با وقتی است که شورای انقلاب در کار بوده و احیاناً افرادی دارای این طرز تفکّر بوده‌اند، والّا قبلاً

۱- همان، صفحهٔ ۱۸۴.

۲- صحیفهٔ نور، جلد ۱۰، صفحهٔ ۸۸.

۳- اسناد لانهٔ جاسوسی، جلد ۲۷، صفحهٔ ۱۷۳.

گفتم من اصلاً شرکت نداشته‌ام. بنابراین من خط سازش را، حتی نوع سازش مصلحت‌جویانه و خط مذاکره را، حتی مذاکره به معنای جلب حمایت دشمن را، همواره محکوم کردم و می‌کنم، و معتقد هستم که نفوذ این طرز فکر در رهبری و ادارهٔ انقلاب ایران، خطرهایی را به بار می‌آورد و باید جلوی او را گرفت.(۱)

بازرگان در مقالهٔ خود، به این ارتباطهای کم و بیش پنهانی اعتراف می‌کند:

پایه‌گذاران و اعضا و علاقه‌مندان به نهضت آزادی ایران و نهضت مقاومت ملّی، نه‌تنها با آمریکا، بلکه با بعضی از کشورهای اروپا و نیز با دولت وقت [دولتهای زمان شاه] ارتباطهای کم و بیش پنهانی داشته‌اند.(۲)

امیر انتظام، در دفاعیهٔ خود، می‌گوید:

تمام مذاکراتی که در این دوران، من چه با حضور آقای مهندس بازرگان نخست‌وزیر، و چه با حضور آقای دکتر یزدی وزیر امور خارجه، و چه تنها انجام داده‌ام، بر مبنای سیاست دولت برای حل مسائل از راه مذاکره است و تمامی آنها با اطلاع و تصویب دولت انجام گرفته است.(۳)

این ارتباطها تا کجا ادامه یافت؟ در زمانی که آمریکا، پذیرای شاه در خاک خود شده و تدارک توطئه گسترده‌ای را با سلطنت‌طلبها می‌دید، و در داخل کشور حضرت امام(ره) و انقلابیون به آمریکا هشدار می‌دادند که شاه را زنده به ایران تحویل دهد تا وی را محاکمه نمایند، بازرگان در رأس یک هیأت دولتی در تاریخ ۹ آبان ۱۳۵۸ برای شرکت در جشن بیست‌وپنجمین سالگرد انقلاب الجزایر به آن کشور سفر کرد. این نخستین و آخرین سفر خارجی بازرگان به عنوان رئیس دولت موقت بود. از حوادث مهم این سفر، دیدار بازرگان با برژینسکی، مشاور ریاست‌جمهوری آمریکا ـ کارتر ـ در امور امنیّت ملّی بود.

بازرگان در گفتگوی کوتاهی با خبرگزاری پاریس در مورد این دیدار و اطلاع قبلی‌اش از آن می‌گوید:

سه‌شنبه گذشته، یعنی دو روز قبل از عزیمت من به الجزایر، کاردار سفارت آمریکا در تهران به من اطّلاع داد که برژینسکی مایل است هنگام اقامت من در

۱- روزنامهٔ کیهان، ۲۵ بهمن ۱۳۵۸.

۲- همان، ۲۰ بهمن ۱۳۵۸.

۳- همان.

الجزایر، ملاقات و مذاکراتی انجام دهد، و امروز این دیدار و گفتگو انجام شد.[۱]

برژینسکی برخلاف بازرگان، مدعی است که این بازرگان بوده است که از وی تقاضای ملاقات نموده است:

یک هفته پس از ورود شاه به آمریکا، روز اوّل نوامبر، من در رأس هیأتی از طرف دولت آمریکا برای شرکت در جشنهای بیست‌وپنجمین سالگرد انقلاب الجزایر، به آن کشور رفتم. در جریان این سفر بود که مهدی بازرگان نخست‌وزیر ایران، از من تقاضا کرد که دیداری باهم داشته باشیم. من این تقاضا را پذیرفتم و بعدازظهر همان روز در اطاق هتل بازرگان با وی ملاقات کردم.[۲]

همین مضامین را، سایرس ونس، وزیر خارجه وقت آمریکا نیز در مقالهٔ «نقش آمریکا در ایران» تکرار کرده است. آنچه مورد نظر است، این اختلاف در تقاضا کنندهٔ ملاقات نیست، بلکه بنا به قول بازرگان، وی دو روز قبل از عزیمت از این ملاقات و درخواست آگاهی داشته است. علی‌القاعده یک سیاستمدار متدیّن و زیرک، می‌بایستی با وجود زمینه‌هایی چون حضور شاه در آمریکا و خشم امام و ملّت از این امر و اعتراضها و نگرانیهایی که از تماسها و روابط پنهانی ملّیون با آمریکا وجود داشت، حضور برژینسکی و درخواست ملاقات وی را به اطلاع امام امّت می‌رساند و کسب تکلیف می‌کرد. این حداقل انتظاری است که از رئیس دولت موقت که تحت نظارت و امر رهبری بود، می‌رفت. امّا بازرگان چنین نکرد و با این ملاقات، به تمامی خواسته‌های بحقّ مردم و امام(ره) در استرداد شاه خائن به ایران پشت پا زد.

مرحوم سید احمد آقا خمینی، در مصاحبهٔ با خبرنگاران در لانهٔ جاسوسی آمریکا، در پاسخ به سؤال یکی از خبرنگاران که در مورد ملاقات برژینسکی با بازرگان پرسیده بود، پاسخ دادند:

امام ابداً از ملاقات آقای بازرگان با برژینسکی اطلاع نداشتند. حتی دکتر یزدی پس از مراجعت از سفر نیز جریان را به اطلاع امام نرساند؛ من در آن ملاقات حضور داشتم. دکتر یزدی فقط راجع به کسالت شاه مخلوع مطالبی معروض داشت و دربارهٔ ملاقات بازرگان با برژینسکی صحبتی به میان نیامد.[۳]

۱- مسائل و مشکلات اوّلین سال انقلاب، صفحهٔ ۶۵.

۲- توطئه در ایران، ترجمه محمود مشرفی، صفحهٔ ۱۷۲.

۲- غائلهٔ چهاردهم اسفند ۱۳۵۹ (ظهور و سقوط ضد انقلاب)، دادگستری جمهوری اسلامی ایران، صفحهٔ ۲۱۶ و صفحات ۲۳۹-۲۴۱.

دکتر یزدی وزیر خارجهٔ موقت، در سخنرانی‌ای در مورد این ملاقات، ضمن برشماری مطالبات ایران از امریکا به عنوان دلیل موجه بر ارتباط و مذاکره با برژینسکی، می‌افزاید:

خوب ما برای این که این روشن می‌شد، با چه کسی باید صحبت کنیم؟ اگر رهنمود شورای انقلاب و رهبر این بوده که قطع رابطه بکنیم، خوب باید قطع رابطه می‌شد؛ اما وقتی رهنمود این بود که فعلاً کجدارو مریز کار بکنیم، معلوم است که من باید بروم و راجع به این مطالبات ملّت ایران صحبت کنم.

آیت‌الله خامنه‌ای، که در آن زمان عضو شورای انقلاب بودند، در پاسخ به این ادعا، فرمودند:

اولاً شورای انقلاب کی و طی چه حکمی به آقای دکتر یزدی گفته بود که با آمریکا کجدارو مریز رفتار کند که ایشان این اظهار را کردند؟ من این را به عنوان عضوی از شورای انقلاب تکذیب می‌کنم. هرگز شورای انقلاب چه مستقیم و چه غیرمستقیم، چه به دولت و چه به وزیر امور خارجه نگفته است و نفهمانده است که با آمریکا کجدارو مریز رفتار کند. اگر این‌طور بوده و می‌توانند، باید ثابت کنند. دوم این که شورای انقلاب از این که قرار است هیأت ایرانی در الجزایر با برژینسکی ملاقات کند، مطلقاً خبر نداشت.(۱)

در مورد محتوای مذاکرات، برژینسکی می‌نویسد:

من تأکید کردم که آمریکا نه در صدد توطئه علیه رژیم جدید ایران است و نه چنین توطئه‌ای را تشویق و تقویت می‌کند، و افزودم ما آمادهٔ برقراری هر نوع مناسباتی هستیم که شما می‌خواهید ... ما منافع مشترکی باهم داریم، ولی نمی‌دانیم که شما می‌خواهید چگونه باهم همکاری کنیم ... دولت آمریکا آمادهٔ توسعهٔ روابط اقتصادی، سیاسی، امنیّتی و اطلاعاتی با دولت شما در حد آمادگی و درخواست شماست.(۲)

سپس دربارهٔ جوّ ملاقات، می‌نویسد:

ملاقات ما در محیط بسیار دوستانه‌ای پایان یافت، و رفتار مخاطبین ایرانی من

۱- همان.

۲- همان، صفحهٔ ۱۷۳.

خیلی بیش از انتظار صمیمانه بود. من جریان این دیدار را بی‌درنگ به رئیس‌جمهوری و ونس [وزیر امور خارجه وقت] گزارش دادم.(۱)

بازرگان در مورد محتوای مذاکرات می‌گوید:

در این مذاکرات موضوع قراردادهای گذشتهٔ ایران با آمریکا و نیز چگونگی مناسبات و روابط دو کشور مطرح است. نخست‌وزیر گفت: که برژینسکی رؤوس مطالب طرح شده را برای مشورت با مقامات واشنگتن، یادداشت کرده و قرار است پس از انجام این مشاوره، رؤوس موضوع از طریق کاردار سفارت آمریکا در تهران دنبال شود.(۲)

در مورد تحویل شاه به ایران، برژینسکی بیماری شاه را عنوان می‌کند و یزدی آن را بهانهٔ پناهندگی وی به آمریکا قلمداد می‌کند. برژینسکی در پاسخ می‌گوید:

من قاطعانه به حرفهای یزدی پاسخ دادم و گفتم: «این بحث موجب خفّت و نشانهٔ تنزّل اخلاقی است ...» در این موقع بازرگان که یک پیرمرد لیبرال جا افتاده و موقّر با ریش بزی ظریفی بود، وارد صحبت ما شد و پیشنهاد کرد، پزشکان ایرانی هم شاه را معاینه کنند تا معلوم شود که او واقعاً بیمار است یا نه...(۳)

این مذاکره و محتوای آن تنها منافع آمریکا را توانست تأمین کند. از یک سو برخلاف واقعیتهای روابط دو کشور، آمریکا توطئه‌گر قلمداد نمی‌شد و از سوی دیگر، حضور شاه در آن کشور، انسان‌دوستی آمریکا و پایبندی آن کشور به اخلاق قلمداد می‌گردید! گذشته از این، اطلاعات مورد نیاز آمریکا از دولتمردان موقت و امکان‌سنجی او از زمینه‌های اختلاف و دخالت در ایران ـ که همواره مدّ نظر مأموران آمریکایی از این دیدارها بوده است ـ به دست آمده است.

اشغال لانهٔ جاسوسی آمریکا توسط دانشجویان پیرو خط امام(ره) ـ به دنبال فرمایش حضرت امام(ره) مبنی بر این که هرچه فریاد دارید، بر سر آمریکا بکشید ـ در تاریخ ۱۳ آبان ۱۳۵۸ ـ که تنها دو، سه روز بعد از این دیدار انجام شد ـ تمامی خوابهای آمریکا و ملّیون را پریشان ساخت. از آن جا که روز بعد، یعنی ۱۴ آبان ۱۳۵۸، دولت موقت استعفای خود را تقدیم حضرت

۱- همان.

۲- مسائل و مشکلات اوّلین سال انقلاب، صفحهٔ ۶۵.

۳- توطئه در ایران، صفحهٔ ۱۷۳.

امام(ره) نمود ـ که مورد قبول واقع شد ـ به مواضع بازرگان و نهضت آزادی در قبال اشغال لانهٔ جاسوسی آمریکا و انتشار اسناد آن، در قسمتهای بعدی اشاره می‌کنیم، تا عملکرد دولت موقت و مواضع بازرگان در این دولت را بتوانیم موشکافی کنیم.

حضور آمریکاییها در ارتش!

از جمله مصادیقی که واقعیّت دید و نگرش بازرگان و نهضت آزادی و ملّیون را نسبت به آمریکا روشن می‌سازد، موافقت آنان با تداوم حضور مداخله‌گرانهٔ مستشاران آمریکایی در نیروهای مسلّح است! البته آنان تلاش می‌کردند تا صورت و اسم دیگری به حضور آمریکاییها بدهند که مورد اعتراض عناصر انقلابی و متدیّن نظام اسلامی قرار نگیرد. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر معظّم انقلاب اسلامی که در آن زمان، نمایندهٔ حضرت امام(ره) در شورای عالی دفاع بودند، از این مسأله پرده برمی‌دارند:

در اوایل انقلاب، سعی کردند دستگاه مستشاری نظامی آمریکا را در ایران نگهدارند. شاید برای شما این موضوع خیلی عجیب به نظر آید و حرف تازه‌ای باشد. واقعاً هم عجیب است، امّا از آن عجیبهایی است که اتّفاق افتاد.

تا چند ماه بعد از انقلاب، دستگاه مستشاری ارتش آمریکا در یکی از نیروهای سه‌گانهٔ ارتش، دم و دستگاه خودشان را داشتند. البته مرکز اصلی‌شان که در محل ستاد مشترک بود، از بین رفته بود و خودشان فرار کرده بودند، امّا عناصر اطلاعاتی‌شان را این جاگذاشته بودند تا سنگر را حفظ کنند. در شورای عالی دفاع آن روز ـ که آن هم یک شورای عالی دفاع تماشایی‌ای بود ـ افرادی عضو بودند که اگر اسمهایشان نام برده شود، شما امروز تعجّب می‌کنید که چطور در اوّل انقلاب اینها در آن مرکز حساس عضو بودند. حضور بنده هم در آن شورای عالی درواقع یک حضور غیررسمی بود، یعنی آن عناصر مایل نبودند ما را ببینند، ولی ما به شکل انقلابی و با روشهای مخصوص آن زمان اوّل انقلاب، در آن جلسات شرکت می‌کردیم.

در یکی از جلسات آن زمان، متوجّه شدیم که مصوّبه‌ای را می‌خواهند از شورای عالی دفاع بگذرانند که براساس آن، اسم مستشاری سابق آمریکا در ایران عوض شود و یکی از نامهای پیشنهادی آنان تصویب گردد!! یعنی درحقیقت

وجود مستشاری را شورای عالی دفاع امضا کنند! ما آن‌جا فهمیدیم که مستشاریها هنوز در ایران هستند. گفتیم این آقایان این‌جا چه می‌کنند؟ اوّل اصل وجودشان را ثابت کنید، بعد به اسمشان برسیم.

خدا رحمت کند مرحوم شهید چمران عزیز را [ایشان نمایندهٔ دیگر امام در آن شورا بودند]، او هم کمک کرد تا مصوّبه‌ای گذرانده شود، هرچه زودتر این افراد از ایران بیرون بروند. تا این حد اینها وقاحت به خرج دادند و جرأت می‌کردند که در داخل ارتش جمهوری اسلامی، عناصر مستشاری آمریکایی باقی بمانند.(۱)

بی‌گمان، آمریکا و غرب، روی تفکّر بازرگان و نهضت آزادی به عنوان نیروهای اسلامی، ولی دارای اندیشه غرب‌گرایانه، حساب ویژه‌ای باز کرده‌اند و ارتباطها و مذاکرات عوامل اطلاعاتی و سیاسی و فرهنگی آنان با نهضت آزادی، روی همین حساب و همگرایی فکری است. یکی از عوامل ضدانقلاب در خارج ازکشور، با دسته‌بندی مخالفان نظام که غرب و امریکا بایستی روی آنها حساب باز کند، و این که جنبش باصطلاح مخالف نظام جمهوری اسلامی از مجموع این دسته‌ها تشکیل شده است، آنها را نام برده و تفکّر و اندیشهٔ نهضتیها را بدون این که از آنها نام ببرد، در دسته چهارم قرار می‌دهد.

دسته اوّل، مشروطه‌خواهان یاکسانی که دنبال نظام پادشاهی هستند. دستهٔ دوم نیروهای ملّی که تفکر جمهوری‌خواهی دارند. دستهٔ سوم، چپهایی که اندیشهٔ ملّی دارند، یعنی ایدهٔ سوسیالیسم و حاکمیّت ملّی و تمامیت ارضی و آزادی را به نوعی به هم پیوند داده‌اند. دستهٔ چهارم، نیروهای اسلامی که تفکّرات اعتدالی دارند، یعنی کسانی که کوشش می‌کنند بین اسلام و دمکراسی آشتی ایجاد کنند.(۲) امروز هم، آمریکا و غرب، بیشترین حمایت را از این عناصر به عمل می‌آورد و کلّیهٔ اخبار و تحلیلها و بیانیه‌ها و مصاحبه‌های آنان را پوشش می‌دهد.

۶ـ ماجرای کردستان و نقش دولت موقت

آشوبهای داخلی، از مشکلات عمده‌ای بود که در ابتدای انقلاب به وجود آمد و علّت اصلی

۱- روزنامهٔ جمهوری اسلامی، ۵ اردیبهشت ۱۳۷۴.
۲- هویت، محمد ارسی، صفحات ۱۷۲ و ۱۷۳.

آنها را می‌توان در ضعف دولت جستجو نمود. بازرگان و دولت به دلیل وضعیت لیبرالی خود، از یک سو اعتقاد به برخوردهای انقلابی با قانون‌شکنان و شرارتهای گروههای چپ نداشت و از دیگر سو به دلیل ناکارآمدی و ضعف مدیریتی و نیز مسؤولیت عناصر فاقد اعتقاد به انقلاب اسلامی، قدرت استفاده از ابزارهای در اختیار خود را نداشت.

فشارهای روانی و تبلیغاتی دولت موقت و در رأس آن بازرگان ـ که هرچند یکبار شدّت می‌یافت ـ روی عناصر و نهادهای انقلابی مانند کمیته‌های انقلاب اسلامی و دادگاههای انقلاب، وضعی را در جامعه به‌وجود آورده بود که گروههای آشوب‌طلب چپ، بخوبی از آن برای مقاصد تجزیه‌طلبانه و امتیازخواهانه خود بهره بردند.

درگیریهای خونین گنبد، توسط چریکهای فدایی خلق، درگیریهای آذربایجان توسط حزب خلق مسلمان و آشوبهای خوزستان توسط خلق عرب، ناتوانی دولت را عیان ساخت. حزب دمکرات کردستان و گروهک کومله باکمک عناصر سپهبد پالیزبان و عوامل اطلاعاتی آمریکا و چپهای آمریکایی، یعنی چریکهای فدایی خلق در کردستان، به دنبال جداسازی و تشکیل کردستان بزرگ بودند و چندان هم این هدف خود را پنهان نمی‌داشتند؛ در حالی‌که دولت موقت و بازرگان با سیاست تساهل و از موضع ضعف به مذاکره و دادن امتیاز به آنان می‌اندیشید. با نگاهی به سوابق و عملکرد حزب دمکرات و کومله، خامی و ساده‌اندیشی و در بعضی مقاطع، خیانت برخی از اعضای دولت موقت را می‌توان دریافت.(۱)

۱- در ایران در دورهٔ رضاخان، جریانی به نام «هیوا» ـ امید ـ که سرمنشأ اصلی آن تعدادی از افسران ناراضی ملّی‌گرای کرد عراق بود، به وجود آمد که به‌طور مخفی فعالیتهایی را شروع کرد. بعد از سقوط رضاخان در شهریور ۱۳۲۰ هسته‌های هیوا تجدید سازمان شد و «کومله ژ ـ ک» با مشی ناسیونالیستی به وجود آمد که در کردستان نفوذ نسبتاً خوبی را به دست آورد و عزالدین حسینی هم در این سازمان فعالیت می‌کرد. در سال ۱۳۲۲ باقر اُف رئیس‌جمهور آذربایجان شوروی طی دعوتی از سران ایلات عشایر و خوانین منطقهٔ کردستان، از آنها خواست تا حزب دمکرات را تشکیل دهند. یکی از این افراد «قاضی محمد» روحانی کرد با گرایشهای قومی بود. او پس از ملاقات با باقر اف با استفاده از سازمان کومله ژ ـ ک در مرداد ۱۳۲۴ «حزب دمکرات کردستان ایران» را با شعار «خودمختاری برای کردستان و دمکراسی برای ایران» تأسیس کرد و در دوم بهمن همان سال در مجمع عمومی حزب به عنوان رئیس‌جمهور «حکومت خودمختار کردستان» انتخاب و جمهوری مهاباد را در زیر حمایت ارتش سرخ شوروی پایه‌گذاری کرد. لکن با سفر قوام‌السلطنه نخست‌وزیر به مسکو و دیدار او با استالین، توافق شد که ارتش سرخ ایران را ترک کند و در مقابل تعدادی از عناصر کمونیست وارد کابینهٔ قوام شوند و امتیاز نفت شمال در صورت

⇦

از ابتدای اسفند ۱۳۵۷، درگیریهای پراکنده و کشمکشهای سیاسی بین نظام و حزب دمکرات و کومله به وجود آمد؛ به‌طوری که در اوّل اسفند ۱۳۵۷ هیأت اعزامی دولت در مهاباد مستقر شده و عبدالرحمن قاسملو، عزالدین حسینی و غنی بلوریان با داریوش فروهر و همراهان

⇨ تصویب مجلس به شوروی واگذار گردد. با خروج ارتش سرخ، ارتش ایران به سوی آذربایجان حرکت کرد و پس از سرکوب پیشه‌وری در آن سامان، به طرف کردستان رفت و قاضی محمد بدون مقاومت تسلیم شد و همراه با پسرعمو و برادرش در فروردین ۱۳۲۶ به دار آویخته شدند. در سال ۱۳۴۶ پس از سازش و همدستی ملامصطفی بارزانی با شاه، عده‌ای از عناصر فراری مانند قاسملو، خسروی، شریف‌زاده و ... به کردستان بازگشتند و جناح چپ و مارکسیست حزب دمکرات را فعّال نمودند، لیکن در سال ۱۳۴۷ با سازش خوانین منطقه با شاه، این تشکیلات مورد حمله قرار گرفت و سران آن دستگیر و اعدام شدند. حزب دمکرات عملاً تا سال ۱۳۵۷ با رکود فعّالیت مواجه شد. براساس اساسنامه، حزب دمکرات خواهان تشکیل جامعه سوسیالیستی است و دیانت را از سیاست جدا می‌داند. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی این حزب در دو جناح عمدهٔ سیاسی و نظامی فعّال شد. غنی بلوریان که از زندانیان بنام حزب توده در زمان شاه بود و مورد حمایت شوروی سابق قرار داشت، پیرو عفو عمومی دولت موقت از زندان آزاد شد و به دنبال تبدیل کردستان به یک پایگاه کمونیسم روسی، به کردستان رفت. جناح نظامی به رهبری عبدالرحمن قاسملو تحت حمایت دولت بعث عراق و امریکا قرار داشت و به دنبال به آشوب کشیدن منطقه و شکست نظام جمهوری اسلامی بود. حزب دمکرات روابط محکمی با سلطنت‌طلبان و عناصر رژیم شاه مانند پالیزبان و انصاری و از طریق آنان با ناتو و دولت عراق برقرار کرده و لذا از طریق عراق و بودجه مالی از طریق پالیزبان و سایر ایادی شاه اسلحه دریافت می‌کردند. (روزشمار جنگ ایران و عراق، پیدایش نظام جدید، جلد ۱، صفحات ۱۷۱ و ۱۷۲).

دربارهٔ کومله هم به طور مختصر می‌توان اشاره کرد که این گروه حدود ۱۰ سال قبل از انقلاب تشکیل شده بود، ولی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، تحت عنوان و پوشش «جمعیت دفاع از آزادی و انقلاب» به فعالیت علنی پرداخت. زمانی که زمینه‌های درگیری بین نظام و جدایی‌طلبان دمکرات کردستان آماده شد، این گروه پوشش خود را کنار نهاد و با انتشار نشریهٔ «شورش»، در ۲۶ بهمن ۱۳۵۷ موجودیت سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران ـ کومله ـ را اعلام نمود. به این ترتیب نطفهٔ اوّلیهٔ کومله به صورت محفل روشنفکری عده‌ای از تحصیل‌کرده‌ها و همشاگردیهای دانشگاهی کرد بسته شد، سپس با مشی چریکی و ایده‌ای التقاطی از ناسیونالیسم و کمونیسم به فعّالیت پرداخت. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی این گروهک با انتشار اعلامیه‌هایی که با عنوان «هم‌میهنان مبارز» شروع می‌شد، به تحریک احساساتِ ناسیونالیسی در منطقه پرداخت و با سرمایه‌گذاری فراوان، اتحادیه‌های دهقانی کردستان را با خود مرتبط ساخت. موضعگیری کومله در برابر جمهوری اسلامی، یک تضاد آشتی‌ناپذیر بود؛ چرا که سازمان، این نظام و در رأس آن امام خمینی را رژیمی ارتجاعی و ضدخلقی می‌دانست که بایستی سرنگون شود! این گروهک نیز با واسطهٔ عزالدین حسینی از عراق اسلحه دریافت می‌کرد. (روزشمار جنگ ایران و عراق، جلد ۱، صفحات ۱۷۱-۱۷۶).

او دیدار و مذاکره می‌کنند! درگیری در نقده هنگام مراسم گشایش دفتر حزب دمکرات کردستان در ۳۱ فروردین ۱۳۵۸ شروع یک سلسله درگیریهاست که دولت موقت را در یک آزمون دشوار از لحاظ هماهنگی، توانایی و تعهد به جمهوری اسلامی قرار داد. حوادث ناگوار کردستان، یکی پس از دیگری روی داد که سخت‌ترین آنها در مریوان، پاوه و سنندج رخ نمود. در ۲۳ تیرماه حدود ۳۰۰نفر از افراد مسلح حزب دمکرات و هواداران چریکهای فدایی خلق و دیگرگروهکها به سپاه پاسداران مریوان حمله بردند و یکی از پاسداران بومی راکه برای مذاکره و اعلام برادری و عدم‌کشتار یکدیگر به سوی آنان رفته بود، به شهادت رسانده و جسد مطهر او را وحشیانه به آتش کشیدند. در این حال، دولت موقت با افراد ضدانقلاب وارد مذاکره می‌شود و ضمن توافق هفت ماده‌ای، امنیّت شهر را به عهدهٔ گروهکها گذاشته و حمل اسلحه را برای حزب دمکرات مجاز اعلام می‌نماید و وزیر کشور از ورود پاسداران کمکی به مریوان جلوگیری می‌کند!

نمایندهٔ امام و سرپرست کمیتهٔ انقلاب اسلامی کرمانشاه، جلسهٔ امنیتی استان را بلافاصله تشکیل می‌دهد و سپس در مصاحبه با روزنامهٔ کیهان اعلام می‌کند:

تصمیماتی که توسط دولت موقت اتخاذ شده، تماماً به سود حزب دمکرات کردستان است و این حزب به صورت تنها حزب مسلط بر امور شهر مریوان جلوه داده شده است که البته به نظر ما این یک اشتباه بزرگ است.

پس از آن، حزب دمکرات به سرکردگی قاسملو و گروه پیشگام متشکل از چریکهای فدایی و نیروهای جلال طالبانی و کومله، متفقاً کنترل شهر را در اختیار گرفته، پاسداران را شهید و اعضای بدن آنها را مُثله کرده و بعد به آتش می‌کشند!! مردم مریوان به دلیل عدم تأمین جانی، از شهر خارج می‌شوند.

در سحرگاه ۲۴ مرداد ۱۳۵۸ شهر پاوه برای بار دوم به محاصرهٔ گروهکهای ضدانقلاب متشکل از دمکرات و کومله و فدایی خلق و عوامل پالیزبان درمی‌آید. تعداد پاسداران در این شهر ۳۰۰نفر بود، در حالی که گروهکهای فوق با استفاده از ضعف دولت با ۵۰۰۰نیروی مجهز به سلاحهای سنگین به پاوه حمله کردند. آنان سر تعدادی از پاسداران را بریده و در شهر می‌گردانند و از بقیهٔ پاسداران می‌خواهند که تسلیم شوند و برای ایجاد فشار بیشتر به آنان، علاوه بر قطع آب، سرهای بریدهٔ پاسداران را در معرض دید آنان قرار می‌دهند! پاسداران تا ۲۵ مرداد مقاومت می‌کنند. شهید چمران (معاون نخست‌وزیر) با شهید فلاحیان فرماندهٔ نیروی زمینی با دو فروند هلیکوپتر به یاری محاصره‌شوندگان می‌شتابند. در همین شرایط شهردار وقت تهران (محمد

توسّلی) مسؤولان مملکتی و اصناف را در مجموعهٔ ورزشی آزادی تهران به افطار دعوت نموده بودکه هاشم صباغیان (وزیر وقت کشور) پشت تریبون از شهادت ۴۰ پاسدار در پاوه ابراز تأسف کرد! روزنامهٔ کیهان اعلام کرد که ۱۸ پاسدار مجروح در بیمارستان توسط مهاجمان سر بریده شدند.(۱)

در این مدت هیأتی به عنوان «هیأت حسن نیت» متشکل از مهندس صباغیان، وزیر کشور، مهندس سحابی، رئیس سازمان برنامه و بودجه و دکتر چمران، وزیر دفاع به کردستان رفت. از یک طرف کاستن مدت سربازی و ترخیص و معافیت هفت دوره از مشمولان توسط احمد مدنی، وزیر دفاع وقت پادگانها را خالی کرده بود. از سوی دیگر با انتصاب اشخاص غیرامین و وابسته به چپیها، به‌طور غیرمستقیم به شورشیان کمک می‌شد و در این میان پاسداران بودند که فوج فوج به دست دمکراتها و اعضای کومله به شهادت می‌رسیدند تا بلکه بتوانند سهل‌انگاری و ناتوانی دولت موقت را جبران کنند. دولت موقت با عدم درک و شناخت ریشه‌های بحران کردستان و مرام سازمانهایی چون حزب دمکرات و کومله، به دنبال برگزاری انتخابات آزاد و دمکراتیک! برای تشکیل شوراهای محلی بود! در حالی که با تبلیغات و سلطه‌ای که این احزاب ایجاد کرده بودند، شوراها جملگی وابسته به آنان و مخالف با جمهوری اسلامی بوده و قطعاً در راه کمک به شورشیان و آسیب رساندن به نیروهای انقلاب از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کردند.

جالب است که وزیر کشور دولت وقت، استانداری مارکسیست را برای کردستان تعیین می‌کند! آیت‌الله شهید بهشتی به این واقعه و خون دلی که از این رهگذر خورده‌اند، اشاره کرده و می‌گویند:

ملت به ما اجازه نمی‌دهد با آن روشی سر سازگاری نشان دهیم که در حساسترین لحظات کردستان، وزیر کشور وقت، آقای دکتر یونسی یعنی یک افسر توده‌ای مارکسیست را به عنوان استاندار کردستان در حکومت جمهوری اسلامی به آن‌جا می‌فرستد! این جریان مربوط است به فروردین پارسال (۱۳۵۸) در حدود چهل روز از پیروزی انقلاب گذشته، کردستان شلوغ شده، امام فرموده‌اند بروید آن‌جا، لذا برای رسیدگی به اوضاع آن منطقه، عده‌ای از اعضای شورای انقلاب از

۱- روزنامهٔ کیهان، ۲۴ مرداد ۱۳۵۸.

جمله مرحوم آیت‌الله طالقانی، بنده، آقای هاشمی رفسنجانی و آقای بنی‌صدر به آن‌جا می‌رویم [هیأت حسن نیت بعد از این هیأت راهی کردستان می‌شود]. وزیر کشور [احمد صدر حاج سیدجوادی] هم با یک عدّه می‌آید. همراهانش عموماً مارکسیسم هستند. می‌پرسم آقا! اینها چه کسانی هستند دنبال شما؟ می‌گوید چون اوضاع و احوال ناجور هست آنها آمده‌اند که ما را یاری کنند! بعد هم که برمی‌گردیم تهران، می‌بینیم که یکی از این همراهان، آقای دکتر یونسی مارکسیست هست، که ایشان به عنوان استاندار برایش حکم صادر شده. وقتی می‌گفتیم نکنید این کار را و بگذاریدش کنار، آن‌وقت می‌گفتند که دخالت می‌کنند در کار ما، تصمیم‌گیری و قدرت متعدد نمی‌گذارد مملکت اداره شود. و ما خون دل می‌خوریم و علی‌وار سکوت می‌کردیم و در بیرون و در داخل فشار می‌آوردیم، که آقا! این نباید این‌جا باشد. لذا فشارها مؤثر واقع شد و این آقا را از آن‌جا برداشتند. اما بعد از کشتن سهراب، داروی بیهوشی چه سود؟ یک استاندار توده‌ای مارکسیست وقتی می‌رود کردستان، خودبه‌خود چکار می‌کند؟ به حزب دمکرات و کومله‌ها، قدرت می‌دهد تا باز هم فاجعه به وجود بیاورند.[1]

مسامحه و بی‌توجّهی به نصیحت و تذکّر حضرت امام(ره) به دولت موقت و بازرگان در جریان مذاکره با ضدانقلاب در کردستان، باعث پیچیدگی اوضاع و جسارت ضدانقلاب و خسارت مادّی و معنوی برای انقلاب گردید. حضرت امام(ره) به تدبیر خود و عدم اجرای آن توسط دولت موقت اشاره می‌کنند:

اگر آن روزی که می‌خواستند در کردستان بروند برای مذاکره، من به آنها تذکّر دادم که اگر بخواهید مذاکره، باید با موضع قدرت بروید. اوّل باید ارتش و پاسدارها و اینها، احاطه کنند آنها را، محاط قرار بدهند، بعد شما بروید صحبت کنید. مسامحه شد، این اسباب این شد که آن گرفتاری طولانی برای ما پیش آمد و آن‌قدر ضایعه واقع شد و الآن هم می‌بینید که ضایعه پشت سر ضایعه. همین چند روز چقدر جمعیت از پاسداران شهید شدند.[2]

۱- گفتارها، جلد ۱، صفحات ۲۲۹ و ۲۳۰، سازمان انتشارات روزنامهٔ جمهوری اسلامی.

۲- صحیفهٔ نور، جلد ۱۲، صفحهٔ ۲۵۳.

وقتی پادگانها در محاصرهٔ ضد انقلاب باشد و شهرها در تسخیر آنها، نتیجهٔ مذاکره از پیش تعیین شده است. ضد انقلاب در این حالت از موضع قدرت سخن خواهند گفت و امتیاز خواهند گرفت، و برای دولت اسلامی و انقلاب چقدر این مسأله زیانبار خواهد بود. لذا امام(ره) می‌خواستند دولت در موضع قدرت قرار گیرد و بعد اگر می‌خواهد مذاکره کند، متأسفانه به این تدبیر حکیمانه عمل نشد. در همین جاست که حضرت امام(ره) از این که دولت موقت را قرار دادند، اظهار پشیمانی نموده‌اند.

لهذا از اوّل هم که ما به حسب الزامی که من تصوّر می‌کردم، دولت موقت را قرار دادیم، خطا کردیم. از اوّل باید یک دولتی که قاطع باشد و جوان باشد، قاطع باشد بتواند مملکت را اداره کند، نه یک دولتی که نتواند، منتها آن وقت ما نداشتیم فردی را که بتوانیم، آشنا نبودیم بتوانیم انتخاب کنیم، انتخاب شد و خطا شد.(۱)

حمله به پادگان پاوه، موجب شد تا حضرت امام(ره) خود شخصاً به صحنه بیایند. ابتدا در تاریخ ۲۷ مرداد ۱۳۵۸ با فرمان به دولت، ارتش و ژاندارمری، به آنان دستور دادند تا با تجهیزات کامل به سوی منطقه عزیمت نمایند و دولت را موظف ساختند تا وسایل حرکت پاسداران را به منطقه فراهم کنند و اخطار کردند که:

من اگر تا ۲۴ ساعت دیگر عمل مثبت انجام نگیرد، سران ارتش و ژاندارمری را مسؤول می‌دانم.(۲)

حضرت امام(ره)، اشتباه دولت‌مردان را خود به گردن می‌گیرد و از این که انقلابی عمل نکرده‌اند، اظهار عذر می‌نمایند. در حالی که در اسفند سال ۱۳۵۷، حضرت امام(ره) به دولتمردان هشدار داده بودند که انقلابی عمل کنند و اینک کوتاهیهای آنان را به گردن می‌گرفتند و در موضع نصیحت به مسؤولان کشور و تبیین دیدگاه اسلام به آنان فرمودند:

خدای تبارک و تعالی در موضع عفو و رحمت، رحیم است و در موضع انتقام، انتقامجو. امام مسلمین هم این‌طور بود. در موقع رحمت، رحمت و در موقع انتقام، انتقام. ما نمی‌ترسیم از این که در روزنامه‌های سابق، در روزنامه‌های خارج از ایران برای ما چیزی بنویسند. ما نمی‌خواهیم وجاهت در ایران، در اسلام، در خارج

۱- همان.
۲- صحیفه نور، جلد ۸، صفحهٔ ۲۴۸.

از کشور پیدا بکنیم، ما می‌خواهیم به امر خدا عمل کنیم و خواهیم کرد. «اشداء علی الکفّار رحماء بینهم» این توطئه‌گرها در صف کفّار واقع هستند. این توطئه‌گرها در کردستان و غیر آن در صف کفّار هستند، با آنها باید با شدّت رفتار کرد، دولت با شدّت رفتار کند، ژاندارمری با شدّت رفتار کند، ارتش با شدّت رفتار کند. اگر با شدّت رفتار نکنند، ما با آنها با شدّت رفتار می‌کنیم. ما با خود همینها اگر مسامحه بکنند، با شدّت رفتار می‌کنیم. مسامحه حدودی دارد، جلب وجاهت حدودی دارد. مصالح مسلمین را نمی‌گذارند به این امور از بین برود.[۱]

در تاریخ ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ در فرمانی به کلّیهٔ قوای انتظامی، فرمان حرکت به سوی سنندج برای شکستن محاصره پادگانهای ارتش را صادر فرمودند:

السّاعه خبر رسید که در سنندج، حزب دمکرات، ارتشیها و سازمانهای آنان را محاصره کرده‌اند و اگر تا نیم ساعت دیگر کمک نرسد، اسلحه‌ها را می‌برند و از مسجد سنندج به ما اطلاع داده‌اند که حزب دمکرات زنهای ما را به گروگان برده‌اند. اکیداً به کلّیهٔ قوای انتظامی دستور می‌دهم به پادگانهای مرکز ابلاغ کنند که با قدرت کافی به طرف سنندج حرکت کنند و با شدّت اشرار را سرکوب نمایند. پاسداران انقلاب در هر محلی هستند، به مقدار کافی به طرف سنندج و تمام کردستان با پُل هوایی بسیج شوند و با شدّت تمام، اشرار را سرکوب نمایند. تأخیر ولو به قدر یک ساعت، تخلّف از وظیفه و بشدّت تعقیب می‌شود.[۲]

با این تدابیر بود که کردستان به دامن میهن اسلامی بازگشت، امّا سیاست بازرگان و دولت موقت در آن سامان بسیار سنگین تمام شد. گروه بی‌شماری از فداکارترین و متعهدترین فرزندان این ملّت در کردستان به شهادت رسیدند و هنوز هم هرچندگاه یکبار ثمرهٔ شوم مسامحه و سهل‌انگاری و بد عمل کردن دولت موقت، کام بسیجیان و پاسداران و مردم منطقه را تلخ می‌سازد.

عجیب این است که بازرگان، در برابر انتقادهایی که به عملکرد دولت وی در رابطه با کردستان انجام می‌گرفت، در تاریخ ۸ شهریور ۱۳۵۸ نطق مشروحی در تلویزیون انجام می‌دهد و

۱- همان، صفحات ۲۵۱ و ۲۵۲.

۲- همان، صفحهٔ ۲۵۳.

در این نطق، عمل ضدانقلاب را به خودیها نسبت داده و از این که در بین صفوف خودیها به سبب حرکت منفی بازرگان و دارودستهٔ او ایجاد وحدت شده است، اظهار خرسندی می‌کند! آفرین به این مغلطه‌کاری و سفسطه‌بازی!

البته ایراد و انتقاد و اعتراض همیشه بوده و در همه جای دنیا مخصوصاً در ممالکی که آزادی بیان و قلم باشد و دیکتاتوری نباشد، هست... منتها سابقاً ضد انقلابها و دشمنان ما ـ دشمنان مزدور و مرتبط با خارج ـ آنها بودند که اعتراض می‌کردند و ایراد می‌گرفتند، حالا آنها که جمع و جور شدند (البته بظاهر، ولی در باطن هستند و فعّالیت هم دارند)[۱] ارثشان و عادتشان به کسانی که دوست و طرفدار هستند، رسیده است و آنها همین برنامه را اجرا می‌کنند... من از این بابت خوشحالم که توانسته‌ایم به‌طور منفی یک وحدت‌کلمه‌ای ایجاد کنیم.[۲]

این لحن تمسخرآمیز زیبندهٔ بازرگان و دولت لیبرال او بود. چطور می‌شود با مسامحه،کار را به جایی رساند که کلّیهٔ نیروهای انقلابی با احساس تعهد و لبیک به ندای رهبری الهی امام خود به صحنه بیایند، ضد انقلاب را سرکوب کنند، و بازرگان از این که با سهل‌انگاری خود باعث یک چنین وحدتی شده است، ابراز خوشحالی کند؟ در صحنهٔ انقلاب و اسلام، این امر یک وقاحت محسوب می‌شود!

نقاط ضعف دولت موقت و شخص بازرگان در برخورد با ضد انقلاب در کردستان و شهادت جمع کثیری از پاسداران و مردم را می‌توان در محورهای زیر خلاصه کرد:

۱ـ عزل شهید قرنی از ریاست ستاد مشترک ارتش در شرایط سخت و بحرانی حاکم بر کردستان و انتصاب تیمسار فربد فراماسونر، با سیاست عدم دخالت ارتش در امور داخلی که به طور طبیعی به ضد انقلاب برای هجوم به شهرها و پاسداران مستقر در آن شهرها، که از لحاظ تعداد و سلاح درکمترین امکانات خود بودند، میدان بیشتری فراهم کرد.

۲ـ انتصاب یونسی توده‌ای به استانداری کردستان که هم بودجهٔ استان را در اختیار ضد انقلاب قرار داد و هم امکانات استان و استانداری را در خدمت تجهیز و تسلیح آنان مصرف

۱- چه ساده‌انگارانه با مسأله برخورد می‌کند! ضد انقلاب کی جمع و جور شده بودند؟ آیا پاسدارانی که سر بریده می‌شدند، پادگانهایی که تسخیر می‌شد و ارتشیانی که به شهادت می‌رسیدند، خبر از جمع و جوری آنها می‌داد؟

۲- مسائل و مشکلات اوّلین سال انقلاب، صفحهٔ ۲۲۲.

نمود.

۳ـ مذاکره با ضد انقلاب در مریوان، پاوه، سنندج و مهاباد در حالت ضعف و برخلاف تدبیر حضرت امام (ره) ـ که خروج نیروهای مسلح و پاسداران از شهر و سپردن کنترل شهر به ضد انقلاب ـ دستاورد این مذاکرات بود. در این مذاکرات به ضد انقلاب رسمیت داده شد و جنایات آنان در پوشش مذاکرات، مخفی گردید. در مذاکرات افرادی چون عزالدین فاسد و قاسملوی مفسد از سوی ضد انقلاب به عنوان مبارزین کُرد! شرکت می‌کردند و هیأت حسن نیت، سپاه و پیشمرگان مسلمان کُرد را به دلیل نجات دادن کامیاران از دست ضد انقلاب محکوم می‌کند!

۴ـ خصلتهای شخصی بازرگان چون احتیاط بیش از اندازه و محافظه‌کاری، از وی فردی غیرانقلابی و خائف از اقدامات قاطع و ترسان از خطرپذیری و پذیرش سختیها ساخته بود. تز «گام به گام» که وی آن را از مختصات خود می‌دانست، از همین خصوصیت که شاید بتوان به آن نوعی «جبن» گفت، ناشی می‌شد. در مسؤولیتهای قبلی، بویژه در قبول پیشنهاد عضویت در هیأت خلع ید این ترس مشاهده شد. بازرگان در برابر پیشنهاد مهندس حسیبی، می‌گوید:

عجب آدمهایی هستید! می‌خواهید به جنگ پلنگها [انگلیسیها]، چندتا موش [خودش و بقیه اعضای هیأت خلع ید] بفرستید؟ آخر ماها کی می‌توانیم از پس آنها برآییم؟[۱]

اگرچه، هواداران بازرگان کوشیده‌اند تا این خصوصیت را به عللی چون اعتقاد بازرگان به تحوّل در عقاید و منش افراد منتسب سازند، لیکن در لابه‌لای توجیهات خویش، به شخصیّت و روحیهٔ غیرانقلابی او اعتراف کرده‌اند.

روحیه و شخصیت مهندس بازرگان با کار مخفی و مسلحانه و توأم با خشونت [انقلاب] سازگار نبود.[۲]

بازرگان به طور اصولی و ایدئولوژیک نمی‌توانست با خشونت (ولو خشونت انقلابی) و ستیز تند و حاد (ولو با رژیم فاسد شاه ...) موافق باشد.[۳]

شکست خط لیبرال در برابر انقلاب

۱- مجلهٔ ایران فردا، شمارهٔ ۷، صفحهٔ ۲۶؛ مدافعات، صفحهٔ ۱۲۶؛ در تکاپوی آزادی، جلد ۱، صفحهٔ ۱۰۸.

۲- ایران فردا، مهندس توسلی، شمارهٔ ۲۳، صفحهٔ ۲۵.

۳- در تکاپوی آزادی، حسن یوسفی اشکوری، جلد ۱، صفحهٔ ۳۹۹.

با نگاهی به حکومت نه ماههٔ بازرگان و عناصر نهضت آزادی، جبههٔ ملّی و سایر ملّیون، نشان می‌دهد که ماهیّت این حکومت، ماهیّتی غرب‌گرا و لیبرال و نه انقلابی و اسلامی بوده است.

استراتژی دولت بازرگان، تجلّی اندیشهٔ کلاسیک لیبرال بود.[۱]

اختلاف نظرهایی که به موارد اساسی آن اشاره شد، همگی ریشه در اندیشهٔ بازرگان دارند. درواقع بینش غیرخالص دینی در بازرگان، ریشهٔ انحرافها و اختلافهایی شد که گریبان انقلاب و دولت موقت را گرفت. انقلاب را از فرصت استثنایی خود محروم و سبب به وجود آمدن گرفتاریها و بحرانهایی شد که بعضاً تا این روزها ادامه داشته یا جدیداً به صورت جریان‌براندازی سر بازکرده است. دولت موقت هم، از امکان حل معضلات و خدمت به مردم درمانده شد. عقیدهٔ غیرخالص به اسلام ـ همچنان‌که امام(ره) اشاره فرمودند ـ سبب شد تا دولت موقت به عنوان یک دولت آزادیخواه لیبرال‌منش شناخته شود و به طور طبیعی در حل مشکلات مردم براساس اصول انقلاب درمانده شود، و لذا از سوی انقلابیون مسلمان و متدیّن تحت فشار قرارگیرد و درنهایت به استعفا و سقوط آن بینجامد.

درواقع حکومت نُه ماههٔ بازرگان، شکست خط آزادیخواه لیبرال در برابر تهاجم گسترهٔ عوام انقلابی و نیروهای سیاسی بود ...

بازرگان و آزادیخواهان لیبرال در جلب آراء مردم ناکام ماندند.[۲]

در هر حال، عملکرد نُه ماههٔ دولت موقت به ریاست بازرگان بخوبی ضعفهای بینشی، سیاسی، انقلابی و کارآمدی و مدیریتی آنان را برملا ساخت.

الان هم سخت معتقدم که آنان به چیزی کمتر از انحراف انقلاب از تمامی اصولش و حرکت به سوی آمریکای جهانخوار قناعت نمی‌کنند، در حالی که در کارهای دیگر نیز جز حرف و ادعا هنری ندارند.[۳]

۱- زندگینامهٔ سیاسی بازرگان، صفحهٔ ۲۷۲.

۲- همان، صفحات ۲۷۲ و ۲۷۳.

۳- حضرت امام خمینی(ره)، صحیفهٔ نور، جلد ۲۱، صفحهٔ ۹۶.

کیهان

ملی مشخص شد

انتقاد شدید امام از دولت

اخطار شدید امام به روشنفکران

کیهان

تصویب لایحه قانونی اصلاح مواد مقررات استخدامی شرکتهای دولتی

کیهان

امام خمینی در دیدار با وعاظ تهران:

نمیخواهیم قانون اساسی مسکو یا امریکا را درست کنیم

کیهان

هیچکس تا ۶ سال دیگر صاحب زمین نخواهد بود

کیهان

کیهان

کیهان

فصل ششم

عملکرد بازرگان بعد از سقوط دولت موقت

استعفای دولت موقت، از جمله رویدادهایی بود که مورد بحث زیادی قرار گرفت. از آن‌جاکه این استعفا یک روز پس از اشغال لانهٔ جاسوسی امریکا در تهران ـ توسط دانشجویان پیرو خط امام و آغاز افشاگریهای آنان و انتقاد سخت اصولگرایان به ملاقات بازرگان با برژینسکی در الجزایر ـ صورت گرفت، از سوی ملّت و انقلابیون به عنوان واکنش بازرگان و دولت وی در برابر این وقایع قلمداد شد. مواضع بعدی بازرگان و نهضت آزادی و سایر ملّیون در مخالفت با اشغال لانهٔ جاسوسی، مُهر تأییدی بر این تلقّی زد. آنچه بازرگان و وزرای دولت موقت به عنوان علّت استعفا مطرح کردند، بیشتر حول این محور بود که مسألهٔ استعفای دولت موقت چندین بار مطرح و هیأت دولت مصمم بود که استعفای خود را تقدیم امام کند. اگرچه این مطلب، به خاطر مواضع غیرانقلابی و غیرارزشی دولت موقت و بازرگان، بویژه در مقابله با ضد انقلاب و توطئه‌های آمریکا صحّت دارد و دولت موقت به عنوان کاستن فشارهای ناشی از ناکارآمدی و غیرانقلابی بودن خود، بارها قصد استعفاکرده بود؛ لیکن تحقّق بخشیدن به آن در مقطع اشغال لانهٔ جاسوسی که از سوی حضرت امام خمینی ﷺ به عنوان «انقلاب دوم» نامگذاری و مورد حمایت قرارگرفت، بدون ارتباط با آن نیست و حاشا نمودن این ارتباط از سوی بازرگان، چیزی از واقعیت نمی‌کاهد.

۱ـ ادامهٔ عضویت در شورای انقلاب با جلب موافقت امام

پس از استعفای بازرگان از نخست‌وزیری، عضویت وی در شورای انقلاب نیز مورد تردید قرارگرفت. حضرت امام خمینی ﷺ نسبت به ادامهٔ حضور بازرگان در این شورا نظر مساعدی نداشتند. توصیهٔ شهید بهشتی سبب شد تا حضرت امام ﷺ ادامهٔ عضویت بازرگان در شورای انقلاب را بپذیرند. شهید بهشتی در فرازی از نامهٔ خود به حضرت امام ﷺ به این مسأله

اشاره می‌کنند:

ما از همان آغاز در پی آن بودیم که میدان عمل سازندهٔ آن چنان فراخ و گسترده باشد که امثال آقای بازرگان و آقای بنی‌صدر و آقای ابراهیم یزدی در سطح بالا فعالیت داشته باشند.

در آبان سال گذشته [۱۳۵۸]، پس از استعفای دولت موقت پیام دادید که قم بیایم تا مسأله فوری ادارهٔ کشور در خدمتتان بررسی شود. صحبت از ترکیب جدید شورای انقلاب بود، نظر حضرتعالی این بود که آقای مهندس بازرگان دیگر در شورای انقلاب نباشند.

براساس همین اعتقاد به شرکت خلاق هرچه بیشتر نیروها و نفی هر نوع تنگ‌نظری و انحصارطلبی پیشنهاد کردیم که ایشان همچنان در شورای انقلاب بمانند و سرانجام حضرتعالی هم موافقت کردید و در همین مرحله بود که مسؤولیت دو وزارتخانه مهم، وزارت دارایی و وزارت خارجه، به آقای بنی‌صدر داده شد.[۱]

می‌توان از این فرازنامه دریافت که ملاحظات باصطلاح دمکراتیک، تا چه حد به صلابت انقلاب و شتاب اصولی آن لطمه وارد ساخته است. ملاحظاتی که سبب شد حتی در هنگام طرح اصل ولایت فقیه در مجلس خبرگان، اختیارات ناقص و نامتناسب با ولایت مطلقه فقیه و اختیارات آن در اسلام، به تصویب برسد تا مبادا از سوی روشنفکران مورد تعرّض وسیع قرار گیرد. مسأله‌ای که حضرت امام ﷺ در مصاحبه با پروفسور حامد الگار به آن تصریح می‌کنند.[۲] همین ملاحظات، موجب پیشنهاد بازرگان برای پُست نخست‌وزیری و تصویب وزرای پیشنهادی او گردید. به هرحال، بازرگان با این توصیه، همچنان در شورای انقلاب باقی ماند.

۲ـ شرکت در انتخابات ریاست‌جمهوری

بازرگان در اوّلین دورهٔ انتخاب ریاست‌جمهوری، کاندیدا شد و در مصاحبه‌های متعدّد به این مسأله تصریح کرد. از جمله در مصاحبه با خبرنگار روزنامهٔ اطلاعات گفت:

از خیلی وقت پیش، دوست و آشنا و غیردوست، افراد و گروههای زیادی این را به

۱- روزنامهٔ کیهان، ۶ تیر ۱۳۸۰، تاریخ‌نامه، ۲۲ اسفند ۱۳۵۹.

۲- صحیفهٔ نور، جلد ۱۱، صفحهٔ ۱۳۳.

بنده عنوان می‌کردند و می‌خواستند. خیلیها تکلیف می‌کردند و حالا هم این مسأله بسیار زیاد است. من در برابر لطف و حسن ظن و انتظار اشخاص، نمی‌توانم و مشکل است که استنکاف داشته باشم؛ یعنی نمی‌توانم شانه خالی کنم ... بنده فکر می‌کنم که چون از من می‌خواهند و ابراز می‌کنند و خواسته‌اند، وجداناً مشکل است که من شانه خالی کنم.(۱)

بتدریج که روزهای ثبت نام انتخابات ریاست‌جمهوری نزدیک می‌شد، مخالفتهای مردمی و بعضی شخصیتها با کاندیداتوری بازرگان، نشان داد که ارزیابی وی نادرست بوده و آن دوستان و خیلیها که پیشنهاد کاندیداتوری را به ایشان می‌کردند هم ارزیابی صحیحی از بازتاب عملکرد منفی دولت بازرگان در میان مردم نداشته‌اند و هم به خاطر منافع گروهی، به ریاست‌جمهوری بازرگان طمع کرده بودند. در تاریخ ۵ دی ۱۳۵۸ تنها به فاصلهٔ ۳ روز از مصاحبهٔ فوق، بازرگان انصراف خود را از انتخاب ریاست‌جمهوری اعلام می‌کند! این مطلب را روزنامهٔ اطلاعات در تاریخ ۹ دی ماه نوشت.

کاندیداتوری مهندس بازرگان برای ریاست‌جمهوری حالت جدی‌تری به خود می‌گرفت، تا این که آخر وقت چهارشنبه ۵ دی ماه، بنی‌اسدی معاون بازرگان، به هنگام نخست‌وزیری وی و داماد او اعلام کرد که بازرگان، کاندیدای ریاست‌جمهوری نیست. بدین سان مهندس بازرگان از لیست نامهایی که شانس بیشتری برای رئیس‌جمهور شدن داشت، حذف گردید.

دلایل انصراف رسماً از سوی بازرگان اعلام نشد، لیکن دو دلیل از سوی دکتر سحابی، دکتر بنی‌اسدی و مهندس توسّلی، برای این انصراف ذکر شده است که هر دو دلیل نشان‌دهندهٔ همان ارزیابی ناصحیح بازرگان و طرفداران او از موقعیت وی و تنزّل شدید مقبولیت بازرگان دراثر عملکرد ۹ ماههٔ دولت موقت است.

دلیل اوّل مخالفت حضرت امام خمینی ﷺ با کاندیداتوری مهندس بازرگان است که در دیدار با دکتر سحابی و بازرگان با امام، از سوی معظّمٌ‌له اعلام شده است و بنا به گفتهٔ دکتر سحابی، حضرت امام ﷺ توصیه می‌کنند که بازرگان در مجلس شورای اسلامی کاندیدا شود.(۲)

۱- روزنامهٔ اطلاعات، ۲ دی ۱۳۵۸.

۲- همان.

دلیل دوم، اختلاف و احتمال انشعابی بود که در نهضت آزادی ایران به‌وجود می‌آمد. توضیح این که گروهی از اعضای نهضت آزادی، بازرگان را گزینهٔ بهتر برای ریاست‌جمهوری می‌دانستند و در مقابل جمعی دیگر دکتر حسن حبیبی را ـ که در آن زمان عضو این جمعیت بود ـ شایسته‌تر می‌دانستند. پس از رأی‌گیری در شورای نهضت، کاندیداتوری حسن حبیبی رأی می‌آورد و تصویب می‌شود. اصرار بازرگان بر کاندیداتوری می‌توانست به معنای انشعاب در نهضت باشد، لذا بازرگان انصراف خود را اعلام می‌نماید. قطعاً در شورای نهضت آزادی، بازتاب منفی عملکرد دولت موقت و تنزّل موقعیت و مقبولیت بازرگان در نزد عامّه و انتقادهای شدیدی که به نهضت آزادی و بازرگان می‌شد، دخالت داشته است. مهندس توسلی می‌گوید:

دلیل این که گروهی از اعضای نهضت به کاندیداتوری مهندس بازرگان موافق نبودند، این بود که او را در حد لزوم، انقلابی و ضدامپریالیست نمی‌دانستند و عمدتاً با مواضع اقتصادی ایشان موافق نبودند.[۱]

به روایت مهندس توسلی، یکی دیگر از دلایلی که سبب شد طرفداران کاندیداتوری بازرگان از پیشنهاد خود صرف نظر کنند، این بود که پیش‌بینی می‌کردند با توجه به حساسیت موضوع و حملات وسیع مخالفان علیه بازرگان نتوانند در حد ضرورت از او دفاع کنند.[۲]

۳ـ نمایندگی مجلس شورای اسلامی

پس از اعلام نتایج انتخابات ریاست‌جمهوری و انتخاب شدن ابوالحسن بنی‌صدر، روز ۲۴ اسفند ۱۳۵۸، به عنوان روز انتخابات اوّلین دورهٔ مجلس شورای اسلامی اعلام گردید. نهضت آزادی برای موفقیت بیشتر در انتخابات، با برخی گروهها و شخصیّتها، ائتلاف نمود و آن را «همنام» نامگذاری کرد که از حروف نخستین کلمات هیأت ـ معرف ـ نامزدهای ـ انتخاب ـ مجلس تشکیل شده بود. نخستین جلسهٔ این ائتلاف در منزل آیت‌الله زنجانی تشکیل شد. در جلسهٔ دوم، آیت‌الله زنجانی با اعلام مخالفت خود با انتخاب شدن زنان، از هیأت کناره می‌گیرد و بالأخره گروه همنام کاندیداهای خود را در تهران انتخاب و اعلام می‌کند:

مهدی بازرگان، جلال‌الدین آشتیانی، عبدالعلی بازرگان، فتح‌الله بنی‌صدر، علی‌اصغر

۱ـ در تکاپوی آزادی، جلد ۲، صفحهٔ ۳۳۶.
۲ـ همان.

بهزادنیا، محمّد توسلی، حسن حبیبی، علی دانش منفرد، یدالله سحابی، عزت‌الله سحابی، هاشم صباغیان، علی صادقی تهرانی، مصطفی کتیرایی، علی‌اکبر معین‌فر، حاج محمود مانیان و ابراهیم یزدی، مصطفی چمران و محمّدعلی رجایی.

نگاهی به لیست منتشر شده، نشان می‌دهد که اغلب آنان از شخصیتهای ملّی‌گرا و کسانی بودند که در دولت موقت آزمایش خود را پس داده بودند. از کاندیداهای نهضت، تنها بازرگان، دکتر چمران و دکتر یزدی و حسن حبیبی در دور اوّل، انتخاب شدند و در دور دوم، یدالله سحابی و صباغیان نیز به مجلس راه یافتند و احمد صدر حاج سیدجوادی نیز از قزوین انتخاب گردید. پنج تن از عناصر اصلی و قدیمی نهضت آزادی، باگشایش مجلس در هفتم خرداد ۱۳۵۹، فراکسیون اقلیت نهضت آزادی را تشکیل دادند.

مهمترین چالش برگزاری اوّلین دورهٔ انتخابات مجلس شورای اسلامی، شرکت سازمان مجاهدین خلق (منافقین) در انتخابات بود که از تهران، سرکردهٔ این سازمان ـ مسعود رجوی ـ به دور دوم انتخابات راه یافته بود. بحث مشروحی در سطح کشور و مطبوعات جریان داشت و کسانی چون بازرگان و صدر حاج سیدجوادی و حمید مجتهد شبستری و گروههای چپی و ملّی‌گرا معتقد بودند که از هر گروهی افرادی باید در مجلس حاضر شوند تا هم از مخالفتها و تنشها کاسته شود و هم تمامی گروهها برای خدمت به کشور بسیج شوند.

بازرگان در اطلاعیه‌ای خطاب به مردم، نوشت:

برای تأمین وحدت و حقوق گروههای اقلیت، امیدوارم آقای مسعود رجوی، که معرّف جناح پرشوری از جوانان باایمان می‌باشند نیز به مجلس راه یافته، موفق به همکاری صادقانه باگروههای با حسن نیت از طریق خدمت به خدا و خلق بشود.(۱)

و بدین ترتیب از مردم خواست تا به سرکردهٔ گروهک منافق رأی دهند!

با بالاگرفتن این بحث، حضرت امام خمینی ﷺ چون همیشه، با ارائه رهنمود و مواضع مستدل جمهوری اسلامی، به این غائله خاتمه دادند و در قسمتی از توصیه‌های خود به ملّت فرمودند:

کسانی را انتخاب کنند که صد درصد مسلمان و معتقد به احکام اسلام و معتقد به اجرای احکام اسلام و مخالف مکتبهای انحرافی و معتقد به جمهوری اسلامی

۱- روزنامهٔ کیهان، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۹.

باشند ...

باید به اشخاصی که احتمال انحراف در آنان می‌رود، رأی ندهند، چه انحراف عقیدتی، اعمالی و یا اخلاقی، باعث می‌شود که به چنین اشخاص اعتماد نمی‌شود، کرد ...

ممکن است بعضی شیاطین، مطالبی را بین مردم ناآگاه پخش کنند و آنان را در رأی دادن به رأی به اشخاص صحیح دادن منحرف کنند ...

دوم آن که گفته شود خوب است به همهٔ گروهها چه چپی و چه انحرافی، رأی دهید که مجلس شورا جامع همهٔ گروهها باشد، این یک مطلب غلطی است که منحرفین درست کرده‌اند تا در مجلس با خدعه شرکت کنند و ملّت به این مطالب انحرافی گوش فرادهد و به اشخاص با شرایط فوق رأی بدهد.(۱)

با انتشار بیانات و توصیه‌های حضرت امام ﷺ و روشن شدن اشتباهات و انحرافات مهندس بازرگان و نهضت آزادی برای مردم، موج انتقادات به سوی بازرگان سرازیر شد و او مجبور گردید در مصاحبه باکیهان به برخی از این انتقادها پاسخ دهد. لیکن پاسخ وی چیزی از گناه و انحراف او نکاست، بلکه تلاش کرد تا با توجیه غیرمنطقی و فرار خدعه‌آمیز از پاسخ روشن، همچنان دعوت و دیدگاه خود را، درست جلوه دهد! در پاسخ به سؤال خبرنگار که می‌پرسد: «آیا شما با این گفته که این گروه عقاید التقاطی دارند، موافقید؟» می‌گوید:

این آقایان دارای افکار التقاطی باشند یا نباشند، به عهدهٔ خودشان و هم به عهدهٔ کسانی است که نوشتجات آنان را مطالعه کرده و به نکات التقاطی برخورد نموده‌اند، لازم است که بیایند برای مردم روشن کنند ...

در پاسخ به این سؤال که «آقای بازرگان، ایراد می‌گرفتند که شما چرا آنها را جوانان پرشور دارای ایمان خوانده‌اید؟» می‌گوید:

این یک واقعیتی است، من با همهٔ آنها آشنا و محشور نبوده‌ام، ولی آنهایی را که می‌شناسم، نسبت به آنچه که بدان اعتقاد دارند و پُرشور و باایمان یافتم. به مکتب و مرام ایمان دارند ...

ملاحظه می‌کنیم که بازرگان چگونه رندانه از اظهارنظر صریح نسبت به التقاط این گروه

۱- صحیفهٔ نور، جلد ۱۲، صفحات ۷۵ و ۷۶.

طفره می‌رود و همچنان به ایمان و شور آنان، به رغم اظهار نظر صریح حضرت امام ﷺ تأکید می‌ورزد.

در هر صورت، مجلس شورای اسلامی آغاز به‌کار نمود و با انتخاب حجت‌الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی به ریاست مجلس، خط امام پیشبرد و حمایت قانونی از انقلاب اسلامی و مصالح نظام جمهوری اسلامی و ملّت را مجدّانه پی‌گیری کرد.

از مسائل مهمّ دورهٔ اوّل مجلس شورای اسلامی، انتخاب نخست‌وزیر و وزرای دولت است. بنی‌صدر درنظر داشت با معرفی احمد سلامتیان، دولت را موافق با خط‌مشی خود برگزیند و از این طریق در مقابل خط امام از قدرت بیشتری برخوردار شود. بنی‌صدر با این احساس که، سلامتیان کوچکترین شانسی در مجلس ندارد، مزوّرانه روی به مرحوم حاج سیداحمد خمینی آورد و در نامه‌ای به امام، درخواست نمود تا با نخست‌وزیری فرزند خود موافقت کند! حضرت امام ﷺ با این درخواست موافقت نکردند و در پاسخ مرقوم فرمودند:

بنا ندارم اشخاص منسوب به من، متصدی این امور باشند. احمد خدمتگزار ملّت است و در این مرحله با آزادی بهتر می‌تواند خدمت کند.[۱]

بنی‌صدر که موفق به فریب حضرت امام ﷺ نشد، به حیلهٔ جدیدی دست زد و پیشنهاد کرد تا یک هیأت سه نفره، مرکب از نمایندگان حضرت امام و مجلس و رئیس‌جمهور با مشورت و رایزنی، فردی را برای نخست‌وزیری برگزیده و به رئیس‌جمهوری برای معرفی به مجلس، پیشنهاد کنند! حضرت امام ﷺ این پیشنهاد را نیز نپذیرفت و با اعلام این‌که بنا ندارند در این امور دخالت کنند، مجدداً تیر بنی‌صدر به سنگ خورد. عاقبت سه نمایندهٔ مجلس (آیت‌الله محمّد یزدی، آیت‌الله امامی کاشانی و آقای سیدعلی اکبر پرورش) و نمایندهٔ رئیس‌جمهوری (عبدالحسین جلالی ـ نماینده نیشابور)، آقای محمّدعلی رجایی (نمایندهٔ مردم تهران در مجلس) را برای نخست‌وزیری به بنی‌صدر پیشنهاد نمودند. بنی‌صدر با اکراه این مطلب را پذیرفت و در تاریخ ۲۰ مرداد ۱۳۵۹ وی را برای اخذ رأی تمایل به مجلس معرفی کرد. لیکن در حکم نخست‌وزیری وی در ۲۹ مرداد ۱۳۵۹ نوشت:

با توجّه به جریان گزینش شما و رأی تمایل نمایندگان محترم، به سمت

۱- همان، صفحهٔ ۲۶۰.

نخست‌وزیری جمهوری اسلامی ایران منصوب می‌شوید.(۱)

پس از کش و قوسهای زیاد، اکثر وزرای پیشنهادی مورد موافقت بنی‌صدر قرار گرفت، لیکن سه وزارتخانه به دلیل اصرار بنی‌صدر بر انتخاب وزرایی که بتواند آنها را در اختیار داشته باشد، بدون وزیر ماند. از آن‌جاکه رفتار و موضعگیریهای بنی‌صدر، رفته رفته یک بحران سخت را در انقلاب اسلامی به‌وجود آورد ـ که عاقبت با عزل او از ریاست‌جمهوری پایان یافت ـ مواضع و عملکرد بازرگان و به تبع او نهضت آزادی را در این گامهای بحران‌زای بنی‌صدر، به ترتیب وقوع آن پی می‌گیریم.

۴ـ ائتلاف با بنی‌صدر و طیف ضد انقلاب در براندازی نظام اسلامی

الف ـ مخالفت با نخست‌وزیری شهید رجایی و انتخاب وزرا

به نحوهٔ انتخاب شهید رجایی اشاره شد. بازرگان و گروه همفکر او در مجلس، از دادن رأی اعتماد به رجایی خودداری نمودند. بازرگان در سخنرانی خود که در تاریخ پنجشنبه ۷ اسفند ۱۳۵۹ در میتینگ نهضت آزادی که در ورزشگاه شهید شیرودی (امجدیه) برگزار شد، به این مسأله اشاره نموده و علل آن را توضیح می‌دهد:

ما جزو کسانی نبودیم که رأی تمایل به نخست‌وزیری و رأی موافق به دولت جناب آقای محمّدعلی رجایی داده باشیم، ولی به عنوان منتخب و مصوّب اکثریت مجلس، رسمیت و احترام برایشان قایل شده، در صورت تمایل، همکاری می‌کنیم، ولی بنا به وظیفه نمایندگی، انتقاد و مخالفت هم می‌نماییم. ایرادهای ما به دولت و ایشان به جهات ذیل می‌باشد:

عدم توجّه به جنبه‌های مثبت سازندگی و ضرورت ترمیم و تقویت کشور و بی‌اعتنایی به خرابیها و خطرات. عدم توجّه و اعتقاد به جنبه‌های صلاحیت و مدیریت و تخصص و تجربه در انتخاب وزیران و مدیران داشتن افکار و برنامه‌های تخریب و تخاصم و تعجیل انقلابی.

عدم توجّه و اعتقاد به ضرورت همکاری و اتحاد گروههای مؤمن و

۱- کتاب «چگونگی انتخاب اوّلین نخست‌وزیر جمهوری اسلامی ایران و مکاتبات رجایی با بنی‌صدر»، صفحهٔ ۵.

خدمتگزار و تکیه و تبعیت به گروه واحد، بی‌توجهی به مقام و حقوق و وظایف ریاست‌جمهوری که طبق قانون اساسی بر ایشان و بر هیأت دولت ریاست و نظارت دارند.[۱]

در مورد عدم رأی و تمایل بازرگان به شهید رجایی و دولت او و دلایلی که عنوان می‌کند، به چند نکته اشاره می‌کنیم:

اوّل آن‌که، بازرگان این سخنرانی را در اوایل اسفندماه ۱۳۵۹ ایراد نموده است، در حالی‌که شهید رجایی در ۲۰ مرداد ۱۳۵۹، یعنی حدود ۶ ماه قبل از آن سخنرانی از مجلس رأی اعتماد گرفته بود و علی‌القاعده این ایرادها، اگر وارد هم می‌بود، در آن زمان هنوز بروز نیافته بودند که به واسطهٔ آنها بازرگان و گروه نهضت آزادی به شهید رجایی رأی نداده باشند! لذا عدم رأی اعتماد و موافقت با نخست‌وزیری شهید رجایی، راز دیگری دارد و باید آن را در تقید و تعهد رجایی به خط امام و سازش‌ناپذیری وی با آمریکا و اذناب داخلی او جستجو نمود.

دوم آن‌که، فاصلهٔ معرفی دولت، آن هم به طور ناقص (به دلیل مخالفتهای مکرّر بنی‌صدر) و بعد از تنشهای بسیار، تا نطق بازرگان تنها ۱۵۰ روز فاصله داشت! چطور مهندس بازرگان از دولتِ ۱۵۰ روزه با آن همه مخالفتها و عدم همراهی بنی‌صدر و شروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران انتظار توجّه به ترمیم و تقویت کشور را داشت،[۲] در حالی‌که خود با شرایط بسیار مساعدتر از آن، در همین زمینه‌ها ناموفق عمل کرد و تمام تقصیر را هم به گردن دیگران و عدم همکاری آنان انداخت!؟ و چطور است که بازرگان که از همه انتظار انصاف را دربارهٔ دولت خود داشت، این‌طور غیرمنصفانه، عملکرد دولت شهید رجایی را تخطئه می‌کند!؟

سوم آن‌که، بازرگان در این انتقاد به نقطهٔ اختلاف خود با نیروهای خط امام تکیه می‌کند، آن هم تکیهٔ غیرمنصفانه، به این صورت که وی تخصص را به عنوان اولویت اوّل در انتخاب وزیران و مدیران قلمداد می‌کند و دولت شهید رجایی را به انتخاب وزیران و مدیران غیرمتخصص متهم می‌سازد. در حالی‌که درست است که از دیدگاه شهید رجایی تعهد و مکتبی بودن اولویت اوّل در صلاحیت مدیران و وزیران بود، لیکن نگاهی به فهرست وزیران کابینهٔ او،

۱- روزنامهٔ میزان (ارگان نهضت آزادی)، ۹ اسفند ۱۳۵۹.

۲- کابینهٔ شهید رجایی، عملاً هیچ‌گاه تکمیل نشد، اگرچه بتدریج تا چهارم تیرماه ۱۳۶۰ برخی وزرا مانند وزیر نفت، دادگستری، کار و امور اجتماعی، آموزش و پرورش، بازرگانی و امور اقتصادی و دارایی انتخاب شدند.

نشان می‌دهد که به تخصص در حد اعلای هماهنگی با تعهّد توجّه شده است.[۱]

قبل از این سخنرانی هم، بازرگان به این اختلاف دیدگاه اشاره می‌کند و اولویت دادن به تعهد و مکتبی بودن را محکوم می‌کند. وی ۱۳ روز بعد از سخنرانی بنی‌صدر در میدان شهدای تهران (میدان ژاله سابق) در مراسم سالگرد شهدای ۱۷ شهریور که به یک تنش تبلیغاتی علیه نیروهای اصولگرا و خط امام ﷺ تبدیل شد، و همزمان با تهاجم گسترده عراق، می‌نویسد:

انقلاب ما و جمهوری اسلامی ما نیز شاید رقابت و جدالی است برای احراز قدرت [!]، مابین دو طرف که حربه یا سنگر یکی «مکتب» است و دیگری «ملّت»...

به نظر می‌رسد آقایان معتقد شده باشند که ... امور باید برطبق مکتب صورت گیرد، مکتبی باید فکر و عمل کرد، و فقط مکتبیها مسؤول و مدیرکلّ کارها باشند ...[۲]

حضرت امام ﷺ در دیدار با نمایندگان مجلس شورای اسلامی، ضمن برشماری انواع نظر به مسائل (نظر بی‌طرف، نظر طرفداری، نظر مخالف) و این که حقّ هرجا باشد باید به دنبال آن رفت، به نقش روحانیت در حفظ اسلام اشاره نموده و قدرت اسلام را نگهدارندهٔ استقلال کشور اعلام نموده و در پاسخ امثال بازرگان می‌فرمایند:

این قدرت اسلام را نگهدارید. تا گفته می‌شود مکتبی، آقایان مسخره می‌کنند. مکتبی یعنی اسلامی، آن که مکتبی را مسخره می‌کند، اسلام را مسخره می‌کند. اگر متعمّد باشد، مرتد فطری است و زنش برایش حرام است، مالش هم باید به ورثه داده بشود، خودش هم باید مقتول باشد.[۳]

۱- اعضای کابینهٔ شهید رجایی که به تصویب بنی‌صدر رسید عبارت بودند از:
دکتر حسن عارفی (آموزش عالی)، عباس دوزدوزانی (ارشاد ملّی)، دکتر هادی منافی (بهداری)، دکتر فیاض‌بخش (بهزیستی)، محمود قندی (پست و تلگراف و تلفن)، سرهنگ جواد فکوری (دفاع)، موسی کلانتری (راه)، محمّدشهاب گنابادی (مسکن و شهرسازی)، محمّدرضا نعمت‌زاده (صنایع)، محمّد سلامتی (کشاورزی)، آیت‌الله مهدوی کنی (کشور)، محمود احمدزاده (مشاور و سرپرست شرکت ملّی فولاد)، حسن عباسپور (نیرو) و بهزاد نبوی (مشاور در امور اجرایی). برخی از این وزیران شهید شده و بعضی هنوز در مناصب مهم قرار دارند. ۱۴ وزیر فوق از میان ۲۱ وزیر معرفی شده توسط شهید رجایی از سوی بنی‌صدر تأیید گردید.

۲- روزنامهٔ میزان، ۳۱ شهریور ۱۳۵۹.

۳- صحیفهٔ نور، جلد ۱۴، صفحهٔ ۲۴۳.

درواقع، بازرگان و گروه نهضت آزادی و سایر ملّیون، جریانی را تشکیل داده بودندکه در برابر جریان «مکتب» ایستاده و نگذارند با مسؤولیت افراد متعهد به مکتب، نظام جدید، کاملاً رنگ و سوی دینی پیداکند. چنانچه همین جریان، قبل از پیروزی انقلاب اسلامی تلاش می‌کرد تا با فریب حضرت امام ﷺ رژیم شاهنشاهی را حفظ کند! حضرت امام ﷺ بعد از واقعه انفجار مقر حزب جمهوری اسلامی و شهادت شهید بهشتی و ۷۲ تن از یاران وفادار انقلاب و امام، فرمودند:

قضیه آقای بهشتی نبود، شما دیدید که در طول این یک سال، دو سال با چه افرادی مخالفت شد. قضیه شخصِ افراد نبود، قضیه همان جریان بود که با اصل اساس مخالفت داشت ... جریان آمریکایی در مقابل اسلام. از همان اوّل، از همان وقتی که احساس شد که شاه باید برود، از همان وقت بختیار آمد و بختیار از یک گروه ملّی‌گرا. من‌باب احتیاط هم آنها می‌گویند که دیگر او از حزب ما و از جبههٔ ما نیست.[1] این احتیاطی بود که کردند که اگر او کنار رفت، باز جبهه‌ای در کار باشد. از همان وقت که دیگر اساس سلطنت سست شد، این جریان در کار افتاد. همان وقت که من در پاریس بودم، این جریان شروع شد. همان وقت هم می‌خواستند که شاه را نگهدارند، به اسم این که او ـ حکومت کند ـ سلطنت کند، نه حکومت. با این اسم می‌خواستند حفظش کنند و از همان وقت هم می‌خواستند که بختیار را بیاورند و با ما آشتی بدهند. ماکَاَنَّهُ نزاعمان با بختیار بود، از این جریان از اوّل یک جریانی منسجم شده و برنامه‌ریزی شده در کار بود و ما درست توجّه به آن نداشتیم، کم‌کم هی مطالب معلوم شد، کم‌کم خودشان را لو دادند و رسید به این‌جا که من هرچه جدّیت کردم که نرسد به این‌جا، رسید. نه از باب این که به اینها اعتمادی داشتم، از جهات دیگری که به خود آقایان [بنی‌صدر و اطرافیان او] گفتم. حالا رسیده جریان به این که از فقط شاه و بعدش بختیار و بعدش شورای سلطنتی و بعدش حذف جمهوری اسلامی که با آن مخالفت می‌شد و بعدش مجلس خبرگان و بعدش مجلس شورای اسلامی و بعدش دولت و بعدش قوهٔ قضاییه که با همه مخالفت می‌شد، نه از باب این که با رجایی و بهشتی و هاشمی و امام جمعهٔ تهران [آیت‌الله خامنه‌ای] مخالفتی داشتند، چه مخالفتی؟ یک جریان بود که باید افراد متعهد نباشند، اگر شد

۱– اشاره به اعلامیهٔ جبههٔ ملّی مبنی بر اخراج بختیار از حزب، به دلیل پذیرش پُست نخست‌وزیری.

آنها را از صحنه بیرون کنند و منعزل کنند از مردم.(۱)

چهارم آن‌که، بازرگان غیرانقلابی بودن خود را ملاک قرار داده و می‌خواست انقلابی عمل کردن شهید رجایی و دولت او را به عنوان نقطه ضعف او قلمداد نماید! و البته این عامل که بازرگان برمی‌شمارد، با عامل عدم توجّه به سازندگی و ترمیم کشور در تناقض آشکار قرار می‌گیرد، چراکه دولت با چه ملاکهایی انقلابی شناخته می‌شود؟ جز سرعت و اقدام به موقع لازم در جبران سستیها و انحرافات رژیم شاه؟

پنجم آن‌که، شهید رجایی در تشکیل دولت خود، اعلام کرد:

من از کابینهٔ مختلط، صد درصد دور هستم و معتقدم کابینه باید به طور یکدست از انقلابیون در خط امام باشد.(۲)

در حالی که بازرگان این مسأله را به عنوان یک نقطه ضعف و دلیل انتقاد خود به شهید رجایی اعلام می‌کند! و درواقع انتظار داشته است که شهید رجایی، کابینهٔ خود را یک شرکت سهامی ازگروهها و احزاب قرار دهد! کاری که خود او در مدّت تصدّی دولت موقت انجام نداده بود! آیا چنین دولتی به مفهوم فرو افتادن جمهوری اسلامی در چاه نبود؟

ششم آن‌که، بازرگان غیرمنصفانه تلاش می‌کند تا شهید رجایی را در اختلافات با بنی‌صدر، مقصّر قلمداد نموده و او را بی‌توجّه به حقوق و شؤون و وظایف ریاست‌جمهوری جلوه‌گر سازد! در حالی که بنی‌صدر با آن خصوصیات اخلاقی و نفسانی خاص خود و کیش شخصیّت بود که انتظار داشت نخست‌وزیر و دولت در تحت نفوذ کامل او قرار داشته و او را در انحراف انقلاب اسلامی یاری کنند!

مسألهٔ دیگری که در کارنامهٔ بازرگان در این زمینه ثبت شده است، این است که مجلس بعد از ماه‌ها انتظار و مخالفت بنی‌صدر با تعیین وزرای سه وزارتخانه، طرح دو فوریتی برای دادن اختیار تعیین سرپرست این وزارتخانه‌ها به نخست‌وزیر را در دستور جلسهٔ خود قرار داد. بازرگان به همراه نمایندگان جریان ملّی‌گرایی، با ترک مجلس، در صدد جلوگیری از تصویب این لایحه برآمدند که به‌رغم خروج آنان از مجلس، اکثریت لازم در مجلس برای تصویب این لایحه باقی ماندند.(۳)

۱- صحیفهٔ نور، جلد ۱۵، صفحات ۶۴ و ۶۵

۲- روزنامهٔ انقلاب اسلامی (ارگان حزب بنی‌صدر)، ۷ مرداد ۱۳۵۹.

۳- اسامی نمایندگانی که مجلس را ترک کردند عبارت‌اند از: صباغیان، سلامتیان، غضنفرپور، معین‌فر،

ب ـ تفاهم با بنی‌صدر

عمدهٔ اختلاف بنی‌صدر و اطرافیان او که در «دفتر هماهنگی مردم با رئیس‌جمهور» گرد آمده بودند و نیز گروههای ملّی‌گرا چون جبههٔ ملّی و نهضت آزادی و گروه‌های نفاق و تروریست چون مجاهدین خلق، چریکهای فدایی و مائوئیستها، با خط امام و شخصیّتهای آن چون شهید مظلوم آیت‌الله بهشتی، آیت‌الله خامنه‌ای، حجت‌الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی، شهید رجایی، شهید باهنر و شهید محمّد منتظری، را می‌توان حول محورهای زیر مرتب کرد:

الف: تعهّد و پایبندی به اسلام و اجرای احکام اسلام براساس فرمودهٔ حضرت امام ﷺ که ما هیچ انگیزه‌ای جز پیاده کردن احکام اسلام در این انقلاب نداریم.

ب: تقیّد به ولایت مطلقهٔ فقیه که در رهبری حضرت امام خمینی ﷺ تجلّی یافته بود.

ج: سازش‌ناپذیری با استکبار جهانی و در رأس آن آمریکای جهانخوار و پیروی کامل از سیاست «نه شرقی، نه غربی».

د: سپردن مدیریت کشور به دست اشخاصی که در درجهٔ اوّل تعهّد و تقیّد به اصول انقلاب اسلامی ـ مخصوصاً سه اصلی که در بالا شمرده شد ـ داشته و درضمن از تخصص و کارآمدی لازم به ایفای مسؤولیت برخوردار باشند.

بنی‌صدر با منتشر کردن روزنامهٔ «انقلاب اسلامی» و همکاری روزنامه‌هایی چون «مجاهد» از سازمان منافقین و «میزان» از نهضت آزادی و استفاده از تریبونهایی که به خاطر ریاست‌جمهوری در اختیار داشت، موج بزرگی از اتهام، شایعه و جنگ روانی را پیرامون شخصیّتهای بارز خط امام به‌وجود آورد.

بازرگان و نهضت آزادی در جریان مقابلهٔ خط نفاق با خط امام، به طور صریح و روشن در کنار خط نفاق قرار داشته و به صورتهای مختلف در تقویت این جریان و تضعیف خط امام تلاش نمودند.

قبل از ذکر مصادیق این همراهی و همکاری، ضرورت دارد به این نکته اشاره کنیم که قبل از شروع مقابلهٔ بنی‌صدر با خط امام، روابط بازرگان با بنی‌صدر چندان خوب نبود و بلکه می‌توان از آن به «رابطهٔ بد و عدم تفاهم» تعبیر نمود. آیت‌الله موسوی اردبیلی در پیرامون چگونگی

⇦ بازرگان، شهاب محمودی، نقوی، اخوتیان، ابوسعیدی، منوچهری، عالیپور، بیانی و رضا اصفهانی.

استعفای دولت موقت به این مسأله اشاره کرده و می‌گویند:

به قم رسیدیم [به همراه شهید بهشتی و شهید باهنر] و به حضور امام رفتیم. امام فرمودند دولت موقت استعفا داده؛ سپس افزودند: به نظر من بهتر است استعفا را بپذیریم که استعفا را پذیرفتند، و شورای انقلاب را مأمور فرمودند که کشور را اداره کنند و اعضاء شورای انقلاب را مجدداً تعیین فرمودند. پس از برگشت از قم هنگامی که به اعضاء جدید شورای انقلاب دستور امام ابلاغ شد، آقای مهندس بازرگان با اصرار کامل اظهار کرد اگر بنی‌صدر عضو شورا باشد، من عضویت را نخواهم پذیرفت. پس از یکی، دو بار مذاکره با ایشان و اعلام این که اعضاء شورا معیّن شده‌اند و ایشان نمی‌توانند عضویت خود را مشروط به نبودن دیگری بکنند، یا عضویت را بپذیرند یا رد کنند. ایشان پذیرفتند که عضو باشند. بعدها تفاهم کامل بینشان برقرار شد.(۱)

بازرگان در دولت موقت هیچ مسؤولیت و پُستی را به بنی‌صدر واگذار نکرد و بدین صورت بر اختلاف نظر خود با وی صحّه گذاشت:

هیچ وقت بین بازرگان و نهضت آزادی با آقای بنی‌صدر روابط چندان حسنه‌ای وجود نداشت. آن چنان که، به رغم توصیهٔ امام خمینی، بازرگان حاضر نشد پُستی مهم در دولت موقت به بنی‌صدر بدهد [هیچ استنادی بر این ادعا ارائه نشده است] و صریحاً گفت حاضر نیست حتی مدیریت مدرسه را به او واگذار کند. بنی‌صدر نیز در زمان دولت موقت، از منتقدان دولت به حساب می‌آمد. شاید اختلاف آنان به سالها پیش و به وابستگی حزبی برمی‌گشت. بنی‌صدر وابسته به جبههٔ ملّی بود و اختلافهای فکری و سیاسی بین جبهه ملّی و نهضت آزادی پدیده‌ای دیرینه بود. او از جمله اعضای جبهه ملّی بود که با تشکیل نهضت آزادی در سال ۱۳۴۰ مخالف بود.(۲)

پس از انتخاب بنی‌صدر به ریاست‌جمهوری و بنای ناسازگار او با شخصیتهای معروف خط امام که از تعیین نخست‌وزیری آغاز گردید، بازرگان، بنابر مصالح شخصی و گروهی به بنی‌صدر

۱- غائلهٔ چهاردهم اسفند، صفحات ۲۴۱ و ۲۴۲.

۲- در تکاپوی آزادی، جلد ۲، صفحهٔ ۴۷۰.

نزدیک شد و از او حمایت کرد.

هرچند در مجلس چند جریان فکری وجود داشت، امّا از همان آغاز، دو جریان اکثریت و اقلیت در ارتباط با رئیس‌جمهور شکل گرفت و با هم به رقابت برخاستند. اکثریت، که حول حزب جمهوری اسلامی و رهبر آن گرد آمده بودند، مخالف رئیس‌جمهور، شمرده می‌شدند و بویژه بنی‌صدر پیوسته بر این تعارض تأکید می‌کرد. در مقابل، اقلیت بود که درمجموع در مراتب مختلف و از منظرهای گوناگون و متفاوت، از رئیس‌جمهور حمایت می‌کرد. البته جز شماری از این نمایندگان، که یا از دوستان قدیم و جدید بنی‌صدر بودند و یا ارتباطی با دفتر همکاریهای مردم با رئیس‌جمهور داشتند، اکثریت حامیان بنی‌صدر، ارتباط تشکیلاتی و معیّن با بنی‌صدر و تشکیلات ریاست‌جمهوری نداشتند، صرفاً با تحلیل شرایط و بنا به تشخیص مصلحت‌اندیشانه مملکتی از بنی‌صدر و بعضی از مواضع او پشتیبانی می‌کردند.[1]

حال، عملکرد بازرگان را در راستای حمایت از تنش‌زایی بنی‌صدر و تضعیف استقرار خط امام در کشور، بررسی می‌کنیم.

ج ـ مقالهٔ روزنامهٔ میزان و تهمت انحصارطلبی به شخصیّتهای خط امام

بازرگان ۱۳ روز پس از سخنرانی بنی‌صدر در میدان شهدای تهران، مقاله‌ای در روزنامهٔ میزان منتشر کرد که به قسمتهایی از آن اشاره می‌شود. ضروری است به این نکته اشاره کنیم که بنی‌صدر در سخنرانی ۱۷ شهریور خود، با محکوم کردن شخصیّتهای بزرگ انقلاب به انحصارطلبی، کوشید تا با جوّ روانی، مردم را فریب داده و میدان قدرت را یکسره در اختیار خود بگیرد. او در سخنرانی خود گفت:

انحصار و کوشش برای در قبضه درآوردن مقامهای تعیین‌کنندهٔ حکومتی از راه طرد و نفی دیگران، مشخّصه سیاسی جامعه شرک و کفر است. یک گروهی به خود حقّ می‌دهد قیّم مردم بشود و خود را همه کارهٔ مردم بداند... یک اقلیتی برای استقرار حاکمیت خویش کوشیده است و می‌کوشد رادیو تلویزیون و روزنامه‌ها را

۱- همان، صفحهٔ ۳۹۵.

در دست گیرد، رهبری نهادهای انقلابی را در دست گیرد، می‌خواهد سپاه انقلاب و کمیته‌های انقلاب، انجمنهای اسلامی و هر گروه و حزبی را در قبضه بیاورد ...[۱]

شهید بهشتی در پاسخ به این اتهامات، گفت:

در موقعیت حساس فعلی، هرگونه پیامی و مطلبی که موجب نگرانی افکار عمومی شود، به زیان انقلاب است. اگر منظور رئیس‌جمهور از اقلیتی که نام می‌برد، حزب جمهوری اسلامی باشد، باید گفت: مواضع حزب در قبال رئیس‌جمهور، مجلس، دولت و انقلاب مشخص است و بیانیه‌های حزب گویای این مطلب است.

کجا رئیس‌جمهور طرح و پیشنهادی به مجلس و یا دولت فعلی دادند و این طرح مورد تصویب و یا رد و یا اصلاح قرار نگرفته است؟

شهید رجایی نیز در مجلس شورای اسلامی از دولت در برابر اتهامات بنی‌صدر دفاع کرده و گفت:

قرار نبود که چنین صحبتهایی بشود. ایشان تعهد کرده بودند کابینه را تضعیف نکنند. این امر جزو تعهداتشان بود. نسبت به برادران من در کابینه که تصویب کرده‌اند، حمله کردند و آنها را خراب کردند. من همکارانم را از کوچه و خیابان پیدا نکردم که آقای بنی‌صدر چنین جمله‌هایی دربارهٔ آنها بگوید. اخلاق اسلامی چنین چیزی را نمی‌پذیرد.

بازرگان در این هنگامه، پا را فراتر از رئیس‌جمهور گذاشته و در جایی که بنی‌صدر، حزب جمهوری اسلامی را به عنوان انحصارطلب معرفی کرده و می‌کوبد، او روحانیت را به طور کلّی انحصارطلب دانسته و به آنان حمله می‌کند!

به نظر می‌رسد آقایان معتقد شده باشند که ... در کسوت روحانیت از هرکس بیشتر در خط امام و انقلاب هستند و مکتب را درست می‌فهمند، پس حقّ انحصار و سلب حقّ از سایرین، که در مرتبهٔ پایین‌تر هستند، دارند. تصرف مواضع و اختیارات، وظیفهٔ شرعی و انقلابی است و مصلحت اقتضا می‌کند که مکتب خدایی مورد تشخیصشان در ایران و در همهٔ دنیا (چه ملّتها آمادگی داشته باشند و چه نداشته باشند) پیاده شود!

۱- روزنامهٔ انقلاب اسلامی، ۱۸ شهریور ۱۳۵۹.

پس از وارد آوردن این اتهام نابجا و غیرمنصفانه و تا حدود زیادی کینه‌توزانه، از بنی‌صدر -که اینک در ردیف حامیان او قرار دارد- می‌خواهد که اوّلاً: نجیبانه، سکوت کند! ثانیاً، در صورت عدم امکان تفاهم، استعفا بدهد! و عملکرد دولت موقت را الگوی او قرار می‌دهد!

دولت موقت که مأموریت و قدرتش را از امام اخذ کرده بود، وقتی دید دخالتها و اختلاف نظرها، کار کشور را به بن‌بست می‌کشاند و زیانش به ملّت و انقلاب می‌رسد به همین ترتیب عمل کرده، استعفا داد ... امّا آقای بنی‌صدر، چون مأموریت و قدرت را مستقیماً از ملّت گرفته است، از آن طریق، خود را قانوناً مسؤول امور می‌شناسد و نگران آشفتگیها می‌باشد، تن به توصیهٔ ما نداده [استعفا] و درد دلهای خود را در اجتماعات عمومی و رسانه‌های گروهی تا آن جا که راه بدهند، عرضه می‌کند!(۱)

ملاحظه می‌کنیم که بازرگان در تلاش بنی‌صدر برای متهم‌کردن جناح خط امام و به حاشیه راندن آنان و حاکم‌کردن جریان استحالهٔ نظام اسلامی به نظامی دلخواه آمریکا، شرکت می‌کند و همان راه دولت موقت را به بنی‌صدر پیشنهاد می‌دهد که البته با عدم پذیرش بنی‌صدر رو به رو می‌شود. مقالهٔ بازرگان و اعلامیه‌های نهضت آزادی، صدای اتهامات ناروای بنی‌صدر را بلندتر کرده و به گوش همگان می‌رساند و مستمسکی برای رادیوهای بیگانه می‌شود. با توجّه به مظلومیت شهید بهشتی -که پس از شهادت وی برای همگان آشکار گردید- مشارکت بازرگان در این مظلومیت، امری است که باید در پیشگاه حقّ تعالیٰ پاسخگوی آن باشد.

آنچه که من راجع به ایشان متأثّر هستم، شهادت ایشان در مقابل او ناچیز است و آن مظلومیّت ایشان در این کشور بود. مخالفین انقلاب، افرادی که بیشتر متعهدند، مؤثّرتر در انقلابند، آنها را بیشتر مورد هدف قرار داده‌اند. ایشان مورد هدف اجانب و وابستگان به آنها در طول زندگی بود. تهمتها، تهمتهای ناگوار به ایشان می‌زدند. از آقای بهشتی اینها می‌خواستند یک موجود ستمکار دیکتاتور معرفی کنند، در صورتی که من بیش از بیست سال ایشان را می‌شناختم و برخلاف آنچه این بی‌انصافها در سرتاسر کشور تبلیغ کردند و مرگ بر بهشتی گفتند، من او را یک فرد متعهد، مجتهد، متعهد، متدیّن، علاقه‌مند به ملّت، علاقه‌مند به اسلام و به دردبخور

۱- مقالهٔ «انقلاب اسلامی یا اسلام انقلابی»، روزنامهٔ میزان، ۳۱ شهریور ۱۳۵۹.

برای جامعه خودمان می‌دانستم ... خدا انصاف بدهد به آنهایی که انحصارطلب بودند و می‌خواستند بهشتی و خامنه‌ای و رفسنجانی و امثال اینها را از صحنه خارج کنند.(۱)

بازرگان در نطق قبل از دستور خود در مجلس در تاریخ ۲۷ بهمن ماه ۱۳۵۹، باصطلاح دست به نصیحت طرفین اختلاف می‌زند و راهکارهای مورد نظر خود را به بنی‌صدر و شهید بهشتی ارائه می‌دهد و در بند مربوط به شهید بهشتی، اتهام انحصارگری را تکرار می‌کند:

توقع برادرانه و متواضعانهٔ این حقیر از ایشان و از آقایان متولّیان دیگر و همکارانشان که تقریباً همهٔ اختیارات اجرایی و مواضع قدرت را در انحصار گرفته‌اند، این است که اوّلاً پاس مقام و مسؤولیتهای ریاست‌جمهوری را بدارند و ثانیاً خود را در قبال قانون اساسی و همکاری صمیمانه با سایرین، محدود و مفتخر نمایند!(۲)

د ـ میتینگ سیاسی امجدیه یک هفته قبل از غائله چهاردهم اسفند

چهار تن از اعضاء برجسته نهضت آزادی، دکتر یدالله سحابی، دکتر ابراهیم یزدی، مهندس هاشم صباغیان و مهندس مهدی بازرگان، دعوت‌کنندگان طرفداران خود به تجمع در ورزشگاه شهید شیرودی (امجدیه) در تاریخ پنجشنبه ۷ اسفند ۱۳۵۹ بودند.

حضرت امام خمینی ﷺ، در ۴ اسفند همان سال (سه روز قبل از برگزاری میتینگ نهضت آزادی) در بیانات خود به لزوم وحدت و احتراز از تفرقه اشاره داشته و از برخی گویندگان و نویسندگان که «قلم» و «زبان» را چماق کرده بودند، گله کردند و به آنهایی که می‌خواهند صحبت کنند، تذکّر دادند که قبل از صحبت، در گفته‌های خود بیندیشند که زبانشان، زبان رحمت است یا زبان چماق و برای کوبیدن و شکستن وحدت به‌کار می‌رود.

چماق زبان و چماق قلم بالاترین چماقهاست که فشارش صدها برابر چماقهای دیگر است. آنهایی که می‌خواهند صحبت بکنند و خصوصاً در این چند روز زیاد هم هستند، باید توجّه بکنند به این که قبل از این که می‌خواهند صحبت بکنند،

۱- صحیفهٔ نور، جلد ۱۵، صفحهٔ ۴۴.

۲- روزنامهٔ کیهان، ۲۶ بهمن ۱۳۵۹. روزنامه میزان، ۲۷ بهمن ۱۳۵۹.

بنشینند و با خودشان فکر بکنند، ببینند که این زبان چماق است و می‌خواهد به سر یک دستهٔ دیگر کوبیده شود یا این که این زبان، زبان رحمت است و برای وحدت؟...[۱]

بازرگان و سه تن دیگر از دعوت‌کنندگان به میتینگ امجدیه، بعد از این گفتار حضرت امام ﷺ، در ششم اسفند ۱۳۵۹، یعنی یک روز قبل از سخنرانی و برگزاری میتینگ به خدمت امام ﷺ می‌رسند. پس از این دیدار، خبرنگار روزنامهٔ میزان از این دیدار و این که خطاب حضرت امام ﷺ در آن بیانات به آنان بوده است یا خیر، سؤال می‌کند. بازرگان در پاسخ اظهار می‌دارد که امام فرمود: صحبتهای من خطاب به عام بوده است.[۲] اگرچه این ادعا با مشی حضرت امام ﷺ سازگار است، لیکن چرا بازرگان و همراهان او، این خطاب عام را ملاحظه و به آن عمل نکردند؟ مگر بایستی روی سخن امام به طور خاص خطاب به آنان می‌بود تا عمل کنند؟

بازرگان در سخنرانی خود در امجدیه، خلاصه‌ای از تاریخچهٔ نهضت آزادی را بیان کرده و از شروع دولت موقت تا استعفای آن، توضیحاتی را می‌دهد. سپس به عنوان نمایندهٔ مردم، به چهار پرسش پاسخ می‌دهد و پس از آن به خط‌مشی خود و نهضت آزادی در مجلس می‌پردازد. بازرگان، دعوت امام ﷺ به پرهیز از طرح مطالب تفرقه‌انگیز و دشمن شادکن ـ که در جبهه‌های جنگ موجب تشویش خاطر رزمندگان و تضعیف روانی آنان می‌گردید ـ را رد کرده و در پاسخ به این پرسش که: چرا این‌قدر شلوغ می‌کنید؟ می‌گوید:

اگر قرار باشد نماینده سکوت کند و خاموش بماند، به این دلیل که در مملکت جنگ است و به انقلاب صدمه می‌خورد، یا دول خارجی سوء استفاده می‌کنند و نباید حرفی زد، پس باید به خانه برویم و رو به قبله بخوابیم ... اساساً بیان این مطلب که چون جنگ درگیر است و اوضاع مملکت به‌گونه‌ای است که نباید کاری تحریک‌آمیز و مانند آن صورت گیرد، از قبیل طرز فکرهایی است که زمان شاه هم مطرح بود ...[۳]

به نظر نمی‌رسد آدم با ادعایی چون بازرگان، مرز بین انتقاد سالم و صحیح را از شلوغکاری و جوّسازی و جنجال‌برانگیزی تشخیص ندهد. بلکه قطعاً می‌توان اظهار داشت که منافع گروهی

۱- صحیفهٔ نور، جلد ۱۴، صفحهٔ ۹۷.

۲- روزنامهٔ میزان، ۶ اسفند ۱۳۵۹.

۳- همان، ۱۹ اسفند ۱۳۵۹.

و جناحی، فردی چون بازرگان را وامی‌داشت تا از اوضاع کشور سوء استفاده نموده و چنین تجمعهایی را برگزار و این‌گونه سخنانی را بر زبان براند. به طور طبیعی در هر کشوری ـ از جمله کشورهای غربی ـ در بحرانهای عمومی همچون جنگ، ملاحظاتی مورد توجّه قرار می‌گیرد که عقلایی و مطابق مصالح ملّی است و آقایان مدعی ملّی‌گرایی و تقلید از غرب، چون در مقابل خود اسلام و انقلاب اسلامی و مشی امام ﷺ را به عنوان یک سد تلقی می‌کردند در تخریب آن، عقل و مصالح ملّی و ابتدایی‌ترین ملاحظات سیاسی را نادیده انگاشتند.

دکتر یزدی نیز در این مراسم با دامن زدن به التهابات جامعه و شایعهٔ انحصارطلبی و قدرت‌گرایی شخصیّتهای خط امام و محور قرار دادن حزب جمهوری اسلامی و طرح اتهاماتی پیرامون این حزب، بشدّت به جناح خط امام حمله‌ور شد و کشور را تحت حاکمیت یک حزب خواند و از این‌که او و یارانش در نهضت آزادی و سایر گروههای منحرف، غیرخط امامی خوانده می‌شوند، اظهار نگرانی نمود.(۱)

در این مراسم بین موافقان و مخالفان نهضت آزادی و لیبرالها، درگیریهای پراکنده به وقوع می‌پیوندد. این سخنرانی و درگیریهای آن، صرف نظر از ابعادش، نقض آشکار توصیهٔ حضرت امام ﷺ به ایجاد وحدت و مراقبت از زبان و قلم بود. رادیو «صدای آمریکا»، سخنرانی بازرگان و سه تن دیگر از دعوت‌کنندگان را پوشش خبری گسترده داد و از آن به نفع خود و جریان دلخواه در ایران بهره‌برداری نمود. حمایت و پوشش «صدای آمریکا» آن چنان صریح بود که نهضت آزادی مجبور شد با صدور اطلاعیه‌ای، با اعتراض به آن، از تبعات و آثار این حمایت بکاهد.

بار دیگر صدای آمریکا، این بلندگوی استعمار جهانی با جعل خبری من غیرمستقیم، برچسب‌زنی به نهضت آزادی ایران و یاران صدیق انقلاب [!] را شدّت بخشیده است و از جمله صبح شنبه ۱۳۵۹/۱۲/۹ خبر سخنرانی و گفتگوی نمایندگان تهران عضو نهضت آزادی ایران در مجلس شورای اسلامی را با موکلین خود که احتمالاً از تلکس خبرگزاری پارس [= خبرگزاری جمهوری اسلامی] دریافت داشته است ضمن تحریف آن، به دروغ یک راهپیمایی اعتراض‌آمیز

۱- همان.

جلوه‌گر ساخته است.[۱]

اگرچه بزرگنمایی و تبدیل مخالفتها به دشمنی از سوی آمریکا، قابل قبول و پیش‌بینی است، امّا غفلت از ماهیّت این نوع میتینگها در آن روزهای پُرتنش و پُرالتهاب و سخنانی که در آن زده شد، مخصوصاً سابقهٔ نهضت آزادی و بازرگان در مخالفت با نهادهای انقلاب و شخصیّتهای خط امام به عنوان موانع کار دولت موقت، انسان را در تحلیل دچار اشتباه خواهد نمود. قطعاً بازرگان می‌توانست چنین پیش‌بینی‌هایی را با هشدارهایی که امام داده بودند، داشته باشد و لذا برگزاری این میتینگ و سخنانی که زده شد و درگیریهایی که به وجود آمد، به نفع جریان آمریکایی بوده و لکهٔ ننگی است بر پیشانی نهضت آزادی، و نشانه‌ای از حضور آنان در اختلافات و دامن زدن به آن و حمایت از جناح بنی‌صدر تلقّی می‌شود. چنانچه وقتی بازرگان در زنجان در اواخر فروردین‌ماه ۱۳۶۰ سخنرانی نمود، شهید رجایی به او نوشت:

خود شما نیز گفته و نوشته‌اید موافق تشکیل دولت از طرف این جانب نبوده‌اید.[۲]

هـ ـ اطلاعیهٔ «کی باید برود؟»

در بهار ۱۳۶۰، اختلاف میان بنی‌صدر و طیف گستردهٔ پیرامون او، با خط امام شدّت یافت. توصیه‌های حضرت امام ﷺ به بنی‌صدر مبنی بر طرد عناصر ناصالح، فاسد و منحرف که پیرامون او جمع شده بودند، به جایی نرسید. هیأت حل اختلاف با حضور یک نماینده از بنی‌صدر، یک نماینده از سوی شخصیّتهای خط امام و یک نماینده از سوی حضرت امام ﷺ، پس از بررسیهای خود، بنی‌صدر را خطاکار دانسته و از او خواست تا در چارچوب اختیارات خود عمل کرده و از تضعیف دولت پرهیز کند. بنی‌صدر، تشخیص هیأت را نادرست نامید و با اتکا به وعده‌های سازمان مجاهدین (منافقین) و حمایتهای مسلحانهٔ آنان، به عناد و انحراف خود ادامه داد.

بازرگان و نهضت آزادی در تحلیل خود از اوضاع به این نتیجه رسیده بودند که «بُن‌بست سیاسی» در کشور به وجود آمده است و ناچار باید برای خروج از آن، راه چاره‌ای جُست. بازرگان در این اعلامیه راه خروج از بُن‌بست مورد نظر را، همه‌پرسی در مورد ادامهٔ کار یا انحلال

۱- روزنامهٔ کیهان، ۱۲ اسفند ۱۳۵۹.

۲- پیک نهضت، شمارهٔ ۳۵، صفحهٔ ۵۲.

مجلس شورای اسلامی، پیشنهاد می‌کند!

این پیشنهاد عمق تفکّر انحرافی و نقشه‌های دشمن شادکن این گروه را نشان می‌دهد. بازرگان در دیدار با امام می‌خواست این نظر را به امام بباوراند. آقای محمّد یزدی، سخنگوی هیأت حل اختلاف، طی مصاحبه‌ای اعلام کرد:

دیداری با آقای بازرگان داشتیم. ایشان چون معتقد بودند که در کشور، بحران و بُن‌بستی وجود دارد و به خدمت امام رسیده بود که مطالبشان را با ایشان در میان بگذارند، امام فرموده بودند، مطالبتان را با هیأت سه نفری مطرح کنید.

وی در ادامه افزود:

به این جهت، ابتدا طبق قرار قبلی، مذاکراتی با ایشان داشتیم. ایشان برحسب اعتقاداتشان که در روزنامه منعکس کرده بودند، فکر می‌کردند که در کشور، بحران و بنُ‌بستی وجود دارد، در صورتی که این بحران تخیّلی را بعضی از روزنامه‌ها ایجاد می‌کنند ... ما ضمن شنیدن مطالب ایشان و گفتگوهایی که انجام شد، خود ایشان هم طرف قضیه را گرفتند و در رابطه با مطالبی که اخیراً تحت عنوان «کی باید برود؟» نوشته بودند، صحبت شد که طرح این مسائل، بحث‌انگیز و منشأ تفرقه و تشتّت افکار و تخلّف قطعی از بیانیهٔ امام[۱] بوده است و حضوراً تصریح شده که از نوشتن این قبیل مطالب، جداً خودداری کند.[۲]

بازرگان در این اطلاعیه با عنوان کردن تحلیل خود از اوضاع زمان شاه و دو راهکاری که آن زمان در اطلاعیهٔ خود (راه نجات ملّت ایران از بن‌بست حاضر) پیشنهاد کرده بود، اوضاع زمان حاضر انقلاب را بدتر از آن موقع ارزیابی نموده، می‌نویسد:

حالا هم اگرچه بازیگران دیگری در صحنه هستند، ولی باز به بن‌بست رسیده‌ایم؛ بن‌بستی با عواقب هولناک‌تر. در آن زمان تکلیف روشن بود. یک طرف

۱- در بند هفتم این بیانیه که در تاریخ ۲۵ اسفند ۱۳۵۹ خطاب به مردم و مسؤولان کشور صادر شد، آورده است:

چون در سخنرانیهای رئیس‌جمهور، نخست‌وزیر، رئیس دیوانعالی کشور، رئیس مجلس شورای اسلامی، گروههای منحرف و مخالف با جمهوری اسلامی توطئه کرده و موجب فساد می‌شوند، اینان تا پایان جنگ تحمیلی سخنرانی نکنند. مصاحبه‌های سالم و سازنده و ارشادی مانع ندارد (صحیفهٔ نور، جلد ۱۴، صفحات ۱۲۸ و ۱۲۹).

۲- روزنامهٔ کیهان، ۶ خرداد ۱۳۶۰.

شاه ظالم غاصب را داشتیم و طرف دیگر ملّت مظلوم متّحد به پاخاسته. در این زمان هر دو طرف خودمان هستیم، یعنی انقلاب کرده‌ها، با دیدهای مختلف و خواسته‌های معاند. از تفاهم و تمکینشان ناامیدیم و از شکست در جنگ با خارجی و بروز جنگ داخلی نگران. ناچار باید یک طرف کنار برود.[۱]

ملاحظه می‌کنیم که تا این‌جا تحلیل بازرگان از اوضاع، مبتنی بر غرض‌ورزیها و حبّ و بغض بوده و از واقعیتها و حقایق، تفسیری وارونه ارائه می‌دهد. آیا دو طرف اختلاف، با دیدهای مختلف و خواسته‌های معاند بودند؟ این دیدهای مختلف به معنای نحوهٔ حل مشکلات و بهبود وضعیت کشور بود یا به مفهوم اختلاف در مسیر حرکت و اهداف انقلاب و حتّی ماهیّت انقلاب اسلامی بود؟ دید بنی‌صدر نسبت به اسلام و انقلاب اسلامی و رهبری امام و مصالح مردم، ماهیتاً چه تفاوت و فاصله‌ای با دید شهید بهشتی، شهید رجایی و آیت‌الله خامنه‌ای داشت؟ اگر نهضت آزادی در زمان شور و التهاب انقلاب، در مبارزه با رژیم شاه دچار بُن‌بست شده بود و به دلیل اظهار وفاداری به قانون اساسی ـ که نظام شاهنشاهی را تأیید می‌کرد ـ و تأسی به راه مصدق و مشروطهٔ غربی، نمی‌توانست راه انقلاب اسلامی، راه امام ﷺ و راه مردم را در ساقط کردن رژیم سلطنتی و استقرار نظام جمهوری اسلامی طی نماید. انقلاب و امام که به بُن‌بست نرسیده بودند! در همان اطلاعیه مورد اشارهٔ بازرگان در زمان شاه، نهضت آزادی، رفتن یک طرف را پیشنهاد می‌کند که به طور طبیعی شاه را رفتنی دانست، لیکن رژیم شاهنشاهی را که ملغی و رفتنی نمی‌دانست و به همین دلیل قدم در طرح فریب حضرت امام ﷺ و قبولاندن شورای سلطنت به معظمٌ‌له گذاشت که ناکام ماند.

این‌جا هم بازرگان با تحلیل غلط که از اطلاعات یکسویه و مغرضانه نشأت می‌گرفت، به بُن‌بست می‌رسد. بُن‌بستی که حضرت امام، همچون روزهای اوج درگیری با رژیم شاه، آن را قبول نداشت و با تدبیر الهی و حکیمانهٔ خود، هدایت نظام را به عهده داشت.

شما به بُن‌بست رسیدید. اشتباه می‌کنید، مملکت اسلام که به بُن‌بست نمی‌رسد. همین مردم، همین پیرزنها و پیرمردها و جوانها و بچه‌ها از بن‌بست بیرون می‌آورند این مملکت را. شماها به بن‌بست رسیدید. می‌گویید خوب، چه بکنیم، بگذارید اسلام نباشد تا ما باشیم. بگذارید ایران نباشد. شما ایستاده‌اید تا پای این که ایران

۱- روزنامهٔ میزان، ۳ خرداد ۱۳۶۰.

نباشد. دست بردارید از این فضولیها. برای خدا کار بکنید. برای خدا آرامش بگیرید. برای خدا دعوت به آرامش بکنید.[۱]

حال ببینیم، با وجود این تحلیلهای غلط و بی‌مبنا، بازرگان به نتیجه می‌رسد که کدام طرف باید برود. بازرگان در یک بررسی تعجب‌آور نتیجه می‌گیرد که رئیس‌جمهور نباید برود:

رئیس‌جمهور استعفا بدهد و برود؟ چرا برود؟ ده میلیون و نیم نفر از مردم این مملکت که صاحبخانهٔ اصلی هستند، به او رأی داده‌اند و ایشان آن آراء را امانت و مأموریتی از جانب ملّت می‌داند. می‌گوید قسم خورده‌ام از قانون اساسی و حاکمیت و حقوق ملّت حراست نمایم.[۲]

در حالی که همین آقای بازرگان، در توصیهٔ به رئیس‌جمهور در ابتدای شروع اختلافات، وی را به استعفا تشویق می‌کرد! آیا آن وقت مردم به او رأی نداده بودند؟ حال اگر رئیس‌جمهور طبق رأی هیأت سه نفرهٔ حل اختلاف، از قانون اساسی تعدّی کرده و سوگند خود را زیر پاگذاشته و تنها چیزی که در فکر آن نیست، حراست از حاکمیت و حقوق ملّت است، باید گفت او همچنان بماند و به انحراف ادامه دهد؟ مگر در قانون اساسی، نحوهٔ عزل رئیس‌جمهور در صورت از دست دادن صلاحیت مشخص نشده است؟ مگر تنفیذ حکم ریاست‌جمهوری توسط ولی فقیه و رهبر انقلاب اسلامی منوط بر پایداری و مشی رئیس جمهور در راه اسلام و احکام اسلامی و قانون اساسی نبود؟

بازرگان سپس در ماندن یا رفتن حزب جمهوری اسلامی ـ که عمداً تلاش می‌کند تا حزب را طرف اصلی دعوا و انحصارگر معرفی نماید ـ نتیجه می‌گیرد که حزب باید بماند؛ چون قانونی است و شامل اعضایی است که بعضی از آنها سابقه و صلاحیت در انقلاب دارند. آن‌گاه به مسألهٔ دولت و شهید رجایی می‌پردازد و دولت را به خاطر رأی اعتماد بالای مجلس، قانونی دانسته و رفتن آن را مایهٔ انتخاب مجدّد نخست‌وزیر و تداوم اختلاف می‌داند.

درنهایت بازرگان، مجلس را مورد اشاره قرار داده و رأی مردم به مجلس و ریاست‌جمهوری را معارض هم دانسته و لذا پیشنهاد رفراندم برای ماندن یا انحلال مجلس توسط مردم را ارائه می‌دهد!

۱- صحیفهٔ نور، جلد ۱۴، صفحات ۲۴۳ و ۲۴۴.

۲- روزنامهٔ میزان، ۳ خرداد ۱۳۶۰.

آیا مجلس برود و تجدید انتخابات به عمل آید؟

اتفاقاً تعارض و ریشهٔ اختلاف یا اشکال کار در همین‌جاست. ملّت ما دو ابزار رأی، یکی با ۱۰/۵ میلیون به آقای بنی‌صدر و دیگری در حدود ۷ میلیون نمایندگان منتخب، دو محصول متضاد و ناهماهنگ بیرون داده است که هر طرف خود را محق می‌داند.[۱]

چنین سفسطه‌ای تنها از صندوقچهٔ تشکّلهای سیاسی و جناحی و باندی می‌تواند بیرون بیاید. اوّلاً مردم دو محصول متضاد را انتخاب نکردند، بلکه این بنی‌صدر بود که توانست با حرکت منافقانه، مردم را نسبت به خود مطمئن کند و مردم به خاطر تظاهر به اسلامیت او و تظاهر به وفاداری و همراهی با امام، به او رأی دادند و حال که از این راه خارج شده است، بار امانت مردم را بدرستی برنداشته و طبعاً آن رأیها، بی‌اعتبار خواهد بود. ثانیاً: در کدام کشور مدعی دمکراسی این‌گونه عمل می‌شود که اگر اختلافی به وجود آمد، آن نهادی که آرای کمتری از مردم را داشته باید برود؟ این چه پیشنهادی است که چون در انتخابات مجلس آرای کمتری به صندوقها ریخته شده است، پس ادامه یا انحلال آن را به همه‌پرسی بگذاریم، ولی ریاست‌جمهوری چون آرای بیشتری داشته، بدون همه‌پرسی ابقا شود؟ ثالثاً، همواره و در هر اختلافی دو طرف خود را محق می‌دانند، آیا راه حل در چنین مواردی همه‌پرسی است؟ آیا مرجعی برای بررسی و اعلام طرف ذی‌حق وجود ندارد؟

در هر حال این پیشنهاد، کپی‌برداری از همان طریقه‌ای است که دکتر مصدق درپیش گرفت و تمام دستاوردهای نهضت ملّی شدن صنعت نفت را به باد داد و زمینهٔ موفقیت کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را فراهم آورد. دکتر مصدق در پُست نخست‌وزیری، زمانی که با مخالفت جمعی از نمایندگان رو به رو شد، با برچسب انگلیسی بودن به آنان، تصمیم به همه‌پرسی در مورد انحلال مجلس گرفت! و متأسفانه هشدارها و نصایح دوستان و دلسوزان را نادیده گرفت. به محض اعلام نتیجهٔ آرای مردم ـ کیفیت رأی‌گیری خود داستان مفصلی دارد ـ و انحلال مجلس، عزل او از نخست‌وزیری توسط شاه صادر شد![۲] و در این زمان بازرگان همان شیوه را برای حل اختلاف پیشنهاد می‌کند و زمینه‌های بدعت خطرناکی را به وجود می‌آورد. بازرگان چون

۱- همان.

۲- برای اطلاع بیشتر از چگونگی مسأله، به جلد دوم از «نقش روشنفکران در تاریخ معاصر ایران» از انتشارات این مؤسسه، رجوع شود.

اکثریت قاطع مجلس را در خط امام و اقلیت ناچیز خودشان را فاقدکارایی می‌دید، این پیشنهاد را داد تا از چنین مجلسی خلاص شوند. بازرگان در مصاحبه با روزنامهٔ میزان ـ ارگان نهضت آزادی ـ به همان روش سفسطه‌آمیز و نعل وارونه زدن، به پرسشهای خبرنگار در خصوص این اعلامیه پاسخ می‌دهد. وقتی خبرنگار سؤال می‌کندکه روز بعد، امام فرمودندکه اصلاً بن‌بستی وجود نداشته و خود شما در بن‌بست هستید؟ پاسخ می‌دهد که:

بله همین‌طور است. اگر توجّه کنید که در دنیا همه چیز، از جمله دیدها و اسم‌گذاریها نسبی است . . . به این نتیجه خواهید رسید که اختلاف اصولی وجود ندارد ... هم نامگذاری نهضت آزادی، درست است و هم فرمایش امام [!][1]

بی‌گمان آنچه نهضت آزادی و بازرگان در اطلاعیه طولانی خود عنوان کرده‌اند، صرفاً یک نامگذاری نبوده است که بشود نسبی بودن را شامل آن دانست، بلکه این عنوان حاصل تحلیل بازرگان از اوضاع کشور بود. چنانچه صراحتاً اعلام می‌نمایند که: غرض تجزیه و تحلیل واقع‌بینانه و پیش‌بینی حوادث و احتمالات آینده برای تشخیص آنچه ضرورت و مصلحت است، می‌باشد.[2] قطعاً با این عنوان، بازرگان می‌خواهد پیشنهاد این را که مجلس به همه‌پرسی گذاشته شود، موجه و درست جلوه دهد؛ یعنی اقدام خاص روی این عنوان انجام گیرد. آنچه از این اطلاعیه و این پاسخ سفسطه‌آمیز برمی‌آید، این است که بازرگان نه در نگاه به قضایا دارای اصول و مبنای صحیحی است، و نه در نتیجه گیری و اتخاذ راه و روش مناسب برای حل مسائل؛ چنانچه همین دو نقیصهٔ بزرگ، دولت موقت را ناکارآمد و انقلاب را از فرصت بزرگ خود محروم ساخت.

بازرگان در پاسخ به این سؤال که «صبحت از رفراندم و مراجعه به افکار عمومی برای مجلس را، توهین به مجلس و تضعیف قانون اساسی، دانسته‌اند، نظر جناب عالی در این مورد چیست؟» گفت:

بلی، آقای یزدی [در جلسه هیأت سه نفرهٔ حل اختلاف که قبلاً به آن اشاره شد] فرمودند ... پیشنهاد انحلال مجلس و صحبت از رفراندم که آقای بنی‌صدر قبلاً آن را عنوان نموده بودند، کار خطا و توهین به مجلس و تضعیف قانون اساسی

۱- روزنامهٔ میزان، ۹ خرداد ۱۳۶۰.

۲- همان.

است. گفتم تعجب می‌کنم ... معلوم می‌شود اعلامیه را درست نخوانده‌اند. در آن‌جا اصلاً گفته نشده است که مجلس باید منحل و عملی برخلاف قانون اساسی، انجام شود. راههای مختلفی را که قابل بررسی می‌باشد، مطرح کرده بودیم ... نتیجه مراجعه به افکار عمومی، مگر حتماً انحلال مجلس خواهد شد؟(۱)

چند سفسطه در این پاسخ دیده می‌شود. اوّل آن که اصل به همه‌پرسی گذاشتن ادامهٔ کار یا انحلال مجلس، یک امر غیرقانونی و تضعیف مجلس و قانون اساسی است، صرف نظر از آن که نتیجهٔ همه‌پرسی چه باشد. لذا بازرگان سعی می‌کند مسأله را منحرف کند و از پاسخ صریح و شفاف طفره برود. دوم آن که، اگر پاسخ و نتیجهٔ همه‌پرسی انحلال مجلس شد، آیا این کار خلاف قانون اساسی و تضعیف مجلس، قانونی می‌شود؟ آیا آرای مردم را به سوی یک کار غیرقانونی به صندوقها سرازیر نکرده‌ایم؟ آیا این قانون‌شکنی به صورت رویه و بدعت برای آینده درنخواهد آمد؟ و اگر نتیجهٔ همه‌پرسی به ماندگاری مجلس انجامید، آن وقت کی باید برود؟ آیا آن بُن‌بستی که شما به آن رسیده‌اید، حل می‌شود؟ آیا این بار باید ماندن یا رفتن رئیس جمهور را به همه‌پرسی گذاشت؟

به طور کلّی این اطلاعیه و پیشنهاد همه‌پرسی در مورد ادامهٔ کار یا انحلال مجلس شورای اسلامی، یک مسألهٔ هماهنگ شده بین گروه‌های طیف بنی‌صدر و منافقین بود، چنانچه بنی‌صدر قبل از بازرگان، این پیشنهاد را در روزنامهٔ انقلاب اسلامی خود، ارائه کرده بود. آنچه لازم است در این‌جا به آن اشاره کنیم، ارزیابی این طیف از جوّ عمومی و نتایج القای شبهات و انتشار شایعات در میان مردم است که بسیار امیدوار بودند که مردم در همه‌پرسی احتمالی، به انحلال مجلس رأی دهند، وگرنه هیچ‌گاه چنین پیشنهادی را ارائه نمی‌دادند. در جایی که بسیاری از مردم پس از شهادت شهید بهشتی و یارانش متوجه مظلومیت و تبلیغات دروغین علیه او شدند، ارزیابی گروههای طیف و جریان مقابل خط امام، رأی مخالفت مردم با ادامهٔ کار مجلس بوده است. بازرگان نیز با ارتباطاتی که با بنی‌صدر و دفتر هماهنگی وی داشت، پیشنهاد مذکور را با این ارزیابی مطرح می‌کند و لذا پاسخ وی به خبرنگار که طرح این پیشنهاد، بمنزلهٔ انحلال مجلس نیست، سفسطه‌ای بیش نبود.

۱- همان.

و ـ چند سخنرانی دیگر بازرگان در حمایت از عملیات جریان‌برانداز

۱ـ سخنرانی در زنجان

در روز ۱۲ فروردین ۱۳۶۰، بازرگان در مسجد سیدزنجان، سخنانی تحت عنوان «اگر امریکا شیطان کبیر است، مارکسیسم شیطان اکبر است» ایراد می‌کند. عنوان سخنرانی نشان‌دهنده آن است که با اطلاق «شیطان بزرگ» از سوی حضرت امام ﷺ به آمریکا، بازرگان درحقیقت با نوعی برآشفتگی، در صدد بزرگتر جلوه دادن شوروی به عنوان سمبل مارکسیسم برآمده است! این سخنرانی و محتوای آن این گونه القا می‌کند که انقلاب اسلامی تحت تأثیر گروههای مارکسیستی ـ بویژه حزب توده ـ به یک جریان ضدآمریکایی تبدیل شده و شوروی در حاشیهٔ امن قرارگرفته و به بهره‌برداری مشغول شده است!

حضرت امام ﷺ بارها چه قبل از پیروزی و چه پس از آن، بر شعار محوری و اصولی «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» تأکید نموده و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران همواره بر این اصل استوار بوده است. حضرت امام ﷺ به سبب سابقهٔ تاریخی دشمنی آمریکا با ملّت ایران و نقش آن در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا سال ۱۳۵۷ و حمایت گستردهٔ آن از رژیم شاه در جنایاتی که علیه ملّت انجام می‌داد و نیز دخالتهایش در جاسوسی، آشوبها و کودتا بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، مصائب ملّت ایران و مسلمین جهان را از آمریکا دالسته و به این جرثومهٔ فساد و استکبار، لقب «شیطان بزرگ» داده بودند. حضرت امام با محکوم کردن تمامی کشورهای استعمارگر از جمله شوروی و انگلیس، به نقش ویژهٔ آمریکا عنایت داشتند. گویا این امر به بازرگان و نهضت آزادی که تمایل به آمریکا و روابط حسنه با آن کشور داشتند، گران آمده بود که تلاش می‌کردند این مواضع و ضدآمریکایی شدن نهضت و مردم را به حزب توده نسبت دهند! بازرگان در کتاب «انقلاب ایران در دو حرکت» نیز این تلاش را به عمل می‌آورد. ایراد چنین سخنانی در آن زمان که جنگ تحمیلی نیز در جریان بود و آمریکا و غرب حمایت گسترده‌ای از رژیم عراق به عمل می‌آوردند و به ائتلاف ضد انقلاب در سطح کشور پوشش خبری می‌دادند، بسیار قابل تأمل و نوعی همگرایی و همصدایی با آمریکا تلقی می‌شود. آمریکا بسیار خوشحال می‌شد که شخصیتی چون بازرگان و گروهی چون نهضت آزادی بتوانند فریادهای مرگ بر آمریکا را از ملّت ایران بگیرند و هرکس که این شعار را بدهد، وابسته یا متأثر از حزب توده و در جهت منافع شوروی قلمداد کنند!

بازرگان در این سخنرانی تلاش می‌کند با بازگویی بخشی از خیانتهای حزب توده در دوران

نهضت ملّی و پس از آن، نهادهای انقلاب اسلامی را زیر نفوذ و تحت تأثیر این حزب نشان دهد!
علاوه بر این هدف که بازرگان سعی می‌کند اذهان عمومی را از امریکا به عنوان متّهم درجهٔ یک منصرف سازد، یک هدف دیگر را هم می‌توان برای این اظهارات درنظر گرفت و آن سرپوش نهادن بر تجمع گروه‌های مارکسیستی و مائوئیستی پیرامون جریان بنی‌صدر و ملّی‌گراهاست. طبق اسنادی که بعد از فرار بنی‌صدر از اعترافات اشخاص وابسته به این جریان و تحلیلهای درون گروهی این جمعیّتها منتشر شد، تمامی گروه‌های چپ حول محور بنی‌صدر تجمع کرده و او را در مقابله با جریان اصیل انقلاب اسلامی، یاری می‌رساندند. بازرگان در این سخنرانی می‌خواهد بر این اتهام سرپوش گذاشته و جناح خط امام را متّهم به تأثیرپذیری و نفوذپذیری از حزب توده (مارکسیسم) کند!
یکی از گزارشهای درون‌گروهی، حقایقی را از ائتلاف و جریان اتحاد بزرگ ضدانقلاب، بازگو می‌کند:

... نیروهای سیاسی و ملّی و تعداد قابل ملاحظه‌ای از شخصیّتهای ناراضی با اتخاذ یک موضع نسبتاً فعال، تکاپوی تازه‌ای را به منظور بسیج نیروها و امکانات مادّی خویش آغاز کردند.

طبق ارزیابیهای انجام شده، نیروهای سیاسی دوست و متّحد بالقوه ما را در این مرحله از مبارزه (مبارزه به خاطر برکناری مستبدین حاکم) به طور کلّی نیروهای سیاسی زیر تشکیل می‌دهند:

۱ـ بنی‌صدر و نیروهای تحت نفوذ و هدایت وی شامل: دفترهای هماهنگی، مشاوران و همکاران رئیس‌جمهور که از حمایت و همراهی اکثریت بزرگ خلق برخوردارند.

۲ـ مجموعهٔ نیروها و شخصیّتهای ملّی و اسلامی مخالف با جناح مکتبی حاکم شامل: جبههٔ ملّی، نهضت آزادی، حزب ملّت ایران، حزب ایران، جاما و شخصیّتهایی از قبیل آقایان زنجانی، لاهوتی، شیخ علی تهرانی ... برخی از مراجع تقلید نظیر شریعتمداری و همچنین مدنی و نزیه و غیره.

۳ـ سازمان مجاهدین خلق.

۴ـ گروههای چپ از قبیل اتحادیهٔ کمونیستها، سازمان توفان، چریکهای اقلیت، راه کارگر، وحدت انقلابی، اتحاد چپ، پیکار، رزمندگان، کومله و ...

بر این مبنا ما قبل از هر چیز تلاش کردیم مواضع و نقطه نظرهای جریانات چهارگانهٔ فوق را ... بهتر بشناسیم.

نکات زیر فشرده‌ای است از نتایج بررسیهای انجام شده دربارهٔ پاره‌ای از این نیروها:

۱ـ نکات مشترک میان گروههای یک و دو

الف: مخالفت جدّی و قطع امید از جناح مکتبی حاکم

ب: خواست برکناری فوری این جناح

ج: نارضایتی از امام[۱]

شهید محمّد منتظری (از شهدای انفجار مقر حزب جمهوری اسلامی در هفتم تیرماه ۱۳۶۰) در نامهٔ دردمندانهٔ خود به حضرت امام ﷺ در تاریخ ۱۰ بهمن ۱۳۵۹ به این واقعیت تلخ اشاره نموده و می‌نویسد:

در شرایط کنونی، عملاً دسته‌های ذیل هماهنگ عمل می‌کنند: دفتر ریاست‌جمهوری، دفتر هماهنگی با رئیس‌جمهور، جبهه ملّی (حزب ایران، حزب پان ایرانیست) مجاهدین خلق، نهضت آزادی، مائوئیستها و خط‌چین ... و روزنامه‌های انقلاب اسلامی، میزان و عدالت و رنجبر (ارگان مائوئیستها) و ... در بسیاری مواضع هماهنگی دارند.[۲]

در سند دیگری از گروهکهای مائوئیستی، فاش می‌شود که:

ع.خ می‌گوید: دفتر با مجاهدین، جبهه ملّی، حزب رنجبران، گروه ایران امروز، نهضت آزادی، فداییان خلق، جاما، همکاری دارد و مکرّر دیده‌ام اشخاص مختلف از این احزاب با دفتر آمد و رفت دارند و نشریات این گروهها به دفتر واصل می‌شود. با نمایندگان این احزاب تا به حال چند بار جلسه داشته، جلسه‌ها با حضور دکتر جمشیدی، ورشوکار، بابایی، طائفی، معتمدی، نیکو، شاه‌حسینی، شانه‌چی، مؤمنی، رادنیا، سلامتیان، غضنفرپور، سعید سنجابی، گل‌کار، گودرزی، افشار و نمایندگان احزاب تشکیل می‌شود.[۳]

۱- غائلهٔ چهاردهم اسفند، صفحات ۱۶۰-۱۶۲. چون سند طولانی بود، بخشی از آن نقل گردید.

۲- همان، صفحهٔ ۱۶۳.

۳- همان، صفحهٔ ۱۶۹.

بازرگان در این سخنرانی، اتهام حاکمیت چماق و تهدید را مجدّداً به جناح مقابل تحمیل کرده و سعی می‌کند این اتهامات ناروا را حاصل نفوذ فکری مارکسیسم در انقلاب، جلوه دهد! بازرگان در انحراف اذهان عمومی و تشویش مردم نسبت به انقلاب، دولت شهید رجایی و رهبری امام، تا آن‌جا پیش می‌رود که برخی از وزرای دولت را متهم به داشتن افکار مارکسیستی می‌نماید!

عده زیادی از افراد ناشناخته یا نیم‌شناخته که قبلاً در روزنامه‌ها و در صدا و سیما و وزارت کار و شرکتها و مؤسسات بودند و عده جدیدی که فوج فوج از خارج وارد یا در مدارس و مؤسسات تربیت شده بودند، باگذاشتن ریش و مقدس شدن و شور انقلابی، خود را وارد انجمنهای اسلامی، شوراهای کارخانجات و ادارات، کمیته‌ها، بازپرسان و پاسداران، دادگاههای انقلاب، جهاد سازندگی، بنیاد مستضعفان، احزاب و سازمانها و حتی در جبهه‌های جنگ نمودند و از دو آتشه‌ها و گردانندگان یا الهام‌دهندگان پشت پرده شدند. حضور فردی این اشخاص را چه آنها که قبلاً در رابطه با ساواک و رستاخیز و حوزه‌های مارکسیستی بودند و شناخته شدهٔ بعضیها بودند و چه آنها که تندی و تحرک و توطئه‌هایشان حکایت از سابقه و افکارشان می‌نماید، در بسیاری از رسانه‌های گروهی و نهادها و گروهها آشکار است. در میان گردانندگان امور و حتی در هیأت وزیران نیز کسانی هستند که به فرض توبه و عقیده، زمینهٔ تربیتی و عمق آمال و افکارشان مارکسیستی است.(۱)

خوانندگان، خود بخوبی می توانند عمق تأثیر این سخنان را در جوّ ملتهب و داغ آن زمان که جنگ ماههای اوّلیه را پشت سر می‌گذاشت، بیابند. بنی‌صدر و طیف همراه او از جمله بازرگان از آشفتگی و نگرانیهای عمومی در قبال مسألهٔ جنگ سوء استفاده کرده و جنگ روانی داخلی را شروع کرده بودند تا جناح مقابل راکه درگیر دفاع از انقلاب و کشور اسلامی بود، درگیر جبههٔ داخلی نموده و ضربهٔ‌کاری را بر او وارد کند. شهید رجایی در پی این سخنرانی بود که خطاب به بازرگان نوشت:

خود شما نیز گفته و نوشته‌اید، موافق تشکیل دولت از طرف این‌جانب نبوده‌اید.

۱- روزنامهٔ میزان، ۱۷ فروردین ۱۳۶۰.

یعنی این سخنان از سر مخالفت با دولت است، نه این که در مصداق بیرونی وجود داشته و از سر نگرانی آن را مطرح کرده باشید.

۲ـ سخنرانی در اصفهان

همزمان با اوج توطئه بنی‌صدر و طیف همراه او که در چهاردهم اسفند ۱۳۵۹ در دانشگاه تهران صورت می‌گرفت، بازرگان و رضا صدر در اصفهان سخنرانی داشتند. در این سخنرانی نیز بازرگان حزب‌الله و خط امام را مورد تهاجم قرار داد و سعی کرد با مظلوم‌نمایی، اتهامات مختلفی را به انقلاب اسلامی، نهادهای آن و خط امام وارد سازد و باز هم مخالفان دولت موقت را حزب توده‌ای قلمداد کند! بازرگان در اصفهان در روز ۱۴ اسفند ۱۳۵۹ گفت:

۱ـ همان کاری که در مکه با محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌کردند، اکنون با ما می‌کنند!

۲ـ ما افتخار می‌کنیم که ملّی هستم.

۳ـ آن روز حزب توده با مصدق مخالفت کرده و خیانت نمود، امروز هم اوّلین گروهی که با دولت موقت به مخالفت برخاسته، حزب توده است.

۴ـ اگر شما سه سال است حزب‌اللهی هستید، ما سی سال است که حزب‌اللهی هستیم!

۵ـ اگر شما سه سال است خط امامی شده‌اید، من هم اکنون خط امام را در جیب دارم!

۶ـ (در مورد عکس چاپ شده از دکتر مصدق که دست ثریا را می‌بوسد و مخالفان در آن مراسم آورده بودند) ما مصدق را مرجع تقلید و امام جماعت نمی‌شناسیم، او را با صفت دیگری می‌شناسیم (یعنی رهبر، چنانچه در نامه به مصدق برای اذن گرفتن از او برای تشکیل نهضت آزادی، نوشت).(۱)

ز ـ شرکت در مراسم ۱۴ اسفند برای براندازی نظام

بنی‌صدر و گروههای ضد انقلاب، به عنوان بزرگداشت مراسم سالگرد فوت دکتر مصدق، تصمیم گرفتند تا با برگزاری یک تجمع بزرگ، ضربهٔ کاری به خط امام وارد سازند. از آن‌جاکه بنزین در جیره‌بندی بود و امکان کشاندن طرفداران و مردم به احمدآباد امکان نداشت، دانشگاه تهران را برای این منظور انتخاب کردند. این سخنرانی که به درگیری میان طرفداران بنی‌صدر و

۱- غائلهٔ چهاردهم اسفند، صفحات ۴۳۷ و ۴۳۸.

مخالفان او تبدیل شد و یک آشوب واقعی را در دانشگاه و خیابانهای اطراف به‌وجود آورد، در دفاع از مصدق و ملّی‌گرایی و متّهم کردن همهٔ نهادهای انقلاب ایراد شد. نهضت آزادی از جمله گروههایی بود که از مردم برای شرکت در این مراسم دعوت به عمل آورده و حضور فعّال در زمینه‌سازی و تدارک برگزاری آن داشت. روزنامهٔ انقلاب اسلامی در اعلامیه‌ای که به این منظور منتشر نمود، اسامی گروههای باصطلاح وجیه و شناخته شده را نام می‌برد:

شرکت احزاب و گروههای مختلف در مراسم بزرگداشت مصدق

برای شرکت در مراسمی که به مناسبت چهارده اسفند، سالروز درگذشت دکتر محمّد مصدق که روز پنجشنبه در دانشگاه تهران برگزار می‌گردد، تا به حال سازمان و گروههای متعدّدی طی بیانیه‌های جداگانه آمادگی خود را برای شرکت در این مراسم بزرگداشت اعلام نموده‌اند که از جملهٔ این گروهها، جاما، نهضت آزادی ایران، حزب ملّت ایران، سازمان مجاهدین خلق ایران، انجمن تعاون هنر مردمی ایران، جمعیت ملّی استادان دانشگاههای ایران، برای شرکت در این مراسم اعلام آمادگی نموده‌اند.(۱)

هدف از این مراسم را می‌توان در لابه‌لای گفتارها و نوشتارهای آن روزها و اسناد درون‌گروهی یافت. روزنامهٔ امّت دربارهٔ مراسم چهارده اسفند نوشت:

هدف مشترک همهٔ عناصر و گروههای تشکیل‌دهندهٔ این جبهه که در روز پنجشنبه متفقاً در دانشگاه حضور یافتند، ساقط کردن دولت و بیرون کردن حزب جمهوری [بخوانید روحانیت خط امام] از صحنهٔ حیات سیاسی جامعه و روی کار آوردن یک حاکمیت لیبرالی به رهبری رئیس‌جمهور است. تا این مرحله همه اتفاق نظر دارند، اگرچه پس از آن هر گروه و شخصیّت راه و هدف خاص خود را دنبال خواهد کرد.(۲)

سپس در مورد علّت حضور نهضت آزادی در این ائتلاف، ادامه می‌دهد:

نهضت آزادی که چندان بی‌میل نیست مستقلاً نقش رهبری جبهه را مانند پیش [دولت موقت] به دست گیرد، با وجودی که سعی می‌کند گه‌گاه به‌طور مستقل ابراز

۱- غائلهٔ چهاردهم اسفند، صفحهٔ ۴۴۲.

۲- همان، صفحهٔ ۴۷۰.

وجود نماید و با بنی‌صدر مرزبندی کند ... ولی مطمئن است که بدون قول رهبری بنی‌صدر در این مرحله راه نجاتی ندارد، به همین جهت مانند سازمان مجاهدین به‌طورکامل در میتینگ دانشگاه شرکت جست.(۱)

صبح روز چهاردهم اسفند، حضرت امام خمینی ﷺ، طی بیانات مشروحی، دربارهٔ جریانی که می‌خواهد روحانیت را از انقلاب اسلامی کنار بگذارد، هشدارهای لازم را داده بودند. معظمٌ‌له با ذکر سابقه این امر وکنارگذاشتن روحانیت از سیاست در دورهٔ پهلوی و دست بیگانگان در این مسأله، خطاب به روحانیون فرمودند:

برادران عزیز من! فرزندان اسلام! توجّه داشته باشید که باز یک جریانی در کار است که شما را منعزل کنند از این امری که در او هستید. مباداگروهها یا آنهایی که نمی‌خواهند روحانیون در این کشور نفس بکشند، شما را اغفال کنند و برگردانند به کنجهای مدارس و منزوی کنند در حجره‌ها.(۲)

و سپس تمام قشرهای ملّت را مورد خطاب قرار داده، به آنان تذکّر دادند:

عزیزان من! برادران من! خواهران من! تمام قشرهای ملّت توجّه بکنید که جریانهایی در کار است که روحانیین را در چشم مردم یک نحو دیگری که هستند جلوه بدهند و مردم را از روحانیت جدا کنند و دانشگاه را از روحانیون جدا کنند و مقاصد خودشان را انجام بدهند ولو با یک رژیمی که به‌طور سالوسی در ملّت ایجاد کنند، یعنی یک رژیم به صورت صد درصد اسلامی و بیشتر از شما فریاد وا اسلاما بکشد، لکن در باطن منافق باشد و در باطن برخلاف مصالح کشور عمل کند. امروز حیله‌های شیطانی قدرتهای بزرگ در کار است که ملّت را از روحانیّت جدا کند ... و این همان نقشه‌ای است که آنها می‌خواهند که روحانیین منزوی بشوند در حجرات و در مساجد و آنها کارهای خودشان را انجام بدهند.(۳)

رشیدیان، نمایندهٔ آبادان در مجلس شورای اسلامی که در صحنه‌های حادثهٔ ۱۴ اسفند حضور داشته و مضروب شده بود، در مورد این سؤال که چرا این جریان سیاسی، نوک حمله‌اش را به روحانیّت و در رأس آن دکتر بهشتی متوجّه کرده است؛ گفت:

۱- همان.
۲- صحیفهٔ نور، جلد ۱۴، صفحات ۱۲۰ و ۱۲۱.
۳- همان.

تنها دکتر بهشتی نبود؛ شعارهایی که می‌دادند برعلیه روحانیّت و برعلیه اسلام بود. اصلاً من به آقای بازرگان گفتم که شما واقعاً یک انقلاب بزرگتر از انقلاب اوّل [پیروزی انقلاب اسلامی] و دوم [اشغال لانهٔ جاسوسی] کردید؛ برای این که ملّت ایران این‌قدر کشته و شهید داد که سوت و کف زدن را تبدیل کند به تکبیر؛ و شماها آمدید این تکبیر را تبدیل کردید به سوت زدن و کف زدن. چهره‌های مردم تهران و ایران آنهایی هستند که در نماز جمعه‌ها هستند، نه اینها که به مراجع و علمای متعهّد ما ناسزا می‌گویند. تنها دکتر بهشتی نیست، آنها حتی عکس امام و آیات قرآن را آتش زدند.[1]

بنابراین، بازرگان و نهضت آزادی در ائتلاف ضداسلام و روحانیت حضور داشتند و این ائتلاف قصد براندازی داشت. براندازی نظام مبتنی بر ولایت فقیه و جایگزینی آن به وسیلهٔ یک نظام لائیک که در آن از احکام اسلامی و مدافعان واقعی اسلام یعنی روحانیت اثری نباشد! آنها برای پیش بردن این هدف خود، از متّهم کردن روحانیون خط امام چون شهید بهشتی و آیت‌الله خامنه‌ای و دولتی که خود را مقلّد امام می‌دانست چون شهید رجایی، به عنوان انحصارگران، چماقداران و متولّیان حزب جمهوری، استفاده می‌کردند. حضور بازرگان و نهضت آزادی با آن دیدگاههایی که در مورد اسلام، دین و دنیا و نسبت به مبانی و فرهنگ غرب داشتند، در براندازی نظام جمهوری اسلامی، چندان جای تعجّب نیست؛ بویژه آن که بعد از سقوط دولت موقت، گرفتار کمند حقد و حسد و کینه و عناد نیز شده بودند.

ح ـ توقیف روزنامهٔ میزان به جرم تشنج آفرینی

برخلاف تمامی تلاشهای این ائتلاف، تدابیر حکیمانهٔ حضرت امام خمینی ﷺ و حضور هوشیارانهٔ روحانیّت و مردم و نهادهای در خط امام، زمان بسرعت علیه بنی‌صدر و ائتلاف ضدانقلاب پیش می‌رفت. او کم‌کم داشت خود را جمع و جور می‌کرد و تدارک فرار را می‌دید. فریادهای مردم که شعار می‌دادند «بت‌شکن، بت‌شکن، بت جدید را بشکن» از تمام اجتماعات آنان به گوش می‌رسید. در این اوضاع، بازرگان همچنان ارتباط خود را با او حفظ کرده و به دیدن او می‌رفت.

۱- غائلهٔ چهاردهم اسفند، صفحهٔ ۳۷۰.

بنی‌صدر می‌رفت که هاله‌ای از خفا به دور خود بتند. دوستان کم‌کم دور او را خالی می‌کردند، ولی هنوز پیر سیاست، مهندس بازرگان او را رها نکرده بود و با این که بارها کارهای بنی‌صدر را مورد توبیخ و ملامت قرار داده بود، هنوز به دیدن او می‌رفت.(۱)

مقالات روزنامهٔ میزان ـ ارگان نهضت آزادی ـ همچنان تحریک‌آمیز بود و در آسیاب جریان براندازی، آب می‌ریخت و لذا دادستان انقلاب اسلامی مرکز در اطلاعیه مورّخ ۱۸ خرداد ۱۳۶۰، حکم به توقیف این روزنامه داد.

به حکم دادستان انقلاب اسلامی مرکز، نشریات آرمان ملّت، انقلاب اسلامی، جبههٔ ملّی، میزان، نامهٔ مردم و عدالت به دلیل نشر مقالات تشنج‌آفرین، تا اطلاع ثانوی توقیف شدند.(۲)

حضرت امام در پیام خویش به مناسبت ۱۵ خرداد ۱۳۶۰، مجدداً توطئه گروههای مختلف علیه جمهوری اسلامی را متذکّر شدند:

اینک باز تفاله‌های رژیم خونخوار سابق در صددند که با کمک و همکاری گروهکهای واپس زده و قلمداران شرق و غرب‌زده، تجدید حیات کنند و با قلمهای بظاهر خلقی و زبانهای فریبنده در خارج و داخل، جمهوری اسلامی را متزلزل کنند و در جهان جمهوری ما را رژیمی ظالمانه و بدتر از رژیم پهلوی معرفی کنند و افکار عمومی را مشوّش و به ابرقدرتها مشروعیت دخالت در امور کشور بدهند.(۳)

ط ـ نامهٔ سرگشادهٔ بازرگان و دور جدید تحرّک جریان‌برانداز

بازرگان در راستای کمک به بنی‌صدر، در ۱۶ خرداد ۱۳۶۰، نامهٔ سرگشاده‌ای خطاب به حضرت امام ﷺ نوشت که در آن نسبت به سخنان روشنگرانهٔ امام، اعتراض شده بود. بازرگان تحت عنوان «سه کلمه گلهٔ مخلصانه به رهبری پدرانهٔ انقلاب اسلامی»، به حضرت امام ﷺ در مورد سخنان ۱۴ اسفند ایشان، معترض شده و خود را از جملهٔ کسانی ندانست که خود را می‌خواهند، نه ملّت را! و سپس از این که ملّیون و روشنفکران مسلمان که در انقلاب نقش

۱- غائلهٔ چهاردهم اسفند، صفحهٔ ۶۷۵

۲- همان، صفحهٔ ۶۷۹

۳- صحیفهٔ نور، جلد ۱۴، صفحهٔ ۲۳۶.

داشته‌اند! نفی می‌شوند، اظهار ناراحتی می‌نماید! و سپس به مکتبیها حمله کرده و از این که حضرت امام آنان را مورد تأیید قرار داده‌اند، اظهار شکوه می‌کند! اگرچه جای جای این نامه اهانت به امام ﷺ و اظهارات خلاف واقع و کذب بوده و همچنان دارای اتهام به عناصر خط امام است، از بررسی آن می‌گذریم و تنها به این مطلب اشاره می‌کنیم که در پی نشر این نامه، بنی‌صدر جان تازه‌ای گرفت و دور جدیدی از حمله به دولت و مجلس را آغاز کرد. بنی‌صدر در نامه به مجلس نسبت به سرپرستی وزارتخانه‌های بی‌وزیر از سوی شهید رجایی اعتراض نمود. منافقین هم با شتاب در ۱۸ خرداد ۱۳۶۰ با صدور اعلامیه‌ای مردم را به حمایت از بنی‌صدر فراخواندند!

ی ـ حمایت از منافقین به عنوان «فرزندان خود»!

در جریان درگیریهایی که گاه گاه بین افراد حزب‌الله و عناصر منافقین روی می‌داد، بازرگان طی مقاله‌ای با عنوان «فرزندان مجاهد و مکتبی عزیزم» هر دو طرف را مخاطب قرار داده و از آنان می‌خواهد که به درگیریها خاتمه دهند. نکاتی در این مقاله قابل توجّه و تأمّل است که حکایت از همان نگاه ناقص و در عین حال هوادارانهٔ بازرگان نسبت به جریان براندازی می‌کند.

در این مقاله از عناصر منافق به عنوان «فرزند مجاهد» یاد می‌شود و می‌نویسد:

مجاهدین خلق، شما فرزندان نهضت آزادی هستید. در سال ۱۳۴۳ که در زندان بودیم، به دنیا آمدید و راه خود را پیش گرفتید، بدون آن که از خانه فرار کرده یا اخراج شده باشید.(۱)

از فردی مدعی مبارزه و سیاست و اعتقادات اسلامی ـ چون بازرگان ـ قابل قبول نیست که در سال ۱۳۶۰ هنوز به ماهیّت منافقین پی نبرده باشد و اهداف براندازانهٔ آنان را درنیافته باشد. بازرگان در مدّت تصدّی پُست نخست‌وزیری دولت موقت، بخوبی از سلاحهایی که توسط این سازمان از نیروهای ارتش و پادگانها به یغما برده شده و برای روزهای درگیری پنهان شده بود آگاهی داشت. بازرگان در زندان و پس از آن، از دگرگونی ایدئولوژیک سازمان و التقاط آنان با مارکسیسم بخوبی مطّلع بود. حال چگونه، همچنان آنان را مجاهد و فرزند عزیز خطاب کرده و از آنان انتظار کوتاه آمدن و تبعیّت از جمهوری اسلامی می‌نماید، جای شگفتی است!

بازرگان در این مقاله، مجاهدین را «انقلابی مخلص و پرشور جانباز» می‌نامد و در این

۱- روزنامهٔ میزان، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۶۰.

صفات آنها را در کنار حزب‌الله قرار می‌دهد! و آنان را بی‌شمار و صاحب نفوذ عجیب معرفی می‌کند.

هر دو یکپارچه آتش و جنبش هستید و هریک در طریق و تفکّر خود یک انقلابی مخلص پرشور جانباز است. یکدیگر را گروهک نخوانید. مجاهدین قلیل نیستند، نفوذ عجیب در دختر و پسرهای دانش‌آموز و دانشجو در مدارس دارند...(۱)

خوب جای این پرسش از بازرگان هست که توده‌ایها و چریکهای فدایی و حتی سلطنت‌طلبها، در طریق و تفکّر خود مخلص و پرشورند، آیا حقّ هم دارند؟ آیا دمکراتها و کومله هم با آن جانفشانی در طریق خود، فرزندان عزیز هستند؟ آیا این گروهها امکان سازش با نظام جمهوری اسلامی را دارند؟

تنها برای درک فاصلهٔ بینش و شناخت و درک واقعیّتها در شخص بازرگان با رهبری انقلاب، حضرت امام خمینی ﷺ، نه به عنوان مقایسه ـ که قطعاً حتی تصوّر مقایسه بین بازرگان با یکی از ابعاد امام نیز امکان ندارد ـ به نامهٔ سازمان مجاهدین (منافقین) به حضرت امام ﷺ اشاره می‌کنیم. آنها به قصد فریب افکار عمومی و طلبکاری از امام ﷺ و نظام اسلامی، نامه‌ای به امام می‌نویسند و در آن از یک سو به تطهیر سازمان و اعمال و عقاید آن پرداخته و از سوی دیگر مسؤولان نظام از جمله دادستان کلّ کشور (شهید بهشتی) را متّهم به جنگ‌افروزی و آزار گروههای سیاسی از جمله مجاهدین ساخته و در پایان از امام درخواست دیدار و ملاقات می‌کنند!

شما که پیوسته به رغم نقاهت جسمی، با گروهها و جماعت و افراد مختلف به طور روزمره دیدار و ملاقات دارید، اکنون اگر سوء تعبیر نشود، ما و کلّیهٔ هوادارانمان در تهران نیز که قشری از اقشار ملّت هستیم، بدین وسیله تقاضا می‌کنیم تا برای بیان مواضع و تشریح اوضاع و عرض شکایات و اثبات مطالب فوق‌الذکر، بدون هیچ‌گونه تظاهر و درنهایت آرامش به حضورتان برسیم. به گمان ما این می‌تواند یک رویداد مهم تاریخی محسوب باشد.(۲)

حضرت امام ﷺ، که تجربهٔ بزرگ فریبکاری مجاهدین خلق از شخصیّتهای بزرگ چون

۱- همان.

۲- روزنامهٔ کیهان، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۶۰.

آیت‌الله طالقانی و نامهٔ تأیید آنان را در تصدیق این گروهک در نجف دیده بود و نمایندهٔ آنها مدت بیش از بیست روز، هر روز با امام دیدار کرده و قصد داشت از آن حضرت نیز تأییدیه دریافت نماید، پیش روی داشتند و می‌دانستند که این دیدار بمنزلهٔ تأیید این گروهک منافق بوده و درنهایت هیچ تأثیری در مشی و عملکرد آنان نخواهد داشت، در دیدار با علما و روحانیون استانهای آذربایجان شرقی و غربی، به این نامهٔ منافقین پاسخ دادند. این پاسخ و ردّادعاهای آنان نشان می‌دهد که چقدر بازرگان در نگاه خوشبینانه، ساده‌اندیش و ساده‌لوح بوده است و البته در نگاه نه چندان دور از واقعیّتها، در ائتلاف با این گروهها برای رسیدن به اهداف خود، از آنها تجلیل و تأیید مجدّد نموده و به نوعی سالوسی، به فریب افکار عمومی کمک نموده است.

آنهایی که این‌طور هم با قلمهایشان علاوه بر تفنگهایشان هم با ما معارضه دارند، ما به آنها کراراً گفته‌ایم و حالا هم می‌گوییم که ما، مادامی که شما تفنگها را در مقابل ملّت کشیده‌اید، یعنی در مقابل اسلام با اسلحه قیام کرده‌اید، نمی‌توانیم صحبت کنیم و نمی‌توانیم مجلسی باهم داشته باشیم. شما اسلحه‌ها را زمین بگذارید و به دامن اسلام برگردید، اسلام شما را می‌پذیرد و اسلام هوادار همهٔ شماها هست. فقط گفتن به این که ما حاضریم و در آن نوشته‌ای که نوشته‌اید، در عین حالی که اظهار مظلومیّتهای زیاد کرده‌اید، لکن باز ناشیگری کردید و ما را تهدید به قیام مسلّحانه کردید، ما چطور با کسانی که قیام مسلّحانه بر ضدّ اسلام می‌خواهند بکنند، می‌توانیم تفاهم کنیم؟ شما این رویه را ترک کنید و اسلحه‌ها را تسلیم کنید و اگر می‌گویید ما به قانون در عین حالی که رأی نداده‌ایم، لکن سر به او می‌سپاریم و قبول داریم او را، با قانون شما عمل کنید و قیام بر ضد دولت که برخلاف قانون است و قیام مسلّحانه که بر ضدّ قانون است و دارای اسلحه که بر ضدّ قوانین کشور است، به اینها عمل کنید، ما هم با شما بهتر از آن طوری که شما بخواهید، عمل می‌کنیم.[1]

ملاحظه می‌کنیم که در آن هنگام منافقین، عملاً رو در روی نظام ایستاده بودند و در همان اطلاعیهٔ درخواست ملاقات هم، تهدید به قیام مسلّحانه کرده بودند و برخلاف قوانین کشور، اسلحه‌های غارت شده از پادگانها را تحویل نداده و قانون اساسی را تحریم نموده بودند، ولی

۱- صحیفهٔ نور، جلد ۱۴، صفحهٔ ۲۱۹.

بازرگان چشم به روی این همه آثار قساوت و نفاق و خیانت می‌بندد و از وجاهت باقیماندهٔ خود برای پوشش دادن به فریبکاریهای آنان استفاده می‌کند. بازرگان در دولت موقت هم با پذیرش مذاکره با دمکراتها و کومله در حالی که پادگانهای غرب کشور را در محاصره داشتند، به رغم تذکر امام مبنی بر آزادسازی پادگانها و بعد مذاکره، عملاً دست ضد انقلاب را در کشتار پاسداران و ارتشیان و مردم مظلوم منطقه بازگذاشته بود. حضرت امام ﷺ با نگاه عمیق به دورویی و تفاوت شعارها با عمل منافقین، شرط دیدار با آنان را تسلیم شدن آنها به اسلام و قانون و دست برداشتن از قیام مسلحانه تعیین می‌نمایند و بدین شکل توطئه آنها را افشا و اذهان عمومی را روشن می‌کنند.

شما به قوانین اسلام سر بگذارید، گردن فرو بیاورید و کشور اسلامی ما همهٔ شما را می‌پذیرد و من هم که یک طلبه هستم، با شما حاضرم که در یک جلسه، نه در یک جلسه، در دهها جلسه با شما بنشینم و صحبت کنم. لکن من چه بکنم که شما اسلحه را در دست گرفته‌اید و می‌خواهید ما را گول بزنید. برگردید و به دامن ملّت بیایید و اسلحه‌ها را تحویل بدهید.(۱)

حضرت امام ﷺ در ادامهٔ بیاناتشان به نمونهٔ رحمت جمهوری اسلامی برای کسانی که جزء مسلمین نیز نیستند، اشاره کرده، می‌فرمایند:

شما الآن می‌بینید که بعضی احزابی که انحرافی هستند، ما آنها را جزء مسلمین هم حساب نمی‌کنیم، معذلک چون بنای قیام مسلحانه ندارند و فقط صحبتهای سیاسی دارند، هم آزادند و هم نشریه دارند به‌طور آزاد. پس بدانید که ما این‌طور نیست که با احزاب دیگری، باگروههای دیگری دشمنی داشته باشیم.(۲)

در همین بیانات، امام ﷺ پاسخ کسانی را که به جمهوری اسلامی ایراد وارد کرده و آن را بدتر از زمان شاه می‌دانند ـ از جمله در اطلاعیه کی باید برود؟ و در سخنرانی امجدیه این مسأله را بازرگان مطرح کرده بود ـ داده و مخالفت آنان را به خاطر مخالفت آنان با اسلامی که در نظام جمهوری اسلامی مطرح شده است ـ اسلام ناب محمّدی ﷺ ـ می‌دانند.

اگر سراغ دارید معرفی کنید، معرفی کنید که این افرادی هستند که اگر این

۱- همان، صفحهٔ ۲۲۰.

۲- همان.

حکومت از بین برود، تمام کارهایی را که حالا زمین مانده است یا این که نتوانسته است این دولت انجام بدهد، آنها انجام می‌دهند ... و همه جا را سرتاسر ایران را گلستان می‌کنند. خوب، شماها اگر چنانچه سراغ دارید، معرفی کنید. خوب می‌خواهید که این [دولت] از بین برود، به جای او حکومت سابق بیاید؟ اگر نمی‌توانید معرفی کنید و معرفی نکنید، معلوم می‌شود که شما با جمهوری اسلامی به نام این که اسلامی است، مخالف هستید. این اسلامی نباشد، هرچه می‌خواهد باشد ... آن که می‌گوید حالا از زمان شاه ملعون بدتر هست، می‌فهمد چه می‌گوید؟ می‌فهمد دارد چه ضرری به اسلام وارد می‌کند؟(۱)

در هر حال حمایت بازرگان از منافقین به جایی نرسید و توطئه منافقین برای فریب اذهان عمومی و تأییدگرفتن از امام و مشروعیت یافتن در دیدار با امام، نقش بر آب شد.

حضرت امام ﷺ که از تنبه و هدایت بنی‌صدر به رغم توصیه‌های مکرّر و نصیحت به او که خود را از اطرافیان وگروههای مغرض، معاند و فاسد جدا نماید، نتیجه نگرفته و ناامید شدند، حکم فرماندهی کلّ قوا را که به او تفویض نموده بودند، لغو فرمودند. مجلس شورای اسلامی برطبق قانون اساسی، لایحهٔ عدم صلاحیت سیاسی رئیس‌جمهور را مطرح و مورد بررسی قرار داد. شنبه ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، خیابانهای تهران و شهرهای بزرگ و کوچک صحنهٔ درگیری عناصر مسلّح منافقین وگروههای چپ که اعلام جنگ مسلّحانه کرده بودند، با مردم و جوانان متدیّن و حزب‌اللهی بود. بنی‌صدر در مقر منافقین پنهان شده و آماده بود تا در صورت شکست حرکت مسلّحانه ازکشور بگریزد. رئیس مجلس، حجت‌الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی، در گفتگوی قبل از طرح لایحه در مجلس گفت:

متأثّرم که وقت گرانبهای مجلس شورای اسلامی صرف کسی می‌شود که بهتر بود برای حل مشکلات با ما همکار باشد، ولی نشد.(۲)

گروه ملّیون و نهضت آزادی از شرکت در جلسات صبح و عصر مجلس شورای اسلامی برای بررسی لایحهٔ مذکور، خودداری کردند. به این ترتیب آنان تا آخرین لحظه، پیوستگی خود را با بنی‌صدر و طیف ضدانقلاب و جریان براندازی حفظ نمودند و در مقابل نظام ایستادند.

۱- همان، صفحهٔ ۲۱۸.

۲- غائله چهاردهم اسفند، صفحهٔ ۷۰۴.

ساعت ۴/۵ بعدازظهر رأی مجلس مبنی بر تصویب عدم‌کفایت سیاسی بنی‌صدر بـا ۱۷۷ رأی موافق و یک رأی مخالف اعلام گردید. در روز اوّل تیرماه حـضرت امـام ﷺ حکـم عـزل بنی‌صدر را صادر فرمودند:

بسم الله الرحمن الرحیم

پس از رأی اکثریت قاطع نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی مبنی بر این که آقای ابوالحسن بنی‌صدر برای ریاست‌جمهوری اسلامی ایران کفایت سیاسی ندارند، ایشان را از ریاست جمهوری اسلامی ایران عزل نمودم.[۱]

روح‌الله الموسوی الخمینی

اوّل تیرماه ۶۰

در این‌جا درمی‌یابیم که چرا بازرگان در اطلاعیه «کی باید برود؟» پیشنهاد می‌کند که ادامهٔ کار یا انحلال مجلس به رأی مردم گذاشته شود. مجلس کانون مدافعان اسلام ناب و نظام جمهوری اسلامی بود و تنها مرجعی بود که برطبق قانون اساسی می‌توانست با تصویب عدم‌کفایت سیاسی رئیس‌جمهور، زمینهٔ عزل او را فراهم آورد. بازرگان و گروههای ضـدانـقلاب بـا عـلم بـه ایـن اختیارات، می‌خواستند مجلس نباشد تا چنین روزی پیش نیاید که ناکام ماندند.

۵ـ اعلام راهپیمایی علیه لایحهٔ قصاص و موضع بازرگان

در ۲۵ خرداد ۱۳۶۰ اعلام شد که جبههٔ ملّی ایران طی اعلامیه‌ای دربارهٔ قصاص اظهار نظر نموده و آن را امری «غیرانسانی» دانسته است. این اعلامیه، پیرو طرح لایحهٔ قصاص در مجلس شورای اسلامی بود و درواقع جبههٔ ملّی با انجام این راهپیمایی می‌خواست مجلس را تحت تأثیر قرار داده و عناصر ملّی‌گرای داخل مجلس را در مخالفت با لایحهٔ تشجیع کند. این اقدام از سوی مراجع از جمله آیات عظام گلپایگانی و مرعشی نجفی، محکوم و منکران اصل حکم قصاص را مرتد شمردند. شدیدترین واکنش از سوی دیده‌بان هوشیار و حسّاس انقلاب اسلامی، حضرت امام خمینی ﷺ دیده شد. معظمٌ‌له در یک سخنرانی نسبتاً طولانی، ابعاد مختلف مسأله را بازکرده و

۱- صحیفهٔ نور، جلد ۱۵، صفحهٔ ۲۵.

مطالب مختلفی را در این زمینه طرح کردند. لازم است قبل از طرح این نکات، به این مسأله اشاره کنیم که موقعیّت زمانی انتخاب شده توسط جبههٔ ملّی، نوعی توطئه و هماهنگی با جریان براندازی را نشان می‌دهد. در آن زمان، طرح عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر در محافل مختلف مطرح شده بود و بنی‌صدر طی حکم امام از مقام فرماندهی کلّ قوا برکنار شده و در حال خفا به سر می‌برد و منافقین عناصر مسلّح خود را در خیابانها به جان مردم و حزب‌اللهی‌ها انداخته بودند. این راهپیمایی دقیقاً در جهت حمایت و تقویت موقعیت بنی‌صدر و طیف او برنامه‌ریزی شده بود.

حضرت امام در همان روز در اجتماع اقشار مختلف مردم نکات با مضمون زیر را مطرح فرمودند:

۱ـ وضعیت برخورد با گروهها و گروهکهایی که امروز به‌طور صریح نمی‌گویند اسلام را و جمهوری اسلامی را قبول نداریم، از زمان شاه سخت‌تر است. باید با اینها معاملهٔ محمّدرضا راکرد یا باز هم دعوت به صلح و صفا و عمل به قوانین نمود؟

۲ـ دو اعلامیه از جبههٔ ملّی راکه دعوت به راهپیمایی کرده است، دیده‌ام، در یک اعلامیه مردم را دعوت کرده‌اند به راهپیمایی و ایستادن در برابر لایحهٔ قصاص و در اعلامیهٔ دیگر از این لایحه به لایحهٔ غیرانسانی تعبیر شده است.

۳ـ معنی راهپیمایی علیه لایحهٔ قصاص یعنی دعوت مردم به قیام و ایستادگی در برابر نص قرآن کریم. قضیهٔ قصاص در قرآن تصریح شده و جزء ضروریات اسلام، هم در نزد اهل تسنّن و هم شیعه پذیرفته شده است.

۴ـ از گروهی چون جبههٔ ملّی با سوابق عمل بر ضد مصالح ملّت و همراهی با قدرتهای بزرگ، این امر بعید نبوده است، لیکن گروههایی که مسلمان و متدین هستند و اعلامیه داده و آن را تأیید کرده‌اند، اگر خوانده و مطلع از محتوای آن بوده‌اند، چه معنا دارد این تأیید و همراهی؟ گروههایی که پیوند کرده‌اند با جبههٔ ملّی مانند منافقین و اشخاص منحرفین با اینها کاری ندارم.

محور چهارم، بیشترین مطلب را در بیانات امام به خود اختصاص داده است و نشان می‌دهد که همراهی این عناصر ـ بویژه افراد متدیّن و ائتلاف آنان با این گروهها ـ غیرقابل انتظار برای امام بود و ایشان را سخت آزرده نمود.

من باید متأسف باشم، من باید بسیار متأسف باشم از این که غیب نمی‌دانم، نمی‌دانستم در چنتهٔ اینها چه هست. من بعضی از اینها را می‌پذیرفتم، به ایشان هم

محبت می‌کردم، لیکن نمی‌دانستم که اینها بر ضد قرآن هم قیام می‌کنند. من نمی‌دانستم که اینها ائتلاف پیدا می‌کنند، مرکز ائتلافشان یکی است و ائتلاف پیدا می‌کنند با منافقین که «شناخت»شان را اشخاصی که مطالعه کردند، می‌دانند چیست. ائتلاف کرده‌اند با این جبهه‌ها که ماسک را از روی صورتشان برداشتند و به‌طور صریح مردم را دعوت کردند به این که مسلمانها بیایید و حکم قرآن را، حکم غیرانسانی قرآن را! و لا حول و لا قوة الّا بالله در یک کشور اسلامی این‌طور سَبّ بر قرآن و سَبّ بر اسلام ...

با این مقدسهایی که از اینها پشتیبانی می‌کنند و باهم ائتلاف کردند و با منافقین هم از اوّل ائتلاف داشتند، با این مسلمانهای نمازخوان ما چه بکنیم؟...

حالا ائتلاف کردید که به ضد رأی مردم عمل کنید؟ ائتلاف کردید که مجلس شورای اسلامی را کنار بگذارید؟ ائتلاف کردید که قوهٔ قضاییه را کنار بگذارید؟ ائتلاف کردید دولت را کنار بگذارید؟ این ائتلاف برای چیست؟ این چه ائتلافی است؟[۱]

حضرت امام ﷺ، در این جا صریحاً از نهضت آزادی اسم می‌برند و از آنها می‌خواهند اگر با این راهپیمایی و این جریان موافقت ندارند و ائتلاف نکرده‌اند، در رسانه‌های عمومی آن را اعلام نمایند:

خوب جبههٔ ملّی تکلیفش معلوم است، آن صریحاً به ضد اسلام قیام کرده، امّا شمایی که مسلمان هستید و هیچ‌گاه نمی‌خواهید به ضد اسلام قیام کنید، چرا این‌قدر هواهای نفسانیه زیاد شده است که نمی‌فهمید دارید چه می‌کنید؟ ... بیایید حساب خودتان را جدا کنید. آیا نهضت آزادی هم قبول دارد که، آن حرفی را که جبههٔ ملّی می‌گوید؟ آنها هم قبول دارند که این حکم، حکم قصاص که در قرآن کریم و ضروری بین همه مسلمین است، غیرانسانی است؟ آیا این نماز شب‌خوانها این را قبول دارند یا نه؟ شک ندارم که قبول ندارند، خوب، اعلام کنید، چرا ساکت نشسته‌اید؟ ... همین امروز، دیر نشده است. همین امروز در رادیوی ایران اعلام کنید به این که این اعلامیه‌ای که جبههٔ ملّی داده است و نوشته است که، مردم را

۱- صحیفهٔ نور، جلد ۱۵، صفحات ۱۲-۱۴.

دعوت کرده است که در یکی‌اش دعوت کرده است به این که لایحهٔ قصاص و لوایح دیگر و در یکی دیگرش گفته لایحه‌های غیرانسانی، که همین است مقصودش، اینها قرینه‌اند، شما بیایید الان، شماها که اسلام را قبول دارید ... شما بیایید همین قضیه را محکوم کنید. رادیوی بعدازظهر را ما باز کنیم، گوش کنیم ببینیم نهضت آزادی اعلام کرده است که این اطلاعیه جبههٔ ملّی کفرآمیز است، قرآن را سَبّ کرده است.[1]

بازرگان، در برابر این روشنگریها، چه عکس‌العملی نشان داد؟ تنها اطلاعیه‌ای از سوی نهضت آزادی صادر کرد که در آن فقط دعوت خود را از راهپیمایی تکذیب نمود! و هیچ موضعی در برابر کفرآمیز بودن اطلاعیه جبههٔ ملّی و محکوم کردن آن اتخاذ ننمود!

علی‌رغم بعضی شایعات در سطح شهر، مبنی بر این که نهضت آزادی، دستور راهپیمایی داده است، ضمن این که جبههٔ ملّی ایران، هیچ‌گونه تماسی در مورد راهپیمایی امروز با نهضت آزادی نگرفته است، هیچ نوع دعوت و اطلاعیه‌ای نیز در مورد راهپیمایی امروز از سوی نهضت آزادی، صادر نشده است.[2]

انتقاد مردم و شخصیّتها و مطبوعات، از جمله کیهان، بازرگان را بر آن داشت تا با صدور اعلامیهٔ دیگر، توضیحاتی پیرامون نفی مشارکت در راهپیمایی را بدهد و در مورد اصل قصاص اظهار نظر کند.

نهضت آزادی ایران، به حکم اعتقاد به مبانی اندیشه اسلامی، قصاص را از امور ضروری اسلام می‌داند و ... امّا در مورد اجرای حدود اسلام، ما هم نظیر برخی از علمای عظام، اعتقاد داریم که بایستی شرایط و مقدمات اوّلیه برطبق ضوابط اسلامی و به دنبال اجرای اسلام در تمامیت آن تحقّق پیدا کند.[3]

عدم محکومیت اطلاعیهٔ جبههٔ ملّی در این اعلامیه هم تکرار می‌شود؛ با این تفاوت که از نوعی تأیید ضمنی از مساعد نبودن شرایط برای اجرای حکم قصاص هم سخن به میان می‌آید! و اجرای آن منوط می‌شود به اجرای اسلام در تمامیّت آن! که تعلیق به محال می‌شود. در این صورت، به‌طور طبیعی تصویب این لایحه هم، غیرضرور و بی‌فایده جلوه پیدا می‌کند!

۱- همان، صفحات ۱۵-۱۹.

۲- روزنامهٔ کیهان، ۲۶ خرداد ۱۳۶۰.

۳- همان، ۲۰ تیر ۱۳۶۰.

بعدها، بازرگان در پاسخ به نامه‌ای که شهید آیت‌الله صدوقی، نمایندهٔ امام و امام جمعهٔ یزد، به بازرگان نوشته و از جمله انتقادات به او را، عدم تقبیح و محکومیت جبههٔ ملّی در جریان اعلامیه راهپیمایی علیه لایحهٔ قصاص، عنوان کرده بودند، حتی در صدد مخدوش کردن حکم امام برآمده و عمل جبهه ملّی را نوعی انتقاد قلمداد می‌نماید، نه انکار حکم قصاص! و جالب‌تر این که مشاهدهٔ نماز خواندن برخی از افراد جبهه ملّی و روزه‌گرفتنشان را مانع حکم ارتداد دانسته و دلیل لبیک نگفتن خود به امام ﷺ و محکوم نکردن عمل جبههٔ ملّی را نه خواست امام، نه وظیفهٔ شرعی و سیاسی عنوان می‌کند!

در هر حال اگر جبههٔ ملّی، به لایحهٔ قصاص اعتراض کرده باشد، که ظاهراً و قاعدتاً هم همین‌طور بوده است، بسیاری از علمای عظام و اساتید حقوق مسلمان طرفدار انقلاب نیز نظریات و مقالات علیه تدوین و تقدیم آن لایحه داده بودند [اولاً این بسیاری اغراق است، ثانیاً آنان به شکل لایحه اعتراض داشتند، نه به غیر انسانی بودن آن و دعوت مردم به قیام امر کاملاً روشنی است] و انتقاد از لایحه با انکار آیات و احکام قصاص فرق دارد. ضمن این که من با بسیاری از سران و افراد جبههٔ ملّی ... آشنایی قدیمی و دوره‌های هم زندانی داشته، حاضر و شاهد نماز و روزه‌شان بودم، چه‌طور می‌توانسته‌ام به خود اجازهٔ حکم ارتداد آنها را بدهم؟ خصوصاً که تخصص و تعهدی در فتویٰ دادن و تکفیر کردن ندارم! [لحن تمسخرآمیز و اهانت به صدور حکم ارتداد و فتویٰ‌دهندهٔ آن] ... درمجموع آنها را خائن و صاحب سوء نیّت و ضداسلام و انقلاب نمی‌دانم ... !

احساس من این بود که نه امام از من چنین چیز را خواسته‌اند و نه وظیفهٔ شرعی و سیاسی‌ام چنین حرکتی را ایجاب می‌کرد!(۱)

حضرت امام ﷺ، انتقادهای جدّی را به عملکرد این گروه از متدیّنین شامل بازرگان و نهضت آزادی وارد می‌کند که درواقع اهداف اینان از ائتلاف با جریان‌براندازی و عدم موضعگیری صریح و روشن در برابر مواضع ضد اسلامی گروههای عضو ائتلاف از جمله جبههٔ ملّی را نشان می‌دهد:

ـ فقط نهی از منکرتان این است که بعضی از علمای اسلام را شما هی تضعیف

۱- در تکاپوی آزادی، جلد ۲، صفحات ۵۱۹ و ۵۲۰.

کنید؟ بعضی از نهادهای انقلاب اسلامی را تضعیف کنید. این نهی از منکر همه‌اش خلاصه شده است در همین. هرچه اعلامیه می‌دهند آقایان و هرچه صحبت می‌کنند و هرجا می‌روند صحبت می‌کنند، همّ و غمّشان این است که این جمهوری اسلامی به درد نمی‌خورد، ما حتماً باید یا در آغوش آمریکا باشیم تا بتوانیم زندگی کنیم، یا در آغوش شوروی، و چون شوروی الحاد دارد و آمریکا موجّه است ... ما خوب است که همراه اینها باشیم. این چه فکری است که شماها دارید؟ چرا باید شما این‌طور باشید؟ ... کدام منکری بالاتر از این است که کسی بگوید حکم قرآن غیرانسانی است و مردم را دعوت کند برای این ...(۱)

ـ شما یک اشتباه بزرگی دارید و آن این است که خیال می‌کنید که حالا در زمان محمّدرضا اگر یک دو تا اعلامیه بر ضدش دادید، مردم به شما علاقه پیدا کردند، حالا هم اگر چنانچه یک اعلامیه به ضد مثلاً دولت بدهید یا ملّت بدهید یا چیز بدهید، مردم علاقه پیدا می‌کنند. شما مقایسهٔ این دوتاتان غلط بوده است. من که می‌گویم دید سیاسی ندارید، برای این است که شما حالا برای این که خودتان را روی کار بیاورید (من می‌دانم که قضیهٔ خدایی تو کار نیست ... هرچه هست شیطان است). خوب، شما بیایید حسابتان را از اینهایی که اعلام مقابله با اسلام در اطلاعیه‌شان کردند و کمونیستها را دعوت کردند ... شما حسابتان را بیایید جدا کنید.(۲)

ـ الان هم من نصیحت می‌کنم این جمعیت متدیّن نهضت آزادی را و آقای رئیس‌جمهور را، الان هم من نصیحت می‌کنم که آقا شماها دست بردارید از این سنگ‌اندازی جلوی چرخ اسلام، دست بردارید از این تضعیف مجلس و تضعیف روحانیت و تضعیف ملّت و تضعیف روحیه ملّت و تضعیف روحیهٔ ارتش، دست بردارید از این امور و بیایید در میدان با برادران دیگرتان بنشینید. شما رئیس‌جمهور قانونی باشید، روی قوانین عمل کنید. شما وکلایی هستید در مجلس، محترمید، متدیّنید، جدا کنید حساب را از مرتدها. اینها مرتدند، جبههٔ ملّی از امروز

۱- صحیفهٔ نور، جلد ۱۵، صفحهٔ ۱۷.

۲- همان، صفحهٔ ۱۸.

محکوم به ارتداد است.[۱]

ـ خوب، شما تا آن آخر هم اعلیحضرت را می‌خواستیدش. به من گفتید دیگر، این [را] که نمی‌توانید حاشا کنید. تا آن آخر هم می‌گفتید خوب، ایشان باشند، اعلیحضرت همایونی باشند، حکومت نکنند. شمایی که تا آخر هم این‌طور بودید، بختیار را هم تا آخر می‌خواستید، آخر شما نباید دیگر ما را بازی بدهید، بگویید که ما چه، ما چه ...

اینها [علمای بزرگ اسلام مثل میرزای شیرازی، شیخ فضل‌الله نوری و آیت‌الله کاشانی] عقیده‌شان این است که باید اسلام در ایران پیاده بشود و شما می‌گویید که احکام غرب، مترقّی است.[۲]

از آن‌جا که بازرگان در برابر نصیحت و اظهار محبّت امام ﷺ و درخواست معظمٌ‌له برای اعلام برائت از دشمنان نظام اسلامی، سماجت نمود و اعلام تبرّی نکرد، مجدّداً حضرت امام، پس از غائلهٔ منافقین و اعلام جنگ مسلحانهٔ آنان و سرکوبشان توسط حزب‌الله، این گروه را مورد خطاب قرار داده و خواست خود را تکرار فرمودند:

من امروز هم علاقه به این دارم که این گروههایی که مسلمان هستند، این جمعیتی که نمازخوان هستند، ... اینها بیایند و به هوش بیایند و حساب خودشان را از آنهایی که قیام به ضد اسلام کردند، جدا کنند و در ملأ عام و در رادیو و تلویزیون بروند و این گروه‌هایی که چند روز پیش آنقدر جنایت کردند [منافقین]، محکوم کنند ... از آنها تبرّی کنند و حساب خودشان را از توطئه‌گران فاسد و از کسانی که به اسلام هیچ عقیده ندارند و آن غائلهٔ پریروز را ایجاد کردند، بروند و اینها از آنها تبرّی کنند و از آنهایی که اسلام را برای امروز صحیح نمی‌دانند و احکام اسلام را مال هزار و چهار صد سال پیش می‌دانند، اینها از آنها تبرّی کنند.[۳]

امّا، گوش شنوا نبود که نبود. هرگز این برائت انجام نشد و در هیچ‌جا اثری از اطلاعیه یا سخنرانی که این حوادث و مسبّبان آن را محکوم کند، صادر نگردید و شنیده نشد.

۱- همان، صفحهٔ ۱۹.

۲- همان، صفحهٔ ۲۱.

۳- صحیفهٔ نور، جلد ۱۵، صفحات ۳۰ و ۳۱.

۶ـ موضع بازرگان در قبال فاجعهٔ هفتم تیر و هشتم شهریور و حمایت تلویحی از منافقین

پس از آن که بازرگان از محکوم کردن اعمال تروریستی و قیام مسلحانهٔ منافقین علیه انقلاب اسلامی و مردم متدیّن و حزب‌الله، خودداری کرد و منافقین از اعمال خود طرفی نبستند و سرکردهٔ آنان ـ مسعود رجوی ـ به همراه بنی‌صدر از ایران گریختند، دستور انفجار مقر حزب جمهوری اسلامی از سوی آنان صادر شد و در هفتم تیرماه ۱۳۶۰، شهید بهشتی به همراه ۷۲ تن از مسؤولان نظام و نمایندگان مجلس و مبارزان صادق و متعهد چون محمّد منتظری به شهادت رسیدند. بازرگان پیام تسلیتی خطاب به امام صادر کرد که در پیام هم سرسختانه از نام بردن منافقین و محکوم کردن عمل جنایتکارانهٔ آنان ـ به رغم پذیرش این جنایت از سوی آنها ـ خودداری می‌کند:

حضور رهبری عالی‌قدر و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، آیت‌الله العظمی خمینی، مدظله العالی. فاجعهٔ هولناک دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی را که منجر به از دست رفتن جمع کثیری از شخصیتهای فعّال و یاران وفادار امام شده است، حضورتان تسلیت عرض نموده، بقای عمر رهبر و پایداری ملّت را در طریق حقّ و عدالت از خدای رحمان مسئلت می‌نماید.(۱)

علاوه بر آن که نامی از منافقین و محکومیت اعمال آنان در این پیام دیده نمی‌شود، از به کار بردن واژهٔ شهادت برای شهیدان این فاجعه نیز خودداری شده است! در نامه‌ای که شهید آیت‌الله صدوقی، امام جمعهٔ یزد ـ که خود نیز توسط منافقین به شهادت رسید ـ به بازرگان بعد از نطق نیمه تمام او که در ۱۵ مهر ۱۳۶۰ در مجلس شورا ایراد شد، نوشت، همین انتقاد را به وی وارد نمود.

شما برای اعدامها، دلتان می‌سوزد، چرا برای حادثهٔ دلخراش انفجار بمب در ساختمان دفتر حزب جمهوری اسلامی که منجر به شهادت بیش از ۷۲ تن از رجال علم و تقوا و سیاست و متخصّص در مسائل اسلامی شد، حتی یک کلمه هم در محکوم نمودن آن جنایت هولناک از شما شنیده نشد؟ آیا مردم، این‌گونه

۱- تاریخ پیغام ۸ تیرماه ۱۳۶۰ است.

برخوردها را باز به حساب رحمت و وحدت شما بیاورند یا باید عناد رسمی به روحانیّت و خط امام به حساب آورند؟[۱]

بعد از حادثهٔ انفجار مقر نخست‌وزیری و شهادت شهید رجایی - رئیس‌جمهور - و شهید باهنر - نخست‌وزیر - نیز از سوی بازرگان، اطلاعیه‌ای در محکومیت این جنایتها - که از سوی منافقین پذیرفته شده بود - صادر نگردید. بلکه در نطق مورخ ۱۵ مهر ۱۳۶۰، که به سبب اعتراض سایر نمایندگان نیمه تمام ماند، بازرگان به دفاع از منافقین برخاست و به‌طور آشکار، برخوردهای نظام و از جمله دستگیری و اعدام برخی از منافقین راکه عامل ترور و بمب‌گذاریها بودند، مسبّب نارضایتی و پدید آمدن خشونت! در جامعه نام برد.

مصیبت‌بارتر از همه و حاصل خشونتها و بی‌رحمیها، افزوده شدن ناراحتیها و انتقامخواهان و برگشت‌کنندگان از انقلاب و دین است و حیثیت و حقانیّت اسلام که در دنیا لکه‌دار می‌شود.[۲]

در جای دیگر این نطق که به سبب اعتراضها انجام نشد، ولی متن کامل آن در اختیار نویسنده کتاب[۳] قرار گرفته است، هر دو طرف را محکوم می‌نماید؛ منافقین را به خاطر خودداری از مبارزهٔ پارلمانی! و جمهوری اسلامی را به خاطر جلوگیری از آزادیها!

مبارزهٔ مسلحانه و محاربه با جمهوری اسلامی نوپای ایران به جای مبارزهٔ پارلمانی و قانونی را محکوم می‌کنم، ضمن آن که جلوگیری از آزادیهای حقّ و فقدان امنیت لازم برای مبارزهٔ قانونی را یکی از علل این پیشامدها می‌دانم.[۴]

آیا نظام جمهوری اسلامی و رهبر حکیم و مهربانی چون حضرت امام ﷺ، آغوش رحمت خود را به روی این فرزندان دلبند بازرگان نگشودند و بارها تخلّف صریح آنان از قانون و جمع‌آوری سلاح و آموزش عناصر عضو و هوادار و تبلیغات برخلاف مصالح ملّت و همراهی آنان در ضدّیت با دولت رجایی و روحانیت را تحمّل نکردند؟! تحمّل و بردباری و گذشت این ملّت و رهبر انقلاب چه نتیجه‌ای به بار آورد؟ حضرت امام ﷺ در بیانات خود که در پاسخ به دعوت منافقین ایراد فرمودند، موارد متعدّدی از نقض قانون توسط آنان را یادآور شده و راه در

۱- در تکاپوی آزادی، جلد ۲، صفحهٔ ۵۱۸.
۲- همان، صفحهٔ ۵۰۵.
۳- حسن یوسفی اشکوری.
۴- در تکاپوی آزادی، جلد ۲، صفحهٔ ۵۰۶.

آغوش محبّت انقلاب قرارگرفتن را برگشت به قانون و تحویل اسلحه‌ها تعیین نمودند، منافقین پذیرفتند؟ آیا آنان نبودندکه با اعلام فاز نظامی، میلیشیای خود را مسلّحانه در خیابانها به جنگ مردم فرستادند و دست به انفجارهای حزب جمهوری اسلامی و نخست‌وزیری زدند؟ آیا این غیرمنصفانه و به قول شهید صدوقی، از سر حقد و عناد نیست که این مشی رحیمانه وکریمانهٔ نظام و امام ﷺ محکوم و در یک کفّهٔ ترازو با عملکرد منافقین دیده شود؟

برای ما روشن نیست که چرا زمانی که رجایی مظلوم و دکتر باهنر در میان آتش جزغاله می‌شوند، نبایست حتی یک کلمه از ناحیهٔ آقایان در خصوص این جنایت فجیع شنیده شود؟

آیت‌الله صدوقی سپس از بازرگان سرّ عدم محکومیت راهپیمایی علیه قصاص از سوی جبههٔ ملّی را سؤال می‌کند.

جناب آقای بازرگان، سرّ آن که در روز جسارت نمودن به لایحهٔ قصاص از ناحیهٔ جبهه ملّی و دیگر گروهکها که امام امّت، رهبر کبیر انقلاب اسلامی و هر مسلمان مؤمن و معتقد به مبانی اسلامی را سخت نگران کرده بود و نهضت آزادی، در اطلاعیه‌اش فقط خود را تبرئه نمود و عمل توهین‌آمیز و توطئه حساب شدهٔ آنها را محکوم ننمود، چه بود؟ آیا این است روش یک مسلمانی که اعتلای اسلام راستین را طالب است؟[۱]

به هرحال، حوادث منجر به شهادت ائمه جمعه و مردم بی‌گناه از سوی منافقین، هیچکدام موجب آن نشد تا بازرگان، فرزندانِ عاصی و تروریست و خیانتکار خود را محکوم نماید، بلکه همواره لبهٔ تیز حمله را به سوی نظام جمهوری اسلامی، روحانیت، شخص حضرت امام ﷺ و نهادهای قانونی آن متوجه نموده و تا پایان عمر بمثابه اپوزیسیون در داخل کشور عمل نمود. نامه‌هایی چند هم به عنوان هشدار، تذکّر و امثال آن برای حضرت امام ﷺ نگاشت که اهمیت پاسخ دادن از سوی معظمٌ‌له را هم نداشت و لذا بی‌پاسخ ماند، آن چنان که گویی از شنوایی و پذیرش حقّ از سوی این گروه و بازرگان، ناامید بودند.

۱- همان، صفحهٔ ۵۱۸.

۷ـ مواضع بازرگان در قبال جنگ تحمیلی

اگرچه جنگ تحمیلی در تاریخ ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ با تجاوز گستردهٔ رژیم بعث عراق به مرزهای غربی و جنوبی کشور آغاز گردید، لیکن زمینه‌های این تجاوز و شناخت آنها مهم است. رژیم عراق در طول حدود دو سال که از پیروزی انقلاب تا شروع جنگ می‌گذشت، بارها به تجاوزات مرزی پرداخته بود و خوی تجاوزگری صدام و حزب بعث عراق چندان ناشناخته نبود. تصمیمات نادرستی که دولت موقت و وزیر دفاع وقت، تیمسار مدنی، اتخاذ کردند، سبب شد تا از یک‌سو پادگانها از نیرو تهی شده و انسجام ارتش و حفاظت مرزها به حداقل ممکن کاهش یابد. از سوی دیگر جوّ روانی سیاسی و تشنجهای منطقه‌ای مانند آشوبهای کردستان و خلق عرب، که مستقیماً در مناطق مرزی ایران با عراق قرار داشت، زمینه‌های تطمیع عراق به هجوم گسترده را فراهم می‌ساخت. اختلافات داخلی ـ که بویژه از سوی بنی‌صدر و جریان‌برانداز شروع شده بود و متأسفانه در طول جنگ تحمیلی نیز ادامه یافت ـ از جملهٔ دیگر عوامل زمینه‌ساز تجاوز دشمن به جمهوری اسلامی ایران بود. درکنار این عوامل، می‌توان به ناامیدی استکبار جهانی از توانایی و کارآمدی عوامل ضدانقلاب و جریان‌برانداز داخلی اشاره داشت که حملهٔ گستردهٔ عراق به فاصلهٔ یک ماه پس از انتخاب شهید رجایی به نخست‌وزیری از سوی مجلس، قرینهٔ محکمی بر این مدعاست.

در هر حال، نهضت آزادی در برابر این جنگِ نفس‌گیر که در یک سو تقریباً کلّیهٔ کشورهای استکباری و بویژه امریکا قرار داشت و در سوی دیگر ایران اسلامی، مواضعی اتخاذ نمود که می‌توان به آنها در دو مقطع متمایز اشاره داشت.

الف: مواضع نهضت و بازرگان تا فتح خرمشهر

در این مقطع، نهضت آزادی تنها به جنبهٔ تجاوز رژیم صدام توجه کرد و ضمن محکوم نمودن آن، از رزمندگان تجلیل به عمل آورد. البته در عین این محکومیت، جمهوری اسلامی را به خاطر تأکید بر اسلام و پافشاری بر احکام آن، مسبب جنگ می‌دانست.[۱] در عین حال از حمایت جریان‌برانداز بنی‌صدر و همنوایی با آنان در سخنرانیهای مختلف و مقالات میزان که می‌توانست به خلل در جبهه‌ها و تشویش اذهان رزمندگان منجر شود، خودداری نمی‌نمود. به

۱- بازیابی ارزشها، مهندس بازرگان، صفحات ۱۱۸ به بعد.

عنوان نمونه در سخنرانی بازرگان به مناسبت عاشوراکه در اواخر آذرماه ۱۳۵۹ ایراد شد و تحت عنوان «پیوستگی جبهه‌های جنگ حقّ و باطل» در روزنامه میزان چاپ گردید، آمده است:

دولت موقت می‌خواست بعد از ضربهٔ پیروزی انقلاب، مملکت را ساخته و از هر جهت سنگربندی شود، ولی سنگر بعدی ساخته نشد. با شوری که انقلابیون جوان داشتند، با اصالت دادن به انقلاب و انتقام، آن‌طور که دلخواه مارکسیسم بود و با پشتوانهٔ شهادت نیروهای مادّی و اقتصادی و اداری خود را از دست دادیم یا ازکار انداختیم.(۱)

یا در نطق هفتم اسفندماه ۱۳۵۹ در امجدیه، به اختلافات داخلی اشاره شد و سپس به طور یکجانبه حکم به خیانت کسانی که در برابر زیاده‌طلبیها و بی‌قانونیهای بنی‌صدر و جریان برانداز اطرافِ او، ایستاده بودند، می‌کند.

این جنگ دفاعی، باید با مشارکت ملّت، با وحدت و پشتیبانی از فرماندهی آن تا اخراج آخرین سربازان، از خاک میهن با تأیید و یاری پروردگار قهّار، ادامه داشته باشد و هرگونه تهمت و تضعیف فرماندهی را خیانت به استقلال و انقلابمان می‌دانیم.(۲)

فرماندهی کلّ قوا را حضرت امام (ره) به بنی‌صدر تفویض نموده بودند و این سخنان به خاطر اصل فرماندهی و ضرورت پشتیبانی از آن ادا نمی‌شد، چنانچه پس از فرار بنی‌صدر و تفویض این فرماندهی به آقای هاشمی رفسنجانی، چنین حمایت و توصیه‌ای انجام نشد و بلکه در جهت مخالف آن، هرگونه مخالفت با مواضع جمهوری اسلامی در جنگ به عمل آمد!

در اطلاعیه‌هایی که در این مقطع از سوی نهضت آزادی منتشر شد، بیشتر روی جنبه‌های ملّی و ارضی جنگ تکیه می‌شد و مسألهٔ حاکمیت اسلامی و ارزشهای دینی، و ریشهٔ تهاجم و تجاوزکه از بین بردن حاکمیت دینی در ایران اسلامی بود، کمتر مورد توجّه قرار می‌گرفت.

نهضت آزادی، بر این مسأله تأکید داشت که جنگ تا خروج ارتش عراق از سرزمین جمهوری اسلامی ایران ادامه داشته باشد و پس از آن با تعیین هیأت برای مذاکرات، اختلافها مورد بررسی قرار گیرد! درواقع این موضع از آن‌جا نشأت می‌گرفت که نهضت آزادی تجاوز

۱- روزنامهٔ میزان، ۱ دی ۱۳۵۹.

۲- روزنامهٔ میزان، ۹ اسفند ۱۳۵۹.

عراق را، تجاوزی ارضی و سرزمینی می‌شناخت و لذا با خروج آنها از سرزمینهای اشغالی، تجاوز را پایان یافته می‌دید و به متجاوز و نیّت پلید او که مکرّر در پیامهایش بر آن تأکید کرده بود و حمایتهای بی‌دریغ قدرتهای سلطه‌گر جهانی از این رژیم برای سرنگونی جمهوری اسلامی ایران، کاری نداشت!

دولت ایران تنها وقتی باید آتش‌بس را بپذیرد که با عقب‌نشینی و خروج فوری و بلاقید و شرط تمامی نیروهای دشمن از خاک ایران همراه باشد. پس از اجرای آتش‌بس و تخلیهٔ کامل مناطق اشغالی، هیأتی برای مذاکرات، جهت تعیین تکلیف غرامت خسارات وارده و اختلافات دو کشور معیّن شود.(۱)

امّا نه عراق قصد تخلیه سرزمینهای اشغالی را داشت و نه حامیان جهانی و مجامع بین‌المللی به دنبال آن بودند. عشق و ایمان رزمندگان بسیجی و سپاهی و ارتشی و حمایتهای بی‌دریغ حضرت امام ﷺ و دولتمردان و مردم از جبهه‌ها، سبب شد تا در عملیات متعدّد، به‌ویژه در فتح‌المبین و بیت‌المقدس، دشمن با تحمل خسارات سنگین و اسارت دهها هزار تن از نیروهایش، مجبور به ترک سرزمینهای اشغالی گردید و خرمشهر پس از سالها اشغال، آزاد گشت. با وجود این حقیقت روشن که رژیم صدام نه به واسطهٔ تنبه و دست‌کشیدن از خوی تجاوزگری و نه به واسطهٔ ضعف یا فشار بین‌المللی، مجبور به تخلیهٔ سرزمینهای اشغالی و فرار از ایران شد. بازرگان و نهضت آزادی از این پس به عنوان مخالف با ادامهٔ جنگ وارد صحنه شده و صورت زشتی از آن چیزی که خود بازرگان به آن اشاره داشت، یعنی «خیانت به استقلال و انقلاب» را به‌وجود آورد.

ب: مواضع نهضت آزادی و بازرگان پس از فتح خرمشهر

حضرت امام خمینی ﷺ، پس از فرار ارتش شکست‌خوردهٔ صدام از خرمشهر و تخلیهٔ تقریباً کامل کشور از نیروهای اشغالگر (همچنان مناطق کوچکی در اشغال صدام باقی بود)، مجوّز تعقیب متجاوز را تا تنبیه و محکومیت کامل او، صادر فرمودند. حضرت امام ﷺ، تقریباً بیست روز پس از آزادسازی خرمشهر، به اصل صلح با متجاوز اشاره کرده و به تبیین موضع صحیح جمهوری اسلامی در این زمینه پرداختند و به زمزمه‌گران اعلام آتش‌بس، پاسخ دادند:

۱- قطعنامهٔ چهارمین کنگرهٔ نهضت آزادی، آبان ۱۳۶۰.

اگر بنا باشد که یک کسی بیاید هرچه جرم دارد، بکند و هرچه دستش می‌رسد، جنایت وارد کند و بعد بگوید که خوب حالا دیگر صلح می‌کنم ـ من می‌روم بیرون ـ بسیار خوب، صلح می‌کنیم. خوب این جنایتی که کردی چی؟ اگر ما این مطلب را اغماض کنیم، نه از باب این است که یک مسألهٔ مادّی را اغماض کردیم، یک مسأله معنوی را ما اغماض کردیم. یعنی یک ستمگر و یک گروه ظالم را ما تشویق کردیم به این که باز بکنید. فردا هم باز دوباره برگردند و همچنان بساط را درآورند، بعد هم بگویند که آقا بسیار خوب، باز صلح می‌کنیم. هی خلاف کنند و هی بگویند صلح می‌کنیم. این باید جلویش گرفته بشود.(۱)

نهضت آزادی در شرایطی که هنوز ارتش بعث در بخشهایی از میهن اسلامی جا خوش کرده بود و به عنوان متجاوز شناسایی و معرفی نشده بود و سازمانهای بین‌المللی چون سازمان ملل متجاوز را محکوم نکرده و مسألهٔ پرداخت غرامت را تأکید نکرده بودند، اعلام می‌کند:

به نظر نهضت آزادی، بعد از فتح خرمشهر که موفقیت ممتازی در جهت نظامی، سیاسی و اسلامی برای ایران پیدا شده و خصم خود را ناچار دیده بود راه توبه و تسلیم پیش گیرد و همسایگان حاضر شده بودند تضمینهایی بدهند، دولت می‌توانست به مصداق آیهٔ کریمهٔ ... [سوره انفاق آیه ۶۱] از فرصتهای مناسبی که برای اتحاد و اعمال خط‌مشیهای مؤثر جهت ختم موفقیت‌آمیز جنگ، فراهم شده بود، استفاده کرده، مطابق مصالح و منافع ملّت ایران اقدام نماید.(۲)

این موضعگیری دقیقاً در راستای تبلیغات و فشارهای جهانی برای نجات رژیم صدام از سقوط صورت می‌گرفت. علاوه بر این اطلاعیه‌ها، نمایندگان نهضت در مجلس نیز دست به تحرّک گسترده زده بودند تا جمهوری اسلامی را از تنبیه متجاوز و پشیمان کردن او و وادار ساختن جامعهٔ جهانی به شناسایی و محکوم نمودن تجاوز عراق، بازدارند. از جمله بازرگان و سحابی و یزدی و صدر حاج سیدجوادی و صباغیان با درخواست تشکیل جلسهٔ غیرعلنی در تاریخهای ۱۱ شهریور و بهمن و ۲۳ اسفند ۱۳۶۱ و ۴ اردیبهشت ۱۳۶۲، در پی طرح دیدگاههای خود و فشار برای پذیرش آتش‌بس بودند.

۱- صحیفهٔ نور، جلد ۱۵، صفحهٔ ۱۹۲.

۲- تحلیلی پیرامون جنگ و صلح، نهضت آزادی ایران، شمارهٔ ۳۳، صفحات ۸۲-۸۵ قطعنامهٔ پنجمین کنگرهٔ نهضت آزادی در اسفندماه ۱۳۶۱.

حضرت امام خمینی ﷺ که در پی خشکاندن ریشهٔ تجاوز و دفن متجاوز برای همیشه بود تا آلام ملّت هر روز تکرار نشود، در زمینهٔ ضرورت دنبال کردن متجاوز تا دفع کامل تجاوز فرمودند:

شما همه می‌دانید ما امروز در حال دفاع هستیم. گو که تبلیغات خارجی بر ضد ما هرچه باشد، لکن شما می‌دانید که الان بعضی از شهرهای ما و بعضی از زمینهای ما در دست دشمن است و شهرهای مرزی ما هر روز در زیر توپهای دوربرد و موشکهای دشمن است ـ و ما ـ و بر همهٔ ما واجب است که دفاع کنیم از کشور خودمان، و دفاع این است که ما دشمن را تا آن‌جا برسانیم و برانیم که نتواند با موشکهای خودش شهرهای ما را بکوبد.

رفتن در خاک عراق، هجمه به عراق است، دفاع از اسلام و کشور اسلامی است. نظیر این که اگر یک کسی در خارج منزل شما بایستد، از داخل خانه خودش سنگ‌پرانی کند و موجب خسارت جانی و مالی بشود، اگر شما وارد بشوید در منزل او، شما هجمه نکردید به او، شما می‌خواهید دفاع کنید از خودتان. ما هیچ وقت بنای هجوم به یک کشوری نداریم. ما بنای دفاع داریم از یک متعدّی و از یک هجمه‌گر و از یک خدانشناس که در خارج، وقتی نتواند در داخل وارد بشود و کاری بکند، با توپهای دوربردشان و موشکهای از خارج، از جاهای دور می‌اندازد و کشور ما را ویران می‌کند و عزیزان ما را می‌کشد.[۱]

بازرگان، بدون توجّه به پیامدهای قبول آتش‌بس در آن شرایط و تن دادن به صلحی که هیچ چشم‌انداز روشنی نسبت به آن وجود نداشت، تداوم جنگ را موجب انزوای ایران و رونق سیاسی ابرقدرتها می‌داند! در حالی که شواهد و قرائن و اعترافهای محافل غربی، خلاف آن را نشان می‌دهد و بارزترین نشانهٔ خلاف بودن این تحلیل، اصرار غرب در پایان یافتن جنگ و نجات صدام از سقوط است. در حالی که اگر منافع آنان در ادامهٔ جنگ بود، هرگز به این تلاش دست نمی‌زدند و عاقبت هم آن قطعنامه را که اعلام متجاوز بودن صدام و عراق و ضرورت جبران خسارات جنگ را نموده بود، صادر نمی‌کردند.

نتیجهٔ امر برای ما انزوا و جدا شدن از دنیا شده است و برای آنها نزدیکی و

۱- صحیفهٔ نور، جلد ۱۶، صفحهٔ ۲۳۰.

انسجام در جهت سیاست آمریکا و اسرائیل و سرکوبهای بیشتر مسلمانان ...

خلاصهٔ آن که تداوم جنگ زمینهٔ مطلوب مشترکی است که در داخل خود حرکت به پایداری و روحیهٔ انقلابی و دلخوشیهای شعاری [!!]، در حرکت گریز از مرکز داده بهانه و وسیلهٔ خوبی برای انحصار و اقتدار می‌باشد و در خارج، رونق اقتصادی و توفیق سیاسی به ابرقدرتها می‌بخشد.(۱)

واقعاً تهمت و بی‌انصافی از این بالاتر می‌شود که تداوم جنگ را به دلیل انحصارطلبی و اقتدارخواهی حکومت جمهوری اسلامی بدانیم و آن را مایهٔ دلخوشیهای شعاری جلوه دهیم؟

در مقاطع مختلف و نسبت به شعارهای اصولی نظام و مردم در جنگ مثل شعار «جنگ، جنگ تا پیروزی» نیز عکس‌العملهای مشابه که ناشی از ضعف و تحلیل نارسا و تعهّد در مخالفت بود، از نهضت آزادی و بازرگان مشاهده شد. نامه‌های متعدّدی هم نهضت آزادی به امضای دبیرکلّ خود، مهندس بازرگان، به امام نوشت که به هیچ یک از آنها از سوی امام ﷺ پاسخ مکتوب داده نشد. بلکه بنا به ضرورت، محورهایی از انحراف برداشت و سوء تبلیغات آنان را در سخنرانیهای عمومی بازکرده و پاسخ می‌فرمودند. این نامه‌ها، همگی سرگشاده بودند! چراکه هدف تبلیغاتی در صدور آنها نهفته بود که با انتشار عام آن به دست می‌آمد. از جمله می‌توان به جزوهٔ ۲۳ صفحه‌ای «پایان عادلانهٔ جنگ بی‌پایان» که بعد از عملیات پیروزمندانه والفجر ۸ منتشر شد، اشاره کرد که بازرگان در این جزوه علاوه بر تحریف قرآن و برداشتهای مغرضانه و بی‌اساس از سیرهٔ معصومین ﷺ و استناد عوامانه و فریبکارانه به قوانین طبیعی، به لجبازی با انقلاب پرداخته و راهپیمایی روز قدس سال ۱۳۶۳ را همزبان با رادیوهای بیگانه «۱۵ هزار نفر» که توسط «تشکیلاتی خاص» به میدان آمده بودند، ذکر می‌کند. حضرت امام ﷺ شعار «جنگ، جنگ تا پیروزی» را با آیهٔ قرآن «و قاتلوهم حتی لاتکون فتنه و یکون الدین کله لله» همسان گرفته و به «جنگ تا رفع فتنه» تأکید فرمودند. نهضت آزادی در این جزوه این شعار محوری قرآنی را به مارکسیستها نسبت می‌دهد و با برداشتهای یکسویهٔ خاصّ خود از آن، حکم توقف جنگ را صادر می‌کند!

امّا آن فرمان یا شعار آخری که گفته می‌شود باید آنقدر جنگید و جلو رفت و کشت تا تخم فساد و درخت فتنه از جهان برکنده و ریشه کن گردد، گسترده‌ترین و

۱- انقلاب ایران در دو حرکت، صفحهٔ ۱۶۰.

ژرفترین مفهوم تجاوز را دارد، شاید تا به حال هیچ فقیه یا مفسّر قرآن و مسلماً پیغمبر و امام و حتی هیچیک از مبارزین ضداستبداد و استعمار چنین نظر و برنامه‌ای را نداده باشند. تنها در مکتب و فلسفهٔ دیالکتیک مارکس و در تبلیغات کمونیستی است که در افتادن آنتی‌تز و نابود کردن تز مورد بحث است و جزو اصول و اهداف قرار می‌گیرد و از نظر سیاسی و تبلیغاتی یکی از اجزای مرام آنها نفی مطلق سرمایه و سرمایه‌داران و از بین بردن امپریالیسم در جهان می‌باشد.

این سخنان و موضعگیری علاوه بر آن‌که مخالفت آشکار با فرماندهی کلّ قوا و درنتیجه خیانت به استقلال و انقلاب ـ طبق تصریح بازرگان در زمان بنی‌صدر ـ است، نمایش اوج اومانیسم (انسان‌محوری) در افکار غرب‌گرایانهٔ بازرگان و اعضای نهضت آزادی است. دشمنان نیز با شناخت این روحیه، مرتّب در تحریک این گروه و صدور این اطلاعیه‌ها و جزوه‌ها برای تشویش در اذهان عمومی ملّت، کوشیده‌اند و هنوز هم به این تلاش ادامه می‌دهند.

جنگهای رسول اکرم، رحمتش کمتر از نصایح ایشان نبوده است. اینهایی که گمان می‌کنند که اسلام نگفته است «جنگ، جنگ تا پیروزی» اگر مقصودشان این است که در قرآن این عبارت نیست، درست می‌گویند. و اگر مقصودشان این است که بالاتر از این با زبان خدا نیست، اشتباه می‌کنند. قرآن می‌فرماید: «قاتلوهم حتی لاتکون فتنه» همهٔ بشر را دعوت می‌کند به مقاتله برای رفع فتنه؛ یعنی «جنگ، جنگ تا رفع فتنه در عالم». این غیر از آنی است که ما می‌گوییم، ما یک جزء کوچکش راگرفته‌ایم برای این که خوب ما، یک دایرهٔ خیلی کوچکی از این دایرهٔ عظیم واقع هستیم و می‌گوییم «جنگ تا پیروزی» و مقصودمان هم پیروزی بر کفر صدامی است ... بنابراین غلط فهمی است از قرآن که کسی خیال کند که قرآن نگفته است «جنگ جنگ تا پیروزی». قرآن گفته است، بالاتر از این راگفته، اسلام هم گفته است و بالاتر از این راگفته است و رحمت است این.[۱]

تقریباً تمامی نشریات ضدانقلاب در خارج ازکشور و رادیوها و رسانه‌های گروهی غرب با شرح و تفصیل، قسمتهای خاص از این جزوه را منتشر و مورد استناد قرار دادند تا براساس آن «تجاوزگری» جمهوری اسلامی ایران را ثابت کنند!! آیا این است حرکت در جهت مصالح و

۱- صحیفهٔ نور، جلد ۱۹، صفحات ۸۲-۸۴

منافع ملّت ایران؟ و این است حمایت از فرماندهی جنگ؟

بعد از عملیات پیروزمند کربلای یک، دو و سه و همزمان با اعزام کاروانهای عظیم رزمندگان به جبهه، و در حالی که آمریکا و حامیان رژیم بعث عراق از سقوط قریب‌الوقوع صدام به وحشت افتاده و تمامی تلاش خود را از جمله حمایت اطلاعاتی و تسلیحاتی از صدام را به عمل می‌آوردند تا مانع پیروزی جمهوری اسلامی ایران شوند، بازرگان در یک اقدام همسو با تلاشهای تبلیغی و روانی دشمنان، اقدام به انتشار نامهٔ سرگشاده‌ای با عنوان «پیام نهضت آزادی به رهبر انقلاب اسلامی ایران» در ۱۶ صفحه نمود. در این جزوه هم بازرگان با تمسّک به آیات قرآن و سیره معصومین علیهم‌السلام ، ولی با عینک آمریکایی، مجدداً ادامهٔ جنگ را ضدّیت با قرآن قلمداد کرد. شاید بتوان نقش بازرگان را در این جزوه و جزوهٔ قبلی به «نیزه‌داران معاویه در جنگ صفین تشبیه کرد که با نصب قرآنها بر سرنیزه‌ها، ادامهٔ جنگ سپاهیان امام علی علیه‌السلام بر ضد معاویه و سپاهیان کفر شامی را، جنگ با قرآن قلمداد کردند!!»

وجه تمایز این نامه از اعلامیهٔ قبلی، توهین و جسارت آشکار و بیشتر بازرگان به حضرت امام قدس‌سره و باورهای اسلامی ملّت است. چنانچه برداشتهای امام از اسلام را «خلاف و خطرناک» توصیف کرد و موجب ترسیم چهرهٔ خشن از اسلام در انظار عموم گشت!

ما وقتی به عنوان یک ایرانی مسلمان احساس می‌کنیم کشورمان به بیراهه و پرتگاه می‌رود و از اسلاممان استنباطهای خلاف و خطرناک شده و این آیین مسلم و رحمت در چهرهٔ خشم و خصومت معرفی می‌گردد، نمی‌توانیم به انتظار فرج غیبی سکوت کرده و عافیت را بر رضای خدا و خطر دنیا ترجیح دهیم.

البته از یک نظر می‌توان حقّ را به بازرگان داد و آن استنباطهای خلاف از اسلام آنهاست «از اسلاممان استنباطهای خلاف و خطرناک شده»؛ زیرا اسلام آنان با صفت آمریکایی مشخص می‌شود، در حالی که اسلام امام و ملّت، اسلام ناب محمّدی صلی‌الله‌علیه‌وآله است. قرینهٔ دیگر این که بازرگان از اصطلاح «ایرانی مسلمان» استفاده می‌کند که دالّ بر ملّی‌گرایی و تقدم ایران بر اسلام و ناسیونالیسم است. در هر حال، قطعاً این جسارت بازرگان، از باورهای غلط او نسبت به اسلام و جایگاه ولی‌فقیه ناشی می‌شود و تنها یک بی‌ادبی و بی‌نزاکتی سیاسی تلقّی نمی‌گردد.

بازرگان در این نامه به طور ناشیانه‌ای سعی می‌کند تا ضایعات و خسارتهای طبیعی ناشی از جنگ را به گردن جمهوری اسلامی و رهبری امام بیندازد و همچون معاویه و عمروعاص که شهادت عمار یاسر را به حضرت علی علیه‌السلام نسبت دادند تا از اتهام گمراهی طبق حدیث رسول

اکرم ﷺ (عمار یاسر را گروه گمراه و باطل به شهادت می‌رسانند) خود را برهانند یا همچون حاشیه‌نشینان در تظاهرات و کشتارهای قبل از پیروزی انقلاب اسلامی که به امام اعتراض می‌کردند که جواب این خونها را کی می‌دهد؟ آنها هم در موضع طلبکارانه قرارگرفته و به «گنده گویی» می‌پردازند:

مبارزات مردم شرافتمند و مسلمان ایران و قیام عمومی ملّت در هماهنگی با اخطارها و اعلامیه‌ها و وعده‌های آن رهبر، آیا در مرحلهٔ اوّل برای اخراج شاه و پایان ظلم و ناامنی و فسادهای حاصله از حکومت استبداد و در مرحلهٔ دوم به منظور کوتاه کردن دست بیگانگان نبود؟

آیا در آن زمان در سخنان رهبر انقلاب یا شعارهای مردم اشاره‌ای به فدا کردن آزادی و آبادی و امنیّت زندگی یک ملّت برای ایفای یک سلسله مأموریتهای مفروض جهانی وجود داشت؟ و آیا اصولاً «اسلام» چنین مأموریتی به مؤمنین داده است؟

البته در این بخش از نامه، چندین غلط عمدی وجود دارد که از قلم شخصی چون بازرگان امکان تراوش آن هست. اطلاعیه‌های امام و رهبریهای معظمٌ‌له فقط برای اخراج شاه نبود، بلکه برای ساقط کردن و برچیدن نظام شاهنشاهی بود تا تمامی انحرافهای حاصل از حکومت شاهنشاهی از میان برداشته شود. مرحلهٔ بعدی، استقرار نظام جمهوری اسلامی بود که وعده آن را امام در اغلب سخنرانیها و مصاحبه‌های خود داده بودند. ماهیّت نظام اسلامی، استقلال کشور و عزّت دولت است که کوتاه شدن دست بیگانگان از امور مملکت، حاصل استقرار این نظام است. همهٔ این اهداف محقّق شد. امّا طبیعی است که در مرحلهٔ انقلاب ـ اگرچه به دشمنی آمریکا و اذناب او اشاره می‌شد ـ پیش‌بینی جنگ صورت نمی‌گرفت. پس از پیروزی انقلاب اسلامی هم بنا به شواهد ـ از جمله آزاد کردن کارکنان سفارتخانه آمریکا از سوی حضرت امام ﷺ ـ ایران ابتدای بر تعرّض نسبت به دشمنان، بویژه آمریکا و جنایتهای بی‌شمار او پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را نگذاشت و با همهٔ آنان با رحمت و گذشت برخورد نمود. این آمریکا بود که برای امکان دخالت مجدّد در امور کشور، به سازماندهی ناراضیان، ارتباط با عناصر ملّی‌گرا، دخالت در آشوبهای کشور از جمله در کردستان، سازماندهی کودتای نوژه و دخالت نظامی در طبس دست زد و دشمنی و ناسازگاری خود را با نظام دینی برملا ساخت. در جنگ تحمیلی نیز نقش آمریکا به عنوان تحریک‌کننده، تجهیزکننده و حامی اطلاعاتی و تبلیغاتی، قابل چشم‌پوشی و انکار نیست.

خوب، آیا این ملّت ایران و امام بودند که جنگ و دشمنی را آغاز کردند؟ آیا ما به عنوان مأموریت جهانی، دست به تهاجم و تعرّض زدیم؟ اگر صحبتی از صدور انقلاب بود، معنای آن هم از سوی حضرت امام ﷺ تبیین شده بود که صدور به مفهوم رسیدن پیام انقلاب به گوش جهانیان بود که پیام عدالت، دیانت و استقلال است.

جای این سؤال هم از بازرگان و گروهک نهضت آزادی باقی است که نظام جمهوری اسلامی، آزادی، آبادی و امنیّت و زندگی ملّت را فداکرد یا آن که برای دفاع از آنها جانانه ایستاد و به اعتراف جهانیان، استقلال همه‌جانبه را از قدرتهای سلطه‌گر حفظ کرد؟ آیا دفاع ملّت، دفاع از آبادانی و آزادی و امنیّت بود یا از بین بردن آن؟ مبارزه با صدامی که می‌خواست تهران را فتح و جمهوری اسلامی را ساقط کند و استانهای نفت‌خیز کشور را از ایران جدا سازد و به تصریح صدام، عربیّت را به عنوان «قادسیه» بر ایران پیروز گرداند، نابودی آبادانی و آزادی است یا حفظ آن؟

جالب است که همین آقای بازرگان، قبل از انقلاب اسلامی، در کتاب «اسلام مکتب مبارز و مولد» در پاسخ به کسانی که همین ایراد را به اسلام گرفته بودند، مطالبی را عنوان می‌کند که با موضع امروز او ۱۸۰ درجه متفاوت است و می‌توان در پاسخ خود او، از آن استفاده کرد:

تا به حال کدام انقلاب در دنیا رخ داده است که بدون جنگ و خونریزی پیش رفته باشد؟ انقلاب کبیر فرانسه مگر کم کشته داد؟ استقلال آمریکا آیا بی‌سروصدا گرفته شد؟ ... همینطور استقلال هندوستان و سایر نهضتهای ملّی و فکری.

اگر حضرت مسیح علیه‌السلام و حواریون او جنگ نکرده‌اند، برای آن است که حضرت عیسی علیه‌السلام فرصت آن را پیدا نکرد ... در انقلابهای فکری (ایدئولوژیک) چون منافع و نظامات به هم خورده، قهراً معارضه و منازعه پیش می‌آید. فقط مکتبهای عرفانی و فلسفی لفظی و یا خیالبافیهای پای منقل و مجالس انس است که چون از دائرهٔ حرف خارج نشده به گاو و ... و گوسفند کسی لطمه نمی‌زند. اگر مناقشه و جدایی تولید کند، از حدود چشم و زیر لب و حداکثر از پرتاب دفتر و لنگ کفش تجاوز نخواهد کرد! والّا همین که بنا شد قیام و انقلاب عمیق و عملی و مؤثر باشد رقابتها و منافع تهدید شده و مقامات متزلزل شده سربلند می‌کند و جنگ درمی‌گیرد. چه تغییر نظام و تغییر رژیمی انقلابی‌تر و زیر و روکننده‌تر از خداپرستی و اسلام می‌شود!!

بله، آنچه از نظرتان گذشت، نظرات مهندس بازرگان بود که در کتاب مورد اشاره، نوشته

است. حال آیا انقلاب اسلامی، منافع قدرتهای استعمارگر، بویژه آمریکا را از ایران قطع نکرده بود؟ آیا دست سلطنت‌طلبان و ساواکیها را از چپاول ملّت و سرکوب آنان کوتاه ننموده بود؟ خوب اگر اینها سر بلند کردند و جنگ درگرفت، چه باید کرد؟ باید انقلاب را دو دستی تحویل آنها داد؟ اگر چنین نباید کرد، آن وقت باید متّهم به نابود کردن آزادی و آبادی و امنیت شد؟

بازرگان در اردیبهشت ۱۳۶۷ با انتشار یک جزوهٔ ۳۱ صفحه‌ای تحت عنوان «هشدار» خطاب به حضرت امام خمینی ﷺ رهبر انقلاب اسلامی، انتقاد و جسارت بیشتری را نسبت به عملکرد نظام و رهبری آن در جنگ، وارد کرد.

در این نامه کمابیش همان سخنان و ادعای پیشین در ارتباط با جنگ و عواقب آن تکرار شده است، امّا ویژگی اصلی آن صراحت بیشتر و شفافیت موضع انتقادی نه‌تنها به مسؤولان کشور، حتی به برخی افکار و تصمیم‌گیریها و عملکرد رهبری است. احتمالاً به خاطر همین صراحت [بخوانید گستاخی] بوده است که پس از انتشار جزوه «هشدار» دفتر نهضت آزادی، مورد هجوم [بخوانید پیگرد] دادستانی قرار گرفت و تنی چند از کادر مرکزی نهضت آزادی، دستگیر شده، مدتها در بازداشت به سر بردند.[1]

بازرگان در انتهای این «جسارت‌نامه»، حضرت امام خمینی ﷺ را به ترس از پایان دادن جنگ متّهم کرده و پیشنهاد می‌کند این امر را به شوراهای قانونی واگذار کنند!

اگر برای شخص جناب‌عالی ابتکار و رهبری مستقیم جریان پایان‌بخشی به جنگ دشوار باشد ـ که مسلماً هم هست و بزرگترین فداکاری از ناحیهٔ شما می‌باشد ـ می‌توانید، به ترتیبی که در موارد دیگر عمل فرموده‌اید، تصمیم‌گیری و مذاکرات را بر مقامات و شوراهای قانونی و مسؤول واگذار نمایید.

آیا بازرگان، سازش‌ناپذیری و صراحت و قبول مسؤولیت حضرت امام خمینی ﷺ را در پیش از انقلاب و برخورد با رژیم شاه و فریبکاریهای امثال خود و در قبال مسامحه کاری دولت موقت و آشوبگران داخلی و جریان براندازی لیبرالها فراموش کرده بود؟ یا این که تلاش می‌کند تا چهرهٔ امام را مخدوش و ادامهٔ جنگ را حاصل عدم توانایی امام بر خاتمه جنگ، جلوه دهد؟ درواقع بازرگان در این نامه اتهام «خودخواهی» را به امام ﷺ ـ که به اعتراف همگان ذرّه‌ای از این

۱- در تکاپوی آزادی، حسن یوسفی اشکوری، جلد ۲، صفحهٔ ۴۹۷.

رذیلهٔ اخلاقی و سایر صفات غیرپسندیده روحی و اخلاقی در ایشان دیده نشد ـ می‌زند! آنچه خود داشت، به امام نسبت می‌داد. بازرگان هرگز یک کلمه اعتراف به اشتباهات خود و فرصتهای هدر رفته از ملّت و آبی که به آسیاب دشمن ریخته بود، ننمود، در حالی که امام بارها، به خاطر مسامحه و ضعف و ناکارآمدی و انحرافهای بازرگان و دولت او، از مردم عذرخواهی نموده بود. چطور آن‌گاه که حقاً شرایط مناسب برای خاتمهٔ جنگ ـ با صدور قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت و معرفی صدام به عنوان متجاوز و تأکید بر حقانیّت ملّت ایران در دفاع مقدّس و صراحت به ضرورت جبران خسارتهای جنگ از سوی عراق ـ فراهم آمد، حضرت امام ﷺ، با این که یک هفته قبل از آن مردم را به حضور در جبهه‌ها و محکم کردن کمربندها فراخوانده بودند، قطعنامه را پذیرفتند و آن را چون جام زهری دانستند که به خاطر اسلام و مصلحت ملّت سر کشیدند؟ متأسفانه بازرگان با ضعف نفس و انحراف در فهم اسلام، در جنگ نیز چون سایر مقاطع انقلاب، عملکردی به سود دشمن داشت. این نامه‌ها و اطلاعیه‌ها تماماً از سوی رسانه‌های استکباری پوشش داده می‌شد تا در تشویش اذهان عمومی و ایجاد شبهه نسبت به حقانیّت دفاع مشروع ملّت و سستی رزمندگان در جبهه‌ها استفاده شود.

علاوه بر استفادهٔ تبلیغاتی استکبار جهانی، صدام نیز از این نامه‌ها و اطلاعیه‌ها در جهت تقویت روحیه ارتش خود بهره می‌گرفت و آن را به عنوان نمونه‌هایی از اعتراض داخلی به امام و جنگ و حقانیّت خود در تجاوزش وانمود می‌ساخت.

«طارق عزیز» وزیر خارجهٔ وقت عراق، در یکی از جلسات سازمان ملل متحد، پشت تریبون با نشان دادن و خواندن بخشهایی از جزوهٔ «پایان عادلانه جنگ بی‌پایان» نهضت آزادی، از آن برای اثبات ادعای رژیم بغداد مبتنی بر جنگ‌طلبی ایران و صلح‌طلبی صدام استفاده کرد!![۱]

مهندس عزت‌الله سحابی از اعضای اوّلیه نهضت آزادی در اعترافات خود به این مطلب اشاره می‌کند و می‌گوید:

جالب است که در بهمن‌ماه سال ۶۵ یه اعلامیه‌ای نهضت آزادی منتشر کرد که در اون استدلال شده بود که براساس مستنداتی ـ که این مستندات یا آمریکایی بودند یا اسرائیلی ـ با استفاده از اون مستندات، ادعا شده بود که دولت ایران داره

۱- هویت، صفحهٔ ۱۷۶.

برای این جنگ علیه عراق، با اسرائیل و آفریقای جنوبی همکاری می‌کند. به شواهد و چیزهایی حالا، به حقیقت این کار، کار ندارم، بعداً عرض می‌کنم، ولیکن این در اون شرایطی که این [جزوه] درآمد، بزرگترین ضربه‌رو به روحیهٔ رزمندگان ایرانی می‌زد. چه در جبهه‌ها و چه در پشت جبهه‌ها، و مسألهٔ مهمتر این که بعدها روشن شد که دشمن بعثی چقدر از این استفاده کرد برای شکستن ـ در اردوگاههای نگهداری اسیران جنگی ایران ـ عراق چقدر از این اعلامیه برای شکستن روحیهٔ رزمندگان، روحیهٔ قوی اونا استفاده کرد. و این واقعاً حد، به نظر من بی‌مبالاتی، حد شرم‌آوری است که یک جمعیتی تا این اندازه مثلاً برای بینش خودش اصالت قائل بشه و پیش بره.(۱)

در عملیات والفجر ۱۰ یک سرتیپ عراقی در میان اسرای این عملیات به چشم می‌خورد. چند روز بعد از وی سؤال شد که به چه دلیل عراق مجدداً جنگ شهرها را آغاز کرد و به موشکباران مناطق مسکونی ایران اقدام کرد؟ سرتیپ عراقی گفت:

در یک جلسهٔ توجیهی که جمعی از افسران ارتش عراق شرکت داشتند، فردی به نمایندگی از گروه رجوی [منافقین] در تشریح اوضاع داخلی ایران اعلام کرد، حملهٔ عراق به شهرها می‌تواند مردم را بر ضد نظام بشوراند و مسؤولین جمهوری اسلامی را به پذیرش خواستهای بغداد وادار کند. این فرد در اثبات این ادعا به جزوات و نشریات نهضت آزادی اشاره می‌کرد و یک نوشتهٔ چهار برگی که ترجمهٔ عربی قسمتهایی از نظریات و مواضع نهضت آزادی در آن بود، بین افسران ارشد عراقی توزیع کرد.(۲)

عزت‌الله سحابی به یکی دیگر از این نامه‌ها ـ «هشدار» ـ اشاره نموده و می‌گوید:

همچنین در اون آخرین اعلامیهٔ قبل از پایان جنگ که «هشدار» نام داشت، مطالب بسیار زننده و دشمن شادکنی درش داشت که مورد اعتراض خیلی از کسانی که دلسوزی برای انقلاب و مملکت داشتن، قرار گرفت و فقط مطبوع طبع ضدانقلابان و سلطنت‌طلبان قرار گرفت. اینو بی‌پرده عرض می‌کنم.(۳)

۱- همان، صفحات ۱۷۶ و ۱۷۷.

۲- همان، صفحهٔ ۱۷۷.

۳- همان، صفحات ۱۷۷ و ۱۷۸.

۸ـ سفارش نشریهٔ فرانسوی لوموند به بازرگان!

نشریهٔ فرانسوی لوموند به بازرگان سفارش نگارش یک مقاله‌ای را می‌دهد که بعداً این مقاله بسط یافته و به صورت کتابی به نام «آیا اسلام یک خطر جهانی است؟» منتشر می‌شود. روزنامهٔ لوموند، گزیده‌ای از آن را در تاریخ ۱۹ آوریل ۱۹۹۴/۳۰ فروردین ۱۳۷۳ منتشر ساخت. متن کامل و اصلی آن به زبان فارسی در ایران چاپ و منتشر گردید. روزنامهٔ Diezeit چاپ آلمان نیز بخشهایی از این مقاله را چاپ کرد. روزنامهٔ سلام مورخ ۲۲ شهریور ۱۳۷۳ آن را درج نمود.

علّت سفارش روزنامهٔ فرانسوی به بازرگان، از محتوای این کتاب مشخص می‌شود. با پیروزی انقلاب اسلامی و تأثیر شگرف آن در جهان اسلام و خیزشهای اسلامی و ظهور پایبندی مسلمانان به احکام الهی، و حتی روی آوردن بسیاری از غربیها به افکار و اخلاق و معنویت اسلامی و مشخص شدن بی‌بنیاد بودن فرهنگ غربی و تهی بودن تمدّن حاکم بر غرب و دوگانگی برخوردهای غرب با ارزشهایی چون دمکراسی، حقوق بشر، آزادی و توسعه، سلطه‌گران مستکبر جهان غرب به‌طور آشکاری نگران آیندهٔ خود شدند! اقدامات مختلفی را انجام دادند تا ازگسترش فرهنگ دینی و اصول سیاسی اسلام جلوگیری به عمل آورند که تمامی این اقدامات از جمله جنگ تحمیلی ۸ ساله، به بُن‌بست رسید و نظام اسلامی و مفاهیم ارزشی آن بیش از پیش گسترش یافت و به قول امام راحل، انقلابمان در جنگ صادر شد. روی آوردن استکبار جهانی به تهاجم فرهنگی پیچیده و گسترده، و استفاده از تمامی شیوه‌ها و ابزارهای تبلیغی روانی، پس از خاتمهٔ جنگ، به عنوان یک استراتژی راهبردی درنظر گرفته شد. وجود عناصری از داخل که بتواند در ایمان دینی و اعتقادات اسلامی مردم و اصول انقلاب خدشه و شبهه وارد نمایند و بویژه عقبهٔ استراتژیک نظام، یعنی جوانان را هدف قرار دهند، برای آمریکا و سردمداران دنیای غرب از اهمیّت ویژه‌ای برخوردار شد. یکی از عناصر شبه روشنفکری می‌گوید:

> **خود ایشون [منوچهر گنجی، وزیر آموزش و پرورش رژیم محمّدرضا پهلوی] می‌گفتش که من با خیلی از اعضای نمایندگان کمیسیون سیاست خارجهٔ آمریکا تماس داشتم، از دوستان من هستن و به من صریحاً گفتن که شما که خودتون فرهنگی هستین، یک زمانی مقام فرهنگی بالایی هم داشتید، بیشتر می‌بایست، یعنی انتظار بیشتری ما از شما داریم که بهتر مجری این سیاست باشید. دیگه ما حاضر نیستیم راجع به بمب‌گذاری و ترورها و اعمال خشونتها چیزی از ایران بشنویم. بلکه**

آماده هستیم ببینیم مجلات متعدّد، کتب متنوع که در جهت، یا درواقع گویای این سیاست ما باشد، ملاحظه کنیم.(۱)

یکی دیگر از عناصر ضدانقلاب، در راستای استراتژی جدید آمریکا، می‌گوید:

اگر ما مبارزه با نظام‌رو صد کیلومتر فرض کنیم، از کیلومتر صفر تا ۹۵ اون تنها باید فعالیتهای فرهنگی، سیاسی و تبلیغاتی باشد و ما فعلاً در این مرحله هستیم.(۲)

در میان گروههای مخالف، شخصیّتها و جمعیّتهای که صبغهٔ اسلامی دارند، بیشتر مورد توجّه محافل آمریکایی و غربی قرار می‌گیرند و این امر طبیعی است. چراکه خدشه و شبهه در مبانی نظری و عملی اسلامی و اصول اساسی چون ولایت فقیه، علی‌القاعده باید با زبان قابل قبول و از سوی افراد وگروههایی باسابقهٔ اسلامی ارائه شود تا تأثیرگذار گردد. علّت پذیرش گروهی چون نهضت آزادی در میان ضدانقلابیون و اهمیّت یافتن آنان در زنجیرهٔ توطئه امریکا، همین نقش است. محمّد ارسی در جلسهٔ ضدانقلاب خارج کشور به این حقیقت اشاره دارد:

هیچ نیرویی حجم و وزن و امکانات معنوی و مادّیش در اون حدی نیست که تو این مملکت بتونه یه نقشی ایفا بکنه. دنیا هم قبول نمی‌کنه به دنبال یه گروه ویژه بره. بنابراین منطق و عقل حکم می‌کنه که کوشش بشه این چهار خانوادهٔ سیاسی ایران، چهار خانوادهٔ سیاسی ایران عبارت از: جریانی که درواقع مشروطه‌خواهان به عنوان بخشی ازکسانی که دنبال نظام پادشاهی هستند. بخشی از نیروهای ملّی، تفکر جمهوری‌خواهی دارن. بخشهایی از چپها که امروز اندیشهٔ ملّی دارن، یعنی ایدهٔ سوسیالیسم‌رو با حاکمیت ملّی و تمامیّت ارضی ایران و آزادی به گونه‌ای پیوند دادند ... یه بخش هم اون نیروهای اسلامی که تفکّرات اعتدالی دارند ... اسلام یک واقعیّت عینی است در جامعهٔ ما. اگر عده‌ای باشند، به هر شکلی، حالا به خودشان مربوط است یک برداشت دمکراتیک از اسلام داشته باشند. بنده نظر شخصی خودم را می‌گم. به نظر من اصول اساسی قرآن با دمکراسی آشتی‌ناپذیر است؛ امّا این یه تفسیری است. یه نظری است. عده‌ای هستن که به زور می‌خوان آشتی بدن،

۱- هویت، غلامحسین میرزا صالح، صفحات ۱۸۱ و ۱۸۲.
۲- هویت، فرّخ داداشپور، صفحهٔ ۶۷

خب آشتی بدن ... ما با نتیجه کار داریم. عده‌ای فرض کن ... کوشش می‌کنه بگه که اس و اساس اسلام، روح اون با روح دمکراسی قابل آمیزش است.[۱]

از بعد از سقوط دولت موقت، بازرگان در همین راستا، عمل کرد و در این سالهای آخر عمر، مستقیماً به سفارش لوموند مقاله و کتاب نوشت! وی در این کتاب سعی کرده است تا با معرفی اسلامی که خود می‌شناسد به عنوان دین رحمت و صلح و دمکراسی و آزادی، آن را برای جهان و به‌ویژه تمدن غرب، بدون خطر قلمداد نماید و طبعاً اسلامی که در جمهوری اسلامی حاکمیت یافته بود، اسلام خشن و مخالف با تمدن غرب و مظاهر آن قلمداد می‌شد. بازرگان منشأ نگرانی غرب از اسلام راکه «حیات دوبارهٔ اسلام» به واسطهٔ انقلاب اسلامی است، تأیید می‌کند و برای درمان نگرانی آنان، سعی در معرفی اسلام خود می‌نماید. بازرگان نوشتهٔ خود را با این عنوان آغاز می‌کند: «به خاطر آزادی، عدالت، ترقی، صلح و عشق»! سپس می‌نویسد:

یکی از حوادث درخور توجّه پایان قرن، که همراه با انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ میلادی، و سقوط غیرمنتظرهٔ کمونیسم (در دهه ۱۹۹۰) اتفاق افتاد، اعلام تهدید (یا ادعای خطر) جهانی اسلام توسط مطبوعات و محافل غربی است. نگرانی مشابهی علیه «رنسانس» یا «تجدید حیات اسلام» و بازگشت آن به صحنهٔ بین‌المللی سیاست، از هنگامی ابراز شده است که بعضی جنبشهای آزادیبخش در برخی از کشورهای مسلمان، به ظهور پیوست.

این داعیه تا آن جا پیش رفته است که ادعا می‌شود دمکراسی و آزادی و ارزشهای حاکم بر تمدّن مغرب زمین، که توانست خود را از خطر فاشیسم و کمونیسم برهاند، در معرض خطر و تهدید اسلام تجدید حیات یافته، قرار گرفته است و برای علاج آن باید دست به اقدامات جدّی زده شود.[۲]

بازرگان در قسمت دیگر مطلب خود، پاره‌ای از اعمال گروهها یا دولتهای اسلامی را غیرانسانی! دانسته و اسلام را لزوماً مساوی با مسلمانان نمی‌داند! و بدون شک مقصود او، اعمال کشورهایی چون مصر، عربستان، عراق، پاکستان و ... نیست، چراکه آنها، سالها قبل از انقلاب اسلامی، حکومت اسلامی داشتند، ولی خطری هم از ناحیهٔ آنها احساس نشده بود. یعنی اسلام

۱- هویت، صفحات ۱۷۲ و ۱۷۳.

۲- در تکاپوی آزادی، جلد ۲، صفحهٔ ۵۶۶.

آمریکایی نه‌تنها فاقد خطر بود، بلکه منافعی برای جهان غرب هم داشت. لذا مقصود بازرگان به کشوری چون ایران و گروههایی چون مجاهدین فلسطین و لبنان و حرکت جهادی مردم مصر برمی‌گردد که درواقع مُهر تأییدی است بر خواست غرب:

من در این‌جا قصد ندارم که به دفاع یا محکوم کردن پاره‌ای اعمال کم و بیش غیرانسانی یا ناعادلانه که به برخی از گروهها یا دولتهای اسلامی نسبت داده می‌شود، بپردازم ... آنچه به نظرم می‌رسد جلب توجّه روزنامه‌نگاران و سیاستمدارانی است که اسلام را به عنوان خطر و تهدید جهانی، مطرح می‌کنند و این تذکر بدیهی را بدهم که اسلام لزوماً مساوی با مسلمانان نیست، همان‌طور که رهبران معنوی و دینی حاضر یا دولتهای حاکم بر کشورهای اسلامی، ممکن است معرف واقعی مسلمانان آن کشورها نباشند.

بازرگان، با برشماری آنچه که به عنوان «اعمال دولتها و گروههای اسلامی» مورد اعتراض غرب قرار گرفته، نظر خود را به عنوان «اسلام واقعی» پیرامون این موارد ارائه می‌کند. موارد شمارش شده بخوبی نشان‌دهندهٔ نوک حملهٔ درخواست لوموند و پاسخ بازرگان به مشی جمهوری اسلامی است، البته با برداشتهای مغرضانه‌ای که غرب و رسانه‌های وابسته به سرمایه‌داری و صهیونیسم جهانی از این تعابیر و اصطلاحات داشته و آن را تحمیل می‌کنند.

۱ـ گروگانگیری [اشاره به اشغال لانهٔ جاسوسی] ۲ـ تروریسم [اشاره به دفاع مشروع مردم فلسطین و لبنان و اتهامات بی‌روا علیه جمهوری اسلامی در ترور مخالفان] ۳ـ اعدام مرتدین یا ملحدین یا توهین‌کنندگان به مقدّسات مذهبی [اشاره به اهانت سلمان رشدی مرتد تحت حمایت دولتهای غربی علیه قرآن و پیامبر اکرم و صدور حکم اعدام او توسط حضرت امام ﷺ] ۴ـ همزیستی مسالمت‌آمیز و دفاع مشروع ۵ـ آزادی عقیده، اندیشه و عمل ۶ـ دموکراسی ۷ـ رفاه و توسعه.

و درنهایت، اسلام خود را البته با تعبیر و برداشت خاصّ خودش، کاملاً مطابق بامفاهیم غربی ارزیابی می‌کند.

امیدوارم شرح خلاصه‌ای که ارائه شد، خوانندگان محترم را متقاعد ساخته باشد که اسلام ـ اسلام حقیقی قرآن و محمّد ﷺ ـ تضاد و ناسازگاری با مفاهیم عالی و ارزشهای انسان‌مدارانه ندارد. ارزشهایی مانند دموکراسی، آزادی، پیشرفت، توسعه، عدالت و غیره ... حتی اسلام خود از محرکین اصلی این ارزشها بوده و

نه تنها از آنها دفاع کرده، بلکه به تحقق آنها کمک کرده است.

ملاحظه می‌کنیم که اوّلاً بازرگان به برداشتهای متفاوت اسلام و غرب از این مفاهیم اشاره‌ای نمی‌کند. ثانیاً برخوردهای دوگانهٔ غرب با این مفاهیم را نسبت به منافع مادّی خود، مورد نظر و انتقاد قرار نمی‌دهد. ثالثاً موارد شمارش شده را به اسلام مرتبط ندانسته و آن را به پاره‌ای دولتها (جمهوری اسلامی) نسبت می‌دهد. رابعاً برداشت خود را از اسلام، اسلام حقیقی قرآن و محمّد ﷺ قلمداد می‌کند! آیا در شرایطی که غرب در بُن‌بست حکم امام ﷺ در اعدام سلمان رشدی، به دنبال راه فراری می‌گردد، این مقاله دستاویز و استناد خوبی برای آنان نیست تا حکم امام و مشی جمهوری اسلامی را در نزد افکار عمومی جهان و مسلمانان، غیراسلامی و درنتیجه باطل اعلام کنند؟

۹ـ تدوین کتاب «انقلاب ایران در دو حرکت»!

بازرگان، کتاب دیگری را هم تدوین کرد و نام آن را «انقلاب ایران در دو حرکت» نهاد. از عنوان کتاب مشخص است که بازرگان در جهت امیال شخصی خود که کاملاً مطابق با خواست استکبار جهانی است، می‌خواهد اثبات کند که انقلاب، قبل از پیروزی یک حرکت با مشخصات خاص داشته که پس از پیروزی این حرکت منحرف شده و به چیز دیگری تبدیل شده است!! بررسی این کتاب و نظرات بازرگان در آن، احتیاج به یک کتاب دارد لیکن اشاره به بعضی از موارد، ضروری است.

اوّل این که: بازرگان سعی می‌کند شناخت خود را از حرکت انقلاب، قبل و بعد از پیروزی، به عنوان واقعیّتهای انقلاب منعکس کند! در حالی که با زیرساختی که از تفکّر و شناخت بازرگان از اسلام داریم، برداشتهای وی از حرکت انقلاب نمی‌تواند دارای اصالت و بدون انحراف باشد. جزمیت بازرگان در حقانیّت برداشتهایش، از شخصیّتی چون او، جای تعجّب ندارد. امّا جای این سؤال هست که چطور او برای برداشتهای خود این‌قدر جزمیت قائل است، ولی دیگران را همواره به آن متّهم می‌کند و خواستار تجدیدنظر مشی و حرکت آنان می‌شود؟

دوم: بازرگان در جای جای این کتاب، برخی حقایق را تحریف می‌کند و بعضی از آنها را نیز بازگو نمی‌کند، تا بتواند نتیجهٔ دلخواه خود را بگیرد. بازرگان با این کتاب، جداً متّهم به تحریف تاریخ و استفاده جهت‌دار و گزینشی از جریان تاریخ انقلاب اسلامی است. راهپیماییهای میلیونی مردم را دارای ماهیّت «ملّی» معرفی می‌کند (ص ۳۳)، ترکیب شعارهای مردم در راهپیماییها و

تظاهرات را جانبدارانه اعلام می‌کند (ص ۳۷ و ۳۸ و ...)، مبارزهٔ روحانیون و مردم را رنگ و لعاب ملّی مذهبی می‌دهد (ص ۲۵ و ۲۶) و نقش روشنفکران را مؤثر‌تر از حوزه‌های علمیه و امام در انقلاب می‌داند. ادعا می‌کند که قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، صحبتی از جمهوری اسلامی و حکومت اسلامی نبوده است و هدف تنها رفتن شاه بوده است (ص ۴۱ و ۴۲)، در حالی که یک نگاه به مصاحبه‌ها و سخنرانیهای حضرت امام ﷺ در صحیفهٔ نور، خلاف بودن آن را نشان می‌دهد. هیچ اشاره‌ای به رفتن خود به فرانسه و محور مذاکراتش با امام نمی‌کند! (صص ۵۰-۷۰). تلاش وسیعی در نفوذ و القا و تأثیرپذیری انقلاب و حرکت بعد از پیروزی آن از چپ می‌کند و...

سوم: بازرگان حرکت انقلاب را بعد از پیروزی، دارای مشخصه‌هایی می‌داند که تنها با تعبیر و تفکّر خود او سازگار است و درواقع به روش متّهم کردن انقلاب، آن را بدنام می‌سازد!

ـ جدا شدن منافقین و جبههٔ ملّی از انقلاب اسلامی را، حرکت گریز از مرکز و تفرقه‌انگیز انقلاب در حرکت دوم توصیف می‌کند!

ـ مسؤولیت‌پذیری روحانیت در پُستهای مختلف حکومتی را، ناهماهنگی با حرکت اوّل عنوان می‌کند، گویا قرار نبوده روحانیون مسؤولیت حکومتی بپذیرند، یا حکومت ماهیّت مذهبی داشته باشد!

ـ توجّه به مکتب و دیانت و تقدّم آن بر ایران و ایرانیّت را تراوش فکری رهبری و از مختصّات حرکت دوم انقلاب معرفی می‌کند!

ـ عنوان کردن صدور انقلاب و اسلام را عامل دشمنی استکبار و سبب گریز از انقلاب در داخل و خارج، مطرح می‌سازد!

ـ اعتراض به استکبار جهانی و غرب و امریکا [با آن سابقهٔ خیانت و جنایت و شروع دخالت بعد از پیروزی انقلاب اسلامی] را مایه‌های بی‌آبرویی اسلام در جهان می‌شناسد [گویا آبرو داشتن اسلام نزد ابرقدرتها، افتخار محسوب می‌شود!]

ـ اجرای احکام الهی و تبلیغات برای آن ـ ارزش دادن به معنویات و اخلاقیات ـ حمایت از مستضعفان و محرومان را از جمله مشخصه‌های انقلاب در حرکت دوم می‌داند (ص ۱۱۱). این موارد را با سمت‌گیری خاص که موجب تفرقه، دشمنی، نفرت، عقب‌ماندگی و اختلافات و ... به کار می‌برد و عمداً ماهیّت و صبغهٔ این ارزشها را برعکس نموده است. جای این سؤال از بازرگان هست که اگر این موارد و سایر نکاتی را که می‌توان بدان افزود، از اسلام و انقلاب اسلامی بگیریم، چه چیزی باقی می‌ماند که وجه تمایز یک انقلاب اسلامی از سایر انقلابها باشد؟ آیا

جمهوری اسلامی بدون این ارزشها، ماهیّت و معنا و مفهومی خواهد داشت؟ آقای بازرگان و نهضت آزادی خوب می‌دانستند که این مشخّصه‌ها را باید با ترفندهای خود از جذّابیت بیندازند و لذا آنها را عامل تفرقه و اختلاف و دشمنی عنوان می‌کنند. جدا شدن گروههای غیراسلامی و التقاطی مانند چپیها و منافقین و جمعیتهای وابسته به آمریکا مانند جبههٔ ملّی و نهضت آزادی از انقلاب اسلامی، به واسطهٔ تفاوت ماهوی بینش و تفکّر و خواست آنان با انقلاب اسلامی بوده است. آنان می‌خواستند انقلاب براساس خواستها و منافع آنها مشی کند، در حالی که انقلاب به خاطر ماهیّت اسلامی، در جهت اسلام و ارزشهای آن حرکت می‌کرد و طبعاً ناسازگاران با این حرکت از آن دفع شدند. این عیب انقلاب است یا عیب گروههایی که برخلاف خواست عمومی مردم متدیّن و در جهت انحصار دادن انقلاب به سمت اهداف خود حرکت می‌کردند؟

در هر حال، بازرگان در روزهای پایانی عمر خود، با پیوستن به حلقهٔ ضدانقلابی کیان و کنار نهادن دین از دنیا و جدایی دین از سیاست، انحراف خود را از اسلامِ ولایت فقیه و حوزه‌های علمیه کامل کرد و نشان داد که تشخیص حضرت امام ﷺ در خالص نبودن اعتقاد این گروه به اسلام و خطرناک بودن این جمعیت، کاملاً صحیح و منطقی بوده است.

بازرگان به دیار باقی شتافت تا حاصل فکر و عمل خود را در دستگاه عدل الهی رؤیت کند، امّا راه انحرافی و آثار التقاطی او باقی ماند و هر رهروی که در اثر این آثار و انحرافات، از انقلاب اسلامی و حرکت مستقیم رهبری آن، جدا شود، به سنگینی پاسخگویی و محاسبهٔ بازرگان افزوده خواهد شد. این عاقبت کسی است که اسلام خود را از روحانیت متعهد و صالح جدا کند، چنانچه عاقبت آنهایی که اسلام خود را از اهل‌بیت علیهم‌السلام جدا کردند، آن شد که در صدر اسلام ثبت شده است. امروز ولایت فقیه، حجّت خدا و نیابت امام زمان «عج» در هدایت مسلمانان است و برداشتها، تشخیصها و شناختها باید با این ملاک و معیار سنجیده و به آن عرضه شود. چنانچه قانون اساسی جمهوری اسلامی سیاستهای کلان کشوری را متوجه ولایت فقیه دانسته است تا در این چارچوب، اجراییات انجام شود. دین را باید از متخصّصان آن گرفت، چنانچه هر علم و فنی را از صاحبان آن فرامی‌گیرند. بازرگان در شناخت دین، تنها رفت و در صحرای خشک و سوزان کج‌فهمی، شکار شیطان نفس شد و عمر خود را در مخالفت با حکومت جمهوری اسلامی و رهبر حکیم و الهی و عارف و مجاهد آن گذراند.

«فاعتبروا یا اولی الابصار»

مؤسسهٔ فرهنگی قدر ولایت



سران نهضت آزادی ایران در کنفرانس مطبوعاتی (بهمن ۶۷ - حسینیه ارشاد)
از راست: بازرگان، یدالله سحابی، ابراهیم یزدی

پیوستها

عباس امیرانتظام

عباس امیر انتظام در خانواده‌ای یهودی به دنیا آمد. نام پدرش یعقوب روافیان بود که بعدها نام خانوادگی خود را تغییر داده و امیر انتظام را برگزید.(۱)

عباس روافیان در سال ۱۳۴۲ به یکی از مراکز ثبت احوال می‌رود و به‌طور رسمی شهادت می‌دهد که مسلمان شده و اسمش را تغییر داده است.(۲) کسانی چون شهید حاج مهدی عراقی نیز شهادت داده است که وی بعدها دین اسلام را پذیرفته و قبلاً یهودی بوده است.(۳)

امیرانتظام یکی از دانشجویان فنی دانشگاه تهران بود و در سال ۱۳۴۰ تلاش کرد تا خود را به بازرگان که در آن دانشکده استاد بود، نزدیک کند. هیچ‌یک از فعّالان عرصهٔ مبارزه با رژیم پهلوی، از سوابق و گذشتهٔ او خبر نداشتند و کسی نمی‌دانست وی تا پیش از ۱۳۴۰ چه می‌کرده و چه اعتقاداتی داشته است.

امیرانتظام هم شروع حضور خود در فعّالیّتهای اجتماعی و سیاسی را از همین دورهٔ دانشجویی می‌داند.

من که در دوران دانشکدهٔ فنی افتخار شاگردی مهندس بازرگان را داشتم و با افکار و سیاستهای ایشان آشنا بودم، در مسیر مبارزهٔ سیاسی نیز جزو شاگردان ایشان درآمدم.(۴)

با این سابقهٔ مبهم، امیرانتظام از سادگی بازرگان استفاده کرده و به عضویت هیأت اجرائیه نهضت مقاومت ملّی درمی‌آید! و مسؤول ادارهٔ امور دانشجویی دانشگاه تهران می‌شود.(۵)

محققان با توجّه به اسناد و مدارک، معتقدند که امیرانتظام قبل از عضویت در نهضت آزادی و نزدیک شدن به بازرگان، از سوی سازمانهای جاسوسی آمریکا برای نفوذ در میان رجال و جمعیّتهای مخالف رژیم پهلوی انتخاب و تحت تعلیم قرار گرفته است. چنانچه در دفاعیهٔ خود

۱- مجله پر، چاپ امریکا، شمارهٔ ۱۴۴، دی ۱۳۷۵.

۲- مجله آسیای جوان، ۲۰ مرداد ۱۳۵۸.

۳- روزنامهٔ فرمان، شمارهٔ ۱۹۰، ۶ اردیبهشت ۱۳۶۰.

۴- نامهٔ ارسالی امیرانتظام از زندان اوین، ۱۸ بهمن ۱۳۵۸.

۵- همان.

عنوان می‌کند که در سفر جانسون به ایران، وی داوطلب می‌شود تا نامهٔ اعتراضیهٔ نهضت را به وی بدهد و نامه را از طریق سفارت آمریکا و شخصی به نام ریچارد کاتم به جانسون می‌دهد.[۱]

این شخص رابط اصلی امیرانتظام با سازمانهای جاسوسی آمریکاست و ارتباط مستمری را با وی برقرار می‌کند. امیرانتظام در دفاعیاتش این مسأله را تأیید می‌کند.

در موقع دادن نامه، آقای ریچارد کاتم پیشنهاد کرد ... هرچند وقت یکبار من او را ببینم و مطالبی را که دارم به او بدهم.[۲]

امیرانتظام، بعدها، به آشنایی دیرینه‌اش با جاسوسان اشاره کرده و می‌نویسد:

آن وقت عضو کمیتهٔ مرکزی نهضت مقاومت و عضو شورای نهضت مقاومت بودم و مسؤول امور دانشجویی در دانشگاه ... در عین ملاقات و دادن نامه [به جانسون] با دو نفر از کارمندان سفارت آمریکا به نامهای «ریچارد کاتم» و یکی هم آقای «جان گیو» آشنا شدم و چندین جلسه بعد از رفتن جانسون در مورد مسایل ایران، ما داشتیم.[۳]

جان گیو مأمور سیا با اسم مستعار آدلسیک در ایران بود.

بعد از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، امیرانتظام از بیم برخورد رژیم، ایران را ترک می‌کند و در دانشگاه «برکلی» آمریکا به تحصیلات تکمیلی می‌پردازد و در آن‌جا به طور نامشخصی و با کمک شرکای یهودی و صهیونیست، سرمایه‌ای تهیه کرده و به کار تجارت و فروش ماشین آلات سنگین آمریکایی مشغول می‌شود و به سراغ مسائل مبارزاتی نمی‌رود.

دادستان انقلاب بر مبنای اعترافات امیرانتظام، می‌گوید:

وی به اقرار خود، فعالیّت سیاسی مجدّد خویش را در سال ۱۳۵۷ شروع کرده و پس از ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ مجدّداً به نهضت آزادی پیوسته است و به جای آقای محمّد توسلی، به عنوان مترجم در ملاقاتهای بازرگان با خارجیان انگلیسی زبان و آمریکاییان ظاهر شده است.[۴]

۱- دفاعیهٔ امیرانتظام، کیهان، ۱۸ بهمن ۱۳۵۸.

۲- همان.

۳- هفته‌نامهٔ نیمروز، چاپ خارج از کشور، شمارهٔ ۴۱۰، مورخ ۲۸ اسفند ۱۳۵۸. نقل از نیمهٔ پنهان، جلد ۵، صفحهٔ ۸۰.

۴- مقدمهٔ رأی صادره دادستان انقلاب اسلامی.

عجیب به نظر می‌رسد، ولی واقعیت دارد که امیرانتظام در شروع مجدّد عضویت و فعالیّت در نهضت آزادی، به عضویت شورای مرکزی و دفتر سیاسی این جمعیّت درمی‌آید.[۱] و سپس عضو دولت موقت می‌شود!

مهندس عزت‌الله سحابی از اعضای پیشین مرکزیت نهضت آزادی، تعجّب خود را از این مسأله ابراز می‌دارد:

آقایان نزیه و امیرانتظام اگرچه جزو مؤسسان و فعّالان اوّلیه نهضت آزادی در سال ۱۳۴۰ بودند، لکن از سال ۱۳۴۱ صحنه را ترک کردند و در داخل (نزیه) و خارج کشور (امیرانتظام) به دنبال کسب مال و جاه رفتند ... در این ۱۵-۱۶ سال برای ما به هیچ‌وجه روشن نبود که آقایان اصلاً چه مسیری را طی کردند و افکارشان کجا رشد یافت ... برای ما روشن نشد که این آقایان با چه محافلی و چه خطهایی تماس دارند ... و این اعتراضات کاملاً وارد است که چرا اینان یک‌مرتبه مشاور دست اوّل دولت موقت شدند![۲]

امریکا با محاسبهٔ دقیق خود، ریچارد کاتم را که قبلاً ارتباطات خوبی با نهضت آزادی داشت، کاندیدای احراز مقام سفیرکبیری آمریکا در ایران کرده بود. او به تهران آمد و بمحض ورود به ایران، با امیرانتظام تماس برقرار کرده و خواستار ملاقات با مهندس بازرگان و دیگر سران انقلاب می‌شود. امیرانتظام هم این دستور را اجرا و ترتیب ملاقات را می‌دهد. خود او در این باره می‌گوید:

تاریخ صحیح آمدن آقای ریچارد کاتم به ایران را به خاطر ندارم، ولی فکر می‌کنم اواخر آذر یا دی ۱۳۵۷ بود و من از طریق سازمان دفاع از حقوق بشر مطّلع شدم. در جلسه‌ای که ریچارد کاتم با اعضای این سازمان داشت، مرا هم دعوت کرده بودند.

افرادی که در این جلسه حضورداشتند، عبارت بودند از آقای دکتر میناچی (وزیر ارشاد دولت موقت)، آقای علی‌اصغر حاج سیدجوادی، آقای مهندس نباتی، ریچارد کاتم و آقای استمپل.[۳]

۱- نامهٔ امیرانتظام به خارج کشور، هفته‌نامهٔ نیمروز، چاپ خارج از کشور، شمارهٔ ۳۴۴، ۱۷ آذر ۱۳۷۴.

۲- روزنامهٔ کیهان، ۳ تیر ۱۳۷۵.

۳- دفاعیهٔ امیرانتظام، بخش دوم، روزنامهٔ کیهان، ۲۰ بهمن ۱۳۵۸.

در اسناد لانهٔ جاسوسی، از امیرانتظام به عنوان منبع جدید نهضت آزادی که باید قویاً محفوظ بماند، یاد می‌شود.[۱] و از او با اسامی رمز. س.د. آمستر اس.دی.پلارد و ادوارد یاد می‌شود.[۲]

با این سوابق، پس از پیروزی انقلاب اسلامی، مهندس بازرگان او را به معاونت خود برمی‌گزینند! خود او می‌گوید:

در روز ۲۳ بهمن ... که تهران در میان آتش هیجان می‌سوخت، ما به نخست‌وزیری رفتیم و در ساعت ۸ صبح تا ۲ بعدازظهر ساختمانهای آن را تحویل گرفتیم و منظم کردیم و اتاقی را هم برای آقای مهندس بازرگان آماده کردیم. پس از آن من خدمت آقای مهندس بازرگان تلفن کردم و ایشان آمدند ... وقتی در پلّه‌های ساختمان نخست‌وزیری به ایشان خیرمقدم می‌گفتم، ایشان به من گفتند که من، تو و مهندس صبّاغیان و دکتر یزدی را به عنوان معاون نخست‌وزیر انتخاب کرده‌ام![۳]

امیرانتظام علاوه بر این سمت، از سوی مهندس بازرگان موظّف بود تا نامه‌های سفارتخانه‌ها و دولتهای خارجی را جواب بدهد و از این‌رو کلّیه نامه‌های ارسالی به بازرگان به دفترش فرستاده می‌شد.[۴] تا بیستم تیرماه ۱۳۵۸ کلّیهٔ دیپلماتهایی که به ملاقات بازرگان می‌آمدند، اغلب به دفتر کار امیرانتظام می‌آمدند و پس از دیدار بااو برای ملاقات بازرگان هدایت می‌شدند.[۵]

امیرانتظام سپس به عنوان نخستین سفیر جمهوری اسلامی ایران در کشورهای اسکاندیناوی منصوب شده و به سوئد می‌رود. وی دو وظیفه دیگر را نیز در خارج عهده‌دار می‌شود، یکی نمایندهٔ ویژه نخست‌وزیر در مذاکره باکشورهای اتحاد جماهیر شوروی (سابق)، آمریکا و اروپا، و دیگری سفیر فوق‌العادهٔ دولت در سطح اروپا.[۶]

امیرانتظام ارتباطهای خود را در خارج از کشور گسترش می‌دهد و علّت مجبور شدن او به

۱- اسناد لانهٔ جاسوسی، جلد ۱۰، صفحهٔ ۸ تاریخ سند ۱۹ دی ۱۳۵۷.

۲- اسناد لانهٔ جاسوسی، جلد ۵۶، صفحات ۵ و ۱۵.

۳- روزنامهٔ کیهان، ۲۰ بهمن ۱۳۵۸.

۴- هفته‌نامهٔ نیمروز، چاپ خارج از کشور، شمارهٔ ۳۴۴، ۱۷ آذر ۱۳۷۴، نقل از نیمهٔ پنهان، جلد ۵، صفحات ۷۶ و ۷۷.

۵- همان.

۶- همان.

درخواست تغییر شغل،[۱] نیز گسترش جاسوسی او بوده است.

در دورانی که من به سوئد می‌رفتم، نمایندگان سفارت آمریکا ـ که تظاهر به داشتن علاقه برای حل مسایل فی‌مابین می‌کردند ـ اظهار علاقه کردند که آیا می‌توانند مذاکرات برای اصل مسایل فی‌مابین ایران و آمریکا را در سوئد دنبال کنند؟[۲]

و در ادامه برخی از این روابط را بیان می‌کند.

پس از دو ماهی که به سوئد رفته بودم، از طریق سفارت آمریکا اطلاع دادند که آقای استمپل از واشنگتن درخواست کرده که برای مذاکره دربارهٔ مسایل فی‌مابین به سوئد بیاید ... اطّلاع دادم بیایید که آقای استمپل و شخص دیگری به نام ژرژ گیو به سوئد آمدند ...

دومین بار در اواخر شهریور از سفارت آمریکا در سوئد اطلاع دادند که آقای ژرژ گیو می‌خواهند برای مذاکره دربارهٔ مسایلی به دیدن من بیایند ... به سفارت آمریکا در سوئد اطلاع دادم آقای ژرژ گیو آمد ...

بار دیگر اطلاع دادند که متصدّی میز ایران در واشنگتن می‌خواهد مرا ببیند، که کاردار و آن شخص که نامش را به خاطر ندارم، به دیدنم آمدند ...[۳]

علاوه بر جاسوسی، امیرانتظام طرح انحلال مجلس خبرگان قانون اساسی را به سبب طرح اصل «ولایت فقیه» در آن، تنظیم و به دولت موقت می‌دهد که تصویب هم می‌شود! ولی با مخالفت حضرت امام ﷺ خنثی می‌گردد.

در مدّت پنج ماهی که در کشورهای اسکاندیناوی بودم، سه بار به ایران آمده و چهار طرح به دولت دادم، که «طرح انحلال خبرگان» نیز از آن جمله بود.[۴]

قطعاً نمی‌توان ارتباطات امیرانتظام با مأموران سیاسی و سفارتخانهٔ آمریکا را بی‌تأثیر در این طرح دانست. پس از کشف اسناد لانهٔ جاسوسی و اسامی رمز امیرانتظام، وی به ایران

۱- همان.

۲- روزنامهٔ کیهان، ۲۹ آذر ۱۳۵۸.

۳- همان.

۴- هفته‌نامهٔ نیمروز، چاپ خارج از کشور، شمارهٔ ۳۴۴، مورخ ۱۷ آذر ۱۳۷۴، نقل از نیمهٔ پنهان، جلد ۵، صفحهٔ ۷۷.

فراخوانده شد و بلافاصله بازداشت و روانهٔ زندان گردید. در روز ۲۶ اسفند ۱۳۵۹ دادگاه انقلاب اسلامی به ریاست آیت‌الله محمّدی گیلانی تشکیل گردید. مهندس بازرگان با هدف حمایت از امیرانتظام در دادگاه حضور یافت و در مقابل، شهید محمّد منتظری به اقامهٔ شکایت علیه او و نهضت آزادی پرداخت.

سرانجام دادگاه پس از ۱۵ جلسه رسیدگی به اتهامات عباس امیرانتظام، رأی خود را صادر کرد. در قسمتی از رأی آمده است:

دادگاه انقلاب اسلامی مرکز، عباس امیرانتظام را به خاطر جرایم زیر:
شرکت در توطئه انحلال مجلس خبرگان در مقابله با ولایت فقیه، تمهید در تفریق بین مسلمانان و جدا کردن برادران فلسطین و لیبیایی از حمایت نهضت اسلامی، فرار دادن سران فاسد رژیم گذشته و مأموران سیاسی سفارت رژیم شاه در اسراییل و مقامات عالی‌رتبه مجلس سنای سابق و سرمایه‌داران صهیونیست تحت تعقیب، و انجام ملاقاتها و تماسهای سرّی و دادن اطلاعات و آگاهی به دشمنان انقلاب دربارهٔ مسایل و مشکلات داخلی کشور، به حبس ابد محکوم می‌نماید.[1]

پس از محکومیت امیرانتظام، همچنان حمایتهای مجامع ضدانقلاب و صهیونیسم از او ادامه داشت، چنانچه بنیاد کرایسکی که یک یهودی صهیونیسم اتریشی آن را پایه‌ریزی نمود، جایزهٔ اوّل خود را به او اعطا می‌کند.[2] امیرانتظام نیز از زندان، با ضد انقلاب و صهیونیسم ارتباط داشته و همچنان ضدیت خود را با مصالح و منافع ملّت ایران و باورهای اسلامی آن، با لجاجت تمام دنبال می‌کند.

۱- روزنامهٔ کیهان، ۲۱ خرداد ۱۳۶۰.

۲- روزنامهٔ کیهان هوایی، شمارهٔ ۱۲۴۵، مورخ ۱۲ شهریور ۱۳۷۶.

حسن نزیه

حسن نزیه در سال ۱۳۰۰ شمسی به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاهش گذرانید و سپس در دانشکدهٔ حقوق تهران به تحصیل پرداخت. در سال ۱۳۲۳ تحصیلات دانشگاهی را به اتمام رساند و به عنوان «وکیل دادگستری» به فعالیّت اجتماعی مشغول شد. سپس برای تکمیل تحصیلات و سودای سفر به غرب، عازم اروپا شد و مدت کوتاهی در دانشگاههای ژنو و نوشاتل، تحصیل نمود.

نزیه در اواخر دهۀ ۱۳۲۰ به صف نهضت ملّی کردن نفت پیوست و سپس به جبهۀ ملّی ایران وارد شد. او موفق به جلب اعتماد دکتر مصدق می‌شود[۱] و لذا در سال ۱۳۳۱ به عنوان نمایندهٔ ایران در کنفرانس «اتحادیهٔ جهانی تأمین اجتماعی» شرکت می‌کند. نزیه در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به رغم نزدیکی به مصدق و عضویت در جبهۀ ملّی بدون آسیب و هرگونه تعرّض به کار و زندگی خود ادامه داد. وی تا هنگام پیروزی انقلاب اسلامی در دایرهٔ توجهات خاصّ رژیم شاه قرار داشت. ابتدا به عنوان مشاور حقوقی وزیر بهداری و بهزیستی به‌کار مشغول شد. در سال ۱۳۳۹ در سمت دادیار دادسرای انتظامی وکلا و سپس به عنوان کفیل و سرپرستی این دادسرا و عضو آن، مشغول گردید. نزیه در چهار دوره نیز به عضویت هیأت‌مدیره کانون وکلا رسید.

وی از هواداران جدّی و پر و پا قرص دکتر احمد متین دفتری ... داماد مصدق ـ که از شخصیّتهای شناخته شده و طرفدار انگلیس و دارای سابقهٔ جاسوسی برای آن کشور بود ـ شناخته می‌شود. چنانچه در دورهٔ پانزدهم، وقتی متین دفتری به صورت فرمایشی به ریاست کانون وکلا رسید، حسن نزیه، عهده‌دار مقام معاونت او و نایب‌رئیس این کانون شد.[۲]

حسن نزیه، در زمان تشکیل نهضت آزادی ایران، جزو اعضای مؤسس این جمعیت قرار گرفت و در جلسهٔ تأمین آن، در منزل مرحوم آیت‌الله فیروزآبادی، پس از بازرگان، سخنرانی نمود!

لطف‌الله میثمی از اعضای اوّلیهٔ نهضت آزادی و سازمان مجاهدین (منافقین) ـ که از آنان

۱- مجلهٔ امید ایران، شمارهٔ ۲۱ دورهٔ جدید، ۴ تیر ۱۳۵۸.

۲- روزنامهٔ کیهان، ۲۱ تیر ۱۳۵۷.

گسست ـ در خاطرات خود در این زمینه می‌نویسد:

در نهضت آزادی، جناح‌ها و گرایش‌های متفاوتی وجود داشت. جریان آیت‌الله طالقانی، مهندس سحابی، دکتر شیبانی و بچه‌های انجمن اسلامی، بیشتر گرایش مذهبی داشتند. جناحی دیگر، سیاسی و به جبههٔ ملی نزدیک‌تر بودند؛ مثل آقای حسن نزیه که می‌خواستند نهضت، چهرهٔ سیاسی و غیرمذهبی داشته باشد.(۱)

حضور نزیه در جمعیت نهضت آزادی، با عدم پایبندی به اسلام و احکام آن، اعتراض زیادی را موجب شد.

سر برآوردن نزیه به عنوان رئیس هیأت‌مدیره و مدیرعامل شرکت ملّی نفت ایران در دولت بازرگان هم موجب تعجّب و اعتراض بسیاری قرار گرفت.

عزت‌الله سحابی، یکی از اعضای پیشین مرکزیت نهضت آزادی می‌گوید:

آقایان «نزیه» و «امیرانتظام» اگرچه جزو مؤسسان و فعّالان اوّلیهٔ نهضت آزادی در سال ۱۳۴۰ بودند، لکن از سال ۱۳۴۱ صحنه را ترک کردند و در داخل و خارج کشور به دنبال کسب مال و جاه رفتند ... در این ۱۵-۱۶ سال برای ما به هیچ‌وجه روشن نبود که آقایان اصلاً چه مسیری را طی کردند و افکارشان کجا رشد یافت ... برای ما روشن نشد که این آقایان با چه محافلی، چه خطهایی در تماس بودند، و این اعتراضات کاملاً وارد است که چرا اینان یک مرتبه مشاور دست اوّل در دولت موقّت شدند.(۲)

زمانی که شاپوربختیار از سوی شاه به نخست‌وزیری منصوب شد. حسن نزیه عازم پاریس گردید تا با بهره‌گیری از سوابق آشنایی خود با بازرگان و برخی همفکران خود که در پاریس بودند، با حضرت امام ﷺ ملاقات کند. بیشترین نقش را در ایجاد این رابطه و امکان ملاقات، دکتر ابراهیم یزدی ایفا کرد.

نزیه از این دیدار دو هدف داشت:

هدف اوّل: اجرای توطئه‌ای بود که توسط آمریکا طراحی شده بود تا با اقناع حضرت امام ﷺ به قبولِ شورای سلطنت، آرام آرام مسیر نهضت و رهبری آن را تغییر دهند.(۳)

۱- از نهضت آزادی تا مجاهدین، جلد ۱، صفحهٔ ۹۹.

۲- روزنامهٔ کیهان، ۳ تیر ۱۳۵۷.

۳- روزنامهٔ کیهان سلطنت‌طلب، چاپ لندن، مورخ ۱۹ مهر ۱۳۶۹ و آخرین تلاشها در آخرین روزها، ابراهیم

هدف دوم: خود را با حضرت امام ﷺ مرتبط جلوه داده و شخصیّت خود را مهم و مورد وثوق امام ﷺ نشان دهد، چنان‌که بعد از این دیدار، در مصاحبه‌های مختلف تلاش می‌کرد خود را در مرکز اخبار انقلاب قرار دهد. از جمله مطرح کرده بود که:

رئیس کانون وکلای ایران که چندی است در پاریس به سر می‌برد، به لوموند گفت: قانون اساسی ایران بر سه اصل آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی مبتنی است.(۱)

قبل از این ادعا، خبرگزاری فرانسه گزارش کرده بود که:

اطرافیان آیت‌الله خمینی گفتند که کمیته‌ای مرکّب از حقوقدانان ایرانی که ریاست آن را «حسن نزیه» رئیس کانون وکلای دادگستری ایران به عهده دارد، از چند روز پیش در پاریس دست‌اندرکار تدوین قانون اساسی اسلامی جدید و مورد حمایت آیت‌الله خمینی شده است.(۲)

نزیه علاوه بر این اقدامات، تلاش زیادی برای القای تفکّر لیبرالی خود به جریان انقلاب و ارکان آن به عمل آورد. وی در مصاحبه با مجلهٔ «امید ایران» که به دستیازی علیرضا نوری‌زاده (ضدانقلاب فراری و همکار فعلی رادیو رژیم صهیونیستی)، مبلّغ افکار نزیه شده بود، می‌گوید:

جمهوری ما باید متّکی به دو رکن اساسی باشد: رکن اوّل «اسلام مترقی» ... اسلام حامی حقوق بشر براساس اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر. رکن دوم، ایران و ملّت ایران.(۳)

نزیه در اوّل اسفندماه ۱۳۵۷، یعنی هشت روز بعد از پیروزی انقلاب اسلامی همراه با ملّیون و لیبرالها مخالفت خود را با «جمهوری اسلامی» ابراز می‌دارد:

در مورد رژیم جمهوری اسلامی ـ که در این ایام و در تمام محافل در اطراف آن صحبت می‌شود ـ به نظر من بهتر بود گفته شود حکومت جمهوری ایران، بدون قید اسلامی بودن آن ...(۴)

⇦ یزدی، صفحهٔ ۱۴۳.

۱- روزنامهٔ کیهان به نقل از روزنامهٔ لوموند، ۱۲ بهمن ۱۳۵۷.

۲- روزنامهٔ کیهان به نقل از خبرگزاری فرانسه، ۱۸ بهمن ۱۳۵۷.

۳- مجله امید ایران، شمارهٔ ۲۶، دورهٔ جدید ۸ مرداد ۱۳۵۸.

۴- روزنامهٔ کیهان ۲ اسفند ۱۳۵۷.

مخالفت با تشکیل مجلس خبرگان، مخالفت باکمیته‌ها و دادگاههای انقلاب و ارتباط با آیت‌الله سید کاظم شریعتمداری و حزب خلق مسلمان، در پروندهٔ نزیه ثبت شده است. جسارت نزیه نسبت به اسلام و انقلاب اسلامی تا بدان‌جا پیش رفت که مخالفتهای روزافزون و گسترده‌ای را در میان مردم و انقلابیون و علما ایجادکرد و شهید آیت‌الله بهشتی درکانون توحید و در جمع طلاب و دانشجویان خواستار محاکمهٔ حسن نزیه شد. اسناد منتشر شده از سوی دانشجویان پیرو خط امام، پس از اشغال لانهٔ جاسوسی، نشان دادکه نزیه از جاسوسان آمریکا بوده و نام رمز اواس.دی.پوتی بوده است.[۱] نزیه، برای فرار از عواقب عملکردهایش، به آیت‌الله شریعتمداری نزدیک شد و از سوی حزب خلق مسلمان کاندیدای مجلس گردید. دادگاه انقلاب به خاطر سخنان نزیه درکنگرهٔ وکلای دادگستری و اهانتش به اسلام و احکام اسلامی، او را به دادگاه فراخواند. براساس مدارک، باکمکهای شریعتمداری، توانست از ایران فرارکند.[۲] نزیه، پس از فرار، به لامذهبی خود اعتراف کرده و نیمه پنهان چهرهٔ خود را نمایان می‌سازد.

همه می‌دانندکه من به عنوان یک ایرانی لائیک و آزادیخواه با جمهوری اسلامی از همان آغاز و درکمال قاطعیت و رو در روی [امام] خمینی برخورد و مخالفت کرده‌ام.[۳]

عجیب این است که بازرگان ـ به رغم همهٔ اسناد و مدارک و اظهارات نزیه و سوءاستفاده‌های مالی او در شرکت ملّی نفت و فرارش ـ همچنان از او حمایت می‌کند و اقدامات او را خائنانه تلقی نکرده و از سرتندخویی می‌داند.

در حالی که نزیه برعلیه اسلام و احکام نورانی آن و مسیر انقلاب اسلامی سخن می‌گفت و عمل می‌کرد.

آقای نزیه کج‌سلیقگی‌ها و تندخوییهایی پیدا کرده بود ... او گهگاه اظهارنظرهایی می‌کردکه با عقیده و سیاست شورای انقلاب انطباق نداشت و موجبات اعتراضات شدیدی را فراهم می‌کرد ...[۴]

۱- اسناد لانهٔ جاسوسی، جلد ۵۵، صفحهٔ ۴۷.

۲- همان، صفحات ۱۵۳ و ۱۵۴.

۳- روزنامهٔ کیهان سلطنت‌طلب، ۱۹ مهر ۱۳۶۹.

۴- روزنامهٔ کیهان، ۲۸ خرداد ۱۳۵۹.

احمد مدنی

در سال ۱۳۰۸ در شهر کرمان به دنیا آمد. پس از تحصیلات ابتدایی و متوسطه در همان شهر، به تهران آمد و در دانشکدهٔ حقوق دانشگاه تهران به ادامهٔ تحصیل پرداخت. با اطلاع از اعزام دانشجویان رشتهٔ افسری نیروی دریایی، تحصیل خود را در دانشکده حقوق نیمه‌تمام (بعد از طی دو سال آن) رها نموده و به نیروی دریایی رفت و در سال ۱۳۲۸ به انگلستان اعزام گردید. بعد از بازگشت به ایران بلافاصله به استان خوزستان منتقل و در نیروی دریایی ارتش شاه به خدمت مشغول می‌شود.

با اوج‌گیری نهضت ملّی کردن صنعت نفت، ظاهراً به دلیل گرایشات ملّی‌گرایانه خود را به دکتر مصدق و یارانش نزدیک می‌کند. بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، محل خدمت مدنی تغییر یافته و به جزیرهٔ هنگام انتقال می‌یابد. مدنی تلاش می‌کند این تغییر را به علّت هواداری خود از دکتر مصدق و نهضت ملّی قلمداد نموده و درواقع خود را تبعیدی می‌پندارد.

احمد مدنی، شدیداً مورد توجّه رژیم و دولتهای حامی آن قرار داشت و لذا چهار بار به منظور گذراندن دوره‌های عالی و تخصصی عازم امریکا شد و با دستیابی به مدارک و مدارج بالای علوم و فنون نظامی، موقعیت خود را مستحکم کرد. در کنار تحصیلات نظامی، در زمینه‌های اقتصادی و سیاسی نیز تحصیلات نیمه تمام خود را ادامه داده و دکترا می‌گیرد. مدنی سرانجام به جرگهٔ امیران ارتش راه می‌یابد و به عنوان دریادار در خدمت نیروی دریایی شاه قرار می‌گیرد.

مدنی در راستای نقشهٔ ساواک و ضرورت نفوذ در نهضت و نزدیک شدن به نیروهای مبارز علیه رژیم، ارتباط با جبههٔ ملّی راگسترش می‌دهد و در محافل و مجالس، علناً از مصدق و راه او سخن می‌گوید. دادگاه نظامی برای تکمیل نقش نفوذ او، در سال ۱۳۵۰ وی را به دادگاه احضار و تحت ریاست ارتشبد فریدون جم محاکمه و از اتهامات تبرئه می‌شود! پس از چندی مجدداً مورد تعقیب قرارگرفته و به تنزّل درجه و اخراج از نیروی دریایی محکوم می‌شود!

عجیب است، ولی اتفاق افتاده است. مدنی پس از اخراج از ارتش، به عنوان استاد در دانشگاهها و مدارس عالی به تدریس می‌پردازد!

با پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن ۱۳۵۷، ابتدا به عنوان فرماندهی نیروی دریایی و ریاست کشتیرانی آریا از سوی مهندس بازرگان انتخاب و معرفی می‌شود (۲۸ بهمن ۱۳۵۷) و

سپس به عنوان وزیردفاع منصوب می‌شود! بعد از دو ماه ظاهراً به علّت سختی اشتغال در دو شغل از وزارت دفاع کناره گیری می‌کند.

مدنی به رغم تهدیدهای بی‌شمار داخلی و خارجی علیه انقلاب اسلامی، مدت سربازی را از دو سال به یک سال تقلیل داده و موجب تخلیهٔ پادگانها می‌شود.

آقای مدنی در متلاشی کردن ارتش جمهوری اسلامی، کارهایی کرده؛ از جمله کاهش مدّت سربازی، بازنشسته کردن پزشکهای ارتشی که موجب شد تا مجروحین بدون پزشک بمانند ... بخشیدن هفت دورهٔ سربازی و به کار گماردن افراد ساواکی در مشاغل مهم.[1]

دکتر حسن روحانی نمایندهٔ مردم سمنان هم در هنگام طرح اعتبارنامهٔ مدنی در مجلس پیرامون عملکرد وی در ارتش می‌گوید:

وقتی بعد از پیروزی انقلاب اعلام شد که مدت خدمت سربازی به یک سال تقلیل پیدا کرده است، ناگهان ۷۵ درصد ارتش خالی شد و بسیاری از پادگانها خالی ماند ... به طوری که مثلاً پادگان همدان را ۱۳ نفر سرباز پاسداری می‌کردند و با این عمل بود که پادگان مهاباد بدون مقاومت توسط ضدانقلاب تسخیر شد.[2]

مدنی در بیستم فروردین ۱۳۵۸ با حفظ سمت فرماندهی نیروی دریایی، به عنوان استاندار خوزستان هم منصوب می‌شود! مدنی به خاطر روحیه قدرت‌طلبی و نقشی که بنا بود در انحراف نظام جمهوری اسلامی بازی کند، از بازرگان خواست تا استانداری کردستان را هم به قلمرو قدرت او بیفزایند. مهندس بازرگان با این درخواست موافقت می‌کند، لیکن تیزبینی شهید مظلوم آیت‌الله دکتر بهشتی مانع از تحقّق نقشه‌های او می‌شود. مدنی، در این رابطه می‌گوید:

کردستان یکی از استانهایی بود که به توجّه بسیار نیاز داشت. در چنین هنگامی پنج نفری که نمایندگی جناحهای کردستان را داشتند، از من درخواست کردند که استانداری کردستان را هم پذیرا شوم. من با روی گشاده پذیرای پیشنهادشان شدم و آن را با مهندس بازرگان در میان نهادم. او نیز پذیرای پیشنهادشان شد، ولی روحانیون افراطی و در رأس همهٔ آنها آقای بهشتی مخالفت

۱- سخنرانی در هنگام بررسی اعتبارنامهٔ مدنی در مجلس، روزنامهٔ کیهان، ۱۰ مرداد ۱۳۵۹.

۲- پیشین.

کردند و از این روی با استانداری من در کردستان موافقت نشد.[۱]

در حالی که اوّلاً: با الحاق استان کردستان به قلمرو او، مرز غربی در اختیارش قرار می‌گرفت. ثانیاً: همراهی او با گروهها و جناحهای مخالف انقلاب اسلامی در کردستان، باعث پیچیده‌تر شدن اوضاع می‌گردید. دولت بازرگان از این مسائل غافل بود و احتمال این‌که برخی از عوامل آن در ارتباط با آمریکا، از استانداری مدنی برای کردستان پشتیبانی می‌کردند هم دور از واقعیت نیست.

مدنی در تاریخ ۲ مرداد ۱۳۵۸ از مقام فرماندهی نیروی دریایی هم استعفا می‌دهد و در تاریخ ۱۲ آبان ۱۳۵۸ استعفای مشروط خود را از استانداری خوزستان به هیأت دولت می‌دهد که بازرگان آن را نمی‌پذیرد. همزمان با انتخابات اوّلین دورهٔ ریاست جمهوری، از کلّیهٔ سمتهای خود استعفا نموده و کاندیدای ریاست‌جمهوری می‌شود (۲۲ دی ۱۳۵۸). مدنی برای پیروزی در انتخابات، به آمریکا روی می‌آورد و درواقع باطن عملکرد خود را در مخالفتهای محافظه‌کارانه با رژیم و همسویی با مصدق و یاران او، آشکار می‌کند.

درخواست کمک مالی مدنی از آمریکا توسط یکی از مقامات ارشد آمریکایی به نام «گری سیک» ـ چهرهٔ پشت پردهٔ دیپلماسی آمریکا در ارتباط با خاورمیانه و ایران ـ در یک برنامهٔ تلویزیونی فاش شد. کیهان سلطنت‌طلب چاپ لندن با استناد به نوحهٔ «گری‌سیک» می‌نویسد:

گری‌سیک می‌گوید: دو نفر ایرانی با دولت کارتر تماس گرفته و در صدد جلب حمایت دولت وقت آمریکا از ریاست‌جمهوری خودشان در نخستین انتخابات ریاست‌جمهوری در سال ۱۳۵۸ شده‌اند. گرچه در این مقاله از این افراد اسم برده نشد، امّا از مطلب می‌توان نتیجه گرفت که نامزد مورد نظر آنها مدنی بوده است.[۲]

گری‌سیک از دوستان بسیار نزدیک مدنی در مدت تحصیل او در آمریکا بوده است.[۳]

افشاگریهای گروهی از طلّاب حوزهٔ علمیه قم و هوشیاری مردم سبب شد تا احمد مدنی شکست سختی در انتخابات متحمّل شد. او که توان خود را از دست داده بود، در مصاحبهٔ

۱- فصلنامهٔ ره‌آورد، چاپ امریکا، شمارهٔ ۴۲، ۱۳۷۵، صفحهٔ ۲۱۸ ، نقل از نیمهٔ پنهان، جلد ۲، صفحهٔ ۱۲۴.
۲- مورخ ۲۶ اردیبهشت ۱۳۷۰.
۳- نشریهٔ گام، چاپ خارج از کشور، شمارهٔ اوّل، فروردین ۱۳۷۳ ـ نقل از نیمهٔ پنهان، جلد ۲، صفحهٔ ۱۲۷.

مطبوعاتی، باطن خود را آشکار ساخت و انتخابات جمهوری اسلامی را بدتر از انتخابات زمان شاه قلمداد کرد!

این بدترین انتخاباتی بود که من در طی سی سال مبارزه سیاسی‌ام دیده‌ام. انتخابات آریامهری بهتر از انتخابات جمهوری اسلامی بود.[۱]

مدنی پس از این شکست، کاندیدای نمایندگی مجلس شورای اسلامی از کرمان شد که در سال ۱۳۵۹ انجام گرفت و به مجلس راه یافت. لیکن در مجلس، اعتبارنامه‌اش با اکثریت قریب به اتفاق نمایندگان رد گردید (۱۶۷ نفر مخالف و ۷ نفر ممتنع و یک نفر موافق بودند!). در همین جلسه، نمایندگان خواستار محاکمهٔ مدنی در دادگاه انقلاب می‌شوند و طی نامه‌ای خطاب به دادستانی انقلاب، خواستار دستگیری و پیشگیری از فرار او می‌شوند. مدنی پس از افشای عملکردش، از نظرها پنهان شده و از ایران می‌گریزد و در پاریس به سایر ضدانقلابیون چون شاپور بختیار، قاسملو و لاهیجی و ... می‌پیوندد و علناً علیه جمهوری اسلامی به فعالیّت می‌پردازد.

با درج گزارش کمیسیون تحقیق دربارهٔ اعتبارنامهٔ سیداحمد مدنی که توسط مخبر کمیسیون که دکتر ابراهیم یزدی از نهضت آزادی بود ـ مسأله آن‌قدر آشکار بود که آنان علیه وزیر دفاع منتخب خودشان اعلام عدم صلاحیت می‌کنند ـ و تقریباً جامع اتّهامات اوست، به معرفی مدنی خاتمه می‌دهیم.

«کمیسیون تحقیق پس از بررسی مدارک و اسناد ارائه شده و شنیدن شهادت شهود معتبر و بعد از آن‌که آقای مدنی دعوت ریاست و کمیسیون را برای ادای توضیحات رد کردند و درعوض علیه مجلس بیانیه‌های توهین‌آمیز صادر کردند، با توجّه به دلایل زیر، اعتبارنامه وی را به اتفاق آرا مردود اعلام می‌کند:

الف ـ ارتباط با ساواک و رژیم شاه مخلوع

وی در زمان شاه مخلوع، فرماندهٔ پایگاه دریایی بندرعباس بوده است. حداقل از سال ۳۵ الی ۴۹ با ساواک و دربار و شاه مخلوع ارتباط مستمر داشته است. وی طبق ۲۲ سندی که موجود است، از خدمتگزاران دربار شاه و ساواک بوده است. چند نمونه از این اسناد عبارت‌اند از:

۱ـ نامهٔ وی در ۱۳۴۵/۱۲/۲۲ به ریاست ساواک بندرعباس.

۱- نامهٔ مردم، ارگان حزب توده، شمارهٔ ۱۵۵، مورخ ۱۰ بهمن ۱۳۵۸.

۲ـ نامهٔ وی در سال ۴۴ به پیشگاه شاه مخلوع و عرض تبریک نوروزی با امضای: «جان‌نثار، مدنی».

۳ـ نامه‌های وی در سال ۴۵ به شاه مخلوع دربارهٔ روز نجات آذربایجان [!]

۴ـ نامهٔ وی در سال ۴۶ برای دعوت رؤسای ادارات، از جمله رئیس ساواک برای شرکت در مراسم بزرگداشت قیام ۲۸ مرداد.

۵ـ نامهٔ وی در سال ۴۸ جهت رژه افسران در جلو تمثال شاه مخلوع. در این نامه وی از شاه مخلوع با عنوان «خدایگان شاهنشاه آریامهر» نام برده است.

ب ـ فعالیّت سیاسی و ارتباط با عناصر ضدانقلاب قبل از پیروزی انقلاب بهمن ۱۳۵۷.

همان‌طوری که می‌دانید از مدّتها قبل از انقلاب، نقشه‌ای از طرف امپریالیسم امریکا برای مقابله با حرکت اسلامی ایران ریخته شد. محور این جریان سیاسی را امینی ـ بختیار تشکیل می‌دادند. به موجب اسناد موجود، مدنی یکی از فعالان این جریان بوده است و جلسات متعدّد با آنها داشته است. این اسناد شامل مکالمات تلفنی با هوشنگ نهاوندی، دکتر رزم‌آرا و ... است. مسائل اساسی این مکالمات که از طرف مرکز اسناد ملّی در ادارهٔ دوم ستاد ارتش به ما داده شده است، بدین‌گونه است که باید از روی انقلاب «پل» زد و در بیرون بردن شاه تعجیل نمود و سپس در غیاب او با یک‌سری اصلاحات، دولت «وحدت ملّی» با شرکت افرادی مانند سیروس آموزگار، بختیار، رسائی، سنجابی، نظیری، صدوقی، صدیقی، خسروداد، عظیما، نهاوندی و ... سرکار آورد (در این جا دکتر یزدی توضیح داد که نام فروهر نیز در این اسامی بود، لیکن طبق اسناد موجود، فروهر همکاری با این افراد و بخصوص شرکت در جلسه‌ای با حضور امینی را نپذیرفت) و نگذاشت که حکومت به دست عناصر افراطی اسلامی بیفتد ...».

پ ـ در سمت وزیر [دفاع و فرمانده] نیروی دریایی جمهوری اسلامی، وسایل فرار امرای فاسد را فراهم کرده است. به عنوان نمونه در ۲۲ اسفند ۱۳۵۷ گروه بازرسان وزارت دفاع به این نتیجه رسید که مسؤولان پروژهٔ چاه‌بهار، بخصوص افراد زیر:

تیمسار سیامک دیلمی، ناخدا عبدالله زرگری و عباس ماژین مرتکب اختلاس و حیف و میل شده‌اند و لذا به دستور هادوی، دستور توقیف این سه نفر صادر می‌شود. به دنبال آن در تاریخ ۱۳۵۷/۱۲/۲۸ دیلمی و عده‌ای دیگر ممنوع‌الخروج اعلام می‌شوند. در اوّل فروردین ۱۳۵۸ نیز حکم بازنشستگی دیلمی توسط تیمسار قرنی صادر می‌شود. لیکن مدنی در خرداد ۱۳۵۸ طی نامه‌ای با بازداشت و تحت نظر قرارگرفتن این افراد مخالفت کرد و سپس مسؤولیت حساسی

مانند فرماندهٔ پادگان و مناطق دریایی خلیج فارس و دریای عمان را به وی محول کرد ... و چندی بعد با حکم مدنی، دیلمی برای مدت یک ماه به اروپا و امریکا اعزام می‌شود. این فرد هیچ‌گاه بازنمی‌گردد و به این ترتیب بررسی حیف و میل در پروژهٔ ۱۰۰ میلیارد دلاری چاه‌بهار که با انحصارات امریکایی بسته شده بود، معلق می‌ماند ...(۱)

در این گزارش، در خصوص ارتباطات مدنی با عوامل بیگانه و سازمانهای جاسوسی آمریکا (سیا) آمده است:

به موجب ۴ سند، وی [سیداحمد مدنی] رابطهٔ مستمری با سفارت امریکا داشته است:

سند ۱ ـ در ژوئن ۱۹۷۹ به موجب سندی از وی به عنوان فردی «ملّی‌گرا» نام برده شده است.

سند ۲ ـ همکاری وی با خسرو قشقایی برای انتشار یک نشریهٔ هفتگی با همکاری آمریکا.

سند ۳ ـ مذاکرات اسدالله ثابت‌پور (از همکاران نزدیک مدنی و مجری و مدیر طرحهای عمرانی نیروی دریایی و شهردار آبادان) در ۵ اکتبر ۱۹۷۹ با کارمند سیاسی سفارت امریکا (مستر نیکو) در طی این مذاکرات امریکا علاقه و پشتیبانی خود را از ریاست‌جمهوری احمد مدنی اعلام می‌کند. به موجب همین سند، مدنی فردی ضد «آخوند» و ضد فلسطینی معرفی می‌شود که آرزو می‌کند امریکا دخالت مؤثرتری در ایران بکند.

سند ۴ ـ مذاکرات فردی امریکایی به نام «دات» با صاحبخانه‌اش، که از اقوام مدنی بوده است».(۲)

۱- مذاکرات مجلس شورای اسلامی، ۱۳ مرداد ۱۳۵۹.

۲- همان.

رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای

در سال ۱۳۰۰ در یک خانوادهٔ مرفه آذربایجانی در شهرستان مراغه به دنیا آمد. پدرش که در خدمت حاکمان محلّی و منطقه‌ای قرار داشت و لقب «سردار» به او داده بودند، فتح‌الله سردارلو نام داشت. او پس از اخذ دیپلم متوسطه، بنا به توصیهٔ پدرش، به دانشکدهٔ افسری رفت و پس از فارغ‌التحصیلی، با درجهٔ ستوان دومی در خدمت ارتش درآمد.

مقدم مراغه‌ای تلاش کرد تا با ایجاد ارتباط با محافل قدرت ـ که ازدواج فامیلی یکی از این‌گونه ارتباط و وسیلهٔ رُشد در دستگاه شاه بود ـ خود را به خانواده‌های حکومتگر ایران وابسته کند. به همین علّت، یکی از دختران وابسته به خاندان حاج مخبرالسلطنهٔ هدایت را ـ که زمانی والی آذربایجان بوده و با خانوادهٔ مقدم مراغه‌ای آشنا شده بودند و اینک نخست‌وزیر رضاخان بود ـ خواستگاری کرد و در سایهٔ همین ارتباط و استفاده از نفوذ خانوادهٔ هدایت، به مأموریت خارج از کشور دست یافت و به عنوان تکمیل تحصیلات نظامی به فرانسه اعزام شد!

اقامت او در پاریس، با آخرین سفر «صادق هدایت» مقارن بود. صادق هدایت که در اوج بیماری روانی قرار داشت، بنا به توصیهٔ پزشک معالج ـ دکتر تقی رضوی ـ به فرانسه اعزام شده بود. صادق هدایت به دلیل پیوند نزدیکی که با همسر مقدم مراغه‌ای داشت، از آنان دعوت کرد. در روز موعود، مقدم و همسرش با درب بستهٔ خانهٔ صادق هدایت در «مونپارناس» رو به رو می‌شوند. با حضور پلیس و بازکردن درب خانه، جسد صادق هدایت را در آپارتمان او مشاهده می‌کنند. عکسهایی که مقدم از جسد صادق برداشت، با وجود کیفیت بد، چون منحصر به فرد بود و رژیم می‌خواست روی آثار ضداخلاقی و دین‌ستیز او مانور کند، مورد توجّه قرار گرفت و مقدم از نظر روانی و شخصیّتی بهره‌برداری لازم را از عکسها نمود. یکی از این استفاده‌ها، ارتباط یافتن با محافل روشنفکری بود که ساواک از همین امر استفاده کرد و از اطلاعات او برای کنترل این محافل بهره می‌گرفت.

مقدم مراغه‌ای تا درجهٔ سرهنگی در ارتش پیش رفت و پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، توسط امیر اسدالله عَلَم ـ که همسرش با همسر او نسبت نزدیکی داشت ـ به عضویت حزب مردم درآمد. از طریق همین حزب بود که از مراغه و میاندوآب برای نمایندگی مجلس کاندیدا و با حمایت مستقیم عَلَم، به عنوان نماینده انتخاب شد. در بازی سیاسی بین دکتر امینی و عَلَم، طرف

عَلَم راگرفت و چون اقبال سقوط کرد و شاه شریف‌امامی را به نخست‌وزیری برگزید و سیاست آمریکا بر حمایت از امینی قرار گرفت، از حامیان دکتر امینی شد! مقدم مراغه‌ای از سال ۱۳۳۲ در صف همکاران سازمان «سیا» قرار داشت[۱] و حمایت وی از امینی در راستای سیاست آمریکا بود، به همین دلیل این سازمان از آبان ماه ۱۳۴۰ برای او تأییدیه صادر کرد و برایش به عنوان یک مأمور فعال، اسامی رمز مشخص کرد.[۲]

در جریان به قدرت رسیدن امینی توسط آمریکا، مراغه‌ای گروهی به نام «نهضت رادیکال ایران» را ایجاد کرد، امّا با سقوط امینی، دیگر هیچ نام و نشانی از این گروه برجای نماند. رژیم شاه در یک خیمه شب‌بازی، برای او پروژه‌سازی کرد و در دادگاه، حکم به انتظار خدمت او را از ارتش دادند. از این زمان همکاری مراغه‌ای با ساواک به‌طور رسمی و مستقیم برقرار شد. تیمسار مقدم، رئیس وقت ادارهٔ سوم و ساواک (امنیت داخلی) در ملاقات با مقدم مراغه‌ای، از او خواست تا لیاقت خود را در همکاری با ساواک نشان دهد و قول حمایت همه‌جانبهٔ ساواک از او را به وی داد. این ملاقاتها چندین بار انجام شد و تأثیر خود را در ارتباط بیشتر و تنگاتنگ مراغه‌ای با ساواک برجای گذاشت. با آشکار شدن این ارتباط، سوءظن نسبت به مراغه‌ای افزایش یافت؛ به طوری که داریوش فروهر از شرکت در جلساتی که مقدم مراغه‌ای و عبدالکریم لاهیجی در آن جلسات حاضر بودند، خودداری می‌کرد. گزارش ساواک در تاریخ ۱۳۵۶/۸/۱۷ حاکی است که فروهر، شرکت خود را در جلسه با بازرگان، منوط به عدم اطلاع و حضور این دو نفر کرده است.[۳]

به رغم این سابقه، بازرگان، مقدم مراغه‌ای را به سمت استاندار آذربایجان شرقی منصوب کرد! روزنامهٔ جمهوری اسلامی در همان زمان اسنادی از همکاری مراغه‌ای با ساواک را منتشر ساخت. مراغه‌ای در تمامی موضعگیریهای ملّیون علیه مظاهر و نهادهای انقلاب اسلامی، همصدا و همراه بود و در سمت استانداری، تلاش وسیعی برای انحلال کمیته‌های انقلاب اسلامی به عمل آورد، و بالأخره با بهانه قرار دادن آن، از مسؤولیت استانداری کناره گرفت!

مراغه‌ای از رهگذر حمایت «آیت‌الله شریعتمداری» و تبلیغات «حزب خلق مسلمان» و سفارش سفارت آمریکا، در فهرست نامزدهای خلق مسلمان قرار گرفت و برای مجلس خبرگان

۱- اسناد لانهٔ جاسوسی، جلد ۵۵، صفحهٔ ۱۱۹، یکی از نامهای رمز او: اس،دی، پروب است.

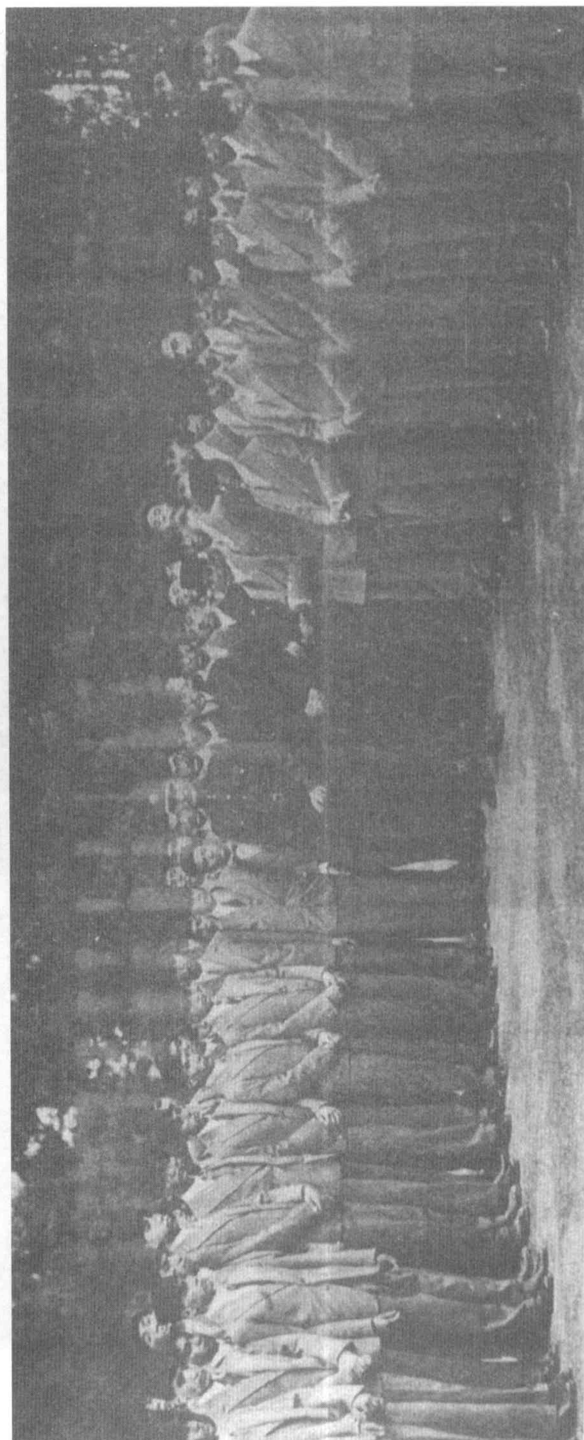
۲- همان.

۳- انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، صفحات ۹۲-۹۴.

رهبری انتخاب شد. مباحث مجلس خبرگان نشان می‌دهد که وی یکی از مخالفان سرسخت اصل ولایت فقیه بود. حزب خلق مسلمان، که براساس اسناد لانهٔ جاسوسی آمریکا، توسط آن کشور سازماندهی شده و حمایت می‌شد، باگردانندگی مراغه‌ای و علیزاده، به جلسات و مخالفت با جمهوری اسلامی و ولایت فقیه ادامه داد و اغتشاش و آشوبهای زیادی را در آذربایجان شرقی به وجود آورد. با اشغال لانهٔ جاسوسی و افشای اسناد همکاری عوامل جاسوس با سفارت آمریکا در تهران، مقدم مراغه‌ای از نظرها مخفی و سپس به آمریکا گریخت و با دیگر اذناب آمریکا، به مخالفت علنی با نظام اسلامی و مصالح ملّت ایران پرداخت.



مهندس بازرگان در کنار پدر و برادران



اولین گروه محصلین اعزامی به فرانسه - رضاشاه و مرأت (سرپرست محصلین) در وسط قرار دارند.



سال آخر تحصیل در فرانسه، فوریه ۱۹۳۳



دانشجوی سال دوم، نانت
فرانسه، مارس ۱۹۳۰



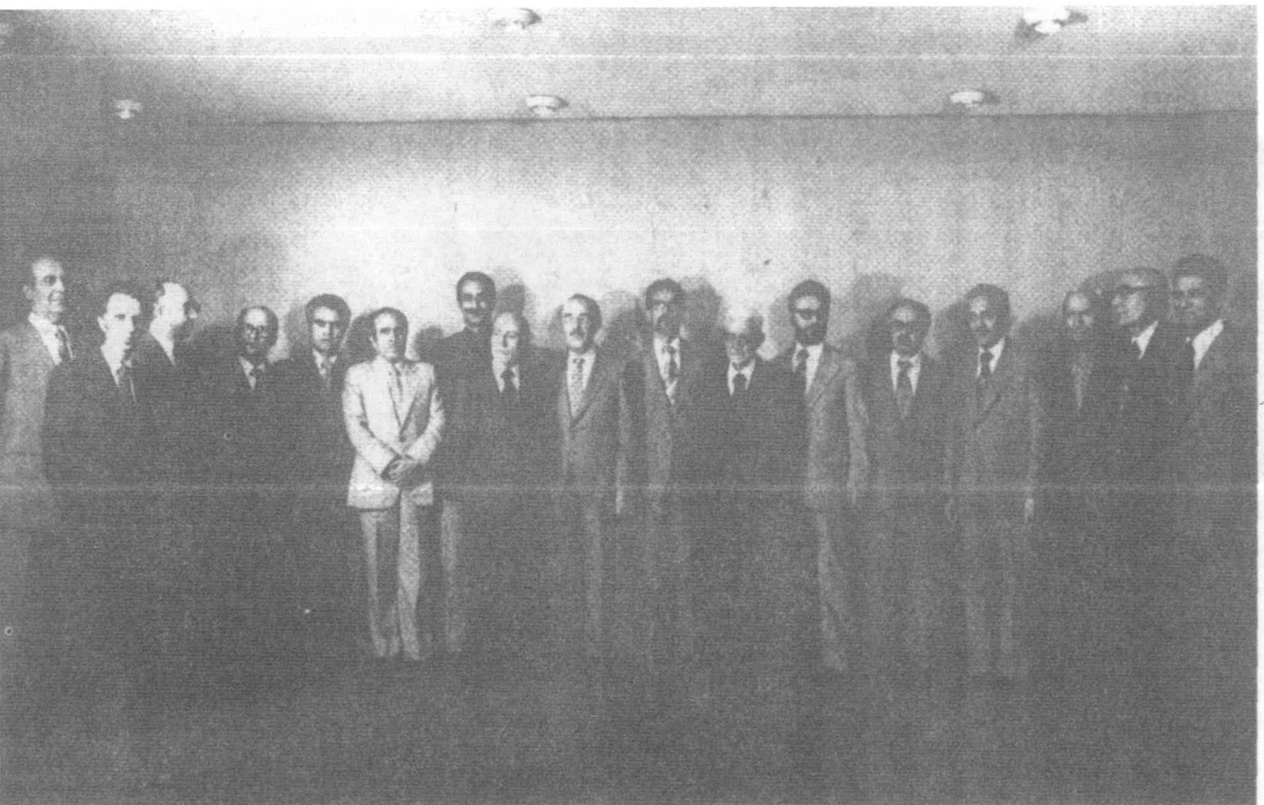
در جمع هیأت مختلط برای خلع ید از شرکت نفت انگلیس و ایران (نفر آخر سمت چپ) در خرمشهر



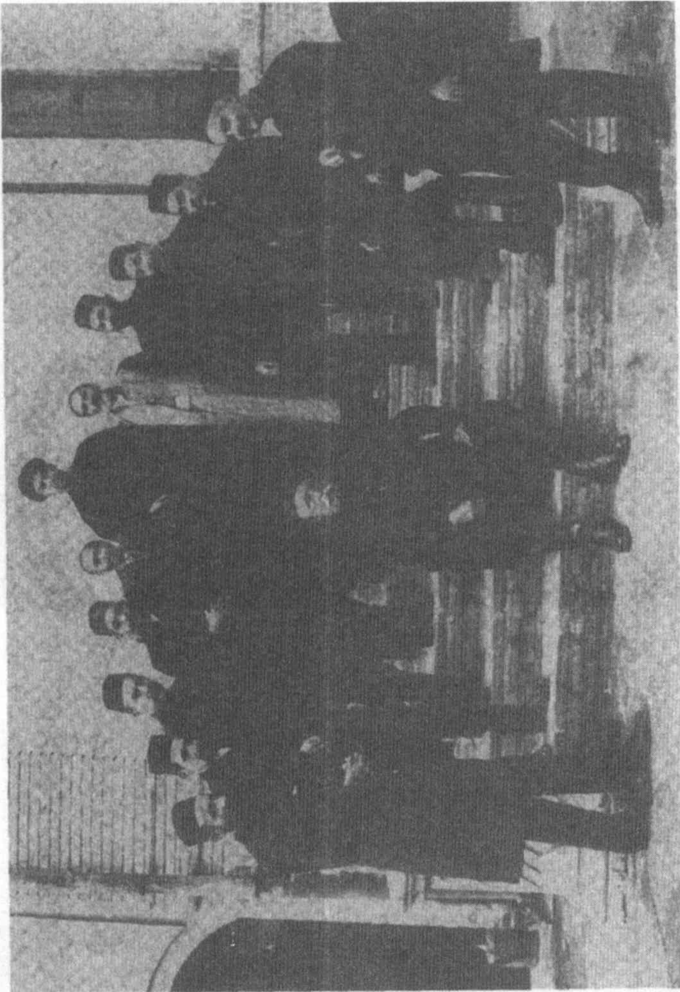
هیأت خلع ید در آبادان



مهندس مهدی بازرگان در کنار اعضای شرکت یاد - تیر ماه ۱۳۵۰
از راست به چپ: مهندس انتظام، دکتر سحابی، دکتر عابدی، دکتر جناب، مهندس بازرگان، مهندس خلیلی، دکتر قریب



اعضاء دولت موقت، از راست به چپ آقایان: دکتر احمدزاده، مهندس تاج، دکتر مبشری، دکتر اسلامی، ناصر میناچی، دکتر یزدی، دکتر سحابی، دکتر شریعتمداری، احمد صدر حاج سید جوادی، مهندس بازرگان، داریوش فروهر، مهندس کتیرایی، دکتر شکوهی، مهندس طاهری قزوینی، علی اردلان، دکتر سامی، تیمسار ریاحی



استادان و کارگردانان لژ بیداری در سال ۱۹۱۴م - ۱۳۳۳ ه
کمال الملک فروغی
استاد ارجمند لژ نشسته روی پله
ایستاده از راست بچپ: اصحاب کیخسرو شاهرخ - میرزا همایون سیاح - عباسقلیخان قریب - ذکاءالملک فروغی - شیخ ابراهیم زنجانی - سید نصرالله تقوی - شیخ مرتضی نجم آبادی - دبیرالملک بدر عزالملک اردلان - وقارالسلطنه وصال - میرزا ابوالحسن فروغی

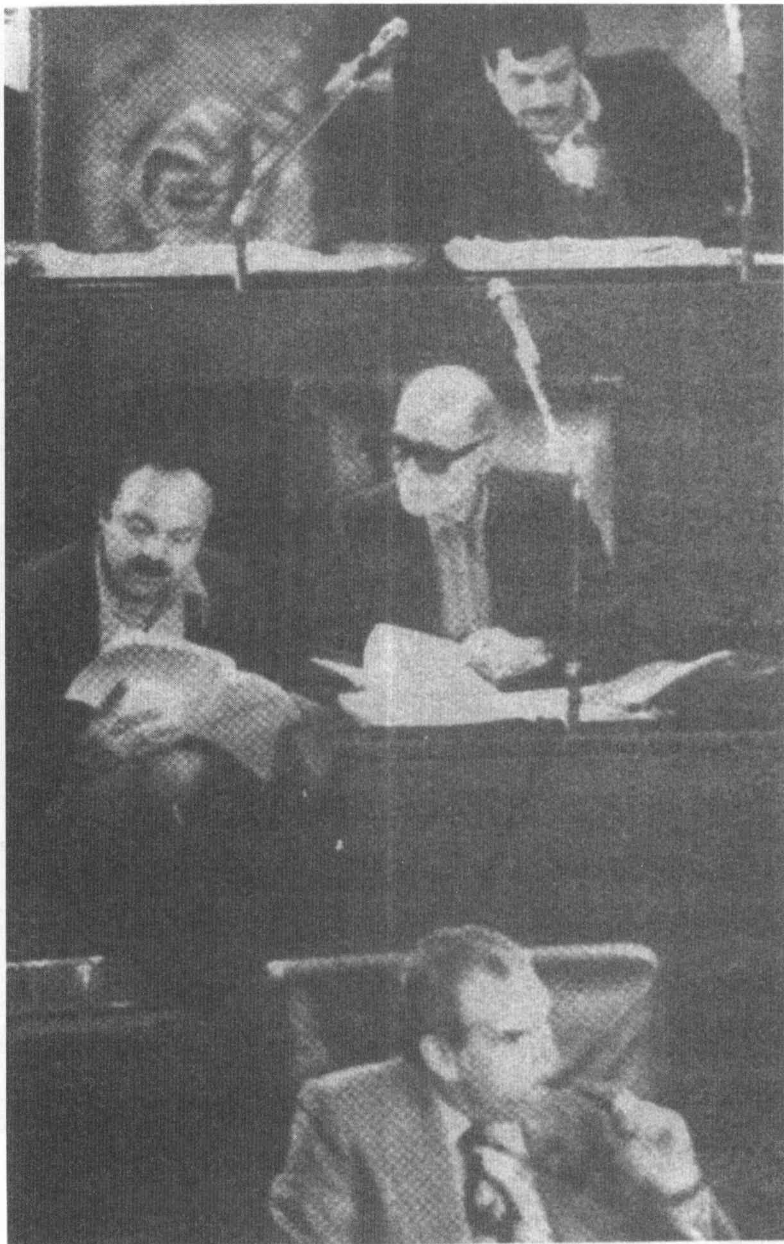


استادان و کارگردانان یک دوره یکساله لژ بیداری ایران

نشسته از راست به چپ: کمال الملک - حکیم الملک حکیمی - حاج سیاح - سید نصر الله تقوی - محمد علی ذکاء الملک فروغی - دبیر الملک شیرازی - ایستاده از راست به چپ: شیخ ابراهیم زنجانی - همایون سیاح - میرزا حسین خان کحال - عباسقلی قریب - ابو الحسن فروغی - ارباب کیخسرو - عزالملک کردستانی



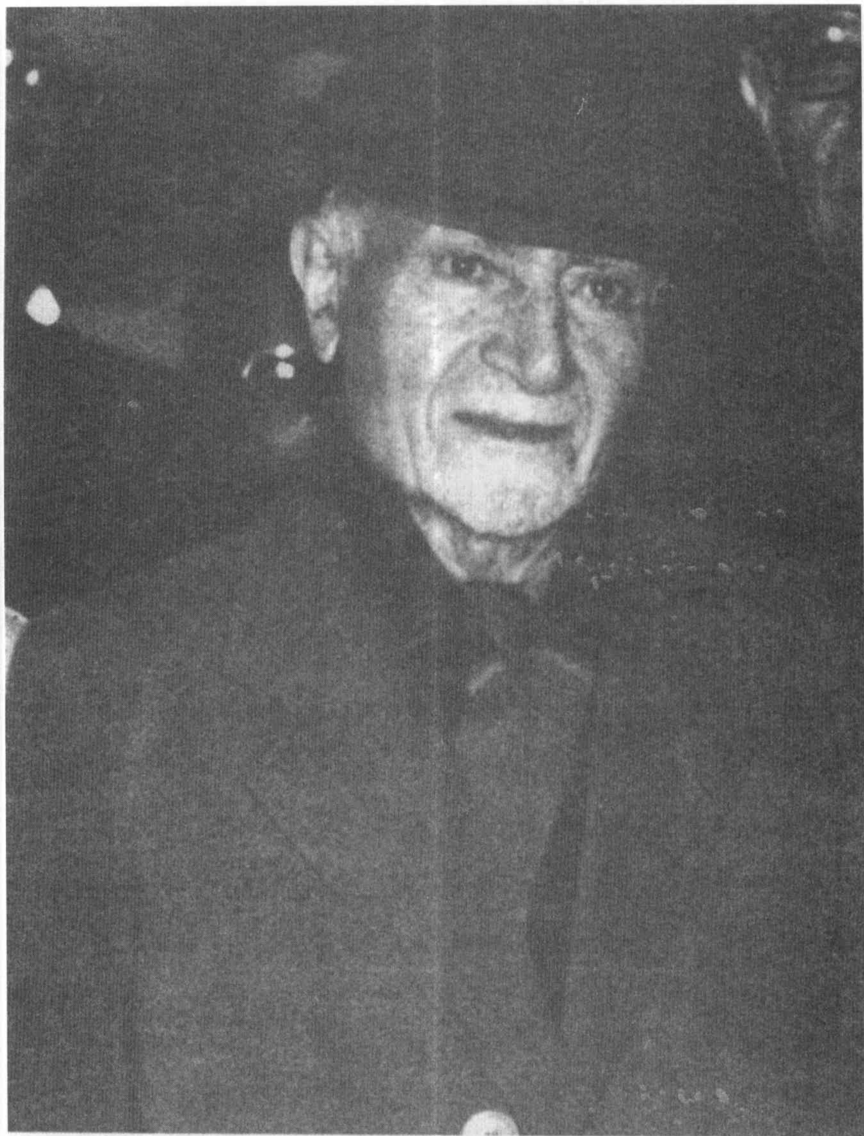
ابوالحسن فروغی



سال ۱۳۵۹ - بازرگان در مجلس شورای اسلامی
در سمت چپ احمد سلامتیان دیده میشود



مراسم تحلیف نخست وزیری بازرگان در مدرسه علوی (بهمن ۱۳۵۷)



آخرین عکس مهندس بازرگان در جمع مشایعت کنندگان
فرودگاه مهرآباد، جمعه شب ۱۳۷۳/۱۰/۲۹



مهندس مهدی بازرگان و دکتر یدالله سحابی در مراسم سالگرد وفات دکتر محمد مصدق (احمدآباد)



مهندس بازرگان در بیست‌وسومین کنگره خاورشناسان آلمان، ورتسبورگ آلمان، شهریور ۱۳۶۴. از سمت چپ: پروفسور عبدالجواد فلاطوری (استاد دانشگاه کلن و رییس آکادمی علمی اسلامی کلن)، پروفسور تئودور برِشم (رییس دانشگاه ورتسبورگ)، پروفسور بوتار لدروز (رییس جمعیت خاورشناسان آلمان)، پروفسور مهدی بازرگان، پروفسور انیار فن شولر (دبیر کنگره)، مهندس محمد توسلی، آنتون هاینن (از مؤسسه شرق‌شناسی بیروت).

کیهان
تکشماره - ۱۵ ریال
دوشنبه ۳۰ بهمن ۱۳۵۷ - ۲۱ ربیع‌الاول ۱۳۹۹ - شماره ۱۰۶۴۱

بازرگان اعلام کرد:

سئوال برای تعیین رژیم در همه‌پرسی:

جمهوری دموکراتیک اسلامی: آری یا نه؟

● کمیته انقلاب امام خمینی یک یا دو هفته دیگر منحل می‌شود

● دادگاههای انقلاب اسلامی در آینده نزدیک مسئولیت خود را بعهده خواهند سپرد.

● چپ‌گراها میتوانند حزب کمونیست تشکیل دهند

● اگر نفت ما صادر و فروخته نشود انقلاب از بین میرود

آیت‌الله شریعتمداری:

روحانیون درباره مقدمات مجالس مشورت کرده‌اند

● دولت اسلامی برنامه مشخصی برای اداره مملکت خواهد داشت.

آیت‌الله طالقانی:

سلاح‌ها نباید از دسترس چریک‌ها دور شود

از طرف وزیر امور اقتصادی و دارائی:

دستور پرداخت حقوق بهمن کارکنان دولت داده شد

ایران با اسرائیل قطع رابطه کرد



متن دفاع خسرو گلسرخی در بیدادگاه شاه

رئیس دادگاه: از خودتان دفاع کنید
گلسرخی: من از خلقم دفاع میکنم

فردا مدارس باز میشود

۶۵ فرمانده ارتش بازنشسته شدند

● ۵ ارتشبد، ۴۴ سپهبد، ۳ سرلشکر و ۱۳ سرتیپ بازنشسته شدند.

گروهی دیگر از عمال رژیم سابق دستگیر شدند

چند سرسپرده رژیم سابق دستگیر شدند

نخست‌وزیر خواست که دیگر به او تبریک نگویند

مشکلات سیاسی صنعت نفت را مختل کرده است

پیشنهاد کمیته تعلیمات جبهه ملی ایران برای ترکیب دولت آینده

حضرت آیت‌الله علامه‌نوری
در موضوع
شناختی از حکومت اسلامی

جناب آقای مهندس مهدی بازرگان
انتخاب شایسته آنجناب را از طرف زعیم عالیقدر حضرت آیت‌الله‌العظمی خمینی به نخست‌وزیری تبریک عرض نموده موفقیت جنابعالی را در اجرای هدفهای مقدس انقلاب آرزو داریم.
کارکنان و مدیران بانک بازرگانی ایران

جناب آقای مهندس بازرگان
نخست وزیر مبارز ایران
کارگران، کارمندان و مدیران کارخانه‌های بهداشتی هیدروفیل ایران ...
کارگران - کارمندان و مدیران
کارخانه‌های بهداشتی
هیدروفیل ایران

حضرت آیت‌الله العظمی الامام خمینی رهبر بزرگ ملت ایران



دکتر سحابی، مهندس بازرگان، مهندس صباغیان و تیمسار مجللی
مراسم جشن یادبود ملی شدن صنعت نفت، ساختمان مرکزی
شرکت ملی نفت ایران، ۲۹ اسفند ۱۳۵۷.



مهندس بازرگان در دفتر کارش

نمایه اشخاص

نمایه موضوعی

نمایه اماکن

منابع

در تکاپوی آزادی، جلد اوّل و دوم، حسن یوسفی اشکوری ـ شرکت سهامی انتشارات قلم ۱۳۷۹.
زوایای تاریک، جلال‌الدین فارسی ـ انتشارات حدیث ۱۳۷۳.
صحیفهٔ نور، جلد ۱-۲۲، بیانات حضرت امام خمینی ﷺ ـ مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.
دوران مبارزه، جلد اوّل، حجت‌الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی ـ نشر معارف انقلاب ۱۳۷۸.
شصت سال خدمت و مقاومت (خاطرات بازرگان در گفتگو با سرهنگ غلامرضا نجاتی)، جلد اوّل و دوم ـ مؤسسهٔ خدمات فرهنگی رسا ۱۳۷۷.
فصلنامهٔ تاریخ معاصر ایران ـ مؤسسهٔ مطالعات تاریخ معاصر ایران سال اوّل شمارهٔ ۲ و سال دوم شمارهٔ ۸
فراموشخانه و فراماسونری در ایران، جلدهای ۱، ۲ و ۳، اسماعیل رایین ـ انتشارات امیرکبیر ۱۳۵۷.
تأملاتی دربارهٔ جریان روشنفکری در ایران، شهریار زرشناس ـ انتشارات برگ ۱۳۷۳.
غرب‌زدگی، جلال آل احمد ـ انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و اروپا.
خدمت و خیانت روشنفکران، جلال آل احمد ـ انتشارات فردوس ۱۳۷۶.
دانشنامهٔ جهان اسلام، جلد اوّل، بنیاد دائرةالمعارف اسلامی ۱۳۷۹.
اسناد لانهٔ جاسوسی آمریکا، دانشجویان پیرو خط امام ـ جلدهای ۷، ۱۰، ۱۳، ۲۳، ۲۴، ۲۷ و ۵۵.
حدیث پیمانه «پژوهشی در انقلاب اسلامی»، حمید پارسانیا ـ انتشارات معارف ۱۳۷۹.
اصول فلسفه و روش رئالیسم، جلد ۵، استاد شهید مرتضی مطهری ـ انتشارات صدرا.
بازرگان مردی که از نو باید شناخت ـ انتشارات کیهان ۱۳۸۰.
هویت، مسعود خرم ـ مؤسسهٔ فرهنگی انتشارات حیات ۱۳۷۶.
مسائل و مشکلات اوّلین سال انقلاب، مهندس مهدی بازرگان.
آخرت و خدا هدف بعثت انبیا، مهندس مهدی بازرگان.
راه طی شده، مهندس مهدی بازرگان.
بازیابی ارزشها، مهندس مهدی بازرگان.
مدافعات، مهندس مهدی بازرگان.
زندگینامهٔ سیاسی مهندس مهدی بازرگان، دکتر سعید برزین ـ نشر مرکز ۱۳۷۹.
کشف‌الاسرار، حضرت امام خمینی(ره) ـ انتشارات آزادی قم.
ولایت فقیه، حضرت امام خمینی(ره) ـ مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره).
کتاب نقد، شماره ۲ و ۳ «دین و دنیا» ـ مؤسسهٔ فرهنگی اندیشهٔ معاصر ۱۳۷۶.
نهج‌البلاغه امام علی علیه‌السلام، ترجمهٔ سیدکاظم ارفع ـ انتشارات فیض کاشانی.
از نهضت آزادی تا مجاهدین، جلد اوّل، لطف‌الله میثمی ـ نشر صمدیه.
بصیرت پرچمداران ـ آموزش عقیدتی ـ سیاسی نمایندگی ولی فقیه در سپاه ۱۳۷۷.
نهضت امام خمینی(ره)، جلدهای اوّل و سوم، سیدحمید روحانی، انتشارات امیرکبیر.
علل گرایش به مادّیگری، استاد شهید مرتضی مطهری، انتشارات صدرا.
نیمهٔ پنهان، جلدهای اوّل، دوم، چهارم و پنجم ـ انتشارات کیهان.

آخرین تلاشها در آخرین روزها، دکتر ابراهیم یزدی.
عبور از بحران (خاطرات سال ۱۳۶۰ حجت‌الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی) ـ دفتر نشر معارف انقلاب ۱۳۷۸.
تهاجم فرهنگی و نقش تاریخی روشنفکران، اسماعیل شفیعی سروستانی ـ کیهان ۱۳۷۴.
تکامل، مهندس مهدی بازرگان.
مطهرات در اسلام، مهندس مهدی بازرگان.
انقلاب ایران در دو حرکت، مهندس مهدی بازرگان.
فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران، فریدون آدمیت.
اسناد نهضت مقاومت ملی ـ نهضت آزادی ایران.
شورای انقلاب و دولت موقت، مهندس مهدی بازرگان.
مصاحبه‌های شهید بهشتی ـ انتشارات روزنامهٔ جمهوری اسلامی ۱۳۸۰.
غائلهٔ چهاردهم اسفند ۱۳۵۹ (ظهور و سقوط ضد انقلاب) ـ دادگستری جمهوری اسلامی ایران ۱۳۵۴.
گفتارهای شهید بهشتی، جلد اوّل ـ انتشارات روزنامهٔ جمهوری اسلامی ۱۳۸۰.
چگونگی انتخاب اوّلین نخست‌وزیر جمهوری اسلامی ایران و مکاتبات رجایی با بنی‌صدر، دفتر تحقیقات و انتشارات نخست‌وزیری ـ مؤسسهٔ خدمات فرهنگی ۱۳۶۰.
پیک نهضت آزادی ایران.
تحلیلی پیرامون جنگ و صلح ـ نهضت آزادی ایران.
صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران جلد اول و دوم و سوم ـ ادارهٔ کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی ۱۳۶۴.
تاریخ سیاسی معاصر ایران جلد دوم، دکتر سید جلال‌الدین مدنی ـ دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزهٔ علمیه قم ۱۳۷۵.
خاطرات و مبارزات حجت‌الاسلام فلسفی ـ مرکز اسناد انقلاب اسلامی ۱۳۷۶.
مأموریت در ایران، ویلیام سولیوان (سفیر سابق آمریکا در ایران)، ترجمه محمود مشرقی ـ انتشارات هفته ۱۳۶۱.
توحید، طبیعت، تکامل ـ مهندس مهدی بازرگان ـ انتشارات قلم ـ ۱۳۳۶.
تفسیر نمونه جلد ۲۳، جمعی از نویسندگان، زیر نظر آیت‌الله مکارم شیرازی ـ دارالکتب اسلامیه.
ظهور و سقوط سلطنت پهلوی ج ۲، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی ـ انتشارات اطلاعات ۱۳۷۱.
ستون پنجم «نگرشی بر جریان نفاق نهضت باصطلاح آزادی» ـ کانون پژوهشهای دانشجویی دانشکده صنعت آب و برق (شهید عباسپور) ۱۳۷۷.
ناگفته‌ها «خاطرات شهید حاج‌مهدی عراقی» ـ مؤسسه خدمات فرهنگی رسا ۱۳۷۰.

مطبوعات

جمهوری اسلامی کیهان میزان
اطلاعات انقلاب اسلامی یالثارات
صبح آزادگان کیان